



تفسیر قرآن

در قرآن

خلاصه کتاب طرح کلی

حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای (مدظله العالی)

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی
نمایندگی ولی فقیه در سپاه

پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق



اندیشه اسلامی



(خلاصه طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن)

تلخیص و تنظیم:

مسلم شوبکالائی و محسن محمودیان



پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام



اندیشه اسلامی
(خلاصه طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن)



تهیه کننده: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)
تلخیص و تنظیم: مسلم شوبکلائی و محسن محمودیان
سرپرستار: حسین قاسم حمزه
ویراستار: سیدمصطفی طیبیان
واپایش نهایی: عبدالرحمن حیاتی اصل
صفحه آرا: اسماء وصال طلب راوری
ناظر چاپ: علی رضاوند
ناشر: زمزم هدایت



چاپ: مرکز چاپ سپاه ○ نوبت چاپ: اول ○ تاریخ چاپ: ۱۳۹۸
شمارگان: ۱۰۰۰ ○ قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



آدرس ناشر: قم، خیابان دورشهر، نبش کوچه ۳، پلاک ۸۱
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۷۳۵، همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۳ ۲۸ ۸۷

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۵

مقدمه ۱۷

مبحث اول: ایمان (۱)

۱-۱. مسئولیت‌پذیری مسلمان و تقوا ۲۲

۲-۱. رستگاری نتیجه تقوا ۲۳

۳-۱. اطاعت ۲۳

۴-۱. رحمت خدا، نتیجه اطاعت ۲۴

۵-۱. مغفرت الهی ۲۴

۶-۱. نشانه‌های تقوا ۲۶

۱-۶-۱. انفاق ۲۶

۲-۶-۱. کظم غیظ ۲۷

۳-۶-۱. چشم‌پوشی از خطای مردم ۲۷

۴-۶-۱. یاد خدا و استغفار ۲۸

۵-۶-۱. اصرار نکردن بر گناه ۲۸

خلاصه درس ۲۹

پرسش‌ها ۳۰

مبحث دوم: ایمان (۲)

۱-۲. لوازم ایمان ۳۳

۲-۲. تعریف ایمان ۳۴

۳-۲. خصوصیات مؤمنین ۳۴

- ۳۵..... ۲-۳-۱. بیم به هنگام یاد خدا.....
- ۳۶..... ۲-۳-۲. فزونی ایمان به هنگام تلاوت قرآن.....
- ۳۶..... ۲-۳-۳. توکل بر خداوند.....
- ۳۷..... ۲-۳-۴. اقامه نماز.....
- ۳۸..... ۲-۳-۵. انفاق.....
- ۳۹..... خلاصه درس.....
- ۴۰..... پرسش‌ها.....

مبحث سوم: ایمان از روی آگاهی

- ۴۲..... ۳-۱. ایمان، خصلت برجسته رهبران الهی.....
- ۴۴..... ۳-۲. انواع ایمان.....
- ۴۴..... ۳-۲-۱. ایمان ناآگاهانه.....
- ۴۵..... ۳-۲-۲. ایمان آگاهانه.....
- ۴۷..... ۳-۲-۳. تخطئه ایمان ناآگاهانه.....
- ۴۸..... خلاصه درس.....
- ۴۸..... پرسش‌ها.....

مبحث چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی

- ۵۱..... ۴-۱. ایمان و تعهدات عملی.....
- ۵۴..... ۴-۲. مؤلفه‌های ایمان متعهدانه.....
- ۵۴..... ۴-۲-۱. بندگی خدا.....
- ۵۴..... ۴-۲-۲. جهاد.....
- ۵۴..... ۴-۲-۳. زمامداری بشر.....
- ۵۵..... ۴-۲-۴. اقامه نماز، پرداخت زکات، اعتصام به خدا.....
- ۵۶..... ۴-۲-۵. هجرت.....
- ۵۸..... خلاصه درس.....
- ۵۸..... پرسش‌ها.....

مبحث پنجم: ایمان و پابندی به تعهدات

- ۱-۵. پایداری در تعهدات ایمانی ۶۱
- ۲-۵. جلوه عملی ایمان غیرمتعهدانه ۶۴
- ۳-۵. موانع پایداری در ایمان ۶۵
- ۴-۵. جلوه عملی ایمان راستین ۶۶
- ۵-۵. وعده‌های خداوند به مؤمنین متعهد ۶۶
- خلاصه درس ۶۹
- پرسش‌ها ۷۰

مبحث ششم: نویدها

- ۱-۶. مؤلفه‌های سعادت ۷۴
- ۱-۱-۶. شناخت هدف (هدایت) ۴۷
- ۲-۱-۶. خروج از ظلمت (نور) ۴۷
- ۳-۱-۶. رهایی از وسوسه‌ها (اطمینان و امن) ۵۷
- ۴-۱-۶. ثمربخش دانستن تلاش ۷۶
- ۵-۱-۶. جبران لغزش‌ها ۷۶
- ۶-۱-۶. برخورداری از تکیه‌گاه مطمئن ۷۶
- ۷-۱-۶. برخورداری از نصرت الهی ۷۷
- ۸-۱-۶. برتری بر جبهه مخالفان ۷۷
- ۹-۱-۶. پیروزی بر دشمنان ۷۷
- ۱۰-۱-۶. رسیدن به هدف ۷۷
- ۱۱-۱-۶. بهره‌مندی از نعمات الهی ۷۸
- ۱۲-۱-۶. پاداش اخروی ۷۸
- ۲-۶. نقش ایمان در سعادت ۷۸
- ۱-۲-۶. هدایت ۷۸
- ۲-۲-۶. نور ۸۰

- ۳-۲-۶. اطمینان و امن ۸۲
- ۴-۲-۶. ثمربخش دانستن ایمان ۸۷
- خلاصه درس ۸۹
- پرسش‌ها ۹۰

مبحث هفتم: توحید در جهان‌بینی اسلام

- ۱-۷. توحید ۹۳
- ۱-۱-۷. تعریف جهان‌بینی ۹۳
- ۲-۱-۷. توحید در جهان‌بینی اسلام ۹۴
- ۳-۱-۷. تبیین قرآنی توحید در جهان‌بینی اسلام ۹۴
- ۴-۱-۷. الوهیت تنها شایسته «الله» ۵۹
- ۵-۱-۷. خصوصیات «الله» ۵۹
- ۶-۱-۷. عبودیت غیر خدا، رهاورد اعتقاد به فرزند داشتن خدا ۹۸
- خلاصه درس ۱۰۰
- پرسش‌ها ۱۰۰

مبحث هشتم: توحید در جهان‌بینی اسلام

- ۱-۸. عقیده «الهی» و «مادی» درباره هستی ۱۰۳
- ۲-۸. توحید در جهان‌بینی اسلام ۱۰۵
- ۳-۸. تبیین قرآنی اثرات عبودیت غیر خدا ۱۰۸
- خلاصه درس ۱۱۱
- پرسش‌ها ۱۱۲

مبحث نهم: عبادت و اطاعت انحصاری خدا

- ۱-۹. بینش توحیدی و تعهدات اجتماعی ۱۱۵
- ۲-۹. اصول توحید ۱۱۶
- ۱-۲-۹. اصل اول: انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا ۱۱۶
- خلاصه درس ۱۲۲

پرسش‌ها ۱۲۲

مبحث دهم: روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا

۱-۱۰. معانی «عبادت» ۵۲۱

۱-۱۰-۱. تقدیس و پرستش ۱۲۵

۱-۱۰-۲. اطاعت و پیروی ۱۲۵

۱-۱۰-۲. اطاعت غیرالهی، مصداق بارز شرک و رزی ۱۲۸

۱-۱۰-۲-۱. اطاعت غیرالهی و نتایج اخروی آن ۱۳۲

خلاصه درس ۱۳۵

پرسش‌ها ۱۳۶

مبحث یازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی

۱-۱۱. اصل دوم: نفی طبقات اجتماعی در بینش توحیدی ۱۳۹

۲-۱۱. راهبرد اسلام در نفی طبقات اجتماعی ۱۴۱

۳-۱۱. نفی طبقات اجتماعی با استناد به آیات قرآن ۱۴۴

۱-۳-۱۱. خالق واحد، نافی طبقات اجتماعی ۱۴۴

۲-۳-۱۱. خطاب همگانی، نافی طبقات اجتماعی ۱۴۶

۳-۳-۱۱. شاخص «تقوا» در برتری، نافی طبقات اجتماعی ۱۴۶

خلاصه درس ۱۴۸

پرسش‌ها ۱۴۸

مبحث دوازدهم: تأثیرات روانی توحید

۱-۱۲. اصل سوم: امور مالی جامعه توحیدی ۱۵۱

۲-۱۲. توحید، متعهدانه‌ترین ایمان ۱۵۱

۳-۱۲. تأثیرات روانی توحید ۱۵۲

۴-۱۲. فوائد بحث از تأثیرات روانی توحید ۱۵۲

۱-۴-۱۲. وسیع شدن دید موحد ۱۵۲

- ۱۵۳ ۱۲-۴-۲. زائل شدن ترس از موحد
- ۱۵۴ ۱۲-۵. آثار روانی توحید با استناد به آیات قرآن
- ۱۵۷ خلاصه درس
- ۱۵۸ پرسش‌ها

مبحث سیزدهم: فلسفه نبوت

- ۱۶۱ ۱۳-۱. جایگاه نبوت
- ۱۶۱ ۱۳-۲. فلسفه نبوت
- ۱۶۱ ۱۳-۳. کفایت نداشتن حواس و غرائز
- ۱۶۲ ۱۳-۴. عدم کفایت عقل
- ۱۶۲ ۱۳-۵. رابطه دین و عقل
- ۱۶۴ ۱۳-۶. تبیین قرآنی فلسفه نبوت
- ۱۶۶ خلاصه درس
- ۱۶۶ پرسش‌ها

مبحث چهاردهم: بعثت در نبوت

- ۱۶۹ ۱۴-۱. معنای بعثت
- ۹۶۱ ۱۴-۲. حقیقت نبوت (تحول درونی و تحول اجتماعی)
- ۱۷۰ ۱۴-۳. خصوصیات نبی پیش از نبوت
- ۱۷۰ ۱۴-۳-۱. برخورداری از درونمایه‌های قوی
- ۱۷۱ ۱۴-۳-۲. سیر در مسیر زندگی معمول جامعه
- ۱۷۳ ۱۴-۳-۳. رستاخیز درونی نبی در قرآن کریم
- ۱۷۷ خلاصه درس
- ۱۷۸ پرسش‌ها

مبحث پانزدهم: رستاخیز اجتماعی نبوت

- ۱۸۱ ۱۵-۱. انقلاب و رستاخیز اجتماعی پیامبران
- ۱۸۱ ۱۵-۲. معنای انقلاب
- ۱۸۲ ۱۵-۳. هدف انبیا از انقلاب و رستاخیز اجتماعی

۱۵-۴. ضرورت انقلاب و رستاخیز اجتماعی پیامبران..... ۱۸۴

۱۵-۵. تبیین قرآنی انقلاب اجتماعی نبی..... ۱۸۶

خلاصهٔ درس ۱۸۹

پرسش‌ها ۱۹۰

مبحث شانزدهم: هدف‌های نبوت

۱۶-۱. اهداف انبیا ۱۹۳

۱۶-۱-۱. هدف عالی (تزکیه و تکامل انسان)..... ۳۹۱

۱۶-۱-۲. هدف میانی (تشکیل جامعه توحیدی) ۵۹۱

۱۶-۲. تبیین قرآنی اهداف انبیا ۱۹۷

۱۶-۲-۱. تشکیل جامعهٔ توحیدی ۱۹۷

۱۶-۲-۲. تزکیه و تکامل انسان ۱۹۹

خلاصهٔ درس ۲۰۱

پرسش‌ها ۲۰۲

مبحث هفدهم: نخستین نغمه‌های دعوت

۱۷-۱. توحید، سرآغاز دعوت انبیا..... ۲۰۵

۱۷-۲. علت تبیین اولیة هدف توسط انبیا..... ۲۰۷

۱۷-۳. لزوم شروع تبلیغ دین با توحید..... ۲۰۷

۱۷-۴. تبیین قرآنی سرآغاز دعوت انبیا..... ۲۰۸

خلاصهٔ درس ۲۱۲

پرسش‌ها ۲۱۲

مبحث هجدهم: گروه‌های معارض

۱۸-۱. جامعه ایده‌آل اسلامی ۲۱۵

۱۸-۲. گروه‌های معارض انبیا..... ۲۱۶

۱۸-۲-۱. سودجویان از اختلاف طبقاتی ۲۱۶

۱۸-۲-۲. ثروت‌اندوزان ۲۱۶

۲۱۷ حکام مستبد. ۳-۲-۱۸
۲۱۷ سردمداران فکری. ۴-۲-۱۸
۲۱۸ تبیین قرآنی گروه‌های معارض انبیا. ۳-۱۸
۸۱۲ ملاً (سودجویان اختلاف طبقاتی). ۱-۳-۱۸
۹۱۲ مترفین (ثروت‌اندوزان). ۲-۳-۱۸
۹۱۲ احبار و رهبان (سردمداران فکری). ۳-۳-۱۸
۹۱۲ طاغوت (حکام مستبد). ۴-۳-۱۸
۲۲۳ خلاصه درس
۲۲۴ پرسش‌ها

مبحث نوزدهم: فرجام نبوت

۲۲۷ فرجام نبوت. ۱-۱۹
۲۲۸ فرجام سلسله انبیا. ۲-۱۹
۲۳۰ فرجام هریک از انبیا. ۳-۱۹
۲۳۶ تبیین قرآنی فرجام نبوت. ۴-۱۹
۲۴۳ خلاصه درس
۲۴۴ پرسش‌ها

مبحث بیستم: تعهد ایمان به نبوت

۲۴۷ تعهدآور بودن ایمان به نبوت. ۱-۲۰
۲۴۷ مسئولیت و تعهد نبوت. ۲-۲۰
۲۵۳ تبیین قرآنی تعهدات ایمانی نبوت. ۳-۲۰
۲۵۶ خلاصه درس
۲۵۶ پرسش‌ها

مبحث بیست و یکم: ولایت

۲۵۹ مقدمه. ۱-۲۱
-----	-------------------

۲۶۰ ۲-۲۱. ولایت دنباله نبوت.....

۲۶۱ ۳-۲۱. معنای ولایت

۲۶۱ ۱-۳-۲۱. بُعد اول ولایت: به هم پیوستگی داخلی

۴۶۲ ۲-۳-۲۱. تبیین قرآنی بُعد اول ولایت (پیوستگی داخلی).....

۲۶۹ خلاصه درس

۲۷۰ پرسش ها

مبحث بیست و دوم: پیوندهای امت اسلامی

۲۷۳ ۱-۲۲. بُعد دوم ولایت: عدم پیوستگی خارجی

۲۷۴ ۲-۲۲. بُعد سوم ولایت: پیوستگی با امام.....

۲۷۶ ۳-۲۲. تبیین قرآنی ابعاد سه گانه ولایت.....

۲۷۶ ۱-۳-۲۲. عدم پیوستگی خارجی

۲۷۸ ۲-۳-۲۲. پیوستگی داخلی

۲۷۹ ۳-۳-۲۲. پیوستگی با امام.....

۲۸۱ خلاصه درس

۲۸۲ پرسش ها

مبحث بیست و سوم: بهشت ولایت

۲۸۸ ۱-۲۳. خصوصیات انسان ولایتمدار

۲۸۹ ۲-۲۳. خصوصیات جامعه ولایتمدار.....

۲۸۹ ۳-۲۳. تکلیف انسان ولایتمدار

۲۹۰ ۴-۲۳. ثمرات و نتایج جامعه ولایتمدار

۲۹۲ خلاصه درس

۲۹۲ پرسش ها

مبحث بیست و چهارم: در پیرامون ولایت (۱)

۲۹۵ ۱-۲۴. ولّی جامعه اسلامی

- ۲۴-۲. «الله» ولي حقيقي جامعه اسلامي ۲۹۵
- ۲۴-۳. ولايت پيامبر ﷺ جلوه عيني ولايت الله ۲۹۶
- ۲۴-۴. «مؤمنان راستين» جانشينان پيامبر ۲۹۷
- ۲۴-۵. چرايي ولايت «الله» ۹۹۲
- ۲۴-۶. تبين قرآني ولايت الله، پيامبر و مؤمنان راستين ۳۰۰
- خلاصه درس ۳۰۳
- پرسش ها ۳۰۴

مبحث بيست و پنجم: در پيرامون ولايت (۲)

- ۲۵-۱. طاغوت و معنای آن ۳۰۷
- ۲۵-۲. ولايت طاغوت و آثار و نتايج آن ۳۰۸
- ۲۵-۳. تبين تاريخي آثار و نتايج ولايت طاغوت ۳۰۹
- ۲۵-۴. تبين قرآني نتايج و آثار ولايت طاغوت ۳۱۳
- خلاصه درس ۳۱۶
- پرسش ها ۳۱۶

مبحث بيست و ششم: در پيرامون ولايت (۳): هجرت

- ۲۶-۱. هجرت ۳۱۹
- ۲۶-۲. چرايي هجرت ۳۲۰
- ۲۶-۳. تضاد مسلماني با تحت ولايت طاغوت بودن ۳۲۰
- ۲۶-۴. لازمه مسلماني؛ تحت ولايت الله بودن ۳۲۵
- ۲۶-۵. آثار و نتايج هجرت ۳۳۱
- خلاصه درس ۳۳۳
- پرسش ها ۳۳۴
- کتابنامه ۳۳۵

پیشگفتار

خداوند تبارک و تعالی برای سعادت بشر کتابی نازل کرد که انسان را به استوارترین راه‌ها هدایت می‌کند و فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ». (الاسراء/۹)

در زمانه‌ای که دشمنان اسلام با فتنه‌های شبهات و آفات گناه به سرزمین قلب‌های پاک مؤمنین و زمینه‌سازان ظهور امام عصر علیه السلام شبیخون زده‌اند تنها تمسک به قرآن نجات بخش خواهد بود.

هادی امت و پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«هر گاه آشوب‌ها چون شب تار شما را فرا گرفت به قرآن رو آورید ... قرآن راهنمایی است که به بهترین راه‌ها راهنمایی کند، و کتابی است که در آن است تفصیل و بیان و تحصیل (به دست آوردن حقائق) و آن است جداکننده (میان حق و باطل) ... در آن است چراغ‌های هدایت، و جایگاه نور حکمت ...»

در این شب ظلمانی فتنه‌های آخرازمان، تربیت دینی و انقلابی و افزایش بصیرت سیاسی کارکنان سپاه برای تقویت و ارتقای معرفت و ایمان، و توانمندسازی و توسعه دانش آنان رسالتی بس بزرگ است که بخشی از آن بر عهده معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نهاده شده است.

تحقق عمده این مأموریت خطیر در پرتو نظام تربیت و آموزش کارآمد و بالنده امکان‌پذیر می‌شود تا زمینه ارتقای روحی و معنوی و تقویت دانش و بینش و منش اسلامی کارکنان سپاه فراهم شود، چنان که حضرت امام خامنه‌ای دامتله فرموده‌اند:

«به فراگیری و در درجه اول فراگیری دین و معارف دینی اهمیت بدهید. مسئله معرفت اندوزی مسئله بسیار مهمی است عمق معارف در دل انسان موجب می‌شود انسان در برخورد با حوادث گوناگون راهش عوض نشود. آن‌هایی که دیدید راه‌شان عوض شد علت این بود که در درون‌شان این معارف عمیق نبود. هر جا عمق در عقاید و معارف انسان وجود داشته باشد آن جا انحراف خیلی کمتر محتمل خواهد بود». (۸۶/۰۶/۱۸)

باتوجه به ضرورت بازنگری و بهینه‌سازی نظام اجرای «تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی سپاه» در چارچوب تدابیر فرمانده معظم کل قوا و راهبردهای تحول و تعالی سپاه، این نظام مورد بازبینی و تجدید نظر قرار گرفت

و در نظام جدید، گرچه به امر خطیر آموزش و تقویت دانش عقیدتی سیاسی پاسداران توجه کافی مبذول شده است، اما رویکرد اصلی آن تربیت محوری، شورآفرینی، تقویت روحیه انقلابی و جهادی و معنویت افزایی است و سرفصل‌های آموزشی آن نیز بر این اساس تنظیم شده است.

یکی از برنامه‌های مهم تربیتی و آموزشی که در نظام جدید مورد توجه قرار گرفته است، برنامه **معارف اسلامی سطح یک ویژه پایوران سپاه** می‌باشد که به معرفت افزایی نسبت به معارف پایه‌ای اسلام و مباحث بنیادی با رویکرد تربیتی، دینی، سیاسی، انقلابی و جهادی می‌پردازد.

آشنایی با اندیشه اسلامی در قرآن؛ یکی از مهم‌ترین موضوعات زیربنایی است که تأثیر بسیار زیادی در شناخت مبانی اندیشه‌ای تفکر توحیدی برای پاسداران دارد. در این مسیر، آگاهی از اصول اصلی اندیشه اسلامی در آیات قرآن و بر مبنای توضیح مسائل اساسی دین، از امور ضروری است.

بنابراین در کتاب حاضر اصول اساسی اعتقادی دین، مبتنی بر آیات قرآن به مخاطب عرضه شده است، به طوری که این اصول اعتقادی از سطح مفاهیم ذهنی خارج شده و رنگ و بوی عملی گرفته‌اند. ارائه نگاهی کلی از تفکر توحیدی، با در نظر داشتن شئون مختلف زندگی بشر، نگاهی نوبه مفاهیم دینی، انطباق مباحث آن با سیره سیاسی امامان شیعه، توجه ویژه به درد اصلی جوامع بشری و مسلمان‌ها، وحدت آفرین بودن مباحث آن برای امت اسلامی، آموزش شیوه تدبیر و تعمق در قرآن به مخاطبان و... از ویژگی‌های اساسی این کتاب می‌باشد. لازم به ذکر است که مسئولیت تهیه و تدوین متون آموزشی مورد نیاز نمایندگی ولی فقیه در سپاه به عهده پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام است. این متون با توجه به سطح معلومات، نیازها و تخصص نیروهای آموزشی در گروه‌های تحقیقاتی پژوهشگاه تدوین می‌شود و پس از طی مراحل اعتباربخشی محتوایی و شکلی، به تأیید نماینده محترم ولی فقیه در سپاه یا نماینده ایشان می‌رسد.

پیشنهادها و تجربیات مربیان ارجمند و مترجمان گرامی راهگشا و مشوق ما در رفع کاستی‌های متون آموزشی خواهد بود. از همه خوانندگان ارجمند انتظار می‌رود نظرات ارزشمند خود را در مورد این کتاب، به نشانی رایانامه Serajnet92@gmail.com (سراج اندیشه) ارسال دارند تا در چاپ‌های بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

در پایان بر خود لازم می‌دانیم از همکاری ریاست محترم پژوهشگاه امام صادق علیه السلام حجت‌الاسلام حمید نگارش و مسئول محترم مرکز تدوین متون حجت‌الاسلام محمد شبدینی و برادران گرامی جناب آقایان مسلم شوبکلائی و محسن محمودیان که در تلخیص و تنظیم این اثر و سایر دست اندرکاران، صمیمانه تشکر کرده و توفیقات روز افزون آنان را از خداوند متعال مسئلت نماییم.

اداره برنامه‌ریزی، ارزشیابی و تهیه متون آموزشی

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

مقدمه

«بنده یک ماه رمضان در مسجد امام حسن مشهد سخنرانی مستمر سی جلسه‌ای داشتم ... در آن سخنرانی‌ها راجع به توحید، امامت، ولایت، نبوت و سایر مباحث اساسی بحث شده است که الآن هم آن‌ها را تأیید می‌کنم. این‌ها پایه‌های فکری برای ایجاد یک نظام اسلامی بود.»^۱

توضیحات پیش‌گفته از زبان رهبر معظم انقلاب دامنه‌الله، درباره مباحث عمیقی است که معظم‌له در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۳ (۱۳۹۴ق) به روشی نو، اصول اساسی و بنیادین اسلام را مبتنی بر قرآن کریم مطرح فرموده‌اند. ویژگی‌های منحصر به فرد این مباحث، عامل برتری آن نسبت به موارد مشابه است.

معظم‌له در مقدمه‌ای که درباره این مطالب در سال ۱۳۵۳ مرقوم داشته‌اند، سه خصوصیت مهم آن را مطرح می‌فرمایند:

۱. معارف اسلامی از تجرد و ذهنیت محض خارج شده و ناظر به تکلیف‌های عملی و زندگی اجتماعی است؛
۲. ارائه مسائلی فکری اسلامی به صورت پیوسته و به‌عنوان اجزای یک واحد که نتیجه آن، طرحی کلی و همه‌جانبه از دین است که جهان‌بین کامل و بی‌ابهام را برای بشر به ارمغان می‌آورد؛
۳. محوریت قرآن کریم که بر مبنای آن به‌عنوان کامل‌ترین و موثق‌ترین سند، اصول اسلامی استنباط و فهم می‌گردد تا متکی بر سلیقه‌ها و نظرهای شخصی نبوده و نتیجه پژوهش، به‌راستی «اسلامی» باشد.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای هیئت مؤسس و هیئت امنای مؤسسه پژوهشی - فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱/۴/۴.

ویژگی‌های دیگری که بر ارزش این اثر افزوده است عبارت‌اند از: منطقی بودن و دوری از هرگونه تعصب که این مباحث را برای جهانیان استفاده‌شدنی می‌کند، نگاه نو و بدیع به مفاهیم دینی، انطباق مباحث با سیره سیاسی مبارزاتی ائمه علیهم‌السلام، توجه ویژه به ضعف ایمان به‌عنوان درد اصلی جوامع بشری و مسلمانان، وحدت‌آفرین بودن، آموزش شیوه تدبیر و تعمق در قرآن کریم، تبیین مبانی نظام اسلامی و ...

محتوای این جلسات، در دفعات متعدد و باکیفیت متفاوت به چاپ رسیده است که واپسین نسخه آن با عنوان «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»، در چهار بخش به دست مؤسسه صهبا به زیور طبع آراسته شده است.

نوشتار پیش‌رو، مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت» می‌باشد که محتوای جلسات معظم‌له را در قالب چهار مجلد، ارائه کرده است. موارد تمایز و تفاوت مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت» با اثر مذکور را می‌توان این‌گونه تبیین کرد:

باهداف کاهش حجم و افزایش جذابیت ظاهری، این کتاب تقطیع شده و هر بخش آن در قالب یک مجلد ارائه شده است.

هر مبحث، محتوای یکی از جلسات سخنرانی معظم‌له است، به غیر از جلسه ششم و هفتم که به علت اشتراک موضوع، به صورت پیوسته و در کنار یکدیگر ذیل مبحث ششم آمده است.

در کنار حفظ ساختار سخنرانی، هر مبحث به صورت دسته‌بندی و موضوع‌بندی بیان شده است. در متن کتاب برخی مباحث که متناسب با شرایط سخنرانی ایرادشده یا توضیحات و زیرنویس‌هایی که برای مخاطب ضرورتی ندارد، حذف شده است. البته سعی وافری صورت گرفته تا موارد حذفی، به کلیات و جزئیات مهم مطلب هیچ خللی وارد نکند.

ابتدای هر مبحث باهدف آمادگی ذهنی مخاطب، پرسش‌های محتوای آن طرح شده است که موجب توجه و تعمق بیشتر مخاطب می‌شود.

چکیده‌ای از هر مبحث، در پایان آن ارائه می‌گردد تا مخاطب را با روح کلی مبحث همراه کند. برخی از آیات محوری موضوع که توسط سخنران در ابتدای جلسه اشاره نشده، اما در محتوا بدان پرداخته شده، به اول هر مبحث افزوده شده است.

برجسته کردن جمله‌های مهم و محوری، تمایز دیگر این نوشتار است که مخاطب را به سهولت به محتوای اصلی رهنمون می‌کند.

نمودار درختی نیز می‌تواند به ترسیم شمای کلی موضوع به صورت نظم یافته، به همراه برخی جزئیات کمک نماید.

جلد اول از مجموعه کتاب‌های «اندیشه ولایت»، با عنوان «ایمان در قرآن» می‌باشد. در این کتاب معظم‌له شناخت ایمان را مقدمه ورود به فهم دین و شناخت اصول اساسی اعتقادی دین دانسته و می‌فرماید: «برای اینکه شوق فهم دین در ما برانگیخته گردد، لازم است تا قیمت و کیفیت ایمان را بشناسیم.»

براین اساس، آشنایی با اصول اعتقادی اسلام از موضوع ایمان شروع می‌شود. تعریف ایمان، بیان لوازم ایمان و نشانه‌های مؤمنین دیگر موضوعات این کتاب است. سپس، سه شرط برای ایمان راستین مطرح می‌شود که محتوای مباحث سوم، چهارم و پنجم را به خود اختصاص می‌دهد. در مبحث ششم مؤلفه‌های سعادت هر انسان احصا می‌شود و نقش ایمان در تحقق این مؤلفه‌ها، بررسی می‌شود. برای آشنایی بیشتر با ویژگی‌ها و محتوای جلسات معظم‌له توصیه می‌شود به کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن کریم» که به همت مؤسسه صهبا منتشر شده است، مراجعه شود.

مبحث اول: ایمان (۱)



مبحث اول: ایمان (۱)

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با مفهوم واژه‌های تقوا و غفران آشنا شود و صفات متقین یا نشانه‌های اهل تقوا را بازشناسد؛
۲. به این باور برسد که تقوا سبب رستگاری، عاملی مهم برای تقویت مسئولیت‌پذیری و باریابی به وادی رحمت و غفران الهی است؛
۳. بکوشد تا نشانه‌های اهل تقوا را در خود زنده و تقویت نماید. پس، برای رفع نیاز واقعی مؤمنان انفاق نماید، خشم خویش را فروخورد تا عقل از کژی رها گردد، از اصرار بر گناه بپرهیزد و راه توبه و یاد خدا را پیش گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران: ۱۳۲-۱۳۴).

۱-۱. مسئولیت‌پذیری مسلمان و تقوا

رهبان یون مسیحیت، برای اینکه دامن‌شان به گناهان آلوده نشود، رهبانیت پیشه کردند؛ به غارها و کوه‌ها و بیغوله‌ها پناهنده شدند. قرآن می‌فرماید: «وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» (حدید: ۲۷).

رهبانیتی که آنان از خود درآوردند، به صورت بدعتی آن را ایجاد کردند؛ ما بر آنان رهبانیت را ننوشته بودیم؛ اما عالم اسلامی رهبانیت ندارد، گوشه‌گیری ندارد، فرار ندارد.

عالم اسلامی همانی است که سعی می‌کند که بگیرد غریق را. یک فرد آگاه مسلمان، هر انسان مسلمان که مسلمان بودن و مسئول بودن با یکدیگر لازم و ملزوم هستند همین جور است؛ سعی می‌کند غریق را و بازده را، بیمار را، نجات بدهد؛ اینکه با فرار جور در نمی‌آید. خودش را متقی می‌کند، دارای تقوا؛ یعنی آن تجهیز لازم را، آن زره لازم را، در مقابل آسیب گناه بر تن می‌پوشد و وارد منطقه گناه می‌شود، برای دستگیری گناهکاران؛ تقوا این است.

۲-۱. رستگاری نتیجه تقوا

... تقوا [به این معنا] مقدمه و وسیله پیروزی است. آن کسی که می‌خواهد بر این بیماری، در این منطقه پیروز بشود، اگر همواره بترسد که مبادا این میکروب در جسم او اثر بگذارد، این چطور می‌تواند میکروب زده‌ها و و بازده‌ها را نجات بدهد؟ باید خودش را خاطر جمع کرده باشد؛ باید از خودش خاطرش جمع باشد، بعد وارد منطقه و بازده بشود و دیگران را نجات بدهد؛ آن وقت است که به پیروزی هم خواهد رسید. آن وقت است که این کار را هم به راحتی انجام خواهد داد. «وَأَتَّقُوا اللَّهَ؛ تقوای خدا پیشه کنید»، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ مگر پیروزمند و رستگار و موفق گردید.»

۳-۱. اطاعت

... «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ اطاعت کنید از الله و از پیامبر، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید.» خب، اطاعت از خدا با اطاعت از پیغمبر تفاوتی ندارد. ... زائد نیست ذکر کردنش؟ نه. اگر چنانچه فقط بگوید «أَطِيعُوا اللَّهَ؛ اطاعت کنید از خدا»، پیغمبر را به عنوان مصداق و نمونه‌ای ذکر نکند و اطاعت از پیغمبر را متذکر نگردد، آن کسانی هم که در نقطه مقابل پیغمبر قرار دارند، ممکن است ادعا کنند ما داریم اطاعت از خدا می‌کنیم. دامنه ادعا که وسیع است، همه کس می‌تواند داعیه دین و ایمان و تقوا را علنی کند. همه کس می‌توانند مدعی بشوند که بنده خدایند و مطیع او.

در زمان پیغمبر، هم پیغمبر مدعی عبودیت و اطاعت خدا بود، هم آن کسانی که در جبهه مقابل او، با او می جنگیدند، اخلال می کردند، رهبران و آقایان و رهبانان مسیحیت و احبار یهود، اینها هم ادعا می کردند.

«وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ» (مائده: ۱۸)، یک ذره هم بالاتر از پیغمبر، او می گفت من بنده خدا هستم، اینها می گفتند ما فرزندان و پسران خدا هستیم. اگر نمی گفت پیامبر را، دشمنان پیامبر هم می گفتند ما مطیع خداییم؛ به همین دلیل، بایستی مشخص بشود که اطاعت خدا یعنی چه ...

۱-۴. رحمت خدا، نتیجه اطاعت

مقایسه ای بکنید بین بیان قرآن و پندار عامیانه ما. ما می گوئیم که اگر گناهکاریم، اگر نافرمانی خدا کردیم، اگر به واجبات و تعهدات و تکالیف عمل نکردیم، اگر چنانچه از منطقه های ممنوعه پروردگار پا عقب نکشیدیم؛ فقط یک امیدواری داریم، آن چیست؟ آن رحم خداست. ... یعنی حرف معمول اجتماع ما و مردم ما این است. رحمت خدا را برای کجا می دانیم؟ برای آنجا که عمل نکردیم، در صورتی که نافرمانی کردیم، در صورتی که منطقه ممنوعه خدا را زیر پا لگدکوب کردیم، مسئولیت و تعهد الهی را ملاحظه نداشتیم.

آیه قرآن بالعکس است؛ می گوید عمل کنید، اطاعت کنید، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. رحمت خدا آن وقتی است که یک ملتی به مسئولیتش عمل کند. ... ۷۰۰ میلیون مسلمان بنشینید به انتظار ابر رحمت پروردگاری که بر سرشان ببارد، آن وقت راهها را باز کنند تا دزدان ناموس و غارتگران دین بیایند همه چیزشان را ببرد؛ به امید رحمت خدا بنشینند؟ پس بگو بنشینند حالا!

۱-۵. مغفرت الهی

«وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»، میدان مسابقه است اینجا، میدان پیشی گیری و مسارعه است. پیشی بجوید، سبقت بجوید «إِلَى مَغْفِرَةٍ» به سوی مغفرتی «مِنْ رَبِّكُمْ» از سوی پروردگارتان «وَ جَنَّةٍ» و بهشتی که «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» که به پهنای آسمانها و زمین است، «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»

آماده شده است برای باتقویان. آنجا یک نشانه تقوا و یک نتیجه تقوا ذکر شد، اینجا نشانه‌های تقوا پی‌درپی ذکر خواهد شد.

ای انسانی که برای یک وجب زمین و یک مقدار آب و گل در فلان منطقه عالم، حاضری سبقت بگیری، حاضری دیگران را عقب بگذاری، ... در مزایده فلان زمین، در به دست آوردن فلان سرمایه، در تصرف کردن فلان مغازه، در گرفتن فلان گوشه فلان مملکت، در دائر کردن فلان کمپانی در فلان منطقه عالم، در تحصیل امتیازات مادی هرچه بیشتر ...

ای انسان! به تو نمی‌گویند سرعت مگیر، به تو نمی‌گویند در خانه بخواب، نیروهایت را به کار مزن؛ آن‌کسی که به نام دین به تو این سخن را می‌گوید، دروغ می‌گوید و نمی‌داند. دین نمی‌گوید نیروهایت را متوقف بگذار، دین می‌گوید سرعت بگیر هرچه بیشتر، مسابقه بده هرچه زیادتر، اما به‌سوی چه؟ به‌سوی چیزی که شایسته توست، نه به‌سوی یک وجب آب و گل، نه به‌سوی فلان مبلغ ناچیز، نه به‌سوی زندگی مادی دنیا که هرچه باشد، برای تو کوچک و کم است.

ای انسان بزرگ! به‌سوی چیزی که با عظمت تو، با مقام تو سازگار باشد ... سرعت بگیر، مسابقه بده، اما به‌سوی چه؟ «إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكَمْ وَ جَنَّةٍ». سرعتت به‌سوی مغفرت پروردگار باشد، به‌سوی آن بهشت برین الهی باشد که همه آسمان‌ها در مقابل آن کوچک‌اند، همه زمین در برابر آن اندک است. ... از همه چیز بالاتر مغفرت است و پس از مغفرت آن چیزی که ارزش و عظمتش از آسمان‌ها و زمین بالاتر است.

مغفرت یعنی چه؟ ... غفران یعنی التیام دادن و پر کردن یک خلأ. بدن شما یک جراحی برمی‌دارد؛ این ران، این بازو، یک جراحی عمیقی برمی‌دارد، این لای گوشت از هم باز می‌شود؛ اینجا مرهمی به شما می‌دهند ... تا این می‌جوشد تا این می‌تراود، می‌زاید تا بالاخره هم جنس خود را، آن گوشت بدن، آن ماهیچه بدن، هم‌سنخ خود را کنار خود به وجود می‌آورد. ...

روح شما اگر در مقام تمثیل، مانند جسمی باشد، هر گناهی که انجام می‌دهید، ضربتی بر روح وارد می‌کند و زخمی به وجود می‌آورد. ... برای خاطر اینکه روح باید تعالی پیدا کند و گناه، هر آن چیزی است که روح انسانی را یک گام از تعالی و تکامل مورد نظرش بازمی‌دارد. ... این گناه حالا باید مغفرت پیدا کند.

... غفران یعنی این خلأ، این کمبود روح، این زخم روان، این نقیصه‌ای که در نفس او به وجود آمده است، این برطرف شود، ... با جبران کردن. آن کسی که با یک گناهی جان خود را از اوج انسانیت و تکامل و نقطه پرواز انسانی یک‌قدری منحط کرده و دور انداخته، آن وقتی این عقب‌ماندگی اش جبران شده است که یک مقداری برود بالا.

یک مثال دیگر بزنم. سوار ماشین شدید، دارید می‌روید سر پنجاه فرسخی. اگر این ماشین در راه توقف کرد، شما چه شدید؟ عقب افتادی. جبران این عقب‌ماندگی به چیست؟ به اینکه یک خرده تندتر بروید، یک خرده بی‌وقفه‌تر بروید. ...

خدای متعال نمی‌گوید چون تو گناه کردی، حالا هرچه کار نیک بکنی، ما آن گناه را اصلاً از بین نخواهیم برد، لج نمی‌کند خدا. ... «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ» ما غافریم، ما خلأها را پر می‌کنیم، زخم‌ها را التیام می‌دهیم، اما برای چه کسی؟ «لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى» (طه: ۸۲)، من بخشنده‌ام برای آن که توبه کند. توبه کند یعنی چه؟ یعنی برگردد. راه تکامل شما از اینجا بود، شما این طرفی می‌رفتید؛ حاضریم شما را ببخشیم، کی؟ وقتی بروید به طرف تکامل، مجدداً به راه درست برگردید. «لِمَنْ تَابَ» توبه کند، یعنی برگردد. توبه یعنی برگشتن. ایمان خود را قوی کند، عمل صالح کند. نباید از عمل غافل بود و به سخن گفتن و دل‌خوش داشتن خود بسنده کرد. ...

۱-۶. نشانه‌های تقوا

۱-۶-۱. انفاق

... باتقویان چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ» آن کسانی که انفاق می‌کنند در خوشی و ناخوشی. ... انفاق آن خرج کردنی را می‌گویند که با آن، یک خلائی پر بشود، یک نیاز راستینی برآورده بشود. کجایند آن کسانی که میلیون‌ها خرج می‌کنند، به ظاهر هم برای کارهای نیک خرج می‌کنند تا از زبان قرآن به آن‌ها بگوییم که بدبخت‌ترین مردم‌اند، زیرا کارشان انفاق نیست. «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» (کهف: ۱۰۳-۱۰۴). این پول‌هایی که خرج می‌شود، این زر و زیورهایی که بر پیکر گرسنه یک عده

مردم آویخته می‌شود، این پیرایه‌های زیادی و دروغین؛ این‌ها انفاق نیست، چرا؟ چون خلائی را پر نمی‌کند.

... گاهی پر کردن شکم گرسنه هم انفاق نیست، در یک شرایطی این جور است. در آن شرایطی که فقر و گرسنگی مانند گیاه هرزه‌ای، بی حساب دارد بر روی زمین‌ها می‌روید، آنجا پر کردن شکم یک گرسنه مثل قیچی کردن پیکره بالای یک دانه علف هرزه است. در صحرا علف هرزه چقدر قیمت دارد؟ بالاخره از جلوی چشم، یک گیاه هرزه کم می‌شود، اما چقدر این کار اساسی است؟ چقدر جالب است این کار؟ خیلی کم و ناچیز.

بنابراین انفاق آن چیزی است که یک خلائی را پر می‌کند. یک نیازی را برآورده می‌کند. ... انفاق کار مردمان باهوش است. آن‌هایی که خلأها و نیازها را می‌فهمند و حاضر می‌شوند به‌جا آن خلأها و نیازها را پر کنند. ...

۱-۶-۲. کظم غیظ

«وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» و فروبرندگان خشم. فروبرندگان خشم یعنی چه؟ یعنی براساس احساسات کار نمی‌کنند، همه‌جا عقل؛ اما گاهی عقل هم با خشم‌های درست همراه است، نمی‌بینید در قرآن می‌گوید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹). اینی که می‌گویند: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» معنایش این نیست که شما خیال کنید می‌خواهیم بگوییم خشم یک ملت، خشم یک انسان، خشم یک جامعه، علیه آن کسانی که باید بر آنان خشم گرفت، نیست و نابود باد، نه. قرآن هم نمی‌گوید که این خشم‌ها را فروبخورید، می‌گوید براساس خشم، کاری انجام ندهید: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» کظم کنندگان، فروبرندگان. نه فراموش کنندگان؛ فروبرندگان غیظ و خشم؛ که وقتی خشم فرونشست، انسان می‌تواند باعقل، با درک، آنچه را که شایسته است انجام بدهد.

۱-۶-۳. چشم‌پوشی از خطای مردم

«وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» گذرندگان از مردم، عفو کنندگان از خطاهای مردم. ... از آن عمل خلافی نباید صرف نظر کرد که از روی تعمد و عناد انجام گرفته است، اما لغزش‌ها، قصورها که در کار عامه مردم فراوان هست، قابل گذشتن و عفو کردن است: «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و خدا دوست می‌دارد مردمان احسان کننده را.

۱-۶-۴. یاد خدا و استغفار

دیگر از نشانه‌های باتقواها چیست؟ «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» (آل عمران: ۱۳۵)؛ آن کسانی که چون گناه بزرگی انجام دهند، یا بر خویشان ستم کنند، ... «ذَكَرُوا اللَّهَ» فوراً به یاد خدا بیفتند. در وادی غفلت، زیر سرپوش غفلت، دیر نپایند. یک آیه‌ای است، خیلی عجیب است در قرآن، در زمینه تذکر پیدا کردن ... «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا» (اعراف: ۲۰۱)؛ وقتی یک گروهی شیطان و شیطان‌صفت او را احاطه می‌کنند، تا گمراه کنند، تا از راه به در ببرند، تا او را به فراموشی بیندازند، «ذَكَرُوا اللَّهَ» فوراً به یاد خدا بیفتد انسان.

... یاد خدا حربه‌ای است در دست ما علیه شیطان‌ها، یاد خدا ریسمانی است در اختیار ما، برای نجات از ورطه‌ای که دشمنان هوشیاری ما، در برابر ما به وجود آورده‌اند. ...

«ذَكَرُوا اللَّهَ» چون کار خلافی بکنند یا بر خویشان ظلم بکنند، خدا را به یاد می‌آورند. «فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» پس طلب غفران و مغفرت می‌کنند برای گناهانشان، در جست‌وجو می‌آیند که این گناه، این خلأ التیام پیدا کند، اما همین هم بدون کمک پروردگار ممکن نیست: «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» (آل عمران: ۱۳۵)؛ و چه کسی غفران و مغفرت می‌بخشد گناهان را به جز خدا؟

۱-۶-۵. اصرار نکردن بر گناه

... «وَلَمْ يَصِرُوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» بر آنچه که می‌دانند گناه است، اصراری نورزند. «أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ» (آل عمران: ۱۳۶) ... این چنین آدم‌هایی پاداششان مغفرت از سوی پروردگارشان است: «وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و بهشت‌هایی که در زیر آن نهرها جاری است، «خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» در آن جاودانه‌اند و چه نیکو پاداش عمل‌کنندگان است. باز اینجا می‌گوید پاداش عمل‌کنندگان، «أَجْرُ الْعَامِلِينَ». مسئله عمل یکی از مسائل بسیار مهم است. ...

خلاصه درس

- در فرهنگ دینی، انسان متقی یعنی کسی که زره لازم را در مقابل آسیب گناه بر تن می‌پوشد و برای دستگیری گناهکاران، وارد منطقه گناه می‌شود. تقوا با چنین تفسیری سبب رستگاری است. رحمت خدا آن‌وقتی است که از خدا و رسولش اطاعت شود.

- دین انسان را به مسابقه به سوی مغفرت فرامی‌خواند. مراد از غفران التیام دادن روح از جراحات گناه است که به سبب توبه تحقق می‌یابد.

- از نشانه‌های انسان متقی انفاق است و مراد از آن خرج‌کردنی است که با آن، یک خلائی پر بشود و یک نیاز راستینی برآورده بشود. پر کردن شکم یک گرسنه مثل قیچی کردن پیکره بالای یک دانه علف هرزه است. این اقدام در بیابان اثر ناچیزی دارد.

- و نیز اهل تقوا فروبرندگان خشم‌اند تا براساس عقل تصمیم گرفته شود و نیز صرف‌نظرکنندگان از خطاهای عامه مردم‌اند. متقین چون کار خلافی بکنند یا بر خویشان ظلم بکنند، خدا را به یاد می‌آورند و طلب غفران می‌کنند؛ اینان بر آنچه که می‌دانند گناه است، اصراری نورزند.

پرسش‌ها

۱. رابطه ایمان و اطاعت چیست؟
۲. مهم‌ترین شرط برای ایفای مسئولیت‌ها چیست؟
۳. انسان متقی چه ویژگی‌هایی دارد؟

مبحث دوم: ایمان (۲)

لوازم ایمان

ایمان ۲

تعریف ایمان

بیم به هنگام یاد خدا

فزونى ایمان به هنگام تلاوت قرآن

توکل بر خداوند

اقامة نماز

انفاق

خصوصیات مؤمنین

مبحث دوم: ایمان (۲)

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با مفهوم انفال و موارد مصرف آن آشنا شود و بیاموزد که ایمان واقعی تنها گرایش قلبی نیست بلکه توأم با عمل است؛
۲. به این باور برسد که ایمان چون با عمل توأم شود سبب ترس از خدا و فزونی ایمان، و ضامن اجرای فرمان‌های الهی از برپایی نماز و ادای زکات است؛
۳. بکوشد تا با احیای خصلت‌های مؤمنان در خود - از خداترسی، توکل به خدا، تلاوت قرآن، برپایی نماز و انفاق - به درجه ایمان واقعی برسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا
اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ
عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
* أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال: ۱-۴).

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» از تو می‌پرسند - ای پیامبر - در مورد انفال،^۱ سؤال می‌کنند که انفال برای کیست و حق کیست.

... انفال یعنی ثروت‌هایی که به عموم مسلمانان متعلق است. یک نمونه مثلاً درآمدهایی [خاص] است که در جنگ نصیب مسلمانان می‌شود، ... معادن است، این ثروت‌های زیرزمینی. ... این جنگل‌هاست. ... این دشت‌ها و مرتع‌های عظیمی است که در گوشه و کنار و بر سر کوه‌ها قرار دارد. ... «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» انفال از آن خدا و از آن پیامبر است.

از آن خدا یعنی چه؟ یعنی برای یک عده معینی از بندگان خدا نیست. آنچه مالِ خداست، آنچه باید نام مالِ خدا به روی آن گذاشت، این درحقیقت آن چیزی است که باید صرف بشود در اهداف الهی. ... باید در راه مصالحی که خدای متعال معین کرده است، صرف و خرج بشود. ...

از آن رسول است، یعنی چه؟ مگر رسول یک قطبی در مقابلِ خداست؟ نه! مالِ خدا را هرکسی ممکن است به خودش حق بدهد که در آن تصرف کند. همه ممکن است بگویند این مالِ خداست، ما هم بنده خداییم و به این نام ظاهرپسند خوش‌ظاهر، با این نام عامیانه جاذب، که این مال، مالِ خداست، ما هم بنده خدا هستیم؛ این مالِ عمومی را در مصارف شخصی خودشان مصرف نمایند؛ یک چنین چیزی ممکن است؛ بنابراین، مالِ خدا، اگرچه باید به مصالح عموم مسلمانان و بندگان واقعی خدا برسد، اما به مصلحت عموم رسیدن، به این معنا نیست که بَلِ بَشُو باشد، هر که هرچه دلش خواست مصرف بکند. لازم است یک مرکزیتی باشد، یک دست‌درتمندی باشد که نماینده خدا و قیّم امور مردم محسوب بشود، او کیست؟ ... در زمان وجود پیغمبر، رسول الله، پس از او امام معصوم، اگر امام معصوم نباشد، امام عادل الهی؛ آن کسی که زمام حکومت اسلامی باید در دست او باشد، او مسلط به امر انفال است. این قسمت اول آیه که البته، مورد بحث ما این قسمت از آیه نبود.

۱-۲. لوازم ایمان

بعد از آنی که مصرف انفال را معین می‌کند، می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا

۱. بحث انفال را می‌توان به‌عنوان مصداقی که در آن اطاعت از خدا و رسول واجب می‌باشد، تلقی نمود.

اللَّهِ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.» اگر مؤمن هستید، این سه کار را انجام بدهید: اولاً، تقوای خدا پیشه کنید، «فَاتَّقُوا اللَّهَ» پس از خدا پروا بدارید. ... «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» فی مابین خود را اصلاح کنید. اختلافات را در میان خود از میان بردارید. به سود حقیقت، آن کسانی که سخنی غیر حقیقت می گویند، از سخن خود دست بکشند، اختلافات را از میان خود بردارید. ... بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتید، بهانه برای به جان یکدیگر افتادن نجوید. توصیه سوم یک مطلبی است که کلی است و شامل همه کارهای نیک و اجتناب از همه کارهای بد می شود، «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و اطاعت کنید، فرمان ببرید خدا را و پیامبرش را، «إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر شما مؤمنید.

۲-۲. تعریف ایمان

مسئله ایمان، این گرویش قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به یک مطلب، به یک شخص، به یک قطب و به یک مرکز که نامش ایمان است، تنها به همین خلاصه نمی شود که در قلب، انسان این گرویش و گرایش و گرویدگی را داشته باشد. آن وقتی ایمان به صورت راستین در کسی وجود دارد که بر طبق آن ایمان عمل کند. آن وقتی کسی می تواند ادعا کند مؤمن واقعی است که به لوازم ایمان و تعهدات ایمان پایبند باشد. ... آیه قرآن در اینجا صریح است. اینجا دیگر حساب استدلال های عقلی نیست که شبهه بردارد؛ باید این کارها را انجام بدهید، اگر مؤمنید؛ و یکی از این کارها، «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَ» خدا و پیامبر را اطاعت کنید، دنبال فرمان آن ها راه بیفتید.

فرمان خدا چیست؟ هرچه هست، بدیهی است که خدا در مورد مال آدمی، در مورد جان آدمی، [و مواردی از این دست] ... وظیفه هایی معین کرده است. در این هم اگر خدا را اطاعت کردید، می توانید بگویید ما مؤمنیم. ... این منطق قرآن است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ» پس از خدا پروا کنید، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» فی مابین خود را اصلاح کنید، «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَ» خدا و رسولش را اطاعت کنید، «إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر شما مؤمنید.

۲-۳. خصوصیات مؤمنین

خب، به مناسبت نام مؤمن در پایان این آیه، آیه بعد درباره صفات مؤمنان و شرایط ایمان، باز ادامه سخن می دهد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ

عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا؛ ... مؤمن راستین آن کسی است که این پنج صفت در او باشد.

۲-۳-۱. بیم به هنگام یاد خدا

اول؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» منحصرأ مؤمنان، «الَّذِينَ» آن کسانی هستند که «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ» چون یاد شود خدا، «وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» به بیم آید دل‌هایشان؛ ... ممکن است کسی بگوید من گناهی نکردم، از خدا هم نمی‌ترسم. بله، ترسیدن گنهکار در مقابل قاضی و دادستان، آن کسی که باید آدم را مجازات کند، آن نوع ترس با نداشتن گناه، البته، منتفی است؛ تا چه کسی باشد که بتواند مطمئن باشد که گناهی ندارد.

اما یک نوع ترس دیگر هست که آن ناشی از معرفت است. انسان در مقابل اشیای بزرگ، ذوات عظیم، حقیقت‌های باشکوه، قهراً احساس دهشت و حیرت می‌کند. خاصیت وجودی انسان این است، ترکیب روحی و جسمی انسان این را ایجاب می‌کند؛ در مقابل هر چیز با عظمتی، هر انسانی حالت دهشتی را در خود احساس می‌کند.

این حالت دهشت، نه از باب این است که از او می‌ترسد، ممکن است او هیچ ترسی نداشته باشد، به این معنا که تعرضی نکند، ترس ناشی از گناه نیست اینجا؛ بلکه این دهشت و بیمناکی، ناشی از احساس عظمت او و احساس حقارت خویشتن در مقابل اوست. ... این ترس بزرگ‌ترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در یک جامعه مسلم.

اینکه می‌بینید امیرالمؤمنین در نیمه‌های شب، در شب‌های ماه رمضان، به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد؛ اینی که می‌بینید امام سجاد گاهی صیحه می‌زند؛ اینی که می‌بینید رسول‌الله، با همه جلال و عظمتش، وقتی دهه سوم ماه رمضان می‌آید، می‌گوید رختخواب مرا جمع کنید، بستری برای خود نمی‌گستراند؛ یعنی شب‌ها دیگر وقت خواب نیست، وقت عبادت است، وقت تضرع است، وقت خضوع است در مقابل پروردگار؛ این‌ها را گمان مکن کارهای تصنعی است که انجام می‌گیرد. چقدر ناقص و ناآگاه است آن کسی که بگوید امام در دعای ابوحمزه می‌خواهد به مردم چیز یاد بدهد و خودش را نمی‌گوید. چقدر ناوارد و بی‌اطلاع از روح دعا و از کیفیت مناجات بندگان صالح با خداست. ...

وقتی که یاد خدا به میان بیاید، آن حالت هیبت، آن حالت خشیت، آن احساس ترس و بیم،

آن حالت ربی که ناشی از احساس حقارت خود در مقابل عظمت خداست، بر دل مؤمن مسلط می‌شود: «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ.» خدا برای انسان از صورت بازیچه بیرون می‌آید، نام خدا از صورت یک ذکر اعتیادگونه خارج می‌شود. ...

۲-۳-۲. فزونی ایمان به هنگام تلاوت قرآن

«وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا.» نشانه دیگر مؤمن این است که وقتی آیات خدا بر آنان فرو خوانده می‌شود، ... ایمان‌شان افزون می‌گردد: «زَادَتْهُمْ إِيمَانًا.» ...

از این آیه و از این جمله استفاده می‌کنیم که با تلاوت قرآن، ایمان انسان مؤمن باید زیاد بشود؛ و از این جمله اتخاذ سند می‌کنیم، ... و به آن کسانی که می‌گویند قرآن را ترجمه نکنید، معنا نکنید، تفسیر نکنید که عقل ما نمی‌رسد، به آن‌ها می‌گوییم اگر ما قرآن را نمی‌توانستیم بفهمیم، چگونه ایمان ما با خواندن قرآن زیاد می‌شود؟ پس پیداست، قرآن کتاب رمز نیست. قرآن کتابی است که باید آن را خواند به قصد فهمیدن و فهمیدن به قصد افزون شدن و نیرومندتر شدن ایمان. ...

۳-۳-۲. توکل بر خداوند

دنباله آیه «وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، نشانه دیگر مؤمنین این است که بر پروردگار خود توکل و اتکا می‌کنند؛ یعنی چه توکل می‌کنند؟ ... مشت محکمی بر دهان بنی اسرائیل که به موسی گفتند: «فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده: ۲۴). تو و پروردگارت بروید، مشغول جنگ بشوید، با دشمن بستیزید، ... این را قرآن نفی می‌کند. ... توکل به این معنا نیست. ...

پس، توکل یعنی چه؟ توکل یعنی در همه حال، اتکا و امیدت به خدا باشد. ... با این تعبیر، توکل از صورت یک چیز مخدر در می‌آید، به صورت یک عامل برانگیزاننده و عامل تحرک، جلوه‌گری می‌کند. ... [انسان‌های معمولی] در دشواری‌های زندگی، در بحران‌ها، در آنجایی که از همه وسایل ظاهری دستشان کوتاه است، ... یکی از چند کار را انجام می‌دهند: یا تسلیم دشمن می‌شود، ... یا به زندگی خودشان خاتمه بدهند. ...

... اما برای انسان با خدا در دیگری در بن بست‌ها باز می‌شود که باز شدن آن در، درهای دیگری را، درهای شرافت کش را به روی او می‌بندد. آن در چه دری است؟ در توکل به خدا. ...

بن بست از جنگ احد بالاتر؟ ... راه‌های نجات به کلی بسته، اسلحه‌ها روی زمین افتاده، دشمن مجهز، مسلط، مسیطر، آنچه اینجا به داد انسان می‌رسد، آن دریچه‌ای است که خداپرستان فقط دارند؛ اتکای به خدا. ...

به‌همین دلیل، آن‌کسی که توکل را دست بر روی دست گذاشتن، به امید آینده مجهول بی‌تلاش نشستن، ایمان خود را از نیروی خود سلب کردن، معنا می‌کند ... این چنین آدمی توکل را نمی‌فهمد، اسلام سرش نمی‌شود ...
این سه تا علامت برای مؤمن ...

۲-۳-۴. اقامه نماز

... چهارم، «الَّذِينَ يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ» آن‌ها که به پا می‌دارند نماز را. آقایان توجه کنید، یک فرقی است بین تعبیر «الَّذِينَ يَصَلُّونَ» و «الَّذِينَ يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ» ...

چند جور می‌شود احتمال داد، ممکن است همه این احتمالات هم درست باشد. یکی اینکه بگوییم اقامه نماز، به پا داشتن نماز، یعنی نماز را به صورت کامل، به صورت همه‌جانبه، به صورت تمام به‌جا آوردن: «يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ»؛ و اقامه در زبان عرب، در اصلاحات عربی، اتفاقاً به همین معانی هم هست؛ یعنی کار را به صورت کامل انجام دادن: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» (روم: ۳۰). همه صورت را، همه وجود را به سوی دین برگردان، به صورت کامل. یک احتمال این و واقعش هم همین است که اگر کسی نماز را اقامه به این معنا بکند، یعنی به صورت کامل انجام بدهد، با ارکان صحیح، با توجه به آموزش‌ها و الهام‌های نماز، ... اگر کسی این جور نماز بخواند، جداً فلاح و رستگاری در انتظار اوست.

آدمی که نماز خوب می‌خواند، همه مشکلات برایش آسان است. شنیدید که رسول خدا در هنگام بحران‌ها و شدت‌ها رو می‌کرد به بلال و می‌گفت: «ارحنا یا بلال» بلال ما را آسوده کن، برو اذان بگو. «آبرد آبرد یا بلال» خنک کن دل ما را ای بلال؛ یعنی اذان بگو. ...

احتمال دیگر این است که «الَّذِينَ يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ» نماز را به پا می‌دارند، یعنی در جامعه به پا می‌دارند، جامعه را جامعه نمازخوان می‌کند. ...

نشانه ایمان چیست؟ اقامه صلاة، نماز را در جامعه به پا داشتن، همگان را نمازخوان کردن، ... جامعه نمازخوان، یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست. جامعه‌ای که می‌گوید «إِيَّاكَ

نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» جز خدا کسی را عبادت و عبودیت نمی‌کند و جز به خدا به هیچ کس دیگر اتکا و از کسی استعانت نمی‌جوید. جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که هرروز از سردمداران فساد، یعنی مغضوب علیهم و از دنباله روان فساد، یعنی از «ضَالِّينَ» تبری می‌جوید. نماز این‌هاست. اگر کسی سعی کند انسان‌های دیگر را نمازخوان کند به این معنا، این در حقیقت تلاشی و کوششی در راه عبودیت مطلق حق، در راه ریشه‌کن کردن فساد، در راه از بین بردن من و ما، در راه ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی میان آحاد امت مسلمان و آحاد بشریت، تلاشی در این راه انجام داده، اقامه صلاة یعنی این؛ یعنی شما کاری بکنید که همه مردم، در هرروزی پنج نوبت و هر نوبتی چند بار بگویند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحة: ۵). ...

۲-۳-۵. انفاق

«و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» نشانه دیگر مؤمنان چیست؟ این است که از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. ... یعنی مؤمنین آن‌کسانی هستند که از آنچه ما به آن‌ها روزی کرده‌ایم، ... فرق نمی‌کند، از پولی که دادیم، از عمری که دادیم، از فرزندی که دادیم، از آبرویی که دادیم، از توان جسمی که دادیم، از زبانی که دادیم، از فکر و مغزی که دادیم، از همه امکاناتی که دادیم، فرمود «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» از هر آنچه ما به آن‌ها روزی داده‌ایم، چه می‌کنند؟ «يُنْفِقُونَ». ... [انفاق می‌کنند به همان معنایی که پیش از این توضیح داده شد.]

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» اینان‌اند مؤمنان راستین: «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» برای آنان است رتبه‌هایی، درجات، رتبه‌ها، مرتبه‌ها «عِنْدَ رَبِّهِمْ» در نزد پروردگارشان، «و مَغْفِرَةً» غفران هم از آن این‌هاست. ... «و مَغْفِرَةً وَ رِزْقًا كَرِيمًا» و روزی شرافتمندانه و روزی کریمانه بی‌ذلت، بی‌عسرت، بی‌سرافکندگی. این چنین روزی خدا به این‌ها می‌دهد.

هرجا جامعه مؤمنی پیدا کردید ... یک جامعه آن‌وقتی لقمه نان‌ش پاکیزه، توأم با سربلندی و کرامت است، آن‌وقتی عزیز و شرافتمندانه روزی می‌گیرد که مؤمن باشد و دارای این صفات. اگر این جوری بود همه آن شعارهایی که امروز احزاب سیاسی دنیا دارند در گوشه و کنار پشت بلندگوها، به راست یا به دروغ، مطرح می‌کنند و در میان ملت‌های عالم، همه آن شعارها در جامعه ایمانی محقق خواهد شد. ...

خلاصه درس

- انفال - یعنی ثروت‌هایی که به عموم مسلمانان متعلق است، مثل معادن و جنگل‌ها - از آن خداست، یعنی آن چیزی است که باید صرف بشود در اهداف الهی و در راه مصالحی که خدای متعال معین کرده است، و از آن رسول است، یعنی آن کسی که زمام حکومت اسلامی باید در دست او باشد با قدرت در مصرف آن نظارت دارد.

- ایمان تنها گرایش قلبی نیست، بلکه ایمان راستین همراه عمل است. قرآن در این باره صراحت دارد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

- مؤمنان دارای پنج خصلت‌اند: ترس به هنگام یاد خدا [این ترس نه از سر گناه است بلکه بزرگ‌ترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش در یک انسان مسلمان و در یک جامعه مسلم است]، فزونی ایمان به هنگام تلاوت قرآن [این خصلت نشان از امکان فهم قرآن دارد]، توکل به خدا [نه به صورت یک مخدر بلکه به صورت یک عامل برانگیزاننده و عامل تحرک]، اقامه نماز [به معنای با همه وجود رو به خدا کردن یا با معنای برپایی نماز در جامعه و همگان را نمازخوان کردن] و انفاق [از مال، فرزند، فکر و ...].

پرسش‌ها

۱. معنای ایمان چیست؟
۲. لوازم ایمان چیست؟
۳. ویژگی‌ها و شاخص‌های مؤمن چیست؟

مبحث سوم: ایمان از روی آگاهی

ایمان، خصلت برجسته رهبران الهی

ایمان از روی آگاهی

ایمان ناآگاهانه

ایمان آگاهانه

انواع ایمان

تخطئه ایمان ناآگاهانه

مبحث سوم: ایمان از روی آگاهی

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با مفهوم ژرف ایمان از آن رو که خصلت برجسته انبیای الهی است و با گونه‌های ایمان آگاهانه و ناآگاهانه آشنا شود؛
۲. باور یابد که ایمان واقعی گرایش آگاهانه و با بصیرت به دین - نه از سر تقلید و نه از سر تعصب - است؛
۳. در پی این باشد که در جرگه خردمندان جای گیرد، کسانی که در همه حال - ایستاده و نشسته - به یاد خدا هستند، در خلقت آسمان و زمین اندیشه می‌کنند و چون دریافتند که به باطل خلق نشده‌اند، گوش به فرمان و مطیع می‌باشند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ
اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا
بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱).

۳-۱. ایمان، خصلت برجسته رهبران الهی

... ایمان از جمله خصوصیات است که در پیامبران خدا هست و اینجا ایمان یعنی باور، قبول و پذیرش

با تمام وجود، باور به آنچه می‌گوید. نشانهٔ باور داشتن هم همین است که خود، پیشاپیش دیگران در آن راه گام بردارد و حرکت می‌کند؛ به‌همین دلیل، آیهٔ قرآن به ما این جور می‌آموزد، می‌فرماید: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ (بقره: ۲۸۵)؛ ایمان آورده است پیامبر به آنچه نازل شده است به‌سوی او از پروردگارش»، «وَ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنان و گرویدن به او، آن افراد برجسته‌ای که پیرامون او را گرفتند و بلندگوهای دعوت او شدند نیز چنین‌اند، «كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ» همگی یا هریک، ایمان آوردند به خدا، خدا را قبول کردند، باورشان آمد، «وَ مَلَائِكَتِهِ» و فرشتگان خدا «وَ كُتُبِهِ» و کتاب‌های آسمانی از آغاز تا انجام یکسره، «وَ رُسُلِهِ» و همهٔ پیامبران او را. ایمان پیغمبر و یارانش به همگان است، چون راه یک راه است:

در این راه انبیا چون ساربانند

دلیل و راهنمای کاروانند

همه ساربان یک قافله، قافله‌سالار یک‌راه، رهبران به‌سوی یک هدف، با مردم همه‌جا، همه همراه بوده‌اند و به‌سوی یک مقصد پیش می‌تازیده‌اند: «لَا تَفَرَّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» این از زبان مؤمنین است. ما تفاوت نمی‌گذاریم میان هیچ‌یک از پیغمبرانش. برای ما عیسی محترم است، هم چنان که موسی، هم چنان که ابراهیم، هم چنان که ادريس، هم چنان که یعقوب، هم چنان که جرجیس، هم چنان که نوح، هم چنان که تمام پیامبران از آغاز تا انجام؛ همه مأموران خداوند بودند، مأموران یک هدف، مبشران یک سعادت و یک بهشت، همه بر روی یک خط: «لَا تَفَرَّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» تفاوت نمی‌گذاریم میان هیچ‌یک از پیامبرانش. ...

«وَ قَالُوا» دقت کنید به این دو سه جمله که برای مطلبی که بعداً می‌گوییم، محل شاهی است. پس، ایمان را پیغمبران دارند، پیغمبر ما هم دارد، مؤمنان و گرویدگان و پیوستگان به او هم، همه ایمان دارند، «وَ قَالُوا» و گویند «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» شنیدیم، فهمیدیم، نوشیدیم، «سَمِعْنَا»، نه اینکه به گوشمان خورد. ... حالت شنوایی، غیر از گوش است، گوش به معنای این عضو جارحانه خاص، با لفظ اُذُن در عربی تعبیر می‌شود. سمع یعنی شنوایی. شما در فارسی هم می‌بینید، فلان کس را می‌گویند حرف‌گوش‌کن است، فلان کس حرف را می‌شنود. شنیدی چه گفتم یا نه؟ به مخاطبتان می‌گویند: شنیدی چه گفتم؟ خب، معلوم است، بین شما نیم‌متر بیشتر فاصله نبود، صدايت تا ده متری هم می‌آید، معلوم است که شنیده. می‌خواهی بگویی: فهمیدی چه گفتم؟ به مغزت فرورفت؟ به خورد ذهنت رفت یا نرفت؟ این‌ها می‌گویند: «سَمِعْنَا»، ما با تمام وجود فهمیدیم آنچه را که خداوند برای ما معین کرده و فرستاده بود.

«وَ أَطَعْنَا» و اطاعت کردیم؛ یعنی چه؟ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود، اطاعت ما از روی آگاهی و روشنی و سمع بود. «غُفْرَانَكَ رَبَّنَا» آمرزش، مغفرت پروردگار ما. پاداشی که از تو می خواهیم خدایا، مغفرت توست نه چیز دیگر: «وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» بازگشت ما به سوی توست. ...

۳-۲. انواع ایمان

۳-۲-۱. ایمان ناآگاهانه

مطلب دوم ... این است که ایمان دوجور است. یک جور ایمان مقلدانه، متعصبانه؛ چون پدران و بزرگ تران باور کرده بودند، ما هم باور کردیم ... این هم یک نوع ایمان است، اما ایمانی است یا از روی تقلید یا از روی تعصب، دو جور است. یا از روی تقلید است، ... یعنی به واقع باورش آمده که [به عنوان مثال] پیغمبر حق است، اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است. [یا] از روی تعصب است ... یعنی جانبداری بدون دلیل، جانبداری از روی احساسی، نه از روی منطق ...

... آن ایمانی که در اسلام ارزش دارد، ایمان مقلدانه و متعصبانه نیست؛ ... [زیرا] ایمان وقتی از روی تقلید و تعصب بود، زائل شدنش هم به آسانی کسب خود ایمان تقلیدی، آسان است. همان طور که بچه، بدون هیچ زحمتی و شاگرد، بدون هیچ گونه تلاشی، از پدر و مادر یا اولیای مدرسه اش یک ایمانی را مفت گرفت، به همین صورت هم دزدان ایمان این ایمان را از او مفت می گیرند ... در مقابل شعله مادیت، ایمان ها مثل برفی در چله تابستان آب شده و به زمین فرورفته. چه کسی را دارم می گویم؟ ... آنهایی که از آگاهی ها و روشن بینی های خاص نسل جوان امروز مسلمان محروم ماندند، از آن ایمان عمیق راسخ مصون مانده از آسیب زمان دو نسل قبل هم، متأسفانه، محروم ماندند. نه آن درک و شعور و آگاهی هست که بتواند در سایه آن درک، یک ایمان مستقری در خود به وجود بیاورد و قید پول و مقام و شهرت و محبوبیت و رفاه و آسودگی را بزند و نه یک صندوقچه محکم و حصار قوی مستحکمی، مثل دو قرن پیش و یک قرن پیش در اطرافش هست که ایمانش را در صندوق خانه اقلأ حفظ کند، ولو همان ایمان مقلدانه را ...

[اما] خوشا به حال آن کسانی که ایمان خود را از روی آگاهی، از روی درک، از روی شعور، از

روی فهم انتخاب می‌کنند. سیل می‌آید درخت‌های تناور را می‌برد، اما آن گیاهی که اگرچه باریک و نازک و لطیف است، اما دو برابر خود، ریشه‌اش زیرزمین است، او هم چنان سالم می‌ماند، او می‌ماند. آنچه از بنیان است، زائل‌شدنی نیست با این حرف‌ها.

۲-۲-۳. ایمان آگاهانه

... این یک حقیقت و یک نکتهٔ مسلم است در اسلام؛ برادران! ایمان ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانی است که از روی بصیرت، با چشم باز، بدون ترس از اشکال، به وجود آمده باشد. ... «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل: ۱۰۶)، دربارهٔ عمّار یاسر، آیهٔ قرآن می‌گوید: اگر در زیر شکنجه، برای خاطر آنکه دشمن را از خود لحظه‌ای منصرف کنی، یک جمله گفتی، بگو، ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل بشود. آن ایمانی که خَبَاب بن اَرْت دارد، آهن را داغ می‌کنند، به گردنش می‌چسبانند، شوخی نیست، آهن گذاخته را به بدنش نزدیک می‌کردند و به پوست بدنش می‌چسباندند، این به خاطر آن ایمان آگاهانه عمیقش، دست برنمی‌داشت، ایمان این است.

ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه‌های صحیح وقتی که انجام گرفت، آن وقت لازم نیست ما این ایمان را در پارچه و در کهنه و در صندوقچه و در صندوق‌خانه بگذاریم که مبدا گرما و سرما و گردوخاک و غبار به آن آسیب برساند؛ آسیبی به آن نمی‌رسد. ... این آیاتی که در آخر سوره آل‌عمران است، ایمان آگاهانه را به ما معرفی می‌کند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، ... همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین «وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» آمدورفت شب و روز، «لآيَاتٍ» ... نشانه‌هایی است، برای گیج‌ها؟ برای بی‌هوش‌ها؟ برای آنان که نمی‌اندیشند؟ ابداً! «لأُولِي الْأَلْبَابِ» برای خردمندان. ... اولی‌الآل‌باب یعنی آنها که نیروی فکر و اندیشه و خرد را به کار می‌زنند تا خردمند می‌شوند.

چه کسانی اند اولی‌الآل‌باب؟ ... اگر مردم معمولی بخواهند معرفی کنند، می‌گویند خردمند آن کسی است که در همهٔ امور زندگی‌اش پیشرو است، در هیچ کار سرش کلاه نمی‌رود، در کاسبی‌ها، در پلتیک‌ها، در سیاست‌بازی‌ها در معارضه‌ها و مقابله‌های با حریف‌ها، همه‌جا دست او روی دست حریف‌هاست. قرآن چون هیچ‌یک از این بازیگری‌ها را قبول ندارد، چون ارزش واقعی را برای انسان،

اتصال و ارتباط با خدا می‌داند، خردمند را به این صورت معرفی می‌کند: ... «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ» آن کسانی‌اند خردمندان که یاد می‌کنند خدا را، «قیاماً» در حال ایستاده، «وَقُعُوداً» در حال نشسته، «وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» در حال به یک پهلو افتاده؛ ... در همه حال به یاد خدایند؛ اما این به یاد خدا بودن به معنای یک حالت عرفانی خلسه‌آمیز درویش‌مآبانه نیست ... نه؛ به یاد خدا بودن فعال، به یاد خدا بودن که عملی محسوب می‌شود، چطور مگر؟

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و می‌اندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، ... [و] بعد که این تفکر و اندیشمندی را انجام می‌دهند، به زبان دل و زبان ظاهر چنین می‌گویند: «رَبَّنَا» پروردگار ما! «مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ» این را به بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو از این کار که به بیهوده بیافرینی؛ یعنی مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه یک ایدئولوژی.

هر ایدئولوژی زندگی‌ساز، نقطه اساسی‌اش این است که من اینجا برای کاری هستم. اگر معتقد به خداست، می‌گوید مرا برای کاری آوردند؛ اگر معتقد به خدا نیست، می‌گوید من به هر حال، کاری دارم اینجا. ببینید اساسی‌ترین نقاط یک فلسفه فکری که الهام‌بخش یک زندگی فردی و اجتماعی بشود، همین است: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»

... «سُبْحَانَكَ» تو از این منزّه و پیراسته‌ای که کار بیهوده بکنی.

... «فَقِنَّا عَذَابَ النَّارِ» پس ما را از شکنجه آتش محفوظ و مصون بدار؛ آتش قیامت که باوجود اینکه واقعی است، سمبل آتش قهر و خشم و انتقام خدا و تکوین عالم نیز هست. باید دقت کنید، این‌ها همه مقدمه است، برای اینکه ایمان آگاهانه را از توی این آیات، درست لمس کنیم ...

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ (آل عمران: ۱۹۲)؛ پروردگار ما، آن کسی را که تو به آتش وارد کنی، رسوا و خار و زبون کردی»، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» و ستمگران را که تو داخل آتش کردی، هیچ یاور و پشتیبانی نیست، نه از تکوین و نه دستی از غیب، به هیچ صورت؛ یعنی آن کسانی که در راه ظلم و ستم، در راه کفر و نفاق، در راه باطل حرکت می‌کنند، محکوم به زوال و نیستی‌اند، هیچ چیزی در این عالم آن‌ها را حمایت نمی‌کند.

خب، «رَبَّنَا» این خردمندان باهوش، این اولی‌الالباب، این متفکران در آسمان و زمین، این کسانی که فهمیده‌اند که در این جهان به بیهوده نیامده‌اند و این جهان به بیهوده آفریده نشده است،

... می‌گویند: «ربنا» ای پروردگار ما «إِنَّا سَمِعْنَا» (آل عمران: ۱۹۳) ما شنیدیم و فهمیدیم، با گوش تن و با گوش دل، «مُنَادِيًا» منادی و غریو دهی را که «يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» برای ایمان ندا می‌کرد، صلاهی ایمان می‌داد، «أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ» می‌گفت به پروردگارتان ایمان بیاورید، «فَأَمَّنَّا» آن وقت ما ایمان آوردیم. چه جور ایمانی آوردند این‌ها؟ یک نفر گفته ایمان بیاورید، ایمان آورند؟ نه؛ این‌ها همان اولی‌الالباب‌اند، همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر پیغمبری باشد، اما در باطن، پیامبر عقل و تفکر و بینش آنهاست که آن‌ها را به سوی ایمان خدا فرامی‌خواند و دعوت می‌کند. پس، منادی به آن‌ها گفته ایمان بیاورید، آن‌ها از روی بینش، از روی درک، از روی شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند. این جور ایمانی در اسلام مطلوب است: ایمان آگاهانه. خب، این هم مطلب دوم.

۳-۲-۳. تَخَطُّةُ إِيْمَانِ نَاآگَاهَانِه

... مطلب سوم این است که چون ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است، ... به همین دلیل، چندین جای قرآن، ایمان‌های کورکورانه مقلدانه متعصبانه ... را با شدت توییح می‌کند. یک آیه را اینجا نوشتیم ... :

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ» (مائده: ۱۰۴) صحبت از کافران و مرتجعان است و چون به آنان گفته شود که بیایید به سوی آنچه خدا فرستاده است و بیایید به سوی پیامبر. ... خب، بیایید نزدیک بفهمید دیگر، به جای اینکه بیایند، به جای اینکه فکر کنند، به جای اینکه سعی کنند تا بفهمند و راهشان را انتخاب بکنند، «قالوا» گویند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» راه و رسمی که پدران خود را بر آن یافتیم، ما را بس. ما دنبال این حرف‌های تازه نمی‌رویم. ... به گفته یکی از محققین، .. همه جا پیغمبر، روشنفکر زمان است، حرف نو دارد، ... اما کافران و مخالفان، متعصبان و مقلدان و متحجران و مرتجعانی هستند که راه نوی او را نمی‌پسندند. حرفشان هم این است که: ره چنان رو که رهروان رفتند. ... آن وقت قرآن در جواب چه می‌گوید؟ «أَو لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ»، ... قرآن به این‌ها می‌گوید: ولو پدرهای تان هیچ چیز نمی‌فهمیدند، هیچ راهی نمی‌یافتند، نمی‌توانستند درست خیر و شرّ خودشان را بفهمند، بازهم شما از آن‌ها تقلید می‌کنید؟ ببینید تقلید را چطور ملامت و شماتت می‌کند. ...

خلاصه درس

- ایمان خصلت همه پیامبران و مؤمنان است و نشانه باور داشتن این است که خود پیشاپیش دیگران در آن راه گام بردارد و حرکت کند. ایمان مؤمنان به انبیای الهی و اطاعت از آنها از روی آگاهی است. بدین مناسبت، ایمان بر دو گونه است: آگاهانه و ناآگاهانه. و ایمان ناآگاهانه به دو گونه است: یا از سر تقلید است و باور به حقانیت یا از سر تعصب و جانبداری بدون دلیل و از سر احساس، نه از روی منطق. ایمان تقلیدی و متعصبانه در برابر شعله مادیت به آسانی زائل شدنی است. ایمان آگاهانه یعنی ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه‌های صحیح، مثل ایمان عمار. خردمند همواره به یاد خداست و می‌داند که باطل خلق نشده است. از نظر قرآن، ایمان آگاهانه مطلوب است.

۴۸

پرسش‌ها

۱. رهبران الهی و غیر الهی چه تفاوتی دارند؟
۲. ایمان آگاهانه چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه حاصل می‌شود؟
۳. ایمان ناآگاهانه چگونه ایمانی است؟

مبحث چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی



مبحث چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. مفهوم ایمان را از این زاویه که تعهدآور است بازشناسد و با مؤلفه‌های ایمان متعهدانه آشنا شود؛
۲. باور یابد که فتح و برتری از آن جامعه‌ای است که در تکاپو برای رسیدن به ایمان همراه با تعهد، لحظه‌ای درنگ نکند؛
۳. بکوشد تا مؤلفه‌های ایمان متعهدانه را در خود زنده و تقویت نماید. پس، زندگی را فرصتی برای بندگی خدا بداند، آماده جهاد در راه خدا باشد، برای هدایت بشریت مسئولیت‌پذیر باشد، در اقامه نماز و پرداخت زکات تا آنجا که بتواند همت گمارد، تنها به اراده خداوند متعال متکی باشد و آنگاه که راه برای تبلیغ دین بسته شد، در راه هجرت گام بردارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (حج: ۷۷-۷۸).

۴-۱. ایمان و تعهدات عملی

مسئله این است که ایمان، بر طبق فرهنگ غیرقابل تردید قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور و باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن شعاعش مشهود نیست؛ این ایمان از نظر اسلام ارزشمند نیست.

اول مؤمن به خدا، شیطان است. ابلیس ... سالیانی خدای متعال را عبادت می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود، اما در آن بزنگاه، در آنجایی که ایمان‌ها همه آنجا به کار می‌آیند؛ یعنی در هنگام تعیین راه نهایی، این ایمان به کار ابلیس نیامد، این ایمان در همان دل ماند. ... اما ایمانی که در دل می‌ماند و به دست و پا و چشم و گوش و مغز و اعضا و جوارح و زندگی و نیروها و انرژی‌های ما نمی‌رسد، آن ایمان از نظر فرهنگ قرآنی ارزشمند نیست. ...

... «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ها را در قرآن [بشمار]. ...

اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نمی‌گذارد. آن کسانی که از قرآن شنیده‌اند: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران: ۱۳۹)؛ سست نشوید، غمگین نشوید، اگر مؤمن باشید [به ایمان همراه با تعهد و عمل] از همه بهترید.»

... اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمه ایمان کافی بود، من می‌گویم اول مؤمن به پیغمبر ابولهب بود یا ولید بن مغیره مخزومی بود. آن هوشمندان عرب خیلی خوب می‌فهمیدند که رسول خدا دروغ نمی‌گوید، خوب می‌فهمیدند که راست می‌گوید. دلیل می‌خواهید؟ دلیلش اینکه می‌نشستند با هم پیاله‌شان تصمیم می‌گرفتند پیغمبر را رسوا کنند. می‌گفتند برویم بشنویم، ببینیم چه می‌گوید، عیب‌هایش را بگیریم، بعد که می‌رفتند می‌نشستند، فردا شب می‌آمدند، می‌گفتند نه، این کلام بشر نیست، این سخن خدای بشر است. پس، قبول می‌کردند، تصدیق می‌کردند که او از سوی خدا سخن می‌گوید؛ اما جناب عالی بعد از چهارده قرن از آن تاریخ، او را مؤمن نمی‌دانی. ...

اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی و باور کافی بود، عمر و عاص باید اول شیعه عالم باشد. عمر و عاصی که ماجرای غدیر خم را یا به چشم دیده، یا از کسانی که به چشم دیده‌اند شنیده، ... عمر و عاصی که در دم احتضار، در آن حساس‌ترین ساعت‌ها و لحظه‌هایی که برای ذهن یک انسان مطرح است،

اظهار ندامت می‌کند، اظهار پشیمانی می‌کند، می‌گوید دینم را به دنیای معاویه فروختم، با علی که می‌دانستم حق است، جنگیدم. پس عمروعاص به نظرم عمیق‌تر و علمی‌تر از شیعه قرن چهاردهم هجری به ولایت بلافصل امیرالمؤمنین پی برده و تصدیق کرده بود، اما آیا شیعه است؟ شما می‌گویید نه. چرا شیعه نیست؟ برای خاطر اینکه اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین تعهدهایی می‌آورد. اول تعهدش بیعت نکردن با معاویه بن ابی سفیان است. عمروعاصی که با معاویه همدست می‌شود و با همین علی می‌جنگد؛ یعنی به تعهدهای تشیع، به مسئولیت‌ها و تکلیف‌هایی که این باور به انسان متوجه می‌کند، پایبند نمی‌ماند، شیعه نیست.

... آیا من و شما می‌توانیم معتقد باشیم و مطمئن که شیعه هستیم؟ مگر ما به تعهدهای شیعه بودن عاملیم؟ مگر ما پایبندیم؟ و سخن قرآن در این باره روشن و بی‌تردید و بی‌ابهام است. ... صریحاً نفی می‌کند ایمان را از آن کسانی که به‌طور مطلق پایبند به تعهدات ایمانی خود نیستند؛ بنابراین، ایمانی که در اسلام معتبر است ... ایمان زاینده و تعهدآفرین است.

آن ایمانی که با تعهدهای عملی همراه باشد، اگر همراه نبود، منتظر نتیجه‌هایش هم نباش، منتظر نصرت در دنیا نباش، منتظر امنیت در دنیا نباش: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام: ۸۲). ... «الَّذِينَ آمَنُوا» آن کسانی که ایمان آوردند، «وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» با ستم، با ستمگری، ایمان خود را نیامیختند، «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» امنیت برای آنهاست. آن ایمانی که با ستمگری همراه است، امنیت بر نمی‌دارد. آن ایمانی که تعهد در کنارش نیست، نصرت به مؤمن نمی‌دهد، پیروزی او را تضمین نمی‌کند، یاری خدا و یاری ذرات طبیعت و تکوین را برای او به ارمغان نمی‌آورد، خوشبختی و رستگاری دنیا و خلاصه یک کلام، بهشت دنیوی و اخروی را به او نمی‌دهد.

... یک صفتی است در انسان که همیشه دنبال کارهای راحت‌تر می‌رود، ... برای اینکه هم سهل‌گرایی به‌جای مانده باشد، هم بهشت از دست نرفته باشد، مجبوریم بنشینیم فرمول درست کنیم، فرمول‌هایی که نتیجه می‌دهد رفتن آدم بیکار تنبل را به بهشت. ...

امام علیه السلام در حدیثی به این مضمون ... [دارد:] شفاعت ما نمی‌رسد یا نمی‌رسد به شفاعت ما، مگر به وسیله کوشش و جد و جهد. ...

امام سجاده علیه السلام در آن نیمه‌شب، در مسجد مشغول عبادت کردن است، مشغول زار زدن است.

آن مردی که طبق برداشت صحیح از زندگی‌اش، یکپارچه تلاش در راه به حکومت رسانیدن حق و حقیقت است، نیمه‌شب هم یکپارچه تلاش در راه عبودیت و خضوع در مقابل خداست؛ اشک می‌ریزد، گریه می‌کند، مناجات می‌کند؛ مناجات عجیبی که حالا مجال نیست که عرض کنم، با یک وضع عجیبی. بعد آن مرد خوش‌باور ساده‌دل می‌گوید: ای فرزند پیغمبر! تو چرا؟ تو با آن پدر، با آن مادر، با آن جد که همه بندگان برگزیده‌ی خدایند؛ گریه را برای ما بگذار. ... آن وقت امام سجاده علیه السلام ضمن آنکه از این تر دفاع می‌کند؛ تر خضوع و خشوع و گریه و عبادت و دعا در مقابل پروردگار، برای جلا دادن روح، برای هرچه بیشتر مصمم شدن، برای هرچه بیشتر به خدا متکی شدن و نه برای تخدیر؛ ضمن اینکه این تر را تقویت می‌کند، این اشتباه را هم از ذهن این شیعه عامی بیرون می‌آورد، می‌گوید تو چه می‌گویی؟ «دع عنی حدیث ابی و امی و جدی» بینداز دور صحبت پدر و مادر و جد را ... «الجنة للمطيعين؛ بهشت از آن فرمانبران است.»

... [در پی ترویج این فرهنگ ایمان بدون عمل است که] معاویه وصیت می‌کند به نزدیکانش که بله، من که مُردم، یکی دو تا بسته کوچک هست، این‌ها را از آنجا بیاورید، بگذارید توی کفن من. گفتند چیه این‌ها؟ گفت یک دانه‌اش قسمتی از لباس پیغمبر است. ... یک روز هم پیغمبر خدا اصلاح می‌کرد سروصورتش را، یا ناخن می‌گرفت، چند دانه از آن ذرات مو و ناخن دورافتاده پیغمبر را جمع کردم، این‌ها را بگذارید توی کفن من که خدا مرا ببخشد. آی زکی! معاویه هم به امید شفاعت پیغمبر حرکت می‌کند، کار می‌کند، اما در راه چه؟ در راه به دست آوردن چند دانه موی سبیل و صورت و سر پیغمبر.

خب دست‌مریزاد! تا آنجایی که آسان است، تا آنجایی که مایه‌ای ندارد، به قرآن هم گوش فرا می‌دهد، به قرآن هم احترام می‌گذارد، اما تا آنجایی که برای خودش نافع است. ... سالیان دراز، روی مغزها دارند کار می‌کنند تا بگویند اسلام منهای عمل، ایمان بدون عمل، در دل محبت و ایمان و باور و نه در عمل، حرکت و تلاش و اثر، سال‌هاست به ما این را می‌خواهند بیاوراند؛ و قرآن هم چنان ندایش بلند و زنده و شاداب است که «وَمَا أَوْلِيٰكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»، آن کسانی که این کارها را ندارند، مؤمن نیستند، ایمان ندارند. ... این منطق قرآن است.

۴-۲. مؤلفه‌های ایمان متعهدانه

۴-۲-۱. بندگی خدا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که گرویده‌اید، «ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا» رکوع کنید، سجود کنید، در مقابل خدا خضوع کنید، «وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ» عبودیت کنید و عبادت پروردگارتان را، «وَافْعَلُوا الْخَيْرَ» نیکی به‌جا آورید، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مگر موفق گردید، رستگار شوید. اگر این کارها را بکنید، فلاح و رستگاری و موفقیت و نجات هست؛ اما اگر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» بود، «ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ» نبود، آیا فلاح و رستگاری هست؟ ...

۴-۲-۲. جهاد

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» مجاهدت کنید در راه خدا، «حَقَّ جِهَادِهِ» آن چنان که شایسته مجاهدت است. ... آن تلاشی که برای خدا و در راه خدا باید انجام بگیرد، حزمش، کیفیتش، عمقش، نستوهی و پایداری‌اش، بایستی به نسبت بزرگی و عظمت خود خدا، از همه تلاش‌ها بزرگ‌تر، پایدارتر، نستوه‌تر، خستگی‌ناپذیرتر باشد.

۴-۲-۳. زمامداری بشر

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» اوست که شما را برگزیده است ای ملت اسلام! یعنی چه برگزیده؟ یعنی شما را به‌صورت دردانه‌های نازپرورده‌ای گذاشته کنار، گفته این‌ها تافته جدا بافته‌اند، گناه هم کردند، اشتباه هم کردند، برخلاف فرمان ما هم عمل کردند، بهشت به نام این‌هاست؟ [اگر چنین باشد،] این حرفی است که یهودی‌ها هم درباره خودشان مدعی بودند. ... [قرآن] بالحن خیلی ملامت‌آمیز و زنده‌ای اعلام می‌کند که این همه، ... در گرو این است که به فرمان خدا عمل کنید. ما شما را برگزیدیم، درست است. بنی اسرائیل را هم قبلاً برگزیده بودیم. ... هر دو انتخاب از یک نوع است؛ به معنای انتخاب آماده‌ترین فرد است برای بزرگ‌ترین کار.

بین ده نفر شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که این یکی قیافه‌اش مصمم‌تر، بدنش آماده‌تر، رنگ رخساره‌اش شاداب‌تر، پنجه‌اش قوی‌تر، بازوان و سینه‌اش ستبرتر و استوارتر، می‌گویید آقا، این‌بار سنگین را تو باید برداری، من تو را برای این کار انتخاب کردم، این هم پیش قدم می‌شود. اگر برداشت

اگر توانست این کار را بکند، ... می‌شود یک فرد زبده برجسته. اگر برنداشت چه؟ اگر برنداشت، از دیگران توسری خورتر و بدبخت‌تر می‌شود. به او می‌گویند بیچاره! دیگران نمی‌توانستند، به آن‌ها هم نگفتیم، اما به تو گفتیم و تو نکردی. گزینش امت اسلام مثل گزینش امت بنی اسرائیل، از این قبیل است. ... اگر برنداشتند، همان وضعی را دارند که یهود دارا شدند و بر اثر حمل نکردن بار امانت: «و ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» (بقره: ۶۱)، این برای دنیاشان، «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ»، آن‌هم برای آخرت‌شان.

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ» او برگزیده است شما را، انتخاب کرده برای داشتن این بار، «وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» در دین، بر شما سختی و فشار و صعوبتی هم قرار نداده، فشاری نیست. این قدرها سنگین نیست این بار، این قدرها برداشتنش عذاب و شکنجه ندارد، قابل تحمل است. ... بر شما در کار دین حرجی، صعوبتی، فشاری قرار نداده، «مِلَّةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» این همان آیین پدرتان ابراهیم است، «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا» او شما را در گذشته و در این نوبت، مسلمان و مسلم و تسلیم خدا نامیده است «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» (بقره: ۱۲۸)، این در دعای ابراهیم است در سوره بقره، اشاره به آنجاست «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا»، این بار را به شما دادیم، این گزینش را نسبت به شما به عمل آوردیم، برای چه؟ تا چه بشود؟ تا شما چه کنید و به کجا برسید؟ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ مسئول مستقیم شما پیغمبر است و مسئول همه بشریت شماست. تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد و شما بر بشریت گواه و مراقب و دیدبان باشید. شما زمامداران بشرید، شما اداره‌کنندگان بشریتید، شما دیدبانان این قافله‌اید. ای قافله‌سالاران، به خواب نمانید: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً» تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد: «وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» و شما بر مردمان و بر بشریت و بر خلق‌ها و توده‌ها مراقب و نگهبان و دیدبان.

۴-۲-۴. اقامه نماز، پرداخت زکات، اعتصام به خدا

... حال که شما از طرف پروردگار به مأموریتی دشوار دارید گسیل می‌شوید: «فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ» پس، به پادارید نماز را. باز هم تکلیف، باز هم تعهد، ... «وَ آتُوا الزَّكَاةَ» و بدهید زکات را. ... «وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» و متوسل شوید به خدا و آیین خدایی، پناهنده باشید به خدا، متکی باشید به خدا، از هیچ‌کس دیگر، از هیچ قدرت دیگر نهراسید.

آن وقتی که راه‌ها بر شما فرو بسته ماند، از لطف و مدد و یآوری خدا مأیوس نگردید: «هُوَ مَوْلَاكُمْ» خدا سرپرست و نگهبان و هم‌جبهه شماست. ...

۴-۲-۵. هجرت

... تعهدات ایمانی از نوع زکات، از نوع نماز، از نوع اعتصام به خدا [بیان شد] ... نوع دیگری از تعهدات در این آیات مطرح می‌شود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا آن کسانی که ایمان آوردند، «وَهُاجِرُوا» و هجرت کردند. هجرت کردن

یعنی چه؟

یعنی ... از شهری به شهری مهاجرت کردند و بس؟ نه. اول، هجرت کردن به معنای یک‌باره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی محسوب می‌شود. از مکه که بلند می‌شدی شما بیرون می‌آمدی، مغازه پر متاع و پرکالای ... دیگر در مکه برای تو وجود نداشت. به سود چپاول گران خون‌خوار متجاوز مکه، ... ضبط می‌شد و اموالتان به تاراج می‌رفت. اگر از مکه تنها آمده بودی و خانمت مسلمان نشده بود، دیگر خاطرات زناشویی گذشته را، باید همه را بر باد حساب می‌کردی، تمام شد، باید دل می‌کندی. ... آن کسانی که هجرت می‌کردند، همه این محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را به جان می‌پذیرفتند.

از سوی دیگر، هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی یک خشت بردن. ... جامعه اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود، محتاج بود به عناصر مؤمن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه‌دار، اسلام فهم، محب و معتقد به این راه، با دلی سرشار از ایمان. آن کسی که هجرت می‌کرد از مکه، از انس و محبت و خاطره و راحتی و عیش و نوش می‌گذشت، می‌آمد به مدینه. از مکه به مدینه، این آدم در حقیقت یک گام بزرگی برداشته بود در راه بنای آن چنان جامعه‌ای، به سهم خودش، به قدر خودش؛ به همین دلیل، قیمت داشت، تعیین‌کننده بود. ...

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» (انفال: ۷۲) همانا آن کسانی که ایمان آوردند، «وَهُاجِرُوا» و هجرت هم کردند، «وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» با جان و مال، به جان و مال، در راه خدا مجاهدت نمودند، «وَالَّذِينَ آوُوا» و آن کسانی که پناه دادند به این درماندگان بی‌وطن و آوارگان از خانه به

درمانده، «وَنَصَرُوا» و آن‌ها را یاری کردند، همه این‌ها «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» این‌ها بعضی پیوستگان و به هم پیوستگان و هم جبهگان یکدیگرند. این‌ها همه یک عنصرند، این‌ها خشت و آجر یک دیوار و یک سقف‌اند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَثَلِ الْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا.» این آجرها را دیدید چطور درهم‌دیگر رفته، در این ضربی‌های سقف؛ هر آجری یک مؤمن است، هر مؤمنی یک آجر است درهم‌فرورفته و ده‌ها آجر دیگر را نگه‌داشته است. ... «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی به هم پیوستگان بعض دیگرند.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا»، ... آن کسانی که ایمان آوردند، باور قلبی هم هست، اما «وَلَمْ يُهَاجِرُوا» از خانه ملکی مشجر راحت، دل نکنند و هجرت نمودند ... ایمان آوردند، اما به این تعهد ایمانی عمل نکردند، این‌ها چطورند؟ این‌ها را می‌فرماید که «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» این‌ها به شما پیوسته نیستند، جزو شما نیستند، میان شما و آن‌ها ولایت و به هم پیوستگی نیست، تا کی؟ «حَتَّى يُهَاجِرُوا» تا وقتی که به تعهد ایمانی عمل کنند. ایمان خشک و خالی در دنیا هم اثر نمی‌دهد برادر، در جامعه اسلامی هم منشأ اثر قرار نمی‌گیرد، در آخرت که جای خود دارد: «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا.»

... باز در آنجا یک جمله‌ای هست که آن جمله به درد ما خیلی بیش‌تر می‌خورد ... یکی، دو، سه آیه بعد می‌فرماید که «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا» (انفال: ۷۴)، ... «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آن کسانی که ایمان آوردند، هجرت کردند، مجاهدت کردند در راه خدا: «وَالَّذِينَ آوُوا وَنَصَرُوا» آن‌هایی که پناه دادند و یاری کردند، «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» مؤمن راستین این‌ها هستند، غیر این‌ها چه کسانی‌اند؟ مؤمن دروغین. ...

خلاصه درس

- از نظر اسلام، ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که شعاعش در جوارح و اعضای مؤمن شعاعش مشهود نیست ایمانی ارزشمند نیست. اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نمی‌گذارد: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

- مؤلفه‌های ایمان متعهدانه عبارت است از: بندگی خدا، جهاد، زمامداری بشریت [به معنای مسئولیت هدایت بشر: شما دیدبانان این قافله‌اید. ای قافله‌سالاران! به خواب نمانید.]، اقامه نماز و پرداخت زکات و اتکا به خدا، و هجرت [به معنای یک‌باره از همه چیز دست شستن برای پیوستن به هدف والا و شریک شدن در بنای جامعه اسلامی].

پرسش‌ها

۱. قرآن، ایمان واقعی را چگونه ایمانی می‌داند؟
۲. تعهدات ایمانی یک مسلمان چیست؟

مبحث پنجم: ایمان و پایبندی به تعهدات

پایداری در تعهدات ایمانی

جلوه عملی ایمان غیرمتعهدانه

موانع پایداری در ایمان

جلوه عملی ایمان راستین

وعده‌های خداوند به مؤمنین متعهد

ایمان و پایبندی به تعهدات

مبحث پنجم: ایمان و پایبندی به تعهدات

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. از خیانت معاویه به جهان اسلام باخبر شود، سه مانع پایداری در ایمان را بازشناسد و از وعده‌های خداوند به مؤمنان متعهد آگاه شود؛
۲. به این باور برسد که تنها ایمانی اعتبار دارد که در مقابل همه احکام الهی تعهدآور باشد؛
۳. به اطاعت از حکم خدا و رسولش در همه دستورها همت گمارد و توجه به احکام برجسته مانع از توجه به احکام جزئی نشود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَيَقُولُونَ ءَأَمَّنَا بِاللَّهِ وَ
بِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى
اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ * وَإِن يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ *
أَفَى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
* إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَ
أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * ...
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمْكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (نور: ۴۶-۵۵).

۱-۵. پایداری در تعهدات ایمانی

در زمینه بحث درباره ایمان، مسئله‌ای است مهم که تعهدات یک فرد مؤمن، گاه‌گاهی و دل‌بخواهی نیست. این جور نیست آن کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد بکند، هر جا که نفع و سود و بهره شخصی تجاوزکارانه خودش ایجاب کرد، مؤمن باشد؛ ... اما در آن مواردی که ایمان و عمل برای او سود شخصی، سود متجاوزانه و متعدیانه تولید نمی‌کند، از نام اسلام و نام ایمان و از عمل به تعهدهای ایمانی روگردان باشد. ... نفع طلبان این جورند ... نفع طلبان متجاوز.

... این گونه افراد از نظر اسلام مؤمن نیستند، آیه قرآن صریحاً اعلام می‌کند که این‌ها ایمان ندارند؛ ... اگر ایمان بدون تعهد، بدون احساس مسئولیت، بدون انجام دادن تعهدها و به تعبیر قرآن، بدون عمل صالح، ایمان نیست و نتایج ایمان بر ایمان مجرد و خشک و ذهنی مترتب نمی‌گردد.

علاوه بر این، این حقیقت دیگر هم باید مورد نظر باشد که تعهد، همیشگی و همگانی است؛ آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره‌بردار، در مقابل همه احکام خدا باید احساس تعهد کند و در همه جا باید احساس تعهد کند. ... ایمان به پیغمبر و شهادت به اینکه من مقرر به رسالت پیامبرم، این تعهد را می‌آورد که دنبال پیامبر و در راه او حرکت بکنم. اگر من به این معنا مقرر و معترفم، اگر این تعهد را قبول دارم، دیگر معنا ندارد که آن وقتی که مواجه می‌شوم با یک پدیده کوچک که برخلاف مشی پیامبری است، برخلاف راه پیامبر خداست، در مقابل آن رگ‌های گردنم را آن‌چنان پرکنم، مشت‌هایم را آن‌چنان گره‌کنم، واقعاً نمایش یک مسلمان [باشد]، اما وقتی با یک پدیده بزرگ‌تر، ولی پر دردسرت‌تر که باز در خلف مسیر و جهت نبوت و رسالت است، روبه‌رو شدم، مسئولیت‌م را فراموش کنم. ...

... قرآن کریم از یهود نام می‌آورد، آن کسانی که یک‌جا می‌گفتند باید برادران ما - منظورشان یهودی‌هاست - همچون عزیزانی محفوظ بمانند؛ اما آنجایی که پای منافع شخصی‌شان به کار می‌آمد، همین برادران را در جنگ‌ها می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند و می‌فروختند و پولش را می‌خوردند. قرآن در

مقام توبیخ بنی اسرائیل می فرماید: «أَفْتَوْا مَنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره: ۸۵) به بعضی از دین ایمان دارید، به آنجاهای بی دردرس راحتش مؤمنید و متعهد، به بعضی دیگر از دین بی ایمانید؟ ... مگر می توان تفکیک قائل شد میان دو فرمان که هر دو از یک مبدأ و یک نقطه سرچشمه گرفته است. ... امام باقر علیه السلام در آن حدیث معروف ... اشاره می کند به همین جور مردمی: اینها کسانی هستند که به نماز و روزه، که بی دردرس و کم مایه هست، رو می آورند، به امر به معروف و نهی از منکر که پر دردرس و به ظاهر، پرضرر است اقبالی ندارند، اعتنایی نمی کنند.

اینجا امام علیه السلام دیگر نمی گوید اینها مؤمن اند یا مؤمن نیستند، نمی گوید فاسقند یا منافقند، اما آیه قرآن اینجا صریح می گوید، آن کسانی که آنجا که پای منافعشان در میان است، دین را نمی خواهند، اینها مؤمن نیستند.

... معاویه بن ابی سفیان آنجایی که لازم می شود، حتی قرآن را به صورت ورقی بر روی نیزه ها می کند که همه شنیدید و داستانش را می دانید. آنجایی که صرفه ایجاب می کند، دم از قرآن و نماز و دیانت هم می زند. آنجایی که باید دل یک نفر دوست علی را به سوی خود جلب کند، دم از فضائل امیرالمؤمنین هم می زند، وقتی که از فضائل علی می گویند، اشک تمساح هم می ریزد. چقدر شنیدید شما که معاویه نشسته بود عبدالله بن عباس هم نشسته بود، دیگران هم نشسته بودند، بعد گفت که مثل فلان بن فلان از فضیلت علی چه بلدی؟ گفت: درامانم؟ گفت: بله، در امانی. بعد بنا کرد گفتن، او هم بنا کرده های های گریه کردن. آنجا که لازم است دم از محبت علی هم می زند، آنجا که لازم است خود را بنده خاص خدا هم معرفی می کند، آنجا که مجبور است به خاطر حکومت کردن بر مثنی مسلمان، عواطف آنها را حفظ بکند، احساسات آنها را جریحه دار نکند، دم از محبوب مردم، یعنی قرآن و اسلام، می زند.

... آنجا که حساب عدل می آید، مراعات عدالت اجتماعی، مراعات طبقات مظلوم و محروم، برابر قراردادن نزدیکان و دیگران، ... معاویه از دین اطلاعی ندارد، درمقابل دین تعهدی احساس نمی کند. ...

می خواهیم بگویم اگر قرار است ما یک مقدار از دین را متعهدانه بپذیریم، یک مقدار دیگرش را نپذیریم و خودمان را مؤمن بدانیم، اگر یک چنین بنایی است، بگذارید اول معاویه را مؤمن بدانیم؛ چون معاویه هم همین جور بود. نسبت به یک مقداری از دین به شدت اظهار پایبندی می کرد.

مگر نگفتم مکرر در بحث‌ها که معاویه نماز می‌خواند، به جماعت می‌خواند، اول وقت هم می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد؛ ... خب، اینجا دین بسیار خوبی است، ...

اما این دینی که می‌گوید پیغمبرش برای تعلیم و تربیت مردم مبعوث شده، «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (آل عمران: ۱۶۴) پیغمبر را خدا برای بشریت فرستاد تا به آن‌ها بیاموزد تا بشریت را ترقی بدهد، تا بینش و خرد را در انسان‌ها قوی و نیرومند کند. هر چیزی که با عقل مردم مبارزه می‌کند، دین با او مبارزه می‌کند. ...

... امیرالمؤمنین ما، رهبر بزرگ اسلامی، می‌گوید: پیغمبران را خدا فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در درون مردمان و انسان‌ها برشورند و برانگیزند: «وَ يَشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛^۱ پس، هر چیزی که این دینه‌ها را دفن‌تر کند، نیروی خرد و فکر انسان‌ها را زیر خروارها خاک یا زیر خروارها عصبیت یا پندار باطل یا اختناق یا خفقان یا هر چیز دیگر، مخفی و پنهان بکند، هر عاملی که این جور باشد، درست نقطه مقابل فلسفه بعثت انبیاست؛ فرقی نمی‌کند هر چه می‌خواهد باشد و در هر زمانی می‌خواهد باشد. ...

معاویه این جور بود. ... به ابن عباس می‌گوید: ابن عباس، قرآن نخوان. گفت: چطور قرآن نخوانم؟ گفت: خب بخوان، تفسیر نکن. گفت: چطور می‌شود قرآن بخوانم، تفسیر نکنم معاویه؟ این حرف‌ها چیست می‌زنی؟ دید مثل اینکه بدحرفی زده - آن روزها این حرف‌ها بد می‌نمود به نظر مردم که قرآن بخوانند، تفسیر نکنند - گفت: خیلی خب، تفسیر بکن، اما تفسیری که از طریق خانواده خودت، از طریق امیرالمؤمنین رسیده، آن تفسیر را به مردم نگو. ...

... یک جنایت معاویه دارد که جز چشم‌های دقیق، آن جنایت را نمی‌فهمند. آن جنایت این است که معاویه باید ... این جامعه اسلامی را بیست سال می‌برد جلو، بیست سال جلو نبرد، به همان حالت که بود نگه نداشت، دویست سال هم عقب برد. ... از لحاظ فکر، از لحاظ بینش، از لحاظ اخلاق، مردم را عقب برد. ... وضع را جور درست کرده که جز فساد نمی‌روید، جز فساد پذیرفته نمی‌شود. مردم نادان، بی‌هوش، بدون تأمل و دقت در مسائل؛ چشم‌ها باز، ببینند بلندگوهای معاویه چه می‌گویند، همان را باور کنند. ...

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره، ۱۴۱۴ق، ص ۴۳.

... پس، ایمانی که در طرز فکر اسلامی معتبر است، ایمان این جور آدم‌ها که نظیرشان در روزگار ما الی ماشاءالله زیاد است، نمی‌باشد، بلکه ایمان استوار آن مردانی است که همه‌جا، با همه‌کس، در همه زمان، به هر صورت محفوظ است، با تعهدش، با عملش، «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» تا آخر. وعده‌هایی هم که برای ایمان و مؤمنین داده شده برای آن ایمان است، نه برای این ایمان. اگر گفتند مؤمنین پیروزند، آن چنان مؤمنینی را گفته‌اند و پیروزند قطعاً! ...

... «لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ» همانا فرورستادیم آیه‌های روشنگر را. این آیه‌های قرآن، این‌ها روشنگر است. آن کسانی که به خودشان اجازه نمی‌دهند قرآن را بفهمند، بیچاره‌ها از این روشنگری محرومند «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» خدا رهنمون می‌شود هرکه را بخواهد به سوی راه راست. هرکه را خدا بخواهد.

خواستن خدا یعنی چه؟ یعنی یک نفر را خدا می‌خواهد، یک نفر را نمی‌خواهد؟ با بعضی‌ها یک نظر خاصی دارد، آن‌ها را می‌کشانند می‌برد، بعضی‌ها را پس می‌زند؟ این جور نیست قضیه. اراده خدا و مشیت خدا - در موارد معمولی البته - جز در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند. شما اگر چنانچه خواستید ... پای یک سخن هدایت‌گر و روشن‌گر نشستید و هدایت شدید، خدا خواسته بود که هدایت بشوید. همین شما اگر تنبلی کردید، ... اگر راه فهمیدن را روی خودتان بستید، خدا اراده کرده بود که شما نفهمید. اراده کردن خدا به این معناست که وسایل و اسباب عادی پیش آمده یا نیامده؛ اگر وسایل و علل عادی پیش آمده برای انجام گرفتن این معلول، با اراده شما، با خواست شما، اینجا خدا خواسته، اگر چنانچه شما نخواستید، پیداست که خدا نخواسته؛ نه اینکه نخواستن خدا موجب بشود شما اراده نکنید، نه، شما در اراده کردن آزادید. خدا نخواسته یعنی علت لازم مترتب نشده، این معنی را خدا نخواسته.

خب، چرا نمی‌گوییم علت لازم مترتب نشده، می‌گوییم خدا نخواسته؟ برای خاطر اینکه به وجودآورنده علت‌ها و خاصیت‌بخش علت‌ها خدا بود ...

۵-۲. جلوه عملی ایمان غیرمتعهدانه

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ» می‌گویند ایمان آورده‌ایم به خدا و به پیامبر، «وَأَطَعْنَا» و فرمان برده‌ایم. این ادعاها را می‌کنند که ادعاکردنش آسان است، اما «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»

پس از این ادعا، گروهی از آنان رو برمی‌گردانند، وقتی که رو برگردانند، صحبت از کفار نیست، صحبت از مرتدین نیست که یکهو قهر می‌کنند، از عالم اسلام خارج می‌شوند، می‌روند؛ نه، صحبت از همین مؤمنین معمولی داخل جامعه‌هاست، جامعه‌های اسلامی. بعد دربارهٔ این‌ها می‌فرماید: «وَأِذَا دَعَا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُحْكَمَ بَيْنَهُمْ» چون فراخوانده شوند به سوی خدا و رسولش تا پیامبر حکم کند و قضاوت کند میان آنان، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ» ناگهان می‌بینی که گروهی از آنان روی گردانند. حاضر نیستند بروند از پیغمبر حکم را بشنوند. آیه به حسب ظاهر دربارهٔ قضاوت است، تعبیر حکومت در قرآن، غالباً، نمی‌گوییم همیشه، به معنای قضاوت کردن است، همان چیزی که ما داورى و قضاوت به آن می‌گوییم، اما مضمون مفاد آیه عام است، چنین نیست که این دربارهٔ کسانی است که تن به قضاوت پیغمبر فقط نمی‌دهند، نه، آن کسانی که تن به فرمان پیغمبر در غیر موارد قضاوت هم نمی‌دهند، مشمول آیه‌اند و این روشن است «وَإِذَا دَعَا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُحْكَمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ»، گروهی از آنان روی گردانند، معرضند «وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» اگر حق به جانب آن‌ها باشد، بیایند به سوی پیامبر اطاعت‌کنندگان، با اذعان. آن جایی که بناست حکم به نفع آن‌ها باشد، در مقابل دین تسلیمند؛ آن جایی که احتمالاً حکم به زیان آن‌هاست، دین را قبول ندارند. اینجا قرآن این‌ها را به استیضاح می‌کشد درحقیقت.

۳-۵. موانع پایداری در ایمان

چرا آنجایی که به سود شخصی تان نیست، دین را قبول نمی‌کنید؟ یکی از سه چیز است: «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آیا در دل آنان بیماریست؟ بیماری نفاق؟ بیماری هوا و هوس؟ بیماری جهل و غرور؟ ... یا بالاتر از این است؟ «أَمْ أَرْتَابُوا» یا اصلاً در دین شک کردند اینها؟ اگر شک در دین نداری، اگر مردد نیستی، در ریب نیستی نسبت به دین، چرا آنجایی که به سودت نیست، آنجایی که برایت زحمت دارد، آنجا حاضری زیرش بزنی، اصل دین را منکر بشوی، یعنی آن حکم را منکر بشوی؟ یا از این هم بالاتر است: «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ» شاید می‌ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند؛ که این از آن شک کردن بالاتر است، این عین کفر است. این قدر آدم نداند و معتقد نباشد که خدا و پیامبر در حکم‌ها به انسان ظلم نمی‌کنند! آن کسی که چنین ترسی داشته باشد، بترسد که خدا ظلم کند به او

یا پیامبر ظلم بکند، این آدم پیداست که خدا و پیامبر را اصلاً نمی‌شناسد و قبول ندارد «بَلْ أَوْلِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» خودشان ظالمند. خدا که به کسی ظلم نمی‌کند، این‌ها هستند که ستم می‌کنند به خود و ستم می‌کنند به حقیقت. اگر مقام بالاتری دارند، ستم می‌کنند به خود و به حقیقت و به مردم؛ اگر رتبه بالاتر است بر بشریت به‌طور مطلق، این‌ها ظالم و ستمگرند.

۴-۵. جلوه عملی ایمان راستین

... اما مؤمنین چه جورند؟ مؤمنین این جور نیستند. ببینید فرهنگ قرآنی این است. قرآن لغت معنی دارد، فرهنگ اختصاصی دارد. مؤمن در اصطلاح قرآن به این معناست که دارد اینجا بیان می‌کند: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ» همانا بود سخن مؤمنان، «إِذَا دَعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» چون فراخوانده شدند به سوی خدا و پیامبرش، «لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ» تا خدا و پیامبر میان آنان قضاوت بکنند، سخنشان این بود، «أَنْ يَقُولُوا» که گفتند، «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» شنیدیم و فرمان بردیم؛ که عرض کردم، شنیدیم یعنی فهمیدیم، ... یعنی آگاهانه مؤمن شدیم. همان بحثی که در دوره قبل کردیم که ایمان باید آگاهانه باشد.

«سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» پس از آنکه ایمان آوردیم آگاهانه، آن وقت اطاعت هم ورزیدیم. «وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» این‌ها ایند به مطلوب دست‌یافتگان. فلاح یعنی موفقیت، پیروشدن و به هدف و مقصود دست یافتن، البته به معنای رستگاری یعنی رستن هم در بعضی از لغات آمده، اما غالباً فلاح، که برای مؤمنین می‌آید، با همین معنایی که ما عرض کردیم که معنای معمولی لغت است، متناسب‌تر است. «وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آن‌اند آن کسانی که به هدف و مقصود دست یافتند «وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» آن کسی که اطاعت کند خدا را و رسولش را، «وَيَخْشِ اللَّهَ» و از خدا بیم برد، «وَيَتَّقِهِ» و از او پروا کند، «فَأَوْلِيكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» آن‌ها ایند به منظور و مقصود دست‌یافتگان. «فوز» هم به همین معناست.

۵-۵. وعده‌های خداوند به مؤمنین متعهد

دو آیه بعدی به بحث ما چندان ارتباطی ندارد، می‌خواهم برسیم به آیه بعدش. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» ... ما به مؤمنین وعده کردیم که حکومت روی زمین برای شماست، ایده و آیین و فکر و مکتب شما

بر جهان خیمه خواهد زد، ترس و بیمناکی شما بدل به امن و امان خواهد شد، اگر در طول تاریخ زجر کشیدید، جور بردید، بعد از این به راحتی، بی دغدغه، بی تشویش خواهید زیست و خدا را عبادت خواهید کرد و رقبای خدا را از زمین برخواهید انداخت. این وعده خدایی است در این آیه. اگر چنین وعده‌ای خدا به مسلمانان داده است، این وعده مربوط به مؤمنین است و مؤمنین متعهد.

بعضی خیلی وسواسی می‌شوند، جمود می‌کنند، می‌گویند مخصوص زمان ولی عصر علیه السلام است. شکی نداریم ما در اینکه امام زمان علیه السلام مصداق کامل این آیه است، در این تردیدی نیست؛ اما کجای این آیه نوشته که مخصوص آن زمان است؟ بگویید ببینیم! کدام روایت دارد که مخصوص آن زمان است؟ چرا آیه را محدود می‌کنید؟ ... بلال‌هایی که از ترس کفار قریش جرئت نمی‌کردند لاله الاالله را به زبان هم حتی بگویند، بر روی مآذنه‌ها به صدای بلند تکبیر گفتند و لاله الاالله سرودند. آن‌هایی که مجبور بودند در مقابل سیصد بت غیرانسانی و چندین بت انسانی و بتی از نفس خود و شهوت‌های خود و تمایلات نفسانی خود، هرروز و هر شب سجده کنند و عبودیت و اطاعت مطلق؛ این همه شریک برای خدا قرار داده بودند، این‌ها آمدند در آن سرزمین امن و امان جامعه برین اسلامی مشغول زندگی شدند، بدون اینکه کم‌ترین دغدغه‌ای داشته باشند. شریکی برای خدا قرار ندادند، از کوچک و بزرگ، از بی جان و باجان، از خود و از دیگران. این آیه ما یک بار آنجا عمل شده، هزاربار دیگر هم قابل عمل شدن است، اما شرطش چیست؟ شرطش این است که این جملات اول آیه محقق بشود که می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ» وعده کرده است خدا، به چه کسانی؟ «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به آن کسانی که ایمان بیاورند و عمل شایسته و صالح کنند؛ یعنی طبق تعهدات این ایمان عمل کنند. به این‌ها وعده داده که «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که آنان را در زمین جانشین سازد.

... به هرصورت، «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که جانشینشان سازد بر روی زمین، «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» هم چنانی که مؤمنان پیشین را جانشین ساخته است. ما خیال می‌کنیم مؤمنین هر جا بودند از اول عالم، همیشه توسری خورده‌اند، ... درست نقطه مقابل آنی که قرآن می‌خواهد بگوید. .. یک قدم، به عقیده ما، دین تا حال عقب‌نشینی نداشته. آنی که خیال می‌کنند عقب‌نشینی است، آن پیشرفت است درواقع.

به هرصورت، روی زمین از آن شماست و حکومت آن در دست شما، هم چنانی که در دست

پیشینیان شما بود؛ یعنی مؤمنان دوران‌های قبل «وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ»، مستقر خواهد ساخت دین و آیین و مسلک و مرامشان را، آن دین و آیینی که «الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ» برای آنان پسندیده است، آن دینی که شایسته آن‌ها بوده؛ یعنی همین دین اسلام که دنیا و آخرت را شامل است و حال و آینده را و جسم و روح را و خلاصه همه‌جانبه است، برای همه نیازها کافی است «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» تبدیل خواهیم ساخت پس از خوف و ترس و بیم آنان، امنیت و امان را. تا ... بتوانند در سایه آن، یک گام و ده گام به سوی سرمنزل نهایی انسان، یعنی تکامل، نزدیک بشوند. بتوانند بنده خدا باشند، بندگی بندگان از سر آنها برداشته بشود، مطیع و خاضع خدا باشند و از این راه بتوانند متعالی و متکامل بشوند. ... «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» مرا عبودیت کنند و به من شرک نورزند.

البته، در آخر آیه این را هم تذکر می‌دهد که اگر بعد از آنی که ایمان آوردند، شرک ورزیدند؛ اینجا فاسق خواهند بود. فاسق یعنی از دین به درآمده، خارج شده. ...

خلاصه درس

- اگر ایمان بدون تعهد و بدون احساس مسئولیت باشد، ایمان نیست. افزون بر این، ایمان با تعهد همیشگی و همگانی همراه است؛ مؤمن در مقابل همه احکام خدا و همه جا باید احساس تعهد کند. قرآن صراحت دارد به اینکه آن کسانی که تا پای منافعشان در میان است دین را نمی‌خواهند، این‌ها مؤمن نیستند: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ».

- امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: پیغمبران را خدا فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در درون انسان‌ها برانگیزند. پس، هر چیزی که نیروی خرد انسانی را زیر عصبيت یا پندار باطل یا اختناق یا خفقان پنهان کند، درست نقطه مقابل فلسفه بعثت انبیاست.

- یک جنایت معاویه این است که جامعه اسلامی را از لحاظ فکر و بینش و اخلاق عقب برد؛ وضع را جوری درست کرده که جزفساد نروید و مردم نادان، بدون تأمل و دقت در مسائل، همان را بپذیرند که بلندگوهای معاویه می‌گویند.

- نمود ایمان بدون تعهد به این است که چون فراخوانده شوند به سوی خدا و رسولش تا پیامبر حکم کند و قضاوت کند میان آنان، ناگهان می‌بینی که گروهی از آنان روی گردانند. البته، مراد آیه عام است و اشاره دارد به کسانی که اگر حکم به نفع آنها باشد، در مقابل دین تسلیمند: «وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» ولی آنجایی که احتمالاً حکم به زیان آنهاست، دین را قبول ندارند: «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ».

- دلیل روی گردانی اینان از دین یا بیماری نفاق و جهل و هوا و هوس است یا تردید در دین است یا ترس از این است که خدا و پیامبر به آنها ظلم کنند که این دلیل آخر در حد کفر است.

- در مقابل، مؤمنانند که چون بر آنها حکمی شود از سر آگاهی گویند: «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا». خداوند به این مرمغان وعده حکومت بر زمین را داده است. با دقت و تأمل در تفسیر آیه فهمیده می‌شود که این وعده منحصر به زمان ظهور نیست.

پرسش‌ها

۱. آیا ایمان و تعهدات ایمانی، تحت تأثیر منافع و شرایط، ضعیف و کمرنگ می‌شوند؟
۲. موانع پایداری در ایمان چیست؟

مبحث ششم: نویدها

شناخت هدف (هدایت)

خروج از ظلمت (نور)

رهایی از وسوسه‌ها (اطمینان و امن)

ثمربخش دانستن تلاش

جبران لغزش‌ها

برخورداری از تکیه‌گاه مطمئن

برخورداری از نصرت الهی

برتری بر جبهه مخالفان

پیروزی بر دشمنان

رسیدن به هدف

بهره‌مندی از نعمات الهی

پاداش اخروی

مؤلفه‌های سعادت

نویدها

هدایت

نور

اطمینان و امن

ثمربخش دانستن ایمان

نقش ایمان در سعادت

مبحث ششم: نویدها

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. مؤلفه‌های سعادت را - مانند شناخت هدف، خروج از ظلمت، رهایی از وسوسه‌ها، رسیدن به امنیت، و همراهی نصرت الهی - با توجه به آیات قرآنی بازشناسد؛
۲. به این باور برسد که ایمان همراه با تعهد و عمل مانند گام برداشتن در بیابانی تاریک با نور شمع است که به هر گامی گام بعدی روشن می‌شود و به پیش می‌راند؛
۳. بکوشد که با استعانت از نماز و دوام یاد خدا به آرامش، اطمینان و سکینه‌ای که خداوند متعال به مؤمنان وعده داده است برسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (يونس: ۹).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (نساء: ۱۷۴-۱۷۵).

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنكبوت: ۶۹).

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره: ۲۵۷).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (نساء: ۴۱-۴۳).

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (رعد: ۲۸-۲۹).

وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّن يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَّحِيمٌ (بقره: ۱۴۳).

بحث درباره ایمان درحقیقت یک بحث مقدماتی است. ما برای اینکه فهمیدن دین و شناخت اصول اساسی اعتقادی دین، در ما شوقی برانگیزد، ... محتاج هستیم به اینکه قیمت ایمان و کیفیت ایمان را بدانیم. بحث ما درباره ایمان، ازاین جهت و بدین خاطر بود. ...

... حالا برای اینکه ما ارزش ایمان را و نتیجه ایمان را بدانیم، لازم است از مژده‌ها و نویدهایی که خدا به مؤمنین داده است، آگاهی پیدا کنیم. بینیم خدای متعال برای مؤمن، در مقابل ایمانش و در مقابل عمل شایسته‌اش و انجام تعهداتش، متقابلاً چه چیزی را تعهد می‌کند. انسانی که عادت به داد و ستد کرده است، با مبادله زندگی را گذرانیده است، دوست دارد ببیند مبادله او با خدا، به چه صورت است. ... امیدبخش به مؤمن است.

... به نظر من، شاید در حدود سی، چهل مطلب هست که خدای متعال در قرآن، بر ایمان مترتب کرده. مؤمن از این سی، چهل امتیاز بزرگ برخوردار می‌شود. یکی از این سی، چهل موضوع، بهشت اخروی است. ... یکی از این نویدها «جَنَاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» است. و از این قبیل سی، چهل تا. ... [مثل سعادت].

۶-۱. مؤلفه‌های سعادت

... برای بهره‌مند شدن از سعادت همه‌جانبه و کامل، آدمی به چه چیزهایی محتاج است؟ انسان برای اینکه سعادت‌مند باشد چه چیزهایی احتیاج دارد؟ آن چیزهایی که انسان احتیاج دارد تا سعادت‌مند به‌طور کامل و همه‌جانبه باشد، تماماً به مؤمن و بر ایمان نوید داده‌شده. ... نتیجه می‌گیریم که ایمان، باور توأم با عمل، آن‌چنان‌که فرهنگ قرآنی معین می‌کند، مساوی است با تمام شرایط خوشبختی و سعادت، از نظر احتیاجات و نیازهایی که یک انسان برای خود تصور بکند.

مسئله، مسئله تعصب از برای مذهب و دین‌داری نیست، ... برای یک مادی‌گرا هم همین‌ها شرایط سعادت‌مند شدن است. حالا دانه‌دانه می‌خوانیم، ببینیم که آیا یک مادی، اگر چنانچه این‌ها را داشته باشد، احساس خوشبختی می‌کند یا نه؟ و بعد که معلوم شد که این‌ها شرایط سعادت‌مند شدن است، آن وقت برمی‌گردیم به قرآن، به سخن دل‌نواز قرآن گوش فرا می‌دهیم، می‌بینیم تمام این‌ها را به مؤمن وعده داده، به مؤمن نوید داده، برای مؤمن به ارمغان آورده («وَصَدَقَ اللَّهُ») وعده دروغ نمی‌دهد خدا؛ که البته، این قسمتش مربوط به طرز تفکر خاص مذهبی ماست که معتقد به خدا هستیم.

۶-۱-۱. شناخت هدف (هدایت)

به چه چیزهایی محتاج است انسان؟ یک، محتاج است به اینکه هدف و سرمنزل سعادت را بشناسد. بداند به کجا خواهد برسد، بداند برای چه هدفی می‌خواهد تلاش بکند، نقطه اتمام و پایان راه را از آغاز ببیند و راه آن را بداند. ... [علاوه بر این، بداند که] از کدام راه باید رفت تا رسید و زودتر رسید و تحقیقاً رسید. آیا شناخت هدف، شناخت پایان، شناخت سرمنزل و شناخت راهی که به سرمنزل منتهی می‌شود، عنصر اولی و اصلی سعادت انسان نیست؟ در اینجا فرقی بین الهی و مادی نیست، مادی هم این را می‌پذیرد، قبول می‌کند، احساس می‌کند. ...

۶-۱-۲. خروج از ظلمت (نور)

... و اینکه پرده‌های جهل و غرور و پندار و هرآن چیزی که گوهر بینش و خرد او را در حجابی ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد، زائل گردد. خیلی چیزها نمی‌گذارد که انسان بفهمد: غرور ... جهالت ... پندارها و خرافات ... [و] نظام‌های جائرانه ...

حجاب‌ها و مانع‌های گوناگون، از درون و از برون، مانع می‌شوند از اینکه انسان، گوهر عقل و خرد خداداد را به کار بیندازد و بداند و بفهمد؛ ... یکی از ارکان خوشبختی انسان و از عناصر سعادت انسان، این است که انسان از این ظلمت‌ها، از هر آنچه برای او ظلمت می‌آفریند، نجات پیدا کند و به نور و فروغ حقیقت راه پیدا کند و شعاعی از نور حقیقت بر دل او بتابد. ... پس اول هدایت لازم است ... دوم نور لازم است ... و این‌ها دو چیزند.

۳-۱-۶. رهایی از وسوسه‌ها (اطمینان و امن)

... و اینکه در راه طولانی‌اش به سوی سعادت ... از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی ... که توان فرساتر از عامل‌های بازدارنده برونی است، برهد.

یک وقت جلوی راه شما را می‌گیرند، می‌گویند آقا، ما نمی‌گذاریم از اینجا عبور کنید. تجربه نشان داده، تاریخ صریحاً به ما گفته که وقتی جلوی راه کسی، راهروی را بگیرند، در پیمودن این راه حریص ترمی شود، شوقش بیش ترمی گردد، آتش اشتیاقش شعله‌ورتر می‌شود. ... این عامل بازدارنده برونی است. ...

یک وقت هست که از درون انسان را می‌پوسانند. در او تردید ایجاد می‌کنند، جلوی راه را نمی‌بندند، راه باز است، اما توان رفتن، اراده رفتن، تصمیم حرکت. امکان تلاش را از انسان می‌گیرند، این بدتر است. چرا می‌روی؟ چه فایده‌ای دارد؟ شاید نرسیدی، شاید ... این مانع، این وسوسه، این دغدغه، به مراتب توان فرساتر است از آن چوبی که وسط راه بگذارند، بگویند نمی‌گذاریم بروی.

این دغدغه برای غالب راهروها، غالب رهروان راه‌های سعادت در طول تاریخ بوده. چقدر به موسی التماس می‌کردند که می‌ترسیم خلاف گفته باشی، خلاف به تو وعده داده شده باشد. در قرآن می‌گوید که فشار و فقر، آن قدر زیاد وجود داشت که حتی خواص متزلزل می‌شدند که «مَتَى نَصْرَاللَّهِ» پس کی؟ پس کو؟ چه شد؟ ببینید، حتی خواص را می‌لغزاند این تردیدها و تزلزل‌ها و دغدغه‌های درونی. انسان اگر بخواهد سعادت‌مند باشد و به سر منزل و پایان راه سعادت برسد، یک شرطش هم این است که از این دغدغه، از این اضطراب، از این نایمینی روحی، از این عدم آرامش و نداشتن اطمینان برهد، بتواند بر این دغدغه و اضطراب و وسوسه درونی غالب بیاید.

... در دعای کمیل می‌خوانیم «یاربّ، یاربّ، یاربّ»؛ پروردگار من! «قَوِّعَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي»

جوارح و اعضای مرا در خدمت نیرومند کن، «وَأَشُدِّدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي» دل مرا بر تصمیم قادر کن. بتوانم تصمیم بگیرم، بتوانم بر ضعف‌ها، تردیدها، شک‌ها، وسوسه‌ها، دغدغه‌ها غالب و فائق آیم، این انسان را زیاد در راه می‌نشانند و از پیمودن راه بازمی‌دارد.

۶-۱-۴. ثمربخش دانستن تلاش

... اینکه ... مطمئن باشد که تلاشش ثمربخش است، بداند هر کاری که می‌کند، یک اثر مثبتی به جا می‌گذارد، بداند هر گامی که برمی‌دارد یک قدم به مقصد نزدیک می‌شود. دریک بیابانی، اگر شما بدانید که منزل از این طرف است. می‌دانید کجا دارید می‌روید؛ اگر چه دیر شده، اگر چه تنها ماندید، از قافله عقب ماندید؛ استوار، محکم، با تلاش، باشور، حرکت می‌کنید، قدم می‌زنید، به جلومی روید؛ اما اگر راه را گم کردید، نمی‌دانید از این طرف باید رفت یا از آن طرف باید رفت؛ به هر طرف که راه می‌افتید، قدم برمی‌دارید، می‌بینید سُستید، چرا؟ چون نمی‌دانید که این تلاش ثمربخش خواهد بود. احتمال می‌دهید که همین یک قدم، یک قدم شما را از منزل دور می‌کند؛ ...

۶-۱-۵. جبران لغزش‌ها

... و اینکه لغزش‌ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد. این هم خیلی مهم است. انسان در طول زندگی و حرکتش اشتباهاتی دارد، خطاهایی دارد، اگر هر خطایی که انجام داد، به صورت یک جراحت غیرقابل التیامی بماند. به صورت یک عمل غیرقابل جبرانی بماند. انسان همیشه در دغدغه است که نکند باز یک خطای دیگر بکنم و این خطای دیگر بیشتر مرا دور بیندازد از هدف؛ و از راه کنار بیندازد.

همیشه مأیوس است از گذشته و همیشه بدبین است نسبت به آینده؛ اما اگر بداند که ... اشتباهات او، مشروط بر اینکه خود او از آن اشتباهات پشیمان باشد، قابل صرف نظر شدن است، شوق او، امید او، نشاط او و شور او چند برابر خواهد شد. ...

۶-۱-۶. برخورداری از تکیه‌گاه مطمئن

... اینکه در همه حال، از دستاویز تکیه‌گاهی مورد اطمینان برخوردار باشد. بداند همه جا و در تمام شرایط، یک کمک‌کاری هست که می‌تواند از او استفاده کند. عیناً مثل آدمی که نقشه جامع راه را در

جیش گذاشته، وارد راه شده، در این جاده‌ها دارد می‌رود، اشتباه هم نمی‌کند. البته، اما دغدغه هم ندارد. می‌داند که اگر احیاناً یک‌وقتی، یکجایی راه را اشتباهی گم کرد و رفت، این نقشه در بغلش است، درمی‌آورد نگاه می‌کند، از این نقشه استفاده می‌کند ...

۶-۱-۷. برخورداری از نصرت الهی

... اینکه در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد؛ این هم یک شرط دیگر سعادت خوشبختی و کامیابی است. البته، مادی به خدا معتقد نیست، اما ما با مادی اسم خدا نمی‌آوریم، می‌گوییم آقا شما در این تلاش مادی‌تان، در این تلاش اجتماعی‌تان، در این جهادتان که دارید انجام می‌دهید، اگر بدانید یک نیروی فرضاً ماورای نیروی ماده و طبیعت هست و آن نیرو با شما همراه است، این چطور است؟ ... می‌بینید برق از چشمش می‌پرد، می‌گوید بسیار خوب است. ... اما الهی که یقین دارد به وجود آن چنان قدرت مسلط و مسیطری، ماورای تمام این پدیده‌ها و متکی به اوست، ببینید چقدر در راه سعادت تندروتر و جالب‌تر حرکت می‌کند.

۶-۱-۸. برتری بر جبهه مخالفان

... اینکه بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف برتری و رجحان داشته باشد، بدانکه بالاخره برتری و رجحان و ارجحیت برای اوست. این هم خودش تأثیر عجیبی دارد در اینکه بتواند انسان این راه را با سهولت بیشتری طی کند.

۶-۱-۹. پیروزی بر دشمنان

... اینکه بر دشمنان راه و هدفش، که مانع و خنثی‌کننده تلاش اویند، پیروز گردد. آدم همه این تلاش‌ها را بکند، بعد هم شکست بخورد؟! اینکه به سعادت نمی‌رسد. پس یکی از مهم‌ترین عناصر سعادت‌مندی یک انسان این است که آخرش پیروز بشود ...

۶-۱-۱۰. رسیدن به هدف

... اینکه عاقبت از همه سختی‌ها و فشارها و بندها و حصارها رسته و به مقصود و منظور خود نایل گردد. برسد به آن سرمنزل: ... فوز و فلاح، همین تعبیرات قرآنی.

۶-۱-۱۱. بهره‌مندی از نعمات الهی

... اینکه در همه حال، ... برکات آسمان و زمین بر او بیارد، گندم زمین و قطره باران آسمان و ذخایر دریاها و ذخایر جنگل‌ها و معدن‌های کوه‌ها و همه مواد حیاتی و غیر حیاتی لازم برای انسان و بالاتر از همه، منبع و معدن هوش و درک و خرد و استعداد و ابتکار آدمی، بر روی او گشوده بشود، از همه این‌ها استفاده کند. ...

۶-۱-۱۲. پاداش اخروی

و بالاخره بعد از تمام اینها [که] در دوران زندگی و تلاش و بیداری انسان به وقوع می‌پیوندد، بعد هم که مُرد، ... تازه رشته استفاده‌اش خاتمه نپذیرد، اول استراحتش باشد، اول پاداش‌گیری و اجر بردنش باشد، اول نقطه و اول قدم راحتی و عیشش محسوب بشود. یک مادی بعد از آنی که مُرد، برای تمام تلاش‌های خود، فقط نتیجه‌دنیایی قائل است، بعد از دنیا امید به‌جایی ندارد. به همان هم بگویند آقا، بعد از آنی که شما مُردید، رفتید، فرض محال که محال نیست؛ تازه اول مُردن شما، اول راحتی‌تان بشود، این چطور است؟ می‌بینید که این بزرگ‌ترین رکن سعادت است؛ و بالاخره، اینکه پس از سپری شدن دوران زندگی و پایان یافتن همه تلاش‌ها، خود را با پاداشی شایسته روبه‌رو بیند و در بهشت نعمت و رضوان بیازمد.

این‌ها شرایط سعادت است. برای سعادت‌مند بودن یک انسان. برای خوشبخت شدن یک انسان یا یک جامعه، این‌ها لازم است. اکنون به گفتار قرآن گوش فرادهید که این همه را به دارنده ایمان، ایمانی تعهد آمیز و توأم با عمل، نوید می‌دهد. چطور است؟ ...

۶-۲. نقش ایمان در سعادت

۶-۲-۱. هدایت

آیات امروز را حالا مورد توجه و دقت قرار بدهید. ... اولین آیه مربوط به سوره یونس است ... «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند، ... عمل صالح یعنی تعهد متناسب با آن ایمان. ایمان انسان بر دوش انسان تعهدی می‌گذارد، انجام

آن تعهد، بر دوش گرفتن آن تعهد، عمل صالح است. آن کسانی که ایمان بیاورند، آن باور را پیدا کنند، بعد هم بر طبق تعهداتش عمل نمایند، «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» پروردگارشان، به سبب ایمانشان آن‌ها را هدایت خواهد کرد. خود ایمان موجب می‌شود که آن‌ها راه پیدا کنند. به چه راه پیدا کنند؟ هم به هدف، هم به راه‌ها و به وسیله‌ها. بعضی می‌گویند آقا، ما چگونه می‌توانیم به آن سرمنزل مقصود برسیم؟ وقتی می‌کاوی این حرف را، می‌بینی ایمان به قدم اول در دلش نیست؛ اگر ایمان باشد، عمل همراهش نیست. اگر عمل بکند، روشنی و هدایت نصیبش خواهد شد، قدم دوم را هم پیدا خواهد کرد: «خود راه بگویدت که چون باید رفت...»

... بنده گاهی مثال می‌زنم، می‌گویم در یک بیابانی که فرض کنید ده‌ها کیلومتر یا بیشتر، طول و عرض این بیابان است، در یک شب تاریک و مُظْلَم، نه ماهی، نه ستاره‌ای، جناب‌عالی دارید تنها راه می‌روید، یک دانه چراغ‌قوه کوچک، یک لامپ نمره پنج کوچک، یک شمع کوچک هم در دست است. به شما بگویند آقا، با این شمع باید تا آخر آن بیابان بروی. شما یک نگاهی می‌کنی، می‌گویی آقا این شمع من تا شعاع یک متر را بیش‌تر روشن نمی‌کند، من همه این ده کیلومتر را با همین یک شمع بروم؟ این شمع من فقط یک متر را روشن می‌کند، من ده کیلومتر بروم؟ این یک منطقی است که آدم بی‌اطلاع، بی‌تجربه، ناوارد، ممکن است داشته باشد، جوابش چیست؟ جواب این منطق کور چیست به نظر شما؟ آیا جواب این حرف، این نیست که آقای محترم، یک متر اطرافت روشن هست یا نه؟ یک قدم بگذار جلو، یک متر دیگر روشن خواهد شد، اگر نشد نرو. همین یک متری که روشن هست برو، همین یک قدمی که می‌توانی برداری و می‌دانی کجا می‌گذاری بردار، اگر یک قدم دیگر در مقابلت روشن نشد، نرو، اگر شد، بازهم برو. خواهی دید که تا آخر بیابان، تدریجاً روشن خواهد شد و تو این راه را خواهی پیمود و به منزل خواهی رسید...

در چندین آیه دیگر قرآن هم به این مطلب اشاره هست. یکجا در یک آیه‌ای ... می‌فرماید که وقتی سوره‌ای، آیه‌ای نازل بشود، کفار و مخالفان و منافقان و بددل‌ها و مریض‌دل‌ها می‌گویند: «أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا» (توبه: ۱۲۴) چه کسی از این آیه، ایمانش زیاده‌تر می‌شود؟ بعد قرآن در جواب می‌گوید که بگو آن کسانی که مؤمن هستند ...

آیه بعدی «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء: ۱۷۴)؛ هان ای مردمان، از سوی پروردگارتان برای شما برهانی آمد، دلیلی قاطع و روشن، حجتی ثابت و ثابت‌کننده:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» و فرستادیم به سوی شما نوری آشکارا. منظور از این برهان و نور، قرآن است و حقایق قرآنی. شاهد سخن ما در این آیه بعدی اش است: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا» پس آن کسانی که به خدا ایمان بیاورند و به او مستمسک و متکی گردند، فقط ایمان قلبی هم کافی نیست، باید به خدا، به دامن خدا، یعنی به دامن آئین خدا و راه خدایی چنگ بزنید، مستمسک بشوید. ... اگر این جور شد، «فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ» خدا آنان را در رحمت و فضل خویش داخل خواهد کرد. دنبالش «وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا» آن‌ها را به سوی خود رهنمون می‌شود، هدایت می‌کند؛ از راه راست و نزدیکی هم هدایت می‌کند، این هدایت مخصوص مؤمنین است. ...

آیه دیگر، ... «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹)، آن کسانی که در راه ما خدا می‌گویند، راه خدا چیست؟ و به خاطر هدف‌های الهی، اهداف الهی، هر هدفی که خدا دارد در این عالم، مجاهدت کنند، هدف‌های خدایی چیست؟ عدالت است، امنیت است، بندگی بندگان در مقابل اوست، به رشد رسیدن و تکامل بندگان خداست، آباد شدن روی زمین است، آباد شدن دل انسان‌هاست، معمور شدن دنیا و آخرت آدمیان است، به خط و ریل تکامل افتادن تمام موجودات است؛ این‌ها خواسته‌های خداست. نبودن ظن است، نبودن شرک است، نبودن کفر است، نبودن ناامنی است، نبودن ددخویی و ددمنشی است، نبودن سرکشی و طغیان است؛ این‌ها خواسته‌های خداست. «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا» آن کسانی که مجاهدت کنند در راه هدف‌ها و خواسته‌های ما، خواسته‌های خدایی، «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» بی‌گمان و بی‌تردید، راه‌هایمان را به آن‌ها نشان می‌دهیم. ... «وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» و بی‌گمان، خدا با نیکوکاران است. ...

۶-۲-۲. نور

... «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره: ۲۵۷)؛ خدا سرپرست و هم‌جبهه مؤمنان است. ولی را من، هم‌جبهه، پیوسته، هم سطح معنا می‌کنم و بر سرپرست و دوست و یاور و این چیزهایی که معمول است، ترجیح می‌دهم. چون ولایت به معنای پیوستگی است، دو چیز که به همدیگر پیوسته بسته می‌شوند، به این می‌گویند ولایت. خدا ولی مؤمنین است، یعنی پیوسته با مؤمنین است، یعنی چه پیوسته با مؤمنین است؟ یعنی خدا و مؤمنین در یک صف‌اند. دشمنان خدا

در صف دیگر، در مقابل مؤمنین و در مقابل خدا. ولی هر جا که هست، «و الله ولی المؤمنین» یا «اولیاء الله» و تعبیراتی که در قرآن هست، به این معناست؛ نظرتان باشد این.

«اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا» خدا سرپرست و هم‌جبهه مؤمنان است: «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» آن‌ها را از ظلمت‌ها می‌رهاند و به سوی نور می‌رساند. ... آنان را از ظلمت‌ها، ظلمت‌های جهل، خرافه، غرور، نظام‌های تحکم‌آمیز و ضد انسانی، همه آن چیزهایی که برای بشر و برای گوهر بینش بشر، زندان و سیاه‌چالی محسوب می‌شود ... می‌رهاند و به ... نور معرفت، دانش و ارزش‌های انسانی می‌رساند. خدا با مؤمن این کار را می‌کند. هرگز غیر مؤمن را، بی‌ایمان را، شک و تردیدگرا را، کافر ناسپاس را به نور نمی‌رساند؛ به‌همین دلیل، مشرک همیشه مضطرب است، مشرک همیشه دغدغه دارد، مشرک همیشه زندگی‌اش زندگی توأم با اضطراب است، برایش نورانیت نیست، معرفت واقعی نیست، شناخت درست نیست، به جا برسد.

«الَّذِينَ كَفَرُوا»، ... کافر آن کسی نیست که دین را قبول نکرده، کافر یعنی پوشاننده نعمت، ناسپاس نعمت، چرا به این می‌گویند کافر؟ خب، این دین را قبول نکرده، کافر چرا؟ به خاطر اینکه این دین ارمغان خدا بود، این هدیه‌ای بود از سوی خدا برای سعادت او و همه انسان‌ها؛ این را رد کرد، این ناسپاس نمک‌نشناس، این کافر نعمت؛ به‌همین دلیل، به او می‌گویند کافر «و الَّذِينَ كَفَرُوا» آن‌ها که کفر و انکار ورزیدند، «أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» سرپرستان و هم‌جبهه‌گانشان طاغوت‌ها و متجاوزانند ... «يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» آنان را از نور معرفت دور ساخته، به زندان ظلمت‌ها و تاریکی‌ها می‌کشاند. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» آن‌ها همگی مصاحبان آتش و در آن جاودانه‌اند. ... «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، «ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» خدا را بسیار یاد کنید، «وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» و در هر بامداد و شامگاه، او را به پیراستگی و پاکی بستايند. مگر چه شده؟ «هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» اوست که بر شما درود می‌فرستد و فرشتگانش نیز. چرا؟ «لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» تا شما را از ظلمت‌ها برهاند و به نور و روشنی رهنمون گردد. این قرآن است و این نوید قرآن است.

... مثلاً یکی از آن موضوعات، پاداش اخروی است؛ یکی از آن نویدها. خود شما در قرآن نظرتان باشد، ببینید که در چند جا در کجاها، قرآن نوید پاداش اخروی را به مؤمنین و دارندگان ایمان و عمل صالح می‌دهد. یا یکی از آن‌ها مثلاً برتری و غلبه بر دشمن است. ...

... «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹)، بله، این یک آیه است؛ که اگر چنانچه شما مؤمن باشید؛ برترید، دست بالاتر، دست نیرومندتر در اختیار شماست نسبت به دشمنانتان. آیه‌های متعدد دیگری هست که وعده می‌دهد و مژده می‌دهد به مؤمنین که بر دشمنان و صفوف مخالف خودشان اساساً غلبه قاطع پیدا می‌کنند. «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي» (مجادله: ۲۱)، «وَ إِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ». از این قبیل آیات فراوان است. ...

۶-۲-۳. اطمینان و امن

... اطمینان یعنی حالت طمأنینه دل. حالت آرامش روح و قلب؛ یعنی چه آرامش؟ ... آرامش به این معنا که در حالت نیمه‌خواب و نیمه بیهوشی باشد دل ما؟ نه، بلکه آرامش در مقابل دغدغه و اضطراب، آرامش و اطمینان در مقابل تشویش.

... دو نفر سرباز را در نظر بگیرید که وارد میدان جنگ می‌شوند، دارای دو نوع روحیه، یکی به سازوبرگ جنگی‌اش، به خوبی فرماندهی‌اش، به تدبیر و کاردانی رؤسا و رهبران‌ش، به ضعف نیروی دشمن، به کارآمدی خودش و دوستان و هم‌صفانش معتقد است. به علاوه، می‌داند نیروهای امدادی در آن طرف، در پشت جبهه منتظرند که در فرصت لازم، با یک اشاره به میدان بیایند و کمک کنند، یک جور وارد میدان جنگ می‌شود. آن انسانی که به تجهیزات جنگی خودش، به کارایی دوستان‌ش، به کاربرد اسلحه‌اش، هیچ‌گونه اعتمادی ندارد، خود را کوچک می‌بیند، دشمن را بزرگ می‌بیند، خود را عریان می‌بیند، دشمن را تا زیر چشم و تا دندان غرق در زره و سلاح می‌بیند، این یک جور دیگر وارد میدان جنگ می‌شود.

... آن سرباز اولی دارای اطمینان است، دلش آرام است. دل آرام بودن به این معنا نیست که در میدان جنگ کفش‌هایش را می‌گذارد زیر سرش و دراز می‌کشد و می‌خوابد و خروپفش به آسمان می‌رود، نه؛ ... اطمینان به این معناست که مضطرب نیست، مشوش نیست، آینده برایش روشن است، می‌داند که او پیش خواهد برد، به همین دلیل، نمی‌هراسد. این دل و این روح، آرام است؛ مثل یک کشتی‌ای که با وزن زیاد، با تجهیزات زیاد، روی دریای آرامی در حرکت است، این را می‌گوید اطمینان؛ و غیر مطمئن مثل آن قایق کوچکی است، مثل آن تخته‌پاره‌ای است که روی یک اقیانوس

متلاطمی، روی رودخانه متلاطمی دارد حرکت می‌کند. دائماً مضطرب، دائماً از این راه، از آن راه، پس می‌رود، پیش می‌رود. این دو جور روحیه است.

یک مثال دیگر برای اطمینان بزنم. ... انسانی که سر به راهی گذاشته و دارد حرکت می‌کند، دارد به‌سوی مقصود و مقصدی می‌رود، ده‌ها انگیزه ممکن است او را از پیمودن این راه و تعقیب این هدف باز بدارند. ترس، یکی از این انگیزه‌هاست؛ رعب، بیم، هراس. از ترس ممکن است این راه را ادامه ندهد. ترس از چه؟ ترس از گرسنگی بین راه، ترس از دزد میان راه، ترس از گرگ درنده‌ای که در راه کمین کرده، ترس از زحمت‌ها و بی‌خوابی‌های این راه و بالاخره ترس از نرسیدن. این یک مقوله از چیزهایی است که مانع می‌شود از اینکه این راه رو، راه خود را تعقیب کند و پیش برود.

طمع یکی دیگرش است. طمع به چه؟ طمع به زندگی راحت ... طمع به پول آن کسی که می‌گوید اگر این راه را نرفتی، این کیسه پول برای تو، طمع رسیدن به مقام‌هایی که اگر این دربه‌دری را قبول نکردی، آن مقام‌ها در انتظار توست. طمع! این‌ها انگیزه‌هایی است که انسان را از پیمودن این راه باز می‌دارد، ترس‌ها و طمع‌ها؛ ترس‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله پیدا می‌شوند؛ طمع‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله دیگر پیدا می‌شوند، راحت‌طلبی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، نفع‌طلبی‌ها و از این قبیل.

... این مزاحم‌ها اول هم نمی‌گذاشتند وارد این راه دورودراز بشود؛ حالا هم که وارد این راه شده است، نمی‌گذارند آسوده و آرام این راه را طی کند. هر یک قدم که می‌رود، مثل یک خاری، مثل یک قلابی، مثل یک زنجیری پای او را، دامن لباس او را، دست او را می‌گیرند و می‌کشند و از پیمودن راه، او را باز می‌دارند. ... هی عشق به فرزند او را به‌سوی خود جذب می‌کند، هی یاد زندگی راحت، او را به‌سوی خود می‌کشاند. ... این آدم می‌شود متزلزل؛ مثل همان زورق، مثل همان قایق، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، این انسان نامطمئن است.

یک انسان هم هست، وقتی که وارد شد، ... یک جاذبه و کششی دل او را می‌کشاند که این جاذبه‌های کوچک، جاذبه فرزند، جاذبه زن، جاذبه زندگی، جاذبه پول، جاذبه مقام، جاذبه جان، در مقابل آن جاذبه بزرگ‌تر پوچند، هیچند، نابودند، مؤثر نیستند. ده‌ها آهن‌ربا یک جسم کوچک را به این طرف و آن طرف جذب می‌کنند، اما یک آهن‌ربای قوی‌تر وقتی پیدا شد، آن چنان جاذبه‌اش

این آهن کوچک را، این براده را می‌کشد به طرف خود که آهن‌رباهای دیگر اصلاً اثرشان خنثی است.

این آدم وقتی که با این جاذبه قوی، با این روحیه قوی وارد راهی شد و مشغول پیمودن آن راه شد، دیگر جاذبه زن و فرزند و چیزهای دیگر و زیبایی‌ها و راحتی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها و عیش و نوش‌ها در او اثری نمی‌گذارند. این آدم کیست؟ آدم مطمئن، «یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر: ۲۷-۲۸). ... اطمینان به این معناست؛ یعنی جاذبه‌ای او را بکشاند. جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف، آن چنان او را مجذوب کند و به سوی خود بکشاند که همه جاذبه‌های دیگر برای او هیچ و پوچ و مسخره بیایند، هیچ و پوچ و مسخره. ...

وقتی ایمان به خدا در روح یک انسان، همچون جاذبه‌ای قوی عمل کرد، آن چنان او را به سوی مقصدهای ایمانی می‌کشاند که جاذبه‌های کوچک، این جاذبه‌هایی که برای افراد بی‌ایمان بزرگ می‌آیند، ولی در مقابل ایمان کوچکند، این جاذبه‌ها دیگر در او اثری نمی‌گذارد. ...

من فقط می‌خواهم این دو، سه لغت را معنا کنم:

... اطمینان یعنی طمأنینه روح انسان، آرامش دل انسان، دل آرام باشد؛ یعنی چه آرام باشد؟ نه اینکه بی‌تحرك باشد، نه اینکه پیش نرود و پیشرفت نداشته باشد؛ یعنی جاذبه‌های گوناگون او را به این سو و آن سو نکشاند، اسباب زحمت او نشود. عشق‌ها و مهرها و هواها و هوس‌ها، هرکدامی بر او حکومت نکند، بلکه بر اثر سنگینی بار ایمان آرام و مطمئن، اما با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی مقصود انسانیت، مقصود خلقت حرکت کند، این است معنای اطمینان.

بعد، ... سکون است. سکون هم به همین معناست: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ (توبه: ۲۶)؛ خدا سکینه بر پیغمبر نازل کرد. ...»

... در جنگ حنین، بعد از آنی که لشکریان پیغمبر، به خاطر یک غرور بی‌جا، به خاطر مغرور شدن به نیروی خود و اینکه فکر کردند امروز کسی بر آنان غلبه نخواهد یافت [و دشمن حمله‌ور شد، سکینه بر قلب پیغمبر نازل شد].

طبق سنت خدا که آدم مغرور باید با مغز بخورد به زمین و هر گروه مغرور بایستی غافل بشود و ضربه بخورد، دائماً هوشیاری و حساسیت برای هر انسانی و هر امتی و هر ملتی لازم است، که

امیرالمؤمنین فرمود: ... «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ»، 'با لالایی گفتن‌ها، مثل گفتار، می‌روند دم آغلش لالایی می‌گویند، این خوابش می‌برد، بعد می‌گیرندش. می‌گوید من آن جوری نیستم که با لالایی خوابم ببرد، غافل بشوم، دائماً حساسم.

... «إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ (توبه: ۲۵)؛ زیاد بودند و این زیاد بودن عده، آن‌ها را به اعجاب آورد، آن‌ها را به شگفتی آورد.» ... «فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً». همین غرور شما موجب شد که در جنگ غافل ماندید و شکست خوردید. بعد از آنی که شکست خوردند از دشمن، ... فوراً به خود آمدند. ... امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر، با هر تلاش و کوششی بود، بالاخره لشکریان را که داشتند منهدم می‌شدند، برگرداندند. آن وقت آنجا پروردگار می‌گوید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ» خدا آرامش و سکینه روح را به شما برگردانید؛ آرامش، سکینه.

... پس سکینه، آرامش، سکون نفس، باز به معنای عدم تحرک و خواب رفتن و غافل شدن نیست. و جمله آخر و کلمه آخر: امن. ... امنیت اجتماعی البته به معنای آن است که همه افراد از یک آرامشی در اجتماع برخوردار باشند تا هرکسی بتواند حق خودش را ببرد؛ ... امنیت عبارت است از اینکه همه مردم بتوانند با ایمنی کامل به حقوق و خواسته‌های مشروع خودشان نائل بیایند. این امنی که در اینجا می‌گوییم، غیر از آن امنیتی است که در زمینه مسائل اجتماعی و امن اجتماعی مطرح است. این امن یعنی امن روحی، نداشتن زلزله، نداشتن اضطراب، نداشتن بیم، هراسمند و هراسناک نبودن، این سه جمله است. ...

سوره رعد آیه ۲۸ و ۲۹، دو آیه کوتاه؛ «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ». ... آن کسانی که ایمان آوردند و آرامش گرفت دل‌های آنان «بِذِكْرِ اللَّهِ» به یاد خدا. ببینید، این یاد خدا همان جاذبه قوی است. همان جاذبه قوی که گفتم جاذبه‌های کوچک را محو می‌کند، اثرشان را خنثی می‌کند، همین ذکر الله است.

چرا به نماز این قدر اهتمام کردند؟ چرا گفتند اگر نماز قبول نشد، کارهای دیگر قبول نمی‌شود؟ چرا مکه را گفته‌اند عمری یک‌بار، روزه را گفته‌اند سالی یک‌بار، زکات را گفته‌اند برای موردی خاص،

... اما نماز را گفته‌اند هرروز، آن هم روزی پنج بار و اگر زیادتر کردی بهتر؛ چرا گفته‌اند؟ برای خاطر اینکه ... نماز کسول ذکر خداست. سرتا پای نماز ذکر الله است. ... «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت: ۴۵)، یاد خدا بالاتر است.

این جنبه و این بُعد از نماز مهم‌تر است که یاد خداست، ... یاد خدا، توجه به خدا، همواره خدا را دیدن، شناختن، با خود دانستن، یکی از خواص مهمش این است که این دل را از اضطراب‌ها، از وسوسه‌ها، از دغدغه‌ها، از جاذبه‌های گوناگون، در همه کاری، در همه راهی باز می‌دارد. این دل آرامش پیدا می‌کند. مثل وزنه‌ای که بر روی یک قایق آن چنانی قرار داده بشود و این آن را یک قدری سنگین می‌کند، یک قدری از تحرک و اضطراب آن کم می‌کند. ذکر الله این است.

«الَّذِينَ آمَنُوا»، ... آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا ثبات و اطمینان یافت ... به سوی خدا هدایت می‌شوند. ... آیه به آیه قبل ارتباط دارد و در آیه قبل گفته شده که هدایت می‌شوند به سوی خدا، «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا» (رعد: ۲۷-۲۸) الی آخر آیه. ...

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» همانا به وسیله یاد خدا، دل‌ها طمأنینه و ثبات می‌گیرد. ... دنباله‌اش «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ». ... آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند. عمل شایسته، یعنی آن تعهدات لازم متناسب با ایمان را انجام دادند، فرخنده باد امروزشان و نیکو باد آینده‌شان.

... «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»، ترجمه‌اش ... به طور خلاصه و محصل‌گیری این است: حال ایشان خوب، فردایشان هم خوب. دنیایشان نیکو، آخرتشان هم نیکو. واقعه‌ش هم همین است. جامعه مؤمن، آن هم مؤمنی که به تعهدات ایمانی عمل می‌کند، دنیایش هم آباد است، آخرتش هم آباد، دنیایش هم بهشت است، آخرتش هم بهشت است. این یک آیه.

... ابراهیم خلیل الرحمان ... با مردم خود و قوم خود مجادله و محاجه می‌کرد. ... «قَالَ» گفت، «أَتَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ» آیا با من درباره خدا مجادله می‌کنید؟ «وَقَدْ هَدَانِ» (انعام: ۸۰) و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده است. ... می‌گوید چطور، من بترسم؟! شما باید بترسید. من ... بترسم؛ درحالی‌که، خدا مرا هدایت کرده، برایم مطلب روشن است؛ و شما از اینکه کسانی را بی‌دلیل، بی‌منطق، بی‌جهت، بدون اینکه هیچ موجب عقلایی وجود داشته باشد، شریک و رقیب و همگام

پروردگار عالم قرار داده‌اید، نترسید؟ شما باید بترسید، نه من. ... «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (انعام: ۸۱)، کدام یک از ما دو گروه، من ابراهیم یا شمای بت پرست به ایمنی سزاوارتریم؟ ابراهیم می‌گفت ... من که خدا را شناخته و با بصیرت و آگاهی بدو راه یافته‌ام، یا شما که بر پندار باطل خود هیچ حجتی ندارید. اگر می‌دانستید! ... و در آخر می‌فرماید که «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام: ۸۲). آن‌ها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند، ایمنی برای آن‌ها است و آن‌ها ایند هدایت یافتگان. ...

۴-۲-۶. ثمربخش دانستن ایمان

«ثمربخش بودن» یعنی چه؟ یعنی یکی از چیزهایی که راه رو راه هدف و مقصود، اگر داشته باشد، بهتر می‌تواند حرکت کند و بیشتر احتمال رسیدنش هست، اگر نداشته باشد، کندتر حرکت می‌کند و احتمال نرسیدنش هم زیاد است، این است که کار خود را ثمربخش بداند یا نداند. اگر ثمربخش دانست این راه را، ... سریع‌تر پیش می‌رود، بهتر کار می‌کند، خستگی‌اش کمتر است، راحت‌تر حرکت می‌کند. اگر این را معتقد نبود، واویلا! مؤمن این جور است، مؤمن کار خودش را ثمربخش می‌داند و قرآن به او این را آموخته است. آیه قرآن، البته موارد فراوانی دارد؛ «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»، «أَجْرٌ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»، از اول تا آخر قرآن الی ماشاءالله. ...

آیه دربارهٔ قبله است. ... به مؤمنین می‌گوید، به پیغمبر می‌گوید؛ ... در مکه که بودید، پیش از مسلمان شدن حتی، برای خانهٔ کعبه احترام قائل بودید، قداستی قائل بودید، بعد هم که مسلمان شدید، نماز شما به طرف خانهٔ کعبه بود در مکه، حالا که آمده‌اید مدینه، ما خواستیم یکهو یک سنت آبا و اجدادی را موقتاً از شما بگیریم؛ ببینیم چقدر حاضرید برای خاطر خدا سنت‌ها را زیر پا بگذارید. ...

«وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا» قرار ندادیم ما ای پیغمبر، آن قبله‌ای را که بر آن بودی یعنی بیت‌المقدس، ... «إِلَّا لِنَعْلَمَ» مگر برای اینکه معلوم شود «مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» آنان که پیروی پیغمبر می‌کنند از آنان که به سوی گذشتگان‌شان گرایش و تمایل دارند و برمی‌گردند به گذشته، از هم مشخص و مجزا شوند، معلوم بشوند.

پس این یک آزمایشی از شما به عمل آورده. «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» هرچند که بسی بزرگ و مهم می‌نمود، مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است. آن‌هایی که دلشان هدایت شده این کار برایشان عادی بوده، معمولی بوده، می‌توانستند هضمش کنند، هدایت نشدگان، نه.

بعد، جمله بعدی: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ»؛ این جمله مورد استدلال و استناد ماست؛ و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کرد. چنین نبود که ... برای یک مدتی از زمان درجا بزنید یا پیش نروید. نه! هر گام شما، ... شما را یک گام، یک قدم به سوی مقصود نزدیک کرده. همان نسبت هم که ما در راه تکامل دیدیم و به هدف نزدیک شدیم. پس ایمان شما ضایع نیست. «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ» همانا خدا بر مردمان مهربان و دارای رحمت است.

... قرآن به مؤمنین نوید این مطلب را می‌دهد که شما کارهایتان، ایمانتان، عقیده‌تان، عملتان ضایع نمی‌گردد ... ثمربخش است؛ و این حالت اگر چنانچه در مؤمنین پیدا بکند، خیلی روشن و قهری است که پیمودن راه کمال برای او سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود.

خلاصه درس

- ایمان توأم با عمل مساوی است با تمام شرایط خوشبختی و سعادت. و مؤلفه‌های سعادت عبارت است از: شناخت هدف، خروج از ظلمت [و دریده شدن پرده‌های جهل و غرور و پندار و هرآن چیزی که گوهر بینش و خرد او را در حجابی ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد تا نور حقیقت بردل او بتابد]، رهایی از وسوسه‌ها و رسیدن به امنیت، باور به ثمربخشی تلاش [که سبب ثبات قدم است]، جبران لغزش‌ها [که سبب امید و نشاط است]، داشتن تکیه‌گاه مطمئن [و نقشه راه]، همراهی نصرت الهی، برتری بر جبهه مخالفان و پیروزی بر دشمنان، برخورداری از نعم الهی، و پاداش اخروی.

۸۹

- ایمان با تعهد عملی سبب هدایت است، مثل یک دانه چراغ‌قوه کوچک در دل تاریکی بیابان: «و يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا» و «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا». و نیز ایمان متعهدانه نور است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».

- ولایت به معنای پیوستگی است، خدا ولی مؤمنین است، یعنی پیوسته با مؤمنین است، یعنی خدا و مؤمنین در یک صف‌اند و دشمنان خدا در صف دیگر. این نیز نوید دیگر الهی است که اهل ذکر و مؤمنان واقعی را به نور و روشنایی رهنمون است.

- نوید دیگر خداوند به اهل ایمان این است که دست برترید: «وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ».

- و نیز دل اهل ایمان چون به امداد نیروها و تدبیر فرماندهی اعتماد دارد آرام است. دیگر درگیر ترس از خطرها یا طمع به راحتی‌ها نیست بلکه کششی قوی‌تر او را به میدان می‌کشاند. یاد خدا همان جاذبه قوی است. او به مقام اطمینان می‌رسد، یعنی جاذبه علاقه به هدف آن چنان او را مجذوب کند و به سوی خود بکشاند که همه جاذبه‌های دیگر برای او هیچ و پوچ و مسخره بیایند. پس، تعبیرهای اطمینان، سکینه، آرامش و سکون نفس به معنای عدم تحرک و خواب رفتن و غافل شدن نیست.

- نماز کپسول ذکر خداست و یکی از خواص مهم ذکر خدا این است که دل را از اضطراب‌ها، از وسوسه‌ها، از دغدغه‌ها و از جاذبه‌های گوناگون، بازمی‌دارد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

- یاد خدا سبب هدایت است و هرکس هدایت یافت حال خوب و عاقبت نیکو دارد. حضرت ابراهیم به قومش می‌گفت: «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (انعام: ۸۱)، کدام یک از ما

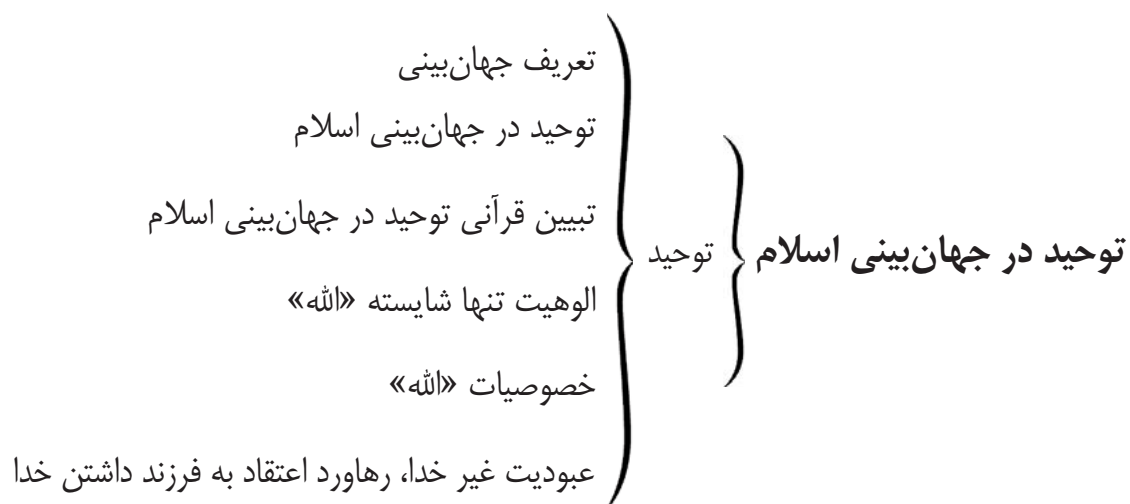
دو گروه، من ابراهیم یا شمای بت پرست به ایمنی سزاوارتریم: من که خدا را شناخته و با بصیرت و آگاهی بدو راه یافته‌ام یا شما که بر پندار باطل خود هیچ حجتی ندارید. اگر می‌دانستید!

- یکی دیگر از نقش‌های ایمان برای بشر، افزون بر نور و هدایت و آرامش بخش بودن، ثمربخش بودن ایمان است، بدین معنا که با امید به نتیجه سرعت بیشتری برای رسیدن به هدف می‌گیرد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ»؛ و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کرد.

پرسش‌ها

۱. وعده‌ها و بشارت‌های خداوند به مؤمنان چیست؟
۲. مؤلفه‌های سعادت هر انسان چیست؟
۳. سعادت انسان چگونه حاصل می‌شود؟

مبحث هفتم: توحید در جهان بینی اسلام



مبحث هفتم: توحید در جهان بینی اسلام

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با مفهوم واژه‌های جهان بینی، توحید و شرک آشنا شود و در تبیین قرآنی توحید در جهان بینی اسلامی توانا باشد؛
۲. با بازخوانی تفسیر آیه‌الکرسی، به این باور برسد که الوهیت تنها شایسته الله است، اوست که از پس و پیش ما مطلع است، زنده و پاینده است و گستره زمین و آسمان در ید قدرت اوست؛
۳. بکوشد که معنای توحید در زندگی اش انعکاس یابد. پس، چون دانست که معبودی جز الله نیست، از اطاعت غیرش سر باز زند و چون دانست که خداوند بر همه هستی احاطه علمی دارد، از نافرمانی و گناه در خلوت بپرهیزد، چنان‌که در آشکارا حیا می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (بقره: ۲۵۵).

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ

و تَخْرُ الْجِبَالُ هَدًّا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًّا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا * إِنْ كُلُّ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَانَ عَبْدًا» (مریم: ۸۸-۹۳).

خلاصه مباحث بخش ایمان

... گفتیم باید ایمان به هر فکری و به هر اصلی از افکار و اصول دینی، اولاً، آگاهانه باشد، از روی فهم و شعور و آگاهی باشد، نه کورکورانه؛ ثانیاً، ایمان همراه باشد با تعهد. آنچه که ما باید به آن ایمان پیدا بکنیم، حتماً آن چیزی است که در زندگی ما، در عمل ما، چه عمل فردی و چه عمل اجتماعی، چه مربوط به شخص خود، چه مربوط به جامعه خود، چه مربوط به بشریت و چه مربوط به آینده تاریخ، حتماً یک تعهدی را بر دوش ما می گذارد.

۷-۱. توحید

با این مقدمه، وقتی ما وارد بحث توحید می شویم، قهراً این بحث برای ما یک بحث تعهدآور است، و توحید را ما آن چنان بررسی می کنیم که اولاً، آگاهانه به توحید برسیم؛ ثانیاً، ببینیم تعهداتی که توحید بر دوش ما می گذارد، آن ها چیست. ...

... توحید را ما از دو دیدگاه مورد نظر قرار دادیم ... : اولاً ... توحید در جهان بینی اسلام چیست و به چه معناست، و آیه قرآن و زبان رسا و گویای قرآن، توحیدی را که در جهان بینی اسلام مطرح است، چگونه تشریح می کند؟ بحث دوم را این جور گفتیم: توحید در ایدئولوژی اسلام. ...

علاوه بر این ها، توحید در هریک از مقررات فرعی اسلام، خودش را می نمایاند و نشان می دهد. ... توحید مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی هست. ... یک دانه حکم را در اسلام شما نمی توانید پیدا کنید که رنگی و نشانی از توحید در آن نباشد. ...

۷-۱-۱. تعریف جهان بینی

... آن کسی که به این فکر است، وقتی درباره جهان می اندیشد، درباره انسان می اندیشد، درباره رابطه جهان و انسان می اندیشد، درباره چیزی ماورای طبیعت و ماورای انسان و جهان می اندیشد، یک سلسله تصوّراتی و افکاری پیدا می کند، این را می گویند جهان بینی. ...

... جهان بینی یعنی برداشت یک انسان از جهان، ... می توانید شما به جای یک انسان، بگذارید یک مکتب، یک مسلک، یک آیین، یک رویه اجتماعی برداشتی از جهان دارد، این برداشت اسمش جهان بینی است.

۷-۱-۲. توحید در جهان بینی اسلام

اسلام یک جهان بینی ای دارد، اسلام یک برداشتی از جهان دارد. ... اسلام معتقد است که همه این مجموعه ای که نامش جهان است، از بالا تا پایین، از موجودات ناچیز و حقیر تا موجودات بزرگ و چشم گیر؛ از پست ترین جاندار یا بی جان، تا شریف ترین و پر قدرت ترین موجودات جاندار و دارای خرد، یعنی انسان، همه و همه، همه جای این عالم، بنده، برده، آفریده و وابسته به یک قدرت بسیار عظیم است. ... ماورای همه پدیده های قابل حس و قابل لمس، یک حقیقتی هست از همه حقیقت ها برتر، والاتر، شریف تر، عزیز تر و همه این پدیده های عالم، ساخته و پرداخته و درست شده دست قدرت اوست. ... این دست قدرتمند - که نامش «الله» است، نامش خداست - به تمام صفات نیک و نیکی آفرین، به طور اصیل، به طور ذاتی، متّصف است؛ یعنی دارای دانش است، دارای قدرت است، دارای حیات است، دارای اراده و تصمیم است و هر آنچه که از این صفات سرچشمه و مایه می گیرد. زندگی او از کسی گرفته نشده است، دانش او از جایی اخذ و کسب نشده است و از این قبیل. او صاحب اختیار عالم است. عالمیان ... هر لحظه ای، برای ماندن و بودن، محتاج او هستند، محتاج قدرت او و اراده او؛ و همه بندگان اویند. همه موجودات بندگان و بردگان و مصنوعات و مخلوقان اویند. در همه می تواند تصرف کند، همه را با نظم خاصی آفریده، ...

... توحید یعنی ... جهان پدید آورنده ای دارد و همه اجزای این عالم، بندگان و بردگان و موجودات تحت اختیار آن خدا و آن پدید آورنده محسوب می شوند. ... وقتی که یک مسلمان، از دیدگاه اسلام، به این عالم نگاه می کند، این عالم را یک موجود مستقلی نمی بیند، بلکه یک موجودی می بیند وابسته به یک قدرت بالاتر. ...

۷-۱-۳. تبیین قرآنی توحید در جهان بینی اسلام

به آیات قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم عیناً همین مطلب را در آیات قرآنی، پرودگار عالم ذکر کرده. عرض کردم از دو جای قرآن آیاتی را ما در نظر گرفتیم ...

۷-۱-۴. الوهیت تنها شایسته «الله»

... «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» الله، این نامی که معادلی به صورت تبیین و تشریح برایش نمی شود پیدا کرد؛ چیست {الله}؟ خداست. خدا کیست؟ آن موجودی است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ معبودی به جز او نیست. اله را معبود معنا کنید. اله یعنی هر آن موجودی که انسان در مقابل او به صورت تقدیس، به صورت تعظیم و تکریم، خضوع می کند، اختیار خودش را دست او می دهد، سررشته زندگی اش را به او می سپرد، او را دست باز و مطلق العنان، در زندگی خود قرار می دهد، این را در اصطلاح قرآنی می گویند اله. آن کسانی که هوای نفس را سررشته دار زندگی خود می کنند، الهشان هوای نفسشان است. آن کسانی که یک انسان سرکش متجاوز را در امور زندگی خود، دستش را باز می گذارند، الهشان همان شیطان است. آن کسانی که به سنت ها و عقیده های پوچ، به طور بی قید و شرط تسلیم می شوند، الهشان همان سنت و عقیده پوچ است. هرچه در وجود انسان و در زندگی انسان، بی قید و شرط، دستش باز باشد و حکومت و تحکم بکند، او اله است.

اینجا می گوید که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ الهی، هیچ معبودی به جز او نیست. یعنی چه نیست؟ ... یعنی اله واقعی نیست، اله قانونی نیست، اله حقیقی نیست؛ یعنی هرکس دیگر را غیر از «الله» به الوهیت - به آن معنایی که گفتم - به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید، برخلاف حق، عملی انجام دادید؛ چون جز «الله» هیچ کس شایسته معبود بودن و الوهیت نیست.

۷-۱-۵. خصوصیات «الله»

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» خصوصیت ... این اله یکتا و یگانه چیست؟ خصوصیاتش را مقداری می شمرد: «الْحَيُّ» زنده است؛ همه مرده اند، ... بی جانها که پیدا است، با جانها هم مرده اند. با جانی که روزی نبوده و روز دیگری هم نخواهد بود، جاندار است که جانش دائماً در تهدید است، موجود زنده ای که زندگی اش با حرکت یک مو، با جنبش یک مغز گاهی تهدید به فنا و نابودی می شود، این چه جور زندگی ای است؟ زنده جاودان، زنده اصیل، زنده حقیقی، آن کسی است که حیات برای اوست و هدیه و عطیه و موهبت اوست به همه جانداران، و او خداست.

«الْقَيُّومُ» آن پایدار و پاینده. آن کسی که زندگی او دائمی و جاودانه و همیشگی است. آن کسی که

زندگان به زندگی او زنده‌اند و اگر او نباشد، اگر او نخواهد، اگر او اراده نکند، یک زنده و یک جلوه زندگی در جهان باقی نخواهد بود، «الْقِيَوْم».

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» چرت و خواب او را نمی‌رباید؛ خواب سبک، چه برسد به خواب سنگین ... یعنی لحظه‌ای غفلت، لحظه‌ای بی‌توجهی، در وجود او و در حیات او راه ندارد. موجودات دیگر، خداوندگاران دروغین غفلت می‌کنند از خودشان، از مردم تحت اختیارشان، از جهانی که در قبضه آنها هست، سراپا غفلت‌اند، دائماً در غفلت‌اند، آن جایی که ادعای آگاهی و اطلاع می‌کنند، آگاهی و اطلاعشان دروغین است. آنچه بر آنان غلبه دارد، غفلت است و نادانی است. ...

آن که او را غفلت نمی‌گیرد، حاکم واقعی این جهان است؛ یعنی {الله}. «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، به نظر تان نیاید که سِنَّة یعنی چرت، خواب سبک و نَوْم، یعنی خواب معمولی یا سنگین را از خدا برداشتن و نفی کردن، چه لزومی داشت حالا اینجا؟ چرا؛ در بحث‌های بعدی خواهیم دید. چون هر اشاره‌ای در توحید، هر نکته‌ای در توحید، اشاره به نفی الوهیت غیر خداست و اشاره به نقایص غیر خدا. هر چه درباره خدا اثبات می‌شود، آن چیزهایی است که درباره مدعیان الوهیت نفی می‌شود. آنچه در توحید گفته می‌شود، آن چیزهایی است که در زندگی عملی موحدان و خداپرستان باید منعکس بشود. تمام خصوصیات و دقایق توحید باید در زندگی مردم موحّد نمونه‌هایش وجود داشته باشد. ...

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» از آن اوست هر آنچه در آسمان‌هاست و هر آنچه در زمین است؛ ملک اوست، بنده اوست. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست که در مقابل او شفاعت کند، وساطت کند، جز به اذن او. هیچ قدرت دیگری سراغ نداریم ما که حتی به اندازه قدرت یک شفیع، بتواند در مقابل خدا عرض اندام بکند. ... اگر کسی شفاعت از دیگران می‌کند، باز به اذن خدا می‌کند. پیغمبران که شفاعت می‌کنند، اولیا و ائمه و صلحا و مؤمنین و شهدا که شفاعت می‌کنند پیش خدا، جز به اذن خدا نمی‌کنند. ...

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» پیش روی آنها هر چه هست و پشت سر آنها، می‌داند؛ یعنی محیط به تمام زندگی انسان‌هاست و موجودات، «وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» احاطه ندارند، گسترده نیست دانش‌شان به چیزی از دانش پروردگار، مگر آنچه خود او بخواهد.

بینید چطور تمام عالم را به دو صف تقسیم می‌کند. یک صف، صف خدا؛ یک صف، صف موجودات دیگر. در این صف دیگر، همه ذرات عالم، بندگان خداوند در حد واحد ... از این جهت

که تحت قدرت و در قبضه خدایند، همه یکسان اند، همه! حتی بزرگ ترین موجود عالم، عزیزترین و ارزشمندترین انسان تاریخ؛ یعنی وجود مقدس نبی اکرم ﷺ، از لحاظ بنده خدا بودن، تحت اختیار خدا بودن ... در تشهد نماز می خوانید «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ...»

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» گسترده است تخت قدرت او آسمان ها را و زمین را. «وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا» نگاهداری آسمان ها و زمین بر او گران و دشوار نیست، «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» اوست برتر و بلندقدر، اوست بزرگ و پرشکوه. ...

... [پس،] بینش اسلام در مورد خدا ... این است که در همه منطقه وجود، یک قدرت به نام خداست، یک مرکز قدرت، یک کانون دانش و حیات و نیرو، به نام خدا. و در طرف مقابل، تمام پدیده ها رو به آن قدرت عظیم و جلیل، با حال مسکنت، با حال عبودیت، با حال بندگی، همه و همه؛ فرقی هم بین پدیده های عالم، از جهت عبودیت در مقابل آن مرکز قدرت نیست. ...

بینید اگر این جهان بینی، این بینش، این برداشت از جهان نباشد، امپراتورهای عالم، قلدرهای تاریخ، مالکان بزرگ و ثروتمندان و اشراف عظیمی که در طول تاریخ بودند، که هزاران و میلیون ها بنده و برده و اسیر قدرت و مطیع امر و فرمان داشتند؛ این ها می توانستند بگویند آقا، من تافته جدا بافته ای هستم. من غیر از آن هستم، او باید بیفتد روی پای من، من باید پام را بگذارم روی سر او؛ من برای فرمان دادن آفریده شدم، او برای فرمان بردن آفریده شده؛ من برای آقا زیستن آفریده شدم، او برای بدبخت بودن ساخته شده؛ ...

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» چه کسی به او نزدیک تر است؟ چه کسی در مقابل او یک قدرتی دارد؟ چه کسی می تواند در مقابل من او، منیتی داشته باشد؟ بله، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» کسانی می توانند شفاعت کنند، اما به اذن خود او. او هرگز به جباران اذن شفاعت نمی دهد، به امامان اذن شفاعت می دهد. ... تازه آن ها هم علت اینکه می توانند شفاعت کنند، این است که بیشتر بندگی خدا کردند؛ چون تحت قدرت خدا بیشتر خودشان را قرار دادند. ... از وضع کلی این آیه - که آیه الکرسی است - این معنا بر می آید که پروردگار عالم، آن قدرت مطلق؛ در مقابلش تمام موجودات، تمام تکوینات، همه عالم، عبد و مطیع و دست بسته و تسلیم؛ هر که می خواهد به او نزدیک تر بشود باید بیشتر عبد او باشد. این یک آیه.

۷-۱-۶. عبودیت غیر خدا، رهاورد اعتقاد به فرزند داشتن خدا

آیه دیگر، در سوره مریم است، از سوره مریم انتخاب کردیم. آیه ۸۸ به بعد «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا» گفتند که خدای رحمان فرزندی گزیده است. کفار به صورت‌های گوناگون این حرف را زده‌اند؛ ... بعضی می‌گفتند خدا دختر دارد، بعضی می‌گفتند پسر دارد، بعضی می‌گفتند دختر و پسر دارد، بعضی می‌گفتند یکی دارد، بعضی می‌گفتند بی‌نهایت دارد، عائله‌مند است! به هر صورت گفتند: «اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا» خدا فرزند دارد. فرزند دارد را، از چه باب می‌گفتند؟ این نکته را دقت کنید که فرزند داشتن خدا، که مورد ادعای یک عده مشرک یا مسیحی یا یهودی بود، به این معنا بود که در میان مخلوقات عالم، در میان موجودات، یک نفری هست که نسبتش با خدا، نسبت بنده بودن نیست - دقت کنید - نسبت فرزند بودن است. آقا زاده است، نه غلام؛ اگر چه آقا نیست.

یهودی‌ها که می‌گفتند عَزِيزُ بَنِ اللّٰهِ، یعنی عَزِيزِ پيغمبر فرزند خداست، می‌خواستند بگویند که اگر همه موجودات عالم بنده و برده خدا هستند، عَزِيزِ از این مقوله خارج است، او دیگر بنده خدا نیست، او آقا زاده خداست، نور چشمی خداست. مسیحی‌ها هم که درباره مسیح این حرف را می‌زدند، کفار هم که درباره لات و منات و عَزِيزِ می‌گفتند این‌ها دختران خدا هستند، مشرکان یونان و روم که آن‌ها هم برای خدا، خدازاده و آقا زاده‌های فراوانی قائل بودند، همه نظرشان این بود. ...

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا» گفتند که خدای رحمان فرزندی انتخاب کرده و گرفته است؛ «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» هر آینه آورده‌اید سخنی سهمگین و سنگین. ببینید تعبیر خدا چیست؛ حرف گرانی، حرف سهمگینی، عقیده بسیار خطرناکی را ارائه دادید. «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» حقا سخنی گران و سهمگین ارائه دادید. «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» کم مانده بود که آسمان‌ها از یکدیگر بپاشد، بشکافد، و زمین از هم بدرد و کوه‌ها درهم فروریزد. «أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَانِ وَلَدًا» که برای خدای رحمان فرزندی خواندند و معتقد شدند.

پیداست مسئله خیلی مهم است. خدا آن جور نیست که یک فحشی، یک حرف بدی، به او بر بخورد؛ احساساتی که نیست پروردگار عالم. آنچه که به‌عنوان عقیده به مردم می‌دهد، آن چیزی است که در تأمین هدف‌های الهی دخالت دارد. آنچه هم که به‌عنوان عقیده فاسد نفی می‌کند، آن چیزی است که اعتقاد به آن، در تأمین فساد جامعه دخالت دارد. نفی عقیده فاسد به معنای نفی یک رگه فساد

است در جامعه بشری. و اعتقاد به اینکه خدا ولد دارد، خدازاده و آقازاده دارد، فرزند دارد، اعتقاد به حد واسط بین خدا و بشر، حد فاصل، این اعتقاد، مفاسدی دارد در جامعه ...

«وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَانِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» شایسته نیست رحمان را که فرزندی بگیرد، «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَانَ عَبْدًا» همه آنچه که در آسمان و زمین اند، نیستند، مگر فراهم آمدگان در مقابل خدا، به عنوان عبودیت و بندگی، همه عبد خدا هستند، همه بندگان خدایند. «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا» (مریم: ۹۴) آن‌ها را احصا کرده است، قبضه کرده است و شمرده است شمردنی. این هم این آیه دیگر که در سوره مریم بود.

خُب، پس به طور خلاصه، بحثی که امروز داشتیم، ... بررسی توحید به عنوان یکی از مواد اصول جهان بینی. فردا می‌رسیم ان شاء الله به بررسی توحید، به عنوان یکی از مواد اصول ایدئولوژی اسلام. ... بینش اسلامی این است؛ دنیا را، جهان را، عالم وجود را، این جور می‌بیند. خُب، حالا این بینش چه الهام می‌دهد به ما؟ چه خط سیری، چه طرحی، چه نقشه‌ای برای زندگی ارائه می‌دهد؟ آن چیست؟ توحید آنجا چه کاره هست؟ توحید در ایدئولوژی اسلامی.

خلاصه درس

- جهان‌بینی یعنی برداشت یک انسان یا یک مکتب از جهان. در جهان‌بینی اسلام، ماورای همه پدیده‌های قابل حس و قابل لمس حقیقتی هست از همه حقیقت‌ها برتر، والاتر، شریف‌تر، عزیزتر و همه این پدیده‌های عالم ساخته و پرداخته و درست‌شده دست قدرت اوست. این دست قدرتمند نامش «الله» است.

- توحید یعنی جهان پدیدآورنده‌ای دارد و همه اجزای این عالم بندگان و بردگان و موجودات تحت اختیار آن خدا و آن پدیدآورنده محسوب می‌شوند. توحید در قرآن این‌گونه تبیین شده است: جز «الله» هیچ کس شایسته معبود بودن و الوهیت نیست. او زنده جاویدان و اصیل است و قوام زندگی زندگان به اوست و لحظه‌ای غفلت و لحظه‌ای بی‌توجهی در وجود او و در حیات او راه ندارد. کیست که در مقابل او شفاعت کند، وساطت کند، جز به اذن او. «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»

- فرزند داشتن خدا - که مورد ادعای یک عده مشرک یا مسیحی یا یهودی بود - به این معنا بود که در میان مخلوقات عالم یک نفری هست که نسبتش با خدا نسبت بنده بودن نیست، نسبت فرزند بودن است؛ آقازاده است، نه غلام، اگرچه آقا نیست. خداوند متعال این عقیده را خطرناک می‌داند: «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا».

پرسش‌ها

۱. در بینش توحیدی افتخارطلبی و برتری‌جویی برخی افراد، گروه‌ها و کشورهای مستکبر نسبت به دیگران چگونه تجزیه و تحلیل می‌شود؟
۲. توجه به توانایی‌های هر شخص مانند فکر، هوش، قدرت تصمیم، امکانات مادی و... در بینش توحیدی چگونه تحلیل‌پذیر است؟
۳. نگاه انسان موحد به جهان، انسان و دیگر موجودات و نیز آفریننده آنها چگونه باید باشد؟

مبحث هشتم: توحید در جهان بینی اسلام

عقیده «الهی» و «مادی» درباره هستی

توحید در ایدئولوژی اسلام

توحید در ایدئولوژی اسلام

تبیین قرآنی اثرات عبودیت غیر خدا

مبحث هشتم: توحید در جهان بینی اسلام

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. توحید اسلامی را در راستای برقراری عدالت اجتماعی بازتعریف نماید و عاقبت اخروی عبودیت غیر خدا را بشناسد؛
۲. باور یابد که گرایش به مکتب مادی بر پندار عدم کارآمدی دین در اداره جامعه است، نه استدلالی محکم، و نیز به این باور برسد که شعار دین اسلام قطع ید طاغوت‌ها و از بین بردن اختلاف طبقاتی است؛
۳. لبّ توحید را دریابد و با باوری راسخ به اصل توحید در تربیت توحیدی خویشان و خاندان و دوستان خویش بکوشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَّبَرَأَ مِنْهُمُ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» (بقره: ۱۶۵-۱۶۷).

۸-۱. عقیده «الهی» و «مادی» درباره هستی

«الهی» می‌گوید ماورای آنچه ما می‌بینیم، حقیقتی است برتر ... مادی می‌گوید نه؛ ما غیر از آنچه که می‌بینیم، به چیزی معتقد و پایبند نمی‌توانیم شد. ... دعوی مادی و الهی بماند برای کتاب‌ها و بحث‌هایی که مخصوص این جهت هستند.

ما عقیده‌مان این است که مادیون روزگار ما ... اگر می‌گویند خدا نیست، اگر معتقد است که ماورای این عالم، حقیقت دیگری وجود ندارد، درحقیقت چون از مکتب الهی سرخوردگی فکری و سرخوردگی روحی دارد، این حرف را می‌زند. او چون معتقد است که بنای امروزی جهان و اداره انسان‌ها و استقرار عدل و برداشتن تبعیض، جز در سایه یک طرز فکر مادی و ماتریالیستی امکان ندارد، از این نظر از مکتب الهیون رو برمی‌گرداند. اگر چنانچه در وضع فکری آن کسانی که به بعضی از ایسم‌های زمان ما، از پنجاه، شصت سال پیش به این طرف، گرویده‌اند، درست دقت بکنیم، یک مطالعه‌ای بکنیم، می‌یابیم که مطلب همین است که ما عرض کردیم. نه از باب این است که با خدا یک لجاجت دارند، یا چون استدلال قانع‌کننده فکری بر وجود خدا ندارند، خدا را رد کرده‌اند یا قبول نکرده‌اند. غالباً استدلال فکری بر آن طرف قضیه هم نیست، بر نفی خدا اصلاً استدلالی وجود ندارد، نه حالا و نه در گذشته. یک نفر را شما پیدا نمی‌کنید که بگوید من می‌گویم خدا نیست به این دلیل، یک نفر! در میان تمام مادیون عالم، از روز اول تا حالا، یک نفر نیست که بگوید من ثابت می‌کنم خدا نیست به این دلیل. کسی که در این زمینه سخنی دارد، می‌گوید من برایم ثابت نشده که هست، نفهمیدم، قبول نکردم استدلال بودنش را. و قرآن هم به همین حقیقت اشاره می‌کند: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (بقره: ۷۸) این‌ها فقط دنبال پندار و گمان‌اند، و الا نفی نمی‌توانند بکنند خدا را با دلیل.

... علت گرایشش به چیزی که به آن مکتب مادی می‌گوید، این است که خیال می‌کند، امروز این مکتب مادی، بهتر می‌تواند دنیا را اداره کند. ... دین این کارها را نمی‌تواند بکند. ... برای خاطر اینکه از دین، از مفهوم شایع و رایج دین، چیزی نمی‌داند، جز آنچه که در دست مردم کوچه و بازار، به صورت سنتی و تقلیدی مشاهده کرده؛ خلاصه از دین خبری ندارد، اطلاعی ندارد. اگر از او پرسند دین چیست؛ یک سلسله مظاهری را اسم می‌آورد، می‌گوید این‌ها دین است؛ و چون این‌ها مخدر است، چون این‌ها برادر و برابر با ظلم و ظالم است، چون این‌ها نمی‌تواند گره‌ای از کار فروبسته مردم بگشاید، پس رها کن.

پیداست که وقتی با یک چنین منطقی انسان روبه‌رو می‌شود، بهترین پاسخ و درست‌ترین پاسخ این است که بله؛ اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت، با مستبد همکاری کرد، با مظلوم یک لحظه کنار نیامد، یک گره از کار فرو بسته مردم نگشود، برای امروز و فردای مردم، خشخاشی، ذره مثقالی سود نداشت؛ تو هم از طرف ما وکیل، اگر چنین دینی را پیدا کردی، هر جا پیدا کردی، ردش کن، یک لحظه این دین را نپذیر. برای خاطر اینکه دین اگر از سوی خداست، این جوری نیست. دینی که خدا می‌فرستد الکی که نیست، نشانه دارد، خصوصیت دارد، مهر استاندارد دارد، اگر این مهر استاندارد با یک دینی تطبیق کرد، آن را ما قبول می‌کنیم، اگر تطبیق نکرد، قبول نمی‌کنیم. ...

قرآن می‌گوید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ (حدید: ۲۵)؛ فرستادیم پیامبران خود را با برهان‌های روشن»، «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» با آن‌ها مجموعه فکری و وسایل عملی را، وسایلی که بتواند میان مردم، در اختلافاتشان حکم کند و قضاوت کند، به طرف مردم فرستادیم. چرا این کارها را کردیم؟ «رُسُلْنَا» نه فقط یک پیغمبر، نه فقط موسی، نه فقط پیغمبر خاتم، نه فقط عیسی، «أَرْسَلْنَا رُسُلْنَا» همه پیغمبرها با این منظور و با این ایده و با این هدف فرستاده شدند. چیست آن هدف؟ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» تا انسان‌ها براساس قسط و عدل و داد زندگی بکنند. دین این است. اگر دینی دیدی که در جهت عکس فلسفه ادیان حرکت می‌کند، بدان یا الهی نیست یا خرابش کردند. اگر دیدی برخلاف فلسفه و جهت مشی پیغمبران الهی و رسولان الهی دارد مشی می‌کند، بدان که مسلم زائیده وحی پروردگاری و پیغمبران نیست. این خیلی روشن است.

... ای مادی! ای کسی که می‌گویی من دین را دیدم که از اداره اجتماعات بشری ناتوان است؛ می‌پرسیم کدام دین را؟ ... دین اسلامی که می‌آید تبعیض را برمی‌دارد، اختلاف طبقاتی را در بحبوحه اختلاف طبقاتی جهان نفی می‌کند، ثروت‌های تقسیم شده به ناحق را روی هم می‌ریزد و سرانه تقسیم می‌کند، فرصت‌ها و امکانات برابر به بشر می‌دهد، حکومت را از دست طواغیت بشری می‌گیرد و به دست قانون عادلانه خدا می‌سپارد، انسان پست را، انسان توسری‌خور را، انسان برده‌گیر و برده‌شو را، انسانی را که برای خاطر یک کلمه حرف، برای خاطر یک آفرین، برای خاطر یک فلز پول، دست به پست‌ترین جنایت‌ها می‌زد، این انسان پست و ذلیل و خوار را تکریم می‌کند، بالا می‌آورد، عزیز می‌کند، او را با فضائل اخلاقی و انسانی می‌آراید. و این همه را، در سایه یک نظام عادلانه و متقن تأمین می‌کند.

تربیت فردی هم نیست تربیت پیغمبر؛ دست یکی یکی را بگیر و ببر گوشه صندوق خانه بنشان، به گوششان ورد بخوان تا درست بشوند، تا آدم بشوند، این جوری هم نیست؛ موعظه‌گری هم نیست که پیغمبر بنشیند به مردم موعظه کند؛ مردم این جوری بد است، آن جوری کنید؛ نظام اجتماعی است. شالوده اجتماع اسلامی را مثل پولادی مستحکم، با شکل و قالبی معین ریخت پیغمبر، در فضای جاهلی آن روز. بعد انسان‌ها را آورد در این قالب، انسان‌ها را آورد در این مسیر و در این مجرا. و در این مسیر آوردن همان بود و آدم شدن و انسان شدن همان. پس اگر می‌گویی دین اسلامی که دین واقعی اسلام است، با این خصوصیات است، این جور می‌گویی که با ترقی انسان و با عدالت و با استقرار امنیت و با تأمین نیازهای بشری، با همدیگر هم‌تراز نیستند، نه؛ این را قبول نداریم، این بی‌انصافی است، ...

۸-۲. توحید در جهان بینی اسلام

خب، نکته بسیار مهم، ... توحید را که مطرح می‌کنید، به صورت یک پاسخ خشک ساده به یک سؤال علمی و مغزی مطرح نکنید؛ بلکه به صورت یک مسئله‌ای که دانستنش و ندانستنش حیاتی است، تعیین‌کننده است، آن جور مطرح کنید. حالا توضیح می‌دهم.

یک وقت شما در این راهی {که} دارید می‌روید؛ با یک رفیقی، با یک همسفر و همگامی، در یک راهی دارید حرکت می‌کنید و می‌روید، با همدیگر بحثتان می‌افتد. شما می‌گویید که آقا، زمین‌های دو طرف این جاده به نظر من شوره‌زار است، اصلاً در اینجا محصولی به دست نمی‌آید. او می‌گوید: نه آقا، زمین‌های دو طرف این جاده اتفاقاً آمادگی کاملی دارد برای کشت فلان چیز. ... این بحث چقدر اهمیت دارد؟ دارید می‌روید دیگر. ... اگر شما غالب بشوید و ثابت کنید حرفتان را، او غالب بشود و ثابت کند حرفش را، هیچ‌گونه تأثیری در حرکت شما، در این سفری که دارید می‌روید، در آینده شما، در رفاقت شما، در هیچی ندارد. این یک جور بحث ...

یک وقت هست که شما دو نفر، در ماشین نشستید، همین ماشین با همین سرعت در همین جاده دارد حرکت می‌کند، یکهو رفیقتان می‌گوید که به نظر من این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم، می‌رسد به شمال؛ درحالی‌که، هدف شما جنوب است. شما می‌گویید نخیر آقا، این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم، می‌رسد به جنوب. او می‌گوید نه، شما می‌گویید نه؛ ... الآن همین دودلی میان شما و دو

زبانی که به وجود آمد، اولین اثرش این است که راننده پایش می‌رود روی ترمز، ... این را می‌گویند سؤال و جوابی و بحثی که پاسخ آن بحث و نتیجه آن بحث، تعیین‌کننده است. بحث توحید این جوری است.

آن جوری که مردم عادی و معمولی، یا بی‌کاران اجتماعی و افراد غیرمسئول و غیرمتعهد، توحید را مطرح می‌کنند، فرق دارد با آن جوری که یک آدم متعهد باید مسئله توحید برایش مطرح بشود. ... خداشناسی و خداپرستی‌ای که قبول کردن یک طرف در او، در سرنوشت کارتل‌ها و تراست‌ها و سرمایه‌داری‌ها و تبعیض‌ها، تفاوتی و اثری نگذارد؛ آن خداپرستی، آن اعتقاد به توحید، مثل اعتقاد به حاصلخیز بودن این زمینی است که از کنارش داریم می‌گذریم، برای ما فایده‌ای ندارد، اثری ندارد ... ما توحید را به خیالمان می‌آید که یک چیزی است که فقط در مغزمان بایستی روشن کنیم، مسلم کنیم؛ به زندگی که رسیدیم، این توحید در زندگی دیگر هیچ اثری ندارد؛ اگر هم اثر داشته باشد، در زندگی شخصی است، در زندگی اجتماعی نیست. بنده موحد هم که باشم، همان سرمایه و همان اتومبیل و همان شرکت و همان کارخانه و همان وضع رابطه با کارگر و همان وضع رابطه با زمین را خواهم داشت که اگر موحد نمی‌بودم. شما ببینید در کشورهای سرمایه‌داری عالم ... دو نفر آدم سرمایه‌دار را، ... در نظر بگیرید، یکی را فرض کنید معتقد است به خدا، یکی را مادّی؛ در رفتار این‌ها چه تفاوتی هست؟ حالا اگر چنانچه آن کسی که معتقد به خداست، روز یکشنبه رفت به کلیسا و چند شاهی پول هم به آن راهب بدبختِ نگون‌بخت آنجا داد، که یک مقدار از گناهانش را برایش ببخشد، جاده بهشت را چند کیلومتری برایش هموار و صاف کند، اما تأثیرش در زندگی او چیست؟ در وضع کارخانه او؟ در روابط او با کارگر؟ در روابط او با مردم؟ در کیفیت ثروت‌اندوزی، در خرج ثروت، در جمع ثروت چه تأثیری می‌گذارد؟ این توحید با شرک تفاوت چندانی ندارد.

آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند، توحیدی است بالاتر از حدّ یک پاسخ به یک سؤال، به یک استفهام، پس چیست؟ توحید اسلامی الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف‌های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند، توحید این است. توحید اسلامی ... معنایش این است که در تمام منطقه وجود خودت شخصاً و جامعه‌ات عموماً، جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.

خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که تمام آنچه در اختیار داری از ثروت، تو و همه انسان‌های دیگر، برای خداست، شما عاریت‌داران و ودیعه‌دارانی بیش نیستید. ... جناب‌عالی اگر پولی از طرف رفیقتان امانت دستتان باشد، چه کار می‌کنید؟ ... آیا برای خودتان حقی، مالکیتی در این پول امانت و ودیعه قائل هستید؟ «الْمَالُ مَالُ اللَّهِ، جَعَلَهُ وَدَائِعَ عِنْدَ النَّاسِ»^۱ مال را خدا به ودیعه و امانت دست انسان‌ها سپرده است. این لازمه توحید است.

اگر چنانچه قائل به توحید باشی، در جامعه اختلاف طبقاتی و تبعیض معنی ندارد دیگر، اصلاً معنی ندارد. آن جامعه‌ای که سری و تهی دارد، بالایی و پایینی دارد، آن جامعه، جامعه توحیدی نیست. توحید می‌گوید که «كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ» همه فرزندان آدم‌اند و آدم از خاک است. نزدیکی شما به خدا و رجحان شما به تقواست و بس؛ هر کسی بیشتر مراقب فرمان خدا باشد، او بالاتر است. ... وقتی توحید به یک جامعه آمد، همه بندگان در یک تراز قرار می‌گیرند؛ یعنی چه؟ یعنی همه می‌شوند بنده خدا. ... دیگر معنی ندارد در حوزه عبودیت یک عده بنده، یک عده دیگر را باز یک زنجیر دیگر به گردنشان ببندند، اصلاً معنی ندارد. بندگی خدا به معنای آزادی از بندگی غیر خداست، ...

فرستاده سپاهیان اسلام آمد وارد کاخ پر قدرت ساسانی شد. یک عرب ژنده‌پوش ... وارد بارگاه آن چنان قدرت عظیم سیاسی‌ای شد. شما فکر می‌کنید که ترسید؟ فکر می‌کنید مرعوب شد؟ فکر می‌کنید در اندیشه مجادله آمد؟ ابداً. آخر در مقابل یک قدرتمند عظیم‌الشانی، وقتی یک آدم ناچیز کوچکی حاضر بشود، همه همتش این است، که بلکه بتواند خودش را یک ذره متصل کند به آن قدرت عظیم، یک خرده خودش را به او نزدیک کند؛ اگرچه با چرب‌زبانی، با تملق، با اظهار ترس، با اظهار عبودیت و بندگی. فکر می‌کنید این جوری شد؟ ابداً. وقتی که رفت جلو تا در مقابل تخت رسید، گویا پایش را روی تخت یزدگرد هم گذاشت، برای اینکه دید کاغذ را یزدگرد نمی‌آید بگیرد از او. کاغذ آورده بود، پیغام آورده بود، دیگران آمدند بگیرند، گفت به شماها نمی‌دهم، به خودش باید بدهم. آن هم که از جایش بلند نمی‌شد بیاید از این عرب کاغذ بگیرد، مجبور شد این برود جلو. رفت، تا روی تختش رفت، کاغذ را به او داد مثلاً. گفت: شما برای چه آمدید؟ سه جمله گفته، سه جمله که این جملات بایستی با خطوط درخشنده‌ای در لوحی نوشته بشود و بر سردر کاخ عظیم انسانیت کوبیده بشود تا همه بدانند شعار اسلام و ایده اسلام چیست. گفت: چرا آمدی؟ گفت: ... «لِنُخْرِجَ النَّاسَ

۱. حسن بن محمد دیلمی، غرر الأخبار، تصحیح اسماعیل ضیغم، قم، دلیل ما، ۱۴۲۷ق، ص ۳۷۶.

«مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ»، ما آمدیم تا انسان‌ها را از بردگی بندگان خلاص کنیم و به عبودیت خدای متعال بکشانیم. ... یعنی مردم را از عبادت تو، ای یزدگرد! دیگران را از عبادت استاندارت، دهبانانت، سردارانت، در گوشه و کنار خلاص کنیم، «مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ»؛ بعد کجا ببریمشان؟ بنده تو که نبودند؟ چه جوری باشند؟ بی‌بندوبار باشند؟ نه؛ بنده خدا باشند. بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن، ... آزادی به معنای مطلق‌العنانی نه، آزادی به معنای تبعیت از یک قانون صحیح انسانی، که در روح انسان، در آن نظم و در آن اجتماع، انسان بار هیچ‌کس را بر دوش نبرد، حتی بار حاکم را. اگر حاکم از طرف خدا حرف زد، به الهام خدا حرف زد، حاکم اسلامی است، حرفش مورد قبول قرار می‌گیرد. اگر به الهام الهی سخن نگفت، حرف او هم مردود می‌شود.

«لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَ مِنْ ضَيْقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» جمله دوم؛ گفت: آمدیم تا مردمان را، بندگان خدا را، از حصار محدود و تنگ دنیا ببریم در فراخنای دنیا و آخرت؛ حصار محدود و تنگ دنیا! در یک جامعه‌ای که مردم با بینش درست زندگی نمی‌کنند، .. جز به همین دلیل دنیوی و مینت‌های باب دنیا چیزی برایشان مطرح نیست، هرچه نگاه می‌کند، تلاش‌های کوچک و ناچیز حیوانی خودش را می‌بیند و منافع کوچک و پست و حقیر و دفعی و آنی‌اش را. ...

اما وقتی که انسان مسلمان شد، همه چیز برای او مقدمه است، وسیله است ... برای اینکه انسان بتواند رضای خدا را به دست بیاورد. زندگی دنیا، پول دنیا، آسایش دنیا، محبت‌های دنیا، برایش ارزش و اصالت ندارد. آن وقتی برایش ارزش پیدا می‌کند که در راه خدا باشد، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ». ... دنیا و آخرت به هم دوخته است در طرز فکر اسلامی؛ و برای یک مسلمان، دنیا آخری ندارد. در نظر آن شخصی که بنده بندگان و برده موجودات ناقص است، دنیا محدود است؛ اما برای این، دنیا وسیع است. مرگ یک دریچه‌ای است که از این دریچه وقتی نگاه می‌کنی، آن طرف باغ‌ها و بوستان‌ها و دنیاها و گیتی‌ها و جهان‌هاست؛ به‌همین دلیل، می‌بیند که فو‌قش این است که به این دریچه برسد، از این دریچه بگذرد، مهم نیست، مرگ برایش مسئله‌ای نیست. این‌ها جلوه‌هایی و گوشه‌هایی از توحید است. ...

۳-۸. تبیین قرآنی اثرات عبودیت غیر خدا

اما آیاتی که در نظر گرفتیم. ... این آیات ... شرح یک منظره‌ای است در قیامت، که البته به مسئله توحید ارتباط تام و تمامی پیدا می‌کند؛ در ضمن تلاوت آیه کاملاً روشن می‌شود (بقره: ۱۶۵ و ۱۶۶).

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا» از جمله مردم کسانی هستند که به غیر خدا هم‌آوردان و رقیبانی را انتخاب می‌کنند؛ یعنی برای خدا شریک از جنس بشر یا غیر از جنس بشر انتخاب می‌کنند. «يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» آن‌ها را مانند مهر و محبتی که باید به خدا داشت، دوست می‌دارند. همین‌جا یک پرائتزی باز می‌کند آیه، چون درباره محبت صحبت نمی‌کرد، اما چون صحبت محبت این‌ها نسبت به خدا شد، یک پرائتزی کانه باز می‌کند، مثل جمله معترضه‌ای، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» اما آن کسانی که ایمان آوردند، مؤمنان راستین و واقعی، این‌ها مهر و محبتشان به خدا بسی شدیدتر است از همه این جلوه‌های ظاهری، از همه قطب‌هایی که دل انسان را مثل کهربا به سوی خود جذب می‌کنند، از همه خدایان دروغین، از خدای نفس و شهوت؛ که خودت بگیر برو تا آن خداهایی که در صدر و بالای اجتماعات جا گرفته‌اند و جا می‌گیرند و جای داده می‌شوند، از همه این‌ها خدا برای مؤمن محبوب‌تر است.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»، ناگهان منتقل می‌کند بیان را به صحنه‌ای از قیامت. آن لحظه‌ای را بیان می‌کند که خلائق جمع شده‌اند، محشور شده‌اند در قیامت، کفار و بدکاران و بندگان غیر خدا و بندگان خدا و همه پدیده‌های موجود قیامت، آنچه که برای ما بیان شده یا بیان نشده، همه جمع است. وسایل عذاب خدا و وسایل رحمت و لطف خدا هم هست، ... بندگان خوب خدا و بندگان بد خدا هستند، بعد ستمگران و ظالمان ناگهان می‌بینند که تمام قدرت در قیامت از آن خداست. خیلی چیز عجیبی است. آخر در این دنیا الآن نگاه کنید، هرکسی یک قدرتی دارد، هرکسی یک کاری می‌کند. بالانشین‌ها قدرتش بیشتر است، اما پایین‌نشین‌ها هم بالاخره قدرت دارند. هرکسی به قدرت خودش می‌نازد، هرکسی یک اندازه و مایه‌ای از توان و نیرو در او هست، کاری از او برمی‌آید آخر، مخصوصاً آن ستمگر، آن ظالم، که کارش بالاتر است، قدرتش هم بیشتر است. آن ظالمی هم که عبادت ظالم را کرد - که این هم ظالم هست، این هم ستمگر است - این هم از یک قدرتی به خیال خود بهره‌مند است؛ چون ارتباط پیدا کرده با یک قدرت بالاتر، مثل روباهی که دم خودش را به دم شتر بسته، در دنیا این جور است. اما در قیامت وقتی که اجتماع می‌کنند، هرچه که نگاه می‌کنند، هر کسی که به خود که مراجعه می‌کند، می‌بیند هیچ قدرتی، هیچ توانی، هیچ عرضه‌ای در او نیست، قدرت یکسره دست خداست: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر: ۱۶) ...

آن وقت آنجا منظره، منظره عجیبی است، دو گروه را در نظر بگیرید، یک گروه، گروه دیگر را عبادت کردند؛ یعنی اطاعت، اطاعت بی قید و شرط، این دو گروه، روز قیامت روبه روی هم قرار می گیرند، با هم جنگ و منازعه و مخاصمه دارند. «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ» اگر می دیدند آنان که ستم کرده اند ... اگر می دیدند آنان که با سرسپردگی به غیر خدا ستم کرده اند، آن گاه که مشاهده می کنند عذاب را، چه می دیدند؟ «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» اینکه نیرو و قدرت یکسره از آن خداست. «وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» و اینکه عقاب خدا سخت و سهمگین است. اگر می دیدند، چه می شد؟ ... بی گمان از رفتار خود پشیمان می شدند. پشیمان می شدند که در دنیا ... می رفتند بنده برده ستمگرانی می شدند که حالا این قدر در قیامت بی عرضه اند، این قدر از دستشان کار بر نمی آید. اگر با چشم عبرت می نگرستند، می دیدند در دنیا هم به همان اندازه بی عرضه اند. «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ» آن زمان که پیشوایان و سران، بیزاری جویند از پیروان و تابعان، «وَرَأَوْا الْعَذَابَ» و عذاب خدا را بنگرند؛ آن وقت دیگر یزدگرد مثلاً می گوید: بارالها! پرودگارا! این هایی که می دیدی در زمان من، من را عبودیت می کردند، من بیزار از این ها هستم، نه خیال کنی که من علاقه ای به آن ها دارم که این ها من را شریک تو قرار می دادند، غلط می کردند شریک تو قرار می دادند، من از این ها بیزارم. حالا ببینید چقدر رعیت موجود یزدگرد دلشان می سوزد، که ما دنیا و آخرتمان را به این نامرد دادیم، این حالا در قیامت از ما بیزاری می جوید. حالا این آیه قرآن چه می گوید؟

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ» آنگاه که پیشوایان و سران، بیزاری جویند از پیروان و تابعان و عذاب خدا را بنگرند، «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» و رابطه ها و پیوندها میان آنان قطع شود، «وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» و تابعان و دنباله روان گویند «لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا» ای کاش ما را بازگشتی بود به دنیا تا از آنان بیزاری می جستیم، چنانچه آنان از ما بیزاری جستند، یعنی امروز، روز قیامت. «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» بدین گونه خداوند کارهای آنان را به صورت مایه حسرتی به آنان می نمایاند، «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» و آنان هرگز از آتش برون آیندگان نیستند.

اینجا مطلبی که در این آیه مورد نظر بود، این بود که آن کسانی که آنجا دارند چوب می خورند، چوب عبودیت غیر خدا را می خورند، چوب این را می خورند که بنده و برده غیر خدا شدند؛ یعنی چیزی غیر توحید و ضد توحید، در حالی که، قرآن تعبیرش «اتَّبَعُوا» است، دنباله روان، پیروان.

خلاصه درس

- مادیون استدلال قانع کننده فکری بر رد وجود خدا ندارند، بلکه می پندارند دین از اداره جهان ناتوان است و بنای امروزی جهان و اداره انسان ها و استقرار عدل و برداشتن تبعیض جز در سایه یک طرز فکر مادی و ماتریالیستی امکان ندارد. پاسخ این است که بعثت انبیا برای اقامه قسط و عدل است. پس، اگر دینی را دیدی که در جهت عکس فلسفه ادیان حرکت می کند، بدان یا الهی نیست یا خرابش کردند. اما دین اسلام تبعیض را برمی دارد، اختلاف طبقاتی را در بحبوحه اختلاف طبقاتی جهان نفی می کند، حکومت را از دست طواغیت می گیرد و به خدا می سپارد.

- توحیدی که اسلام به آن دعوت می کند توحیدی است بالاتر از حد یک پاسخ ساده به یک سؤال، بدون تأثیر در زندگی است. توحید اسلامی الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، و وقتی توحید به یک جامعه آمد، همه بندگان در یک تراز قرار می گیرند، یعنی همه می شوند بنده خدا. دیگر معنی ندارد بندگی غیر و تملق و چاپلوسی قدرت ها.

- وضعیت کسانی که هماوردان و رقیبانی به غیر خدا برگزیده اند در روز قیامت چنین است که می بینند همه قدرت در دست خداست. پس، آنها که اطاعت کرده اند با اطاعت شوندهگان به مخصوصه برخیزند؛ آن زمان پیشوایان و سران، بیزاری جویند از پیروان و تابعان، و تابعان و دنباله روان گویند: ای کاش ما را بازگشتی بود به دنیا تا از آنان بیزاری می جستیم.

پرسش‌ها

۱. عمل ما در انجام دادن تکالیف اسلامی در گرایش دیگران به مادی‌گرایی چه تأثیری دارد؟
۲. چگونه می‌توان پیامبران راستین را از مدعیان دروغین بازشناخت؟
۳. در چه صورت موحد بودن برای یک فرد یا جامعه مفید و مؤثر خواهد بود؟
۴. تفاوت نگاه توحیدی متعهدانه و غیرمتعهدانه در زندگی فردی و اجتماعی چیست؟

مبحث نهم: عبادت و اطاعت انحصاری خدا

بینش توحیدی و تعهدات اجتماعی

عبادت و اطاعت انحصاری خدا

اصل اول: انحصار اطاعت و
عبودیت برای خدا

اصول توحید

مبحث نهم: عبادت و اطاعت انحصاری خدا

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. بداند که توحید تعهد عمل‌زا در بخش تکالیف فردی و، فراتر از آن، در بخش تدابیر حکومتی است و انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا یکی از اصول بنیادین توحید است؛
۲. باور یابد که توحید - به معنای انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا - ترکیب نفی اطاعت و بندگی غیر خدا و اثبات اطاعت و عبودیت خداست؛
۳. به زندگی اجتماعی خویش صبغه توحیدی بدهد و خدانمایان چه در لباس مذهبی و چه در لباس طاغوت‌ها را عملاً نفی نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَزَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائِهِمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ * فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ * هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَ صَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يُفْتَرُونَ * قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (يونس: ۲۸-۳۱).

۹-۱. بینش توحیدی و تعهدات اجتماعی

... طولانی‌ترین و مفصل‌ترین بحثی که در سراسر قرآن انجام گرفته، بحث توحید است؛ یعنی حتی بحث نبوت با همه دور و درازی‌اش، با همه داستان‌ها و قضایای پیامبران که به‌عنوان عبرت‌آموزی نقل شده در مواردی، باز تکیه‌ای که روی توحید و مسئله وجود خدا و مخصوصاً مسئله نفی شرک، به صورت‌های گوناگون انجام گرفته، در قرآن به کلی، بی‌مثل و بی‌مانند است؛ ...

ما به نظرمان این جور می‌رسد که اگر می‌پذیریم و قبول می‌کنیم که توحید، علاوه بر اینکه یک بینش است، یک برداشت از واقعیت است؛ علاوه بر این، یک شناخت عمل‌زا و زندگی‌ساز است - این تعبیراتی است که در روزهای گذشته تا حدودی روشن و اثبات شد - اگر قبول می‌کنیم که توحید، عقیده‌ای است که متضمن تعهدی و مسئولیتی است، باید جست‌وجو کنیم، این تعهد را، این مسئولیت‌هایی که در دل توحید منطوقی و مندرج است، این‌ها را پیدا کنیم و به صورت ماده ماده و جمله جمله و فصل فصل، هر کدامی را تیتیری قرار بدهیم و در قرآن یا در مجموعه منابع اسلامی، یعنی قرآن و حدیث، آن را تتبع و پیگیری کنیم. ...

سخن در این است که توحید اگر قرار شد که یک عقیده‌ای باشد که به دنبال خود تعهدی را و مسئولیتی را و تکلیفی را، برای معتقد به این عقیده به ارمغان می‌آورد، پس باید فهمید، دانست، که این مسئولیت و این تعهد و این تکلیف‌ها چیست بالاخره. آیا این تعهد در همین خلاصه می‌شود که ما به زبان یا به دل و به فکر، این عقیده را بپذیریم؟ یعنی خود اعتقاد، یک مسئولیتی است؟ یا از منطقه فکر و دل بیرون‌تر می‌آید حد و قلمروی این مسئولیت، اما در اعمال شخصی، مثلاً موحد، یک سلسله تکالیفی را به مقتضای توحید بر دوش خود دارد، از جمله اینکه نماز بخواند، از جمله اینکه نام خدا را در آغاز و انجام هر کاری بیاورد، از جمله اینکه مثلاً فرض کنید گوسفند را، ذبیحه را جز به نام خدا نکشد و از این قبیل، در همین حد خلاصه می‌شود؟ یا نه، تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعه موحد می‌دهد، از حد فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی بالاتر است. تعهدی که توحید به یک جامعه موحد می‌دهد، شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اولی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است، مثل چه؟ مثل حکومت، مثل اقتصاد، مثل روابط بین‌الملل، مثل روابط افراد با یکدیگر، که این‌ها مهم‌ترین حقوق اساسی است برای اداره و زندگی یک جامعه. ما معتقدیم که تعهد توحید و مسئولیتی که بار دوش موحد می‌شود، مسئولیتی است در حد تکالیف اساسی و حقوق اساسی یک جامعه.

... در یک کلمه، قیافه و اندام جامعه توحیدی، با قیافه و اندام جامعه غیرتوحیدی متفاوت است. این جور نیست که اگر در یک جامعه توحیدی، یک قانونی اجرا می‌شود، آن قانون یا ده تا مثل آن قانون در یک جامعه غیرتوحیدی اجرا شد، آن هم توحیدی است، نه. قواره جامعه توحیدی، شکل قرار گرفتن اجزای این جامعه، اندام عمومی اجتماعی که براساس توحید و یکتاپرستی و یکتاگرایی است، با غیر این چنین جامعه‌ای به کلی متفاوت است. در یک کلمه، آنچه که امروز به آن می‌گویند نظام اجتماعی... .

۹-۲. اصول توحید

۹-۲-۱. اصل اول: انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا

اولین ماده این قطعنامه، در این تلاوت امروز بایستی روشن بشود؛ بنابر اصل توحید، انسان‌ها حق ندارند هیچ کس و هیچ چیزی جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند، این اصل اول از قطعنامه توحیدی. البته، هیچ کس و هیچ چیز که گفتیم، دامنه‌اش خیلی وسیع است. ببینید عبودیت و اطاعت کجاها صدق می‌کند.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (یس: ۶۰) آیا من پیمان نگرفتم از شما و قرار نبستم با شما، ای فرزندان آدم، شیطان را عبودیت نکنید؟ ... شیطان یعنی نیروهای شرانگیز و شرآفرین خارج از وجود انسان. نیروهای شرآفرین، اما این نیروها خارج از محدوده وجود خود آدم، این می‌شود شیطان. همچنانی که نفس را - که قرین شیطان است، نوکر شیطان است، آلت دست و آلت فعل شیطان است - اگر بخواهیم تعریف کنیم، می‌توانیم این جوری تعریف کنیم: نیروهای شرانگیز و شرآفرین درونی انسان. نفس و شیطان، نفس اماره، شیطان؛ این از داخل، آن از خارج. ... شیطان این مفهوم عام است.

«أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» یعنی چه؟ عبودیت نکنید، سرسپرده و مطیع نگردید آن نیروهای شرآفرین را. و توحید یعنی این. ... [البته، این] یک بدنه و یک رویه و یک نما از استوانه توحید است؛ اطاعت نکردن، عبودیت نکردن، متحمل تحمیلات نشدن.

... از قول امام باقر علیه السلام نقل شده در کتب معتبره ما، از جمله در کافی شریف، اصول کافی، که

۱. اصل دوم در جلسه یازدهم بیان می‌شود.

امام علیه السلام نقل می‌کند به‌عنوان حدیث قدسی، در چند جمله، در چند عبارت، و آنچه که به نظر من مانده و نزدیک‌ترین و مفصل‌ترین عبارت است این است که «لَأَعْدَبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»،^۱ ترجمه حدیث یا بهتر این است که مضمون اجمالی حدیث را بگوییم: اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا نباشد، اطاعت از آن مرکزی که آن مرکز، از مرکز قدرت پروردگار الهام نگرفته باشد، این در حدّ شرک است یا خود شرک است؛ برای خاطر اینکه ولو مردمی که این کار را انجام می‌دهند و مبتلای به این درد، به این بلا، به این نابسامانی بزرگ اجتماعی هستند، در کارهای شخصی خودشان آدم‌های مرتب و منظمی باشند، «بَرَّةً تَقِيَّةً» با پروا، پرهیزکار، مراقب، اما این بلاي بزرگ موجب می‌شود که خدای متعال نظر لطف و رحمت را از این امت برگیرد، آنان را معذب، معاقب، مبتلای به نعمت خود قرار دهد. این حدیث است.

چرا؟ به خاطر این است که اطاعت غیر خدا، عبودیت غیر خدا، منافی است با آن هدفی که خدا انسان را برای آن هدف آفریده است؛ منافی است با تکامل و تعالی انسان، منافی است با آزادی و وارستگی انسان. آن آزادی و وارستگی‌ای که مقدمه اوج‌گیری انسان است که اگر آن آزادی‌ها نباشد، اسارت‌ها به جای آزادی، پاگیر و دامن‌گیر انسان باشد، انسان نمی‌تواند به آن پرواز مورد نظر نائل بیاید، نمی‌تواند آن اوجی را که خدا برایش معین کرده است بگیرد، نمی‌تواند رشد کند، نمی‌تواند به تکامل برسد. مثل گیاهی که رویش سرپوشی گذاشته باشند...

الف) نفی اطاعت و عبودیت غیرخدا: تبیین قرآنی انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا: «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا»، سخن از قیامت است؛ آن روزی که گرد آوریم خلائق را همگان، «ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا» پس بگوییم به آنان که شرک آوردند، برای خدا شریک قائل شدند، «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءِكُمْ» در جای خود، شما و شریکانتان، با حالتی تحکم‌آمیز، با لحنی عتاب‌آمیز، بمانید در جای خودتان، شما و شریکان پنداری‌تان، آن‌هایی که رقیب و هم‌آورد و هم‌باز خدا دانستید، «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءِكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» میان آنان و شریکان پنداری که برای خدا فرض کرده بودند، جدایی می‌اندازیم. اینجا شما می‌فهمید، با یک نظر خیلی عادی و سطحی که این شریک‌ها، آن کسانی که به شراکت خدا

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ص ۳۷۶.

انتخاب شده بودند، در قیامت، غیر از آن هَبِلِ عقیقی بی جان است، او که دیگر حشر ندارد. ... صحبتِ فلان مجسمه در فلان بتخانه روم و یونان نیست، صحبت گوساله در سرزمین هندوئیسم نیست، صحبت آن انسانی است که به شرکت و رقابت با خدا انتخاب شده. به آن‌ها گفته می‌شود که در جای خود متوقف بشوید، ایست!

... می‌گویند... آن رقیبی که برای خدا تصوّر کرده بود و او را به رقابت و شرکت با خدا انتخاب کرده بود، در قیامت وضعش این است؛ او و پیروانش در یک کناری، با ایستِ الهی، با خطابِ عتاب‌آمیز و قهرآمیز الهی، یک کناری می‌ایستند.

«فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» میان آنان جدایی می‌افکنیم و «وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ» شریکان، رقیبانِ پنداری، با ناسپاسی هرچه تمام‌تر رو می‌کنند به پیروانشان، می‌گویند که شما ما را عبادت نمی‌کردید در دنیا. مثل متهمی که از ناچاری، برای اینکه گناه را از گردن خودش برطرف کند، به هر وسیله‌ای، به هر سخنی متشبّث [چنگ می‌زند] می‌شود. ... آن گروه‌هایی که گمراهی‌هایشان متقابل بوده، در قیامت به جان هم می‌افتند، در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. آن کسی که شرک ورزیده برای خدا و شریک گرفته، می‌خواهد گریبان آن شریک را بگیرد و او را به زمین بکوبد؛ بگوید من تو را به جای خدا قبول کرده بودم و حالا به این بلا دچار شدم. آن کسی هم که در دنیا مورد عبودیت و پرستش بوده، او هم برای تبرئه خودش حاضر است با ناسپاسی هرچه تمام‌تر، علاقه‌مندان و تابعان و متابعان دنیای خودش را رد کند، از آن‌ها بیزاری و تبری بجوید. «مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ» شما ما را عبودیت نمی‌کردید. «فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»، از زبان شریکان است: میان ما و شما، خدا به گواهی بس، «إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ» که ما از پرستش شما غافل بودیم، اصلاً ملتفت نبودیم که شما نظر عبودیت و بندگی در مقابل ما برای خودتان دارید. این حرف آن شریکان.

«هُنَالِكَ تَتْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ» این جاست که می‌آزماید هر نفسی، هر انسانی، آنچه را که از پیش به انجام رسانده است. کارهایی که در دنیا انجام گرفته، آنجا مورد آزمایش و آزمون خود انسان قرار می‌گیرد. ... «وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ» باز گردانیده می‌شوند همگان به سوی خدا که مولا و سرپرست و آقای حقیقی آن‌هاست.

«وَصَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يُفْتَرُونَ» آنچه را که به افترا و بهتان می‌گفتند و می‌بستند، از آنان گم و ناپدید خواهد شد. همه آن چیزهایی که به‌عنوان یک انگیزه‌ای برای اطاعت غیر خدا در دل انسان بود،

فراموش می‌شود. ... انسان گاهی اوقات برای اینکه برای شرک خود بهانه‌ای بتراشد و عذری بیندیشد، فکرها و پندارها و خیال‌ها می‌کند و پیش خودش بهانه‌ها پیدا می‌کند. عذرهایی موجه و شرعی درست می‌کند. روز قیامت که روز دادگاه است، تا انسان می‌آید این عذرها را از اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم ردیف کرده، بشمرد، می‌بیند که همه‌اش نیست، همه‌اش پوچ، همه‌اش خراب، همه‌اش باطل. «وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»، و احتمالاً دیگری در معنای آیه؛ انسان در دنیا پشتیبان‌ها، متکاها برای خود فرض می‌کند، همان‌هایی که عبادتشان می‌کند، همان‌هایی که اطاعت و عبودیتشان می‌کند، دلش به آن‌ها گرم است؛ اما روز قیامت این همه دلگرمی و پشت‌گرمی، این همه حامی و پشتیبان، نمی‌توانند باری از دوش او بردارند، بیچاره! «وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»... .

ب) اثبات انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا: اینجا خدای متعال در این آیات می‌خواهد ثابت کند که فقط در مقابل خدا باید اطاعت و عبودیت کرد؛ از این راه وارد می‌شود. «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» بگو چه کسی روزی می‌دهد شما را از آسمان و زمین؟ از آسمان، باران حیات‌بخش و زندگی‌بخش؛ از زمین، مواد حیاتی، «أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ» یا کیست آن کسی که مالک است شنوایی و بینایی‌ها را؟ ... آن کیست که به شما این درک و فهم و نیرو را داده؟ کیست که می‌تواند آن را از شما بگیرد؟ درحقیقت، این آیه دارد اشاره می‌کند به داشتن بصیرت، به داشتن نیروی فهم و خرد، که ای انسان که بناست حالا فکر کنی و جواب این سؤال را به ما بدهی، تو دارای سمعی و دارای بصری. «وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» و کیست آن که برون می‌آورد زنده را از مرده. ... از زمینی که اگرچه گنجینه هزاران ماده حیات‌بخش و زندگی‌افزاست، اما خودش مرده است، از دل او بیرون آوردیم شما را و الآن هم داریم بیرون می‌آوریم انسان‌ها را. انسان‌ها مایه اصلی و ریشه اولی‌شان چیست؟ جز همین مواد حیاتی و غذایی که از ارض و از زمین است؟! پس، «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» ... «وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» و کیست که به در می‌آورد، برون می‌کشد، مرده را از زنده؟ یعنی بچه مرده را از شکم مادر زنده، یعنی انسان بد و روح مرده را از انسان زنده و دارای روح زنده و از این قبیل تعبیراتی و احتمالاتی که به ذهن انسان می‌رسد. به هر حال، نشانه کمال قدرت پروردگار است؛ یک چیز زنده را از یک چیز مرده‌ای بیرون آوردن، یک چیز مرده را از یک چیز زنده‌ای خارج کردن، این نشانه کمال قدرتمندی و قبضه نیرومند قدرت خداست.

«وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» کیست که امر تکوینی عالم را تدبیر می‌کند؟ ... کیست که آن ماه را در یک

حدّ معینی از زمین قرار می‌دهد، که اگر بیش از آن قرار می‌داد،... آب دریا سراسر سطح زمین را می‌گرفت. و اگر دورتر بود،... آب در سطح زمین باقی نمی‌ماند و در اعماق زمین فرو می‌رفت.

... این سؤال در ضمن اینکه از مشرکانِ زمان نزول وحی بود، از من و شما هم در قرن بیستم هست. «مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» کیست که دارد همهٔ عالم را تدبیر می‌کند؟ از دلِ ذرات تا اعماق دنیاهای دوردست را او دارد می‌گرداند با دستِ قدرت. ... «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» خواهند گفت «اللَّهُ». بعضی فکر نکرده می‌گویند «اللَّهُ»، که عقیده‌شان این بوده، در همان زمان هم بوده؛ بنده یک خُرده فکر می‌کنم، دقت می‌کنم، «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»، می‌گویم خداست. ...

خب، حالا که خداست، «فَقُلْ»، همین‌جا گریبانشان را بگیر پیغمبر ما، ای مُبَشِّرِ دعوت ما، ای مسئولِ کمالِ انسان، «فَقُلْ» بگو: «أَفَلَا تَتَّقُونَ»؟ آیا تقوا و پروا نمی‌کنید؟ ... اگر تدبیر تکوینی عالم به دست اوست، چرا تدبیر تشریحی عالم به دست او نباشد؟ ... چرا خودش جامعه را اداره نکند؟ چرا خودش قانون نگذارد؟ چرا خودش قدرت نگاهبان و پاسدار قانون را معین نکند و از او حمایت نکند؟ امامت، ولایت، چرا نکند؟ چرا امام قرار ندهد؟ چرا وَلِيٍّ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ قرار ندهد؟ بگذارد به عهدهٔ عقول ناقص مردم، چرا؟ «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» (یونس: ۳۲). که گفتم دو، سه آیه را اینجا نیاوردیم که مورد نظر ما نبود.

بعد می‌رسد به آیهٔ چهارم بعد از این. ... پیغمبر ما! باز با این‌ها به‌عنوان ارشاد، به‌عنوان تعلیم و آموزش، سخن بگو، بگو «هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» (یونس: ۳۵) آیا در میان این شریکان پنداری که برای خدا معین کردید و تصوّر کردید، کسی را سراغ دارید که به‌سوی حق، انسان‌ها را هدایت بکند؟ دارید کسی را؟ ... منظور در اینجا باز بت‌ها و آن سنگ و چوب و این حرف‌ها نیستند. کسی در مورد آن‌ها احتمالاً هدایت نمی‌داد ... پیدا است که منظور در اینجا بت‌های جاندار است، آن کسانی که اقتداری از اقتدارات و قدرتی از قدرتها در قبضهٔ آن‌ها بوده، یا مذهبی یا دنیایی ... یعنی مثلاً فرعون مثلاً، یعنی مثل فرض کنید شریح قاضی در زمان خودش، یا هر کس دیگری در آن زمینه، در این مایه.

... آن‌ها غلط می‌کنند که برای شریکان خدا هدایتگری قائل‌اند. تو خودت در جوابشان بگو: «قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ» بگو خداست که هدایت و راهبری می‌کند انسان‌ها و خُرده‌ها را به‌سوی حق. چرا؟ برای خاطر اینکه حق را خدا آفریده. دقایقِ حق را خدا می‌داند و خدا مردم را به حق دعوت می‌کند. ...

خب، حالا که معلوم شد خدا به سوی حق دعوت می‌کند و رقیبانِ پنداری چنین نمی‌کنند، ... «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» آیا آن که به سوی حق راهبردی می‌کند، شایسته‌تر است که متابعت شود، «أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» یا آن کسی که خود راه نمی‌یابد، مگر آنکه کسی دست او را بگیرد ببرد. آخر از چه کسی باید پیروی کرد؟ دنبال چه کسی باید رفت؟ دنبال خدا که خود آفریننده حق و راهبر به سوی حق و راهنمای حق است؟ یا دنبال آن کسی که اگر بخواهد به حق برسد، دست خودش را هم باید بگیرند و ببرند؟ ... حالا اینجا به نظر شما صحبت از کیست؟ ... آیا مراد آن گاوِ هندوها و گاوپرست‌هاست؟ یا مراد آن مجسمه‌ای است که مشرک قرشی و غیرقرشی می‌پرستید؟ یا مراد آتش مقدس مزدانیان است؟ زرتشتیان است؟ یا مراد مجسمه‌های داخل کنائس یهود یا در بتکده‌های روم و یونان است؟ مسلماً این‌ها هیچ‌کدام نیست. آئی که می‌توان گفت رهبری می‌کند یا نمی‌کند، اگر بخواهد راه بیابد، باید دستش را بگیرند و ببرند، او انسانی است که مدّعی رهبری است؛ مدّعی آن است که جامعه را به سعادت می‌رساند. قرآن می‌خواهد بگوید خدا انسان را به سعادت می‌رساند، خدا انسان را به سرچشمه حقیقت نائل می‌کند، انسان را به حق می‌رساند. آن کسانی که خودشان از خودشان چیزی ندارند، نمی‌توانند. «أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ» چیست شما را؟ یعنی ای مردمی که نمی‌اندیشید و درک نمی‌کنید «كَيْفَ تَحْكُمُونَ» چگونه حکم می‌کنید؟ چطور برای غیر خدا میدان و مجال قائل می‌شوید؟ این یک کلمه درباره توحید.

... نفی عبودیتِ خدانماها؛ خدانما، آن کسانی که خدانمایی می‌کنند، خداگونگی به خودشان می‌دهند، موجوداتی که بت‌های جاندار بشر بودند در طول تاریخ. نفی عبودیتِ خدانماها، چه در لباس قدرت‌های مذهبی (أحبار و رُهبان)، و چه در لباس قدرت‌های دنیایی (طاغوت، مَلَأ، مُتْرِف). در پیشنهاد اسلام به اهل کتاب که اسلام یک وقتی یک پیشنهادی به اهل کتاب کرده - که در قرآن آن پیشنهاد هست، نفی اطاعت قدرت‌های غیرالهی در آن آیه به این صورت آمده که «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران: ۶۴) که خودتان نگاه می‌کنید.

خلاصه درس

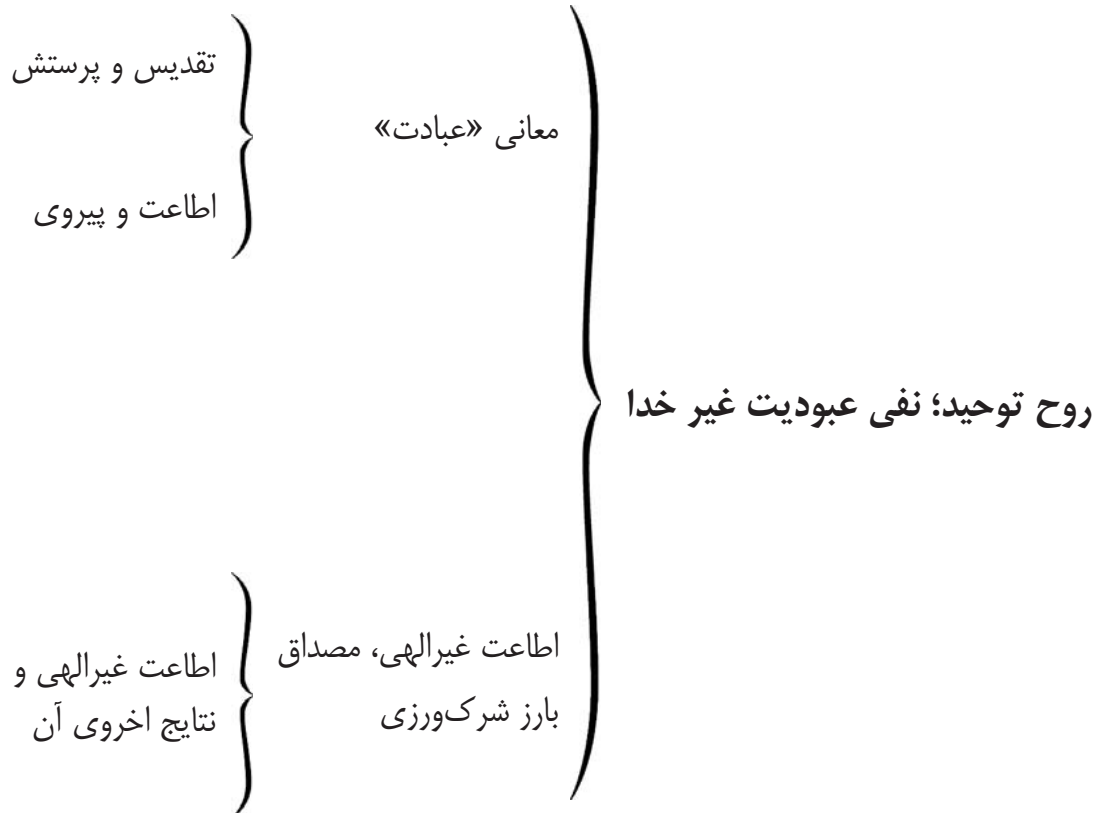
- توحید شناخت عمل‌زا و زندگی‌ساز و تعهدآور است. تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعه موحد می‌دهد، از حد فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی بالاتر است. تعهدی که توحید به یک جامعه موحد می‌دهد شامل حکومت، اقتصاد، روابط بین‌الملل و روابط افراد با یکدیگر است.

- اصل اول توحید عبارت است از: انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا، چراکه اطاعت از غیرخدا منافعی با تکامل و تعالی انسان و منافعی با آزادی و وارستگی انسان است. این اصل خود ترکیبی از دو گزاره است: نفی اطاعت و عبودیت غیرخدا [انسان در دنیا پشتیبان‌ها، متکاها برای خود فرض می‌کند و دلش به آن‌ها گرم است اما روز قیامت این دلگرمی نمی‌تواند باری از دوش او بردارد] و اثبات انحصار اطاعت و عبودیت برای خدا [آن‌کس که روزی شما را از آسمان و زمین می‌دهد و از زمین مرده حیات بیرون می‌کشد و تدبیر عالم در دست اوست و همه را به سوی حق هدایت می‌کند].

پرسش‌ها

۱. توحید چه آثاری در افراد و چه اثرهایی بر نظام اجتماعی دارد؟
۲. جایگاه مردم پرهیزکار در نظام جائر بالاتر است یا مردم گناهکار در نظامی عادل؟ چرا؟
۳. خدانماها و بت‌های جاندار چه کسانی هستند؟ چه مصادیقی برای آنها می‌توان برشمرد؟
۴. استدلال قرآن بر انحصاری بودن اطاعت و عبادت خداوند چیست؟

مبحث دهم: روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا



مبحث دهم: روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با معنای لغوی و قرآنی واژه عبادت و گستره معنایی آن آشنا شود و از پیامد اخروی اطاعت غیر خدا آگاهی یابد؛
۲. به این باور برسد که اطاعت بی قید و شرط هرکسی در واقع عبادت اوست و اطاعت غیر خدا و عبادتش عاقبتی جز دوزخ ندارد که به رو در آن انداخته خواهند شد؛
۳. در همه مسائل زندگی - از جزئی‌ترینش مثل ذبح گوسفند تا کلی‌ترین آن مثل نحوه زمامداری و اداره جامعه - یاد خدا را به فراموشی نسپارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتَّبَعِي حَكْمًا وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَ إِن تَطَّعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ * إِنْ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ * وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِن كَثِيرًا لَّيَضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ * وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْأَثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنْ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثْمَ

سَيَجْرُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ * وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (انعام: ۱۱۴-۱۲۱).

«وَأَرْزَقْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ * وَبُرَزْتَ الْجَحِيمَ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ * فَكُفُّوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ * قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ * تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَ مَا أَصَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ * فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (شعراء: ۹۰-۱۰۳).

... حالا اینی که امروز می‌خوانیم، باز توجه به یک نقطه تازه‌ای از توحید دارد که دیروز هم به آن

اشاره‌ای رفت، امروز مشروح‌تر مورد سخن قرار می‌گیرد.

۱۰-۱. معانی «عبادت»

۱۰-۱-۱. تقدیس و پرستش

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَفَعَبِّرَ اللَّهُ أَبْتَغِي حَكَمًا... وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.» خلاصه مطلب در زمینه نقطه نظر امروز ما، این است که یک وقت کسی را عبادت می‌کنند، به این صورت که او را مقدس و دارای نیروهای مافوق عالم طبیعت می‌دانند؛ مثل اینکه بت‌هایی را یا قدیسی را در طول تاریخ، مردمی عبادت می‌کرده‌اند. از عبادت، آنچه که ابتدائاً به نظر می‌رسد، همین است. عبادت خدا را هم که می‌گوییم واجب است، به نظر ما همین تقدیس و همین حالت بزرگداشتِ روحی و قلبی به نظر می‌آید مثل اینکه مثلاً مسیحی‌ها برای مسیح ﷺ یا برای مادر پاک و پاکیزه‌اش مریم ﷺ یک نوع قداستی قائل هستند، در مقابل مجسمه پنداری مسیح یا مریم زانو می‌زنند، گریه می‌کنند، او را عبادت می‌کنند، این یک مفهوم رایج همگانی از عبادت.

۱۰-۱-۲. اطاعت و پیروی

غیر از این مفهوم، یک معنای دیگر، یا بگویید یک گوشه دیگر از همین مفهوم وجود دارد که آن را هم عبادت می‌شود گفت، و در قرآن عبادت به این معنا استعمال شده است. اگر کسی به این صورت دوم

هم که حالا شرحش را خواهیم داد، مورد عبادت قرار بگیرد و اگر کسانی یک موجودی را، انسانی را، به همین صورت که حالا خواهیم گفت، عبادت بکنند، این هم نوعی عبادت غیر خداست. حاصل کلام اینکه، عبادت فقط این نیست که انسان در مقابل یک موجودی، به صورت تقدیس، به صورت احترام قلبی، به صورت بالاتر دانستن، خم و راست بشود، سجده بکند، به رکوع برود، او را نیایش بکند، ستایش بکند، دست‌ها را به طرف او با خضوع دراز بکند؛ فقط این نیست عبادت. ... [تا] اگر خواستیم موحد و پیرو اصل توحید باشیم، مراقب باشیم که ندانسته عبادت نوع دوم را در مقابل غیر پروردگار عالم انجام ندهیم. ...

معنای دوم عبادت چیست؟ معنای دوم عبادت خیلی ساده است. در فارسی لغت دارد. این لغت رایج است. بر سر زبان‌ها و او عبارت است از اطاعت. اطاعت هر کسی به صورت مستقل و بی‌قید و شرط، عبادت اوست. اگر کسی را، یک انسانی، یا یک جامعه انسانی، بی‌قید و شرط اطاعت بکند، فرمان او را در زندگی خود، در جسم و جان خود، در عمل خود، متبّع بشمارد، او را عبادت کرده. از کجا این حرف را می‌زنیم؟ با استناد به آیات قرآن این سخن را می‌گوییم. این قرآن است که برای ما عبادت را به اطاعت معنا می‌کند. عدی بن حاتم طایی ... وقتی که وارد مدینه شد ... رسول اکرم این آیه را بنا کرد خواندن، به مناسبت اینکه زُناری را بر گردن او آویخته دید، «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» (توبه: ۳۱) معنای آیه این است که مسیحیان و یهودیان، احبار و رهبان خود را، عالمان و زاهدان خود را، و مسیح بن مریم را پروردگاران و خدایان خود گرفتند، درحالی که، خدای متعال فرمان داده بود به آنان که جز خدای واحد کسی را عبادت نکنند. این آیه وقتی به گوش عدی بن حاتم رسید، رو کرد گفت: ای پیامبر خدا، این حرف درست نیست، ما کی احبار و رهبانمان بر ایمان خدا و ربّ محسوب شدند؟ ... چون در ذهنش از عبادت همان معنایی بود که در ذهن شما الآن هست. ...

پیغمبر اکرم در جواب این تصوّر عدی بن حاتم، پاسخ داد که بله، در مقابل آن‌ها سجده نکردید ... لکن آنچه آن‌ها گفتند، بی‌قید و شرط پذیرفتید. «وَلِكَيْتُمْ أَحَلُّوا حَرَامًا وَ حَرَّمُوا حَلَالًا» حرام‌های خدا را آن‌ها حلال وانمود کردند در نظر شما و حلال‌های خدا را حرام وانمود کردند، و شما بی‌آنکه درصدد باشید واقع مطلب را بفهمید، آنچه آن‌ها گفتند، بی‌قید و شرط اطاعتشان کردید؛ عبادت این است. ... بنابر فرهنگ قرآنی، عبادت از یک موجود غیر خدایی، می‌خواهد این موجود یک قدرت سیاسی

باشد؛ می‌خواهد یک قدرت مذهبی باشد؛ می‌خواهد یک عامل درونی باشد، مثل نفس انسان، تمایلات نفسانی و شهوانی او؛ می‌خواهد یک موجودی باشد خارج از وجود انسان، اما نه یک قدرت متمرکز سیاسی یا دینی، در مقابل یک زن، در مقابل یک نفر آدمی که برای او انسان یک احترام بی‌جایی قائل است، در مقابل یک دوست؛ عبادت کردن در مقابل این‌ها یعنی اطاعت کردن این‌ها. هر کسی که اطاعت کند از کسی یا از چیزی، عبادت او را کرده است.

یک روایت در اینجا بخوانم تا معلوم بشود که این فرهنگ قرآنی در همه جای منابع اسلامی و مخصوصاً منابع شیعی گسترده است، اعم از قرآن و حدیث. روایت از امام جواد علیه السلام است که می‌فرماید: «مَنْ أَصَغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ.»^۱ خیلی وسیع‌تر است دایره عبادت، نه فقط اطاعت کردن، بلکه حتی شش‌دانگ حواس را هم به یکی دادن عبادت اوست. خب، شما خواهید گفت: پس ما حرف‌های درست را هم گوش نکنیم؟ به‌همین دلیل، دنبال حدیث می‌فرماید: «فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ» اگر آن کسی که سخن می‌گوید و شش‌دانگ حواس و مشاعر تو را به طرف خود جذب کرده است، از زبان خدا سخن می‌گوید، تو درحالی که دل به او دادی، ذهن به او دادی، فکر و روح را به او سپردی، داری عبادت خدا می‌کنی. «وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» اما اگر چنانچه آن گوینده دارد از زبان شیطان سخن می‌گوید، از زبان ابلیس دارد حرف می‌زند، برخلاف منطق و فلسفه فکر الهی دارد بحث می‌کند و حرف می‌زند، و تو مدعنا و معترفانه داری گوش می‌کنی، در همان حال مشغول عبادت و اطاعت ابلیسی؛ یعنی خود او شیطان است اصلاً. خودِ همانی که آن جور دارد حرف می‌زند شیطان است، نمی‌خواهد بگوییم نماینده شیطان یا بلندگوی شیطان، نه؛ خود شیطان، به آن معنایی که شیطان را گفتیم، که معنای قرآنی شیطان هم همان است.

... یکتاپرست، یکتاگرا باشد، بایستی که اطاعت مطلق خود را هم مخصوص کند به پروردگار جهانیان، به خدای بزرگ. از جمله چیزهایی که اگر پیروی‌اش کردی عبادت آن را کردی، قانون است. از جمله چیزهایی که اگر پیروی‌اش کردی، عبادت کردی، نظم اجتماعی است. از جمله چیزهایی که اگر اطاعتش کردی، عبادت کردی، سنت‌ها و آداب است. پس ... سعی کن این‌همه خدایی باشد تا تو در حال اطاعت، در حال تبعیت، بنده خدا و مشغول عبادت خدا باشی.

۱. حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۵۶.

بینید چقدر آفق دید انسان وسیع می‌شود. ببینید چطور قضایای تاریخ برای انسان قابل تفسیر می‌شود. انبیا که آمدند، همه با ایده توحید آمدند. در بحث مربوط به انبیا و مخصوص به نبوت، این را از روی قرآن بیان خواهیم کرد. همه انبیای عظام الهی آمدند تا مردم را موحد کنند. موحد یعنی چه؟ یعنی زنجیر اطاعت غیر خدا را از دست و گردن آن‌ها باز کنند. و خود قرآن، به این معنا تصریح می‌کند یک جا؛ «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف: ۱۵۷) تا بار سنگین را از دوش آنان بر گیرد و غل‌هایی که بر آنان بسته است، از آنان باز کند. این هم هدف انبیا.

و توحید وقتی که با این دیدگاه نگاه می‌شود، وقتی با این نظر، شما توحید را نگاه می‌کنید، می‌بینید یک فکری است، یک اصلی است اصلاً برای زندگی، مربوط به نظام اجتماعی، مربوط به جهت‌گیری انسان‌ها در همه حال، مربوط به کیفیت زندگی کردن جامعه‌های بشری است. بین چقدر این توحید تفاوت دارد با توحید خدا یک است و دو نیست خشک بی مغز بی روح و ندانسته؛ توحید یعنی این. عبادت به معنای اطاعت با استناد به آیات قرآن:

... دو نمونه از آن جاهایی که خوب به دست می‌آید که اطاعت غیر خدا، عبادت اوست و توحید خالص، روح دین، پایه دین، عبارت است از آنکه انسان، اطاعت را هم منحصرأ از خدا بکند و از برنامه‌های خدایی و از نظام خدایی و از تشکیلات الهی.

۱۰-۲. اطاعت غیرالهی، مصداق بارز شرک و رزی

قسمت اول از سوره انعام است. ... «أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتِغَىٰ حَكَمًا» آیا جز خدا کسی را به عنوان حکم بپذیریم و طلب کنیم؟ حکم را در تفاسیر گفته‌اند هم به معنای داور است، هم به معنای حاکم است. آن کسی که انسان حکم را از او می‌خواهد، یعنی فرمان را از او می‌خواهد، یا داوری را از او می‌خواهد؛ به هر دو می‌گویند حکم. و خدای متعال هم بهترین داور است، هم بهترین حاکم است. فرمان را هم خدا باید بدهد، «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (اعراف: ۵۴) بدانید که از آن خداست آفرینش و فرمان. خودش آفریده، خودش هم فرمان می‌دهد. «أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتِغَىٰ حَكَمًا» آیا جز خدا، حاکمی، فرماندهی یا داوری طلب کنیم؟ «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» درحالی که، خداست که این مجموعه را، قرآن را، با تفصیل، با تبیین، بدون اختلاط و امتزاج، برای شما فرستاده است. مُفَصَّلًا یعنی بدون

اینکه خلطی در مباحثش باشد، بدون اینکه مطالبش قروقاطی باشد، بدون اینکه سخن غیر خدا در او مخلوط شده باشد. «مُفَصَّلًا» یعنی مُبَيَّنًا، با تبیین تمام و کامل.

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» آن‌ها که کتاب را به آن‌ها داده‌ایم، «يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ» می‌دانند که این قرآن نازل شده است از پروردگار تو به حق. حقا از خدا نازل شده، از سوی خدا آمده، «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» پس تو از مرددان و دودلان مباش - خطاب به پیغمبر است - مبدا مردد باشی! مبدا متزلزل و دودل باشی! تو که می‌دانی این کتاب از سوی پروردگار تو آمده، که خدا کتاب را به تو داده و تو آگاهی، واقفی؛ مردد نشو، قاطع باش.

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» تمام شد، بسته شد، تخلف‌ناپذیر شد فرمان پروردگار تو، از روی راستی و از روی استواری. فرمان پروردگار این بود که سلسله نبوت‌ها بیایند، مردم را تدریجاً و تدریجاً به حدّ نهایی برسانند، بعد نبوت آخرین بیاید، انسان‌ها را در مقابل یک افق وسیعی، در مقابل یک میدان بی‌نهایتی قرار بدهد. وسیله سیر را، وسیله دیدن را، وسیله تکامل هرچه بیشتر را به آن‌ها اعطا بکند، تا انسان‌ها بتوانند در این میدان تا بی‌نهایت بروند؛ «وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تا خدا. این فرمان پروردگار، این قدر پروردگار، این کلمه پروردگار بود و تمام شد، بسته شد، تخلف‌ناپذیر شد. «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» هیچ‌کس نیست که تبدیل و دگرگون کند کلمات و فرمان‌های او را، «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» اوست شنوا و دانا، شنوای آهنگ نیازهای باطنی شما و دانای به راه و رسم و شیوه لازم برای شما. او می‌تواند برنامه برای شما طرح کند و بریزد.

«وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ» ببینید چطور ذهن شنونده را آماده می‌کند. در جمله اول، در آیه اول، مسئله حکومت و داوری خداست که از همه اولی‌تر است به حکومت و داوری. در آیه دوم، مسئله تخلف‌ناپذیری دین و فرمان خداست که دشمن و کافر و معاند و معارض، هر غلطی می‌خواهد بکند، بکند؛ فرمان خدا مُمضی است و تمام شده است. در آیه سوم، این است که اطاعت از خواست‌ها و هواها و هوس‌ها نباید کرد، از خدا باید اطاعت کرد. «وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» و اگر پیروی و اطاعت کنی از بیشتر مردم روی زمین، از اکثریت، «يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» از راه خدا تو را گمراه می‌کنند، «إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» پیروی نمی‌کنند، مگر گمان را «وَإِن هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» و نیستند، مگر آنکه تخمین می‌زنند. با پندار، با تخمین، با گمان، مردم عمل

می‌کنند. آن کسانی که راه‌ها و شیوه‌ها و روش‌ها را برای زندگی مردم جعل می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند، آیا یقین دارند به صحت این راه‌ها؟ اگر از ساده‌دلی یقین کنند، باید آرزو کرد که یک چهل، پنجاه سال در دنیا بمانند تا ببینند چگونه نقشه‌های محکم، خراب از آب درآمد. ببینند پیش‌بینی‌ها چگونه غلط از آب درآمد. یقین هم ندارند؛ «إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» با تخمین، با گمان، با فرضیه و تئوری، مردم دنیا را، جامعه‌های بشری را می‌خواهند اداره کنند، با تئوری. اما خدا با تئوری کسی را اداره نمی‌کند؛ با متن واقعیت، با علم و دانش به معنای واقعی، انسان‌ها را به راه راست هدایت می‌کند. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ» یقیناً، پروردگار توست داناتر به حال آن کسانی که گمراه می‌شوند از راه او «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» و او داناتر است به راه‌یافتان و هدایت‌شدگان.

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ.» اینجا انسان با کمال تعجب، ابتدائاً می‌بیند بعد از این مطلب کلی ... یک دفعه می‌گوید که از آنچه که نام خدا بر آن برده شده است بخورید، گوسفندی را که با نام خدا کشتند، ذبح کردند، از این حق دارید بخورید، مسئله فرعی! در نظر انسان خیلی تعجب‌آمیز می‌آید که چه ارتباطی این‌ها با هم دارند. البته، آنچه که به‌عنوان ارتباط، بنده هم بگویم، چیزهایی است که از روی تصوّر خودم می‌گویم ... :

اولاً، در نظر پروردگار که بالاتر از این عالم و در سطح و افق مافوق تصوّر انسان قرار دارد، همان‌طور که گفتیم، همه مسائل در یک سطح‌اند. برای خدا مسائل کلی مربوط به بشر با مسائل جزئی تفاوتی ندارند، همه‌اش یکی است. برای خدا همه چیز یکی است. برای پروردگار عالم، آنچه مایه سعادت انسان است، به‌عنوان یک فرمان مطرح است، فرقی نمی‌کند این فرمان جزئی باشد، فرعی باشد، مربوط به یک نفر باشد یا کلی باشد، عمومی باشد، مربوط به همه باشد؛ اولاً.

ثانیاً، مسئله ذبح و تذکیر را درست بشکافیم. یعنی چه که نام خدا در هنگام ذبح کردن حیوانی که می‌خواهد انسان او را بخورد، باید آورده بشود. ... هرکاری که به نام غیر خدا شروع شد، دارای جهت غیر خدایی است قهراً. ... به ما می‌گویند که حتی ذبیحه را وقتی که می‌کشید، با نام خدا بکشید. یعنی ضروری‌ترین، اولی‌ترین نیاز شما که خوراک شماست، بایستی با نام خدا باشد، برای خدا باشد. شکمت را هم که پر می‌کنی، برای خدا باید پر کنی. نتیجه این می‌شود که شکم پر کردن اصل نیست، خدا اصل است. اگر یک وقتی احساس کردی که بخواهی شکمت را پر کنی، از خدا دور خواهی

افتاد، این را رها کن، پُرش نکن، بگذار گرسنه بماند، بگذار از گرسنگی بمیری و برخلاف جهت گیری خدایی حرکتی از تو سر نزنند. برای چه؟ برای خاطر اینکه شکم، اگرچه نیاز اصیلی است، اما در زندگی تو، اصل نیست، در زندگی تو اصل خداست و جهت گیری خدا. این را «بسم الله»، هنگام کشتن گوسفند به ما یاد می دهد، «بسم الله» هنگام لقمه زدن و غذا خوردن به ما یاد می دهد. ...

این ذبیحه را سَمبل بگیرد، نام خدا در هنگام کشتن گوسفند را یک سَمبل بدان. اگرچه خودش یک حکمی است، حکم فقهی است؛ البته، باید نام خدا آورده بشود قطعاً، اما شما این را فرض کنید یک سمبلی، سمبل نیازهای اساسی و اصیل انسان، کشتن گوسفند؛ این باید با نام خدا باشد؛ یعنی چه؟ یعنی حتی اساسی ترین، بنیانی ترین، اولی ترین، اصیل ترین نیازهایتان را برای خاطر خدا بدانید، برای خاطر خدا بخواید. لقمه نانی هم که می خوری تا گرسنگی ات برطرف بشود، برای خاطر خدا بخور، برای خاطر خدا گرسنگی ات را برطرف کن و نیرو در بدنت بدم. خوب، پیداست نیرویی که برای خاطر خدا آمده به بدن انسان، برای خاطر خدا هم باید مصرف بشود. ...

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» بخورید از آنچه نام خدا بر آن یاد شده است، «إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ» اگر به آیات خدا مؤمنید. «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» چه شده است شما را، یعنی به چه دلیل، برای چه «أَلَّا تَأْكُلُوا» نمی خورید «مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» از آنچه نام خدا بر آن برده شده است، «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ» درحالی که خدا تفصیلاً، تبییناً، بیان کرده است برای شما، آنچه که بر شما حرام است، مگر در حال اضطرار؛ غیر از آن، همه چیز برایتان حلال است. «وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» بسیاری گمراه می کنند با هوس های خود، مردم را، بدون دانشی، بدون بینشی. با صرف هوا و هوس های خود، مردم را به بیراهه و گمراهی می کشند. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ» پروردگار تو همانا به متجاوزان و تجاوزگران، داناتر است. این هایی که مردم را بدون داشتن علم و دانش، به بیراهه و گمراهی می کشند، طبق اشاره این آیه، معتدین اند، تجاوزگران، اعتدا و دشمنی کنندگان.

«وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» به کناری نهد آنچه را که گناهش ظاهر است و آنچه گناهش نهان و باطن است. یک کارهایی هست که اشکالاتش، عواقب سوئش ظاهر است؛ قتل نفس معلوم است که کار بدی است، بی جان کردن یک جاندار، بدون استحقاق، معلوم است که کار خلافی است؛ این

گناه بودنش ظاهر است. یک کارهایی هم گناه بودنش درست، بارز و ظاهر و نمایان نیست، خیلی از چیزها را انسان نمی‌فهمد که این چقدر بزرگ است؛ سخن بدون علم گفتن، دنباله‌روی از غیر علم کردن، نام خدا و یاد خدا را سبک و کوچک شمردن، اطاعت از غیر خدا کردن، فرمان از غیر خدا شنیدن و نیوشیدن، ... درعین حال، هر دورا بایستی کنار گذاشت؛ هر آنچه را که گناه است، چه آشکار و چه پنهان. «وَدُّرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» بگذارید و واگذارید آن چیزهایی که ظاهر الاثمند، گناه بودنشان ظاهر است و باطن الاثمند، گناه بودنشان باطن و پوشیده است. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ» آن کسانی که گناه را برای خود دستاورد قرار می‌دهند و کسب می‌کنند، سزا داده خواهند شد به اعمالی که انجام می‌داده‌اند. «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» مخورید از آنچه نام خدا بر آن یاد نشده است، «وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ» این فسق است، از دین برون رفتن است. اهمیّت یاد خدا و نام خدا را، اینجا رویش تکیه می‌کند.

... «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» شیطان‌ها و قطب‌های شرارت به دوستان و هم‌جبهگان و هم‌پستگان خود الهام می‌دهند تا با شما مجادله کنند. شیطان‌ها و قطب‌های فساد و تباهی، آیدای خود، اولیای خود، هم‌جبهگان و پیوستگان خود را پر می‌کنند تا بیایند با شما بحث کنند، سربه‌سر بگذارند و مجادله کنند. شما تکلیفتان چیست در مقابل این اولیای شیطان؟ «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» اما شما، «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» اگر شما از آن‌ها اطاعت کردید، پیروی کردید، مشرکید. ببینید؛ مشرک، خیل صاف، پس اطاعت شیطان، یعنی قطب شرارت در مقابل رحمان، شیطان در مقابل رحمان است دیگر، شیطان در مقابل خداست دیگر، اطاعت شیطان، یعنی قطب شرارت، یا اطاعت اولیای شیطان، یعنی مزدورانش، آلت فعل‌هایش، دوستانش، هم‌جبهگان، نوکرانش؛ اطاعت این‌ها موجب می‌شود که شما مشرک بشوید. «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ» و اگر اطاعت کنیدشان، «إِنَّكُمْ» همانا شما «لَمُشْرِكُونَ» حتماً مشرکانید.

۱۰-۲-۱. اطاعت غیرالهی و نتایج اخروی آن

این یک فصل، قسمت دوم از سوره شعراست. ... «وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّفِقِينَ» نزدیک و فرادست آمد بهشت برای با تقویان. روز قیامت را دارد می‌گوید، منتها با لحن گذشته می‌گوید. مضارع محقق الوقوع را در زبان عربی، با تعبیر ماضی می‌شود بیان کرد. «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» یعنی خواهد شد.

«وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» و نزدیک و فرادست آمد بهشت، در دسترس از برای متقیان، «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ» و نمودار و پدیدار شد دوزخ از برای گمراهان و فریب خوردگان. غوایت یعنی گمراهی، «أَغْوَيْنَاهُمْ» یعنی فریشان دادیم. غاوین یعنی گمراهان، فریب خوردگان، گول خوردگان، این را می‌گویند غاوین. «وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» گفته می‌شود به آنان، به این فریب خوردگان گمراه، «أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» کجایند آن چیزها و کسانی که به جای خدا آنان را عبادت می‌کردید؟ ... اینجا توجه کنید به کلمه عبادت، «تَعْبُدُونَ» آن‌ها را عبادت می‌کردید. اما ببینیم چه هستند آن‌ها، که این‌ها عبادتشان می‌کردند تا معنای عبادت معلوم بشود.

«هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ» آیا آن معبودان شما، شما را یاری می‌کنند؟ یا خود از سویی یاری می‌شوند؟ «يَنْتَصِرُونَ» یعنی یاری می‌شوند خودشان. معلوم می‌شود این معبودها کسانی هستند که محتاج یاری شدند، به همین دلیل است انسان‌اند. از نوع انسان بودند این معبودها، نه از نوع سنگ و چوب و بت‌های بی‌جان. «فَكُفِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» پس به رو افکنده شوند در دوزخ، آن‌ها، آن معبودان و «غَاوُونَ» و گمراهان و فریب خوردگان، دنباله‌روان فساد، «وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» و سپاهیان ابلیس همگی، هر کسی که به نوعی برای ابلیس کاری کرده، از برای ابلیس خدماتی انجام داده، در راه گمراهی خلق‌الله قدمی برداشته، به هر صورت، در قیامت باشگاه همه‌شان جهنم است، میعاد آنجاست. «قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ» آن‌گاه در هنگام خصومت با یکدیگر به جان هم می‌افتند؛ ... «قَالُوا» گویند یا گفتند «وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ» درحالی که در دوزخ مشغول خصومت و جنگ و ستیز بودند؛ «تَاللَّهِ» سوگند به خدا «إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» بودیم ما در گمراهی‌ای آشکار. در گمراهی عظیمی بودیم، در گمراهی آشکاری بودیم. با آشکاری‌اش، نمی‌فهمیدیم گمراه بودیم، با اینکه اگر یک ذره به خود می‌آمدیم، می‌فهمیدیم که چه راه غلطی، چه راه بدی، چه مسیر خطرناک و چه عاقبت کُشنده و مُهلکی است. مایی که اگر یک مقدار فکر می‌کردیم، این‌ها معلوم می‌شد، درعین حال، در این گمراهی ماندیم.

«تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» سوگند به خدا که ما را در گمراهی آشکار بودیم. چه کار ما گمراهی بود؟ این کارمان؛ «إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» که شما را برابر می‌کردیم با پروردگار جهانیان. باید از خدا می‌ترسیدیم، از شما ترسیدیم؛ باید گوش به فرمان خدا می‌بودیم، گوش به فرمان شما بودیم؛ باید به سوی خدا و برای تقرب به خدا تلاش می‌کردیم، برای تقرب به شما تلاش کردیم؛

باید روزی را از خدا می‌خواستیم، از شما خواستیم؛ «إِذْ نَسَوَیْكُمْ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ» که شما را برابر قرار دادیم و مساوی با پروردگار جهانیان. «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» گمراهمان نکرد، مگر مجرمان و گنهکاران. «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ» دیگر امروز شفיעی نداریم، «وَلَا صَدِیْقٍ حَمِیْمٍ» و دوست دلسوزی نداریم. «فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ» کاش برگشتی بود ما را به دنیا تا مؤمن می‌شدیم. «إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَآیَةً» در این ماجرا و صحنه، نشانه‌ای است، پند بگیرید، «إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَآیَةً» در این سخن نشانه و آیتی است، بیشترین شان مؤمن و دارای ایمان نیستند.

بینید اینجا، در این آیات، سخن از کسانی بود که مردم آن‌ها را عبادت کرده بودند، بعد که درست در کوک هر کسی می‌رویم، می‌بینیم که عبادتشان به این معنا بوده که دنبال آن‌ها راه افتاده بودند، آن‌ها را برابر با خدا دانسته بودند، آنچه را از خدا باید طلب داشت، از آن‌ها می‌خواستند، آنچه را که برای خاطر خدا نباید کرد، مراعات نظر آن‌ها را می‌کردند.

خلاصه درس

- عبادت در معنای رایج به مفهوم قداست قایل شدن برای کسی و پرستش اوست. اما در قرآن، اطاعت هر کسی به صورت مستقل و بی قید و شرط عبادت اوست، بلکه در روایت است که گوش سپردن به سخن دیگری در واقع عبادت است که بسته به سخن او عبادت خداست یا اعبادت ابلیس.

- همه انبیای عظام الهی آمدند تا مردم را موحد کنند، یعنی زنجیر اطاعت غیر خدا را از دست و گردن آنها باز کنند.

و توحید وقتی که با این دیدگاه نگاه می‌شود، اصلی برای زندگی است و مربوط به کیفیت زندگی کردن جامعه‌های بشری.

- دو نمونه قرآنی در بیان اینکه اطاعت منحصر به خداست و عبادت غیر خدا به اطاعت است از این قرار است:

قسمت اول از سوره انعام است و از این آیه آغاز می‌شود: «أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتْبَغَىٰ حَكَمًا» آیا جز خدا کسی را به عنوان حکم بپذیریم و طلب کنم؟ در حالی که فرمان و حکم از آن خداست و در حالی که خداوند قرآن را با این همه تفصیل فرستاده است. با ختم نبوت انسان در میدان دیدی وسیع قرار گرفت. این فرمان نهایی الهی است و هیچ چیزی نمی‌تواند کلمات و فرمان‌های او را تبدیل و دگرگون کند. پس، از خدا اطاعت کنید، نه از آنها که با تخمین، با گمان، با فرضیه و تئوری، می‌خواهند مردم دنیا را و جامعه‌های بشری را می‌خواهند اداره کنند. پس، گوسفندی که با نام خدا ذبح شرعی شده است بخورید، یعنی ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای‌تان را برای خاطر خدا بخواید. هرآنچه را که گناه است، چه آشکار و چه پنهان، به کناری نهید. شیطان‌ها و قطب‌های شرارت به دوستان و هم‌بستگان خود الهام می‌دهند تا با شما مجادله کنند. اگر شما از آنها اطاعت کردید، مشرکید.

قسمت دوم از سوره شعراست و از این آیه آغاز می‌شود: «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» نزدیک و فرادست آمد بهشت برای باتقویان. نمودار و پدیدار شد دوزخ برای فریب‌خوردگان. کجایند آن چیزها و کسانی که به جای خدا آنان را عبادت می‌کردید؟ همگان خود محتاج یاری‌اند و می‌عاشان جهنم است، در حالی که قطب‌های شرارت با پیروان‌شان در حال منازعه‌اند که اینان مار ار گمراه کرده‌اند.

پرسش‌ها

۱. معنی و مصادیق «عبادت» و مفهوم توحید طبق آن معانی چیست؟
۲. پیروی از برخی آداب و رسوم چگونه با بینش توحیدی در تضاد قرار می‌گیرد؟
۳. چگونه می‌توان به کارها رنگ و بوی توحیدی داد؟

مبحث یازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی

اصل دوم: نفی طبقات اجتماعی در
بینش توحیدی

راهبرد اسلام در نفی طبقات اجتماعی

توحید و نفی
طبقات اجتماعی

خالق واحد، نفی طبقات اجتماعی

خطاب همگانی، نفی طبقات اجتماعی

شاخص «تقوا» در برتری، نفی طبقات اجتماعی

نفی طبقات اجتماعی با
استناد به آیات قرآن

مبحث یازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با تفسیر درست اصل دوم توحید: نفی طبقات اجتماعی آشنا شود و ریشه‌های قرآنی این اصل را بازشناسد؛
۲. به این باور برسد که راهبرد اسلام در نفی طبقات اجتماعی برآمده از توحید و مستند به آیات قرآنی است؛
۳. با رسیدن به درجات بالای تقوا، کرامت انسانی ویژه خود را بازیابد و در نفی تبعیض و در برقراری عدالت اجتماعی بکوشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُخَبِّرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ * بَلْ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (مؤمنون: ۸۴-۹۱).

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ

الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱-۲۲).
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات: ۱۳).

خلاصه مباحث گذشته

... عرض کردیم که توحید را در صورتی که ما به عنوان یک عقیده عمل خیز و تعهدانگیز بدانیم، ناگزیر یک سلسله الزامها و تعهدها را از این عقیده بر دوش ما می نهد، و گفتیم که باید این الزامها و تعهدها را بفهمیم، و البته، این تعهدها مخصوص زندگی فردی انسانها هم نیست؛ بلکه تکیه بیشتر این تعهدات روی زندگی اجتماعی است. ...

به هر صورت، این تعهدات را باید شناخت و دانست. ما تعبیر کردیم از مجموعه این تعهدات به قطعنامه های توحید. گفتیم توحید یک قطعنامه ای به ما می دهد، یک مجموعه قرارداد و الزام را روی دست ما می گذارد. ما برای اینکه بتوانیم ان شاء الله موحد زندگی کنیم، لازم است که این تعهدات را فعلاً بدانیم. اولی از این تعهدات، عبارت بود از اینکه عبودیت و اطاعت، منحصرأ از آن خداست؛ این اول تعهد توحید است. ...

۱۱-۱. اصل دوم: نفی طبقات اجتماعی در بینش توحیدی

امروز دومین تعهدی که توحید بر دوش موحد می گذارد، جامعه موحد، فرد موحد، دنیای موحد، با این عنوان می توان مشخص کرد ... : توحید و نفی طبقات اجتماعی. ...

... جامعه توحیدی ... یک جامعه بی طبقه است، یک جامعه ای است که گروه های انسانها در آن جامعه از یکدیگر بر حسب حقوق و مزایا جدا نشدند. ...

به تاریخ که برمی گردیم، می بینیم اختلاف طبقاتی از جمله دردهای مزمن تاریخ است در همه اجتماعات. نه فقط اجتماعات عقب مانده قبایلی، نه فقط اجتماعات سرزمین های دور از تمدن، بلکه در آن کشورها و سرزمین هایی که مادر تمدن بشری و گاهواره تمدن بشری هستند، در همان جاها

اتفاقاً اختلافات طبقاتی با زشت‌ترین چهره‌ای و کریه‌ترین صورتی خودش را به ما از لابه‌لای اوراق تاریخ نشان می‌دهد. واقعاً ستم بزرگ تاریخ و لکه ننگ بزرگ تاریخ بشر از جمله همین است: اختلاف طبقاتی. یعنی چه اختلاف طبقاتی؟ یعنی اینکه انسان‌هایی که در این جامعه زندگی می‌کنند، این‌ها همه مثل هم نیستند. یک عده محکوم‌اند به اینکه محرومیت بکشند، رنج ببرند، خدمت گروه‌های دیگر را بکنند و باید از این محرومیت و رنج، گله‌ای هم نداشته باشند. یک عده هم بایستی برخوردار باشند، بهره‌مند باشند، لذت و عیش زندگی برای آن‌ها باشد، از همه مزایا آن‌ها بتوانند استفاده بکنند و اشکالی هم نداشته باشد.

... مهد تمدن بشری یا یکی از مهدهای تمدن بشری هندوستان است و اختلاف طبقاتی غوغاست. چهار طبقه اصلی این‌ها قائل بودند. ... طبقه اول برهمنان، رجال دینی و روحانی، که این‌ها بالاترین طبقات اجتماعی بودند. طبقه دوم سپاهیان و شاهزادگان، ... از طبقه دوم که می‌گذشتیم، طبقه زارعان و کارگران بود، صنعتگران، این دو طبقه بالا که برای اجتماع کاری نمی‌کردند، برهمن چه کار می‌کرد؟ جز اینکه چند تا ورد و ذکر بخواند و دست‌هایش را تکان بدهد. آن خان و شاهزاده چه کار می‌کرد؟ جز اینکه یک قدری بیشتر املاک و یک قدری بیشتر ثروت و یک قدری بیشتر و وسیع‌تر قلمرو آقایی برای خودش درست بکند. اما صنعتگران و کشاورزان همه کار این سرزمین عظیم را انجام می‌دادند، طبقه سوم بودند این‌ها. طبقه چهارم مردم عامی بودند. عامه مردم، یعنی مردم معمولی. لابد کاسب، کسانی که در جامعه به کارهای دستی و کوچک مشغول هستند. زیر این چهار طبقه، یک طبقه دیگر وجود داشت که آن‌ها می‌گفتند از نژاد آریایی اصلاً نیستند، ... پس نجس‌اند؛ طبقه نجس‌ها. ... آن وقت، دو نفر آدم از دو طبقه حق ندارند با هم ازدواج کنند، با هم حرف بزنند، با هم دست بدهند، ... چرا جدا بشوند؟ ... می‌گفتند ... برای خاطر اینکه برهما، خدای بزرگ، وقتی که می‌خواست موجودات را پدید بیاورد، وقتی می‌خواست انسان بسازد، برهمن‌ها را از سر خود آفرید، خان‌ها و سپاهیان و شاهزادگان را از دست‌های خود، کشاورزان را از بازوهای خود و مردم طبقه عام را از پاهای خود و طبقات نجس اصلاً برهما نیستند، از آن ریشه پاک نیستند، از این نژاد نیستند ... شما فکر می‌کنید که در یک چنین اجتماعی، آیا امکان دارد که اختلاف طبقاتی روزی برافتد؟! ... لابد اگر اختلاف طبقاتی بخواهد برافتد در اجتماعی، طبقه محروم باید حق خودش را بخواهد. ... طبقه پایین در یک چنین اجتماعی ... محال است اعتراض کند. چرا؟ برای خاطر اینکه او معتقد

است وضع طبیعی این جوری است، اصلاً ذاتاً این جور آفریده شده‌اند، قابل تغییر و دگرگونی نیست، نمی‌شود کاری کرد، این جور ساخته شده؛ این جور آفریده شده. ...

البته، مُصلحینی پیدا می‌شدند، افکار را عوض می‌کردند، دقت کنید به این نکته‌ای که عرض می‌کنم، تصریح نمی‌کنم این معنا را، اما این نشانه یک فلسفه اختصاصی مخصوص ادیان است. مصلحینی می‌آمدند، اول فکر را عوض می‌کردند، اول فرهنگ را دگرگون می‌کردند، اول می‌گفتند که این فلسفه غلط است، براساس غلط بودن آن فلسفه، مردم را قانع می‌کردند به اینکه این وضع ظالمانه است. برداشت صحیح از تحولات تاریخی این است. این درست نیست که ما بگوییم اول وضع عوض می‌شد، اول شکل اجتماعی دگرگون می‌شد، بعد فلسفه‌ها و افکار دگرگون می‌گشت. ... ملاحظه کردید، اینجا هندوستان بود، ایران هم همین جور بود، مصر هم همین جور بود، چین هم همین جور بود. ...

۱۱-۲. راهبرد اسلام در نفی طبقات اجتماعی

اسلام آمد اعلان کرد که خدایانی نیست، خدایان غلط است؛ خداست. ... آیات قرآن در این زمینه فراوان است؛ «یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» ...

گفت همه انسان‌ها از یک اصل و یک منشأ و یک ریشه‌اند ... همه انسان‌ها لایق اوج و پرواز به‌سوی تکامل بی‌نهایت‌اند. ... این استعداد در همگان هست. ...

این یک آموزش اسلامی است. در سایه توحید به انسان‌ها تعلیم شد، ... آن جامعه‌ای که اسلام به وجود می‌آورد، ... در آن جامعه گفته نمی‌شود که مردم از دو اصل، دو منشأ، دو ریشه یا بیشتر آفریده شده‌اند. در آن جامعه گفته نمی‌شود که یک نفر از خاک آفریده شده، آن دیگری فرض بفرمایید که از نور آفریده شده. از لحاظ مادی، منشأ مادی همه یک چیز است. بنابراین، توحید به معنای یک خدا قائل بودن، تدبیر و خلق و آفرینش و اداره جهان را از یک خدا دانستن، ضامن نفی طبقات اجتماعی است.

... این جور نیست که همه‌جا یک فلسفه‌ای به آن صورت داشته باشد؛ ای بسا در اجتماعاتی، در میان جمعیت‌ها و ملت‌هایی، از لحاظ فلسفه و ادعا و بینش‌هایی که مطرح می‌کنند میان مردم، همه

در سطح واحدی قرار داشته باشند، اما در عمل اختلاف طبقاتی وجود داشته باشد، همچنانی که در دنیای امروز ما هست. ... حتی می‌خواهم بگویم این اختلاف طبقاتی، رذالت‌آمیزتر و موذیانه‌تر است از آن اختلاف طبقاتی آن روز. آن‌ها صاف می‌گفتند که بله، ما با همدیگر تفاوت داریم؛ این‌ها می‌گویند که ما برادریم با هم، همه در یک ترازیم، ما اصلاً حامی حقوق شما هستیم، اما در عمل می‌بینیم که این جور نیست...

اسلام همه این‌ها را نفی کرده. ... گوشه‌ای از این آموزش‌ها که در آیات زیر، نشان آن نمایان است، بدین قرار است:

خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست. این یک حرفی اسلامی است. خالق همه یک نفر است، خداست. ... اگر چنانچه ما قائل شدیم که خالق دوتاست ... آن اجتماعی و آن فلسفه دوحدایی، دوحدایی بودنش، اولین تأثیری که می‌بخشد این است که دو گروه در اجتماع به وجود می‌آیند. وقتی ما یک خدایی هستیم، معنایش این است که مردم جامعه همه یک صف‌اند، یک گروه‌اند، یک طبقه‌اند، برادر و در کنار هم‌اند. ... خدا یک است و دو نیست، یعنی بندگان خدا در یک ترازند، در دو تراز نیستند. ...

آیا خدا به یک عده از این‌ها محبت بیشتری داشت هنگامی که این‌ها را آفرید؟ «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (مائده: ۱۸) یهود گفتند ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، خدای متعال در جای دیگر، یکی از جنایات‌های این‌ها را به رخ می‌کشد. هم جواب می‌دهد، هم شماتت می‌کند. «قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ» (بقره: ۹۱). اگر شما این قدر با خدا رفیق و نزدیک و قوم و خویشید، چرا پیغمبرهایش را کشتید؟ ... یک جای دیگری می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (جمعه: ۶-۷) اگر شماها می‌گویید با خدا خیلی رفیق و نزدیکید، اگر راست می‌گویید، تمنای مرگ کنید. خب، از این زندگی پوشالی برهید، به خدای محبوب عزیز هم جبهه قوم و خویشان نائل بشوید دیگر، شما که از خودتان است آنجا، بعد می‌فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا» محال است که این‌ها تمنای مرگ کنند. یهودی‌ها و تمنای مرگ؟!!

پس، خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست. این مسئله خیلی مهمی است که اگر چنانچه

خالق و معبود یکی شد، ناگزیر انسان‌ها در یک طبقه و یک ترازند. ... از جنبهٔ مادی، از جنبهٔ ساختمان بدنی، همهٔ انسان‌ها از یک اصل و یک ریشه آفریده شده‌اند. هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست. این را هم دقت کنید؛ نه اینکه از مزیتی برخوردار نیست؛ چرا، ممکن است انسان‌هایی بر اثر شرایطی، یک استعداد خاصی پیدا کنند؛ خوب، یک مزیتی شود. یک نفر ممکن است از لحاظ شرایط خلقتی جوری به وجود آمده باشد که نابغه باشد. ممکن است کسی از پدر و مادری تولید شده که با استعداد است. یکی کم استعدادتر است، یکی نیرومندتر است، یکی ضعیف‌تر و لاغرتر است، یکی زیباتر است، یکی زشت‌تر است، پس این اختلافات هست، اما این اختلافات منشأ اختلاف حقوقی نیست. ...

۱۴۳

... ذیلِ ظُلِّ مقررات اسلامی، این جور نیست که کسی برای درس خواندن، برای کار کردن، برای چیز فهمیدن، برای پول در آوردن، برای کار گرفتن، برای شاغل شدن، حتی تا بالاترین مقامات، محتاج پارتی باشد. در جامعهٔ اسلامی این جور است؛ میدانی است وسیع و دارای میلیون‌ها راه در مقابل میلیون‌ها انسان؛ بروند؛ همه استفاده کنند، همه در این میدان به‌سوی هدف‌ها و مقصودهای مادی و معنوی بدونند، هیچ اشکالی ندارد، راه جلوی همه باز است؛ برخلاف نظام‌های غیرتوحیدی، برخلاف نظام‌های جاهلی که جاده را برای بعضی آسفالت می‌کنند و برای بعضی، راه‌ها را پر از خار و سنگ و مانع. به قول سعدی سنگ را می‌بندند و سگ را می‌کشایند، در جامعهٔ اسلامی این جور نیست.

... بنابراین، هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست، ولو اینکه از بعضی مزیت‌ها بهره‌مند است. ... همه چیز همهٔ مقام‌ها - عرض کردم جز آن مقام‌های خاصی که برای هدایت و رهبری بشر، به صورت الهی معین شده و مهیا شده، آن‌ها را نمی‌گویم فعلاً - همهٔ جهان از آن اوست؛ یعنی از آن خدا و آدمیان همه فقیران درگاه اویند. همه از او باید بخواهند، همه از او باید بگیرند، همه باید دست نیاز به‌سوی او باز کنند، و همه در اینجا یکسان‌اند.

امام سجاد علیه السلام هم که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزند فاطمه زهرا علیها السلام و فرزند حسین بن علی علیه السلام است، او هم باید بنالد، زار بزند، اشک بریزد؛ ... برای کسب و کار دنیا، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم می‌روند بیل می‌زنند. یک آدم معمولی هم بیل می‌زند. ... امیرالمؤمنین علیه السلام هم کار

می‌کند، کار در دوران قدرت، در دوران آقایی، در زمان پیغمبر ﷺ، یکی از بزرگ‌ترین فرمانده‌های سپاه پیغمبر ﷺ، در غالب جنگ‌ها و همه جنگ‌ها امیرالمؤمنین علی است. می‌رود بیل می‌زند، می‌رود باغداری می‌کند، می‌رود آبیاری می‌کند و از این قبیل... راه تلاش در مقابل همگان باز است، همه، هر کسی تلاش کرد، می‌رسد.

منطق اسلام این است و البته این منطق را در سراسر قرآن، در آیه‌های گوناگون، ... بروید قرآن را باز کنید، با تدبّر در قرآن نگاه کنید که مشمول این آیه نباشیم، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد: ۲۴) قفل بر دل نباشیم، تدبّر کنیم قرآن را.

۱۱-۳. نفی طبقات اجتماعی با استناد به آیات قرآن

۱۴۴

۱۱-۳-۱. خالق واحد، نافی طبقات اجتماعی

«قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» ای پیامبر، بگو زمین و هر آنچه در اوست از آن کیست؟ اگر می‌دانید. به مشرکین بگو، به مشرکینی که منطقه‌های نفوذ خدایان خودشان را تقسیم می‌کردند و مشخص می‌کردند، بگو زمین و هر چه در آن است متعلق به کیست؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت از آن خداست. خب، مشرکین مکه معتقد به «الله» بودند و بت‌ها را شفیعانی که پیش «الله» آن‌ها را شفاعت خواهند کرد، می‌دانستند: «قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟» بگو پس چرا به خود نمی‌آیید؟

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» بگو کیست مدبّر هفت آسمان و مدبّر عرش بزرگ. ... «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت آن‌ها هم از آن خداست. قدرت و ملک پروردگار بر آسمان و زمین گسترده است. «قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» بگو پس چرا پروا نمی‌کنید از این خدا؟ عملتان را و فکرتان را بر طبق گفته او و فرمان او قرار نمی‌دهید؟

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَاوِزُ عَلَيْهِ» بگو کیست آن که ملکوت و حکومت و سلطنت مطلقه همه چیز در دست اوست. آن کسانی که قدرت‌ها در اختیارشان است، فوقش این است که بر ظاهر یک جسمی مسلط باشند. شما که مالک خانه خودتان هستید، یک آجر را از جایی به جایی می‌گذارید، تسلط همین اندازه است. ... اما آن کسی که بر تمام ذرات اجزای این موجود مسلط است، حرکت اتم‌هایش در اختیار او و به فرمان اوست، در گیاهان رشد و نمو، در حیوانات و

انسان‌ها تمام حرکات داخلی وجود آن‌ها و همه چیزشان خلاصه در قبضه قدرت اوست، او خداست. «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» بگو به دست کیست ملکوت و سلطنت و قدرت همه چیز، «وَهُوَ يُجِيرُ» و او پناه می‌دهد، «وَلَا يُجَازُ عَلَيْهِ» علی‌رغم او کسی پناه داده نمی‌شود؛ یعنی از خدا بگریزی و به کس دیگری پناه ببری در مقابل خدا، «يُجَازُ عَلَيْهِ» یعنی این. فرض کنید مسیحی‌ها معصیت خدا بکنند، به آغوش عیسی بگریزند و عیسی پناه بدهد به آن‌ها، و در مقابل خدا از آن‌ها حمایت کند، چنین چیزی ممکن نیست. «وَهُوَ يُجِيرُ» او پناه می‌دهد هر موجودی را، هر انسانی را «وَلَا يُجَازُ عَلَيْهِ» علی‌رغم او، بر ضد او، کسی پناه داده نمی‌شود، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر می‌دانید. کیست که این جور است؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» خواهند گفت ملکوت همه چیز در دست خداست و آن خداست که پناه می‌دهد و علی‌رغم او پناه داده نمی‌شود هیچ کس، «قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» بگو پس چگونه فریب می‌خورید؟

و لطیف است که قرآن ... دائماً می‌خواهد مردم غافل نمانند، فریب نخورند، چشمشان را باز کنند. قرآن مطمئن است که اگر مردم چشم را باز کنند، نظر او تأمین می‌شود و درست هم هست. ... «بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ» بلکه حقیقت را در اختیار آنان نهاده‌ایم، «وَأَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» و حقاً آنان دروغگویند. مطلب را برایشان روشن کردیم، حق را در اختیارشان گذاشتیم، آن‌ها با این وضعی که از لحاظ فکری و عملی پیش گرفتند، بهانه می‌تراشند، بهانه دروغ می‌تراشند. «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ» نگرفته است خدا هیچ فرزندی، «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ» هیچ معبودی در کنار او و با او وجود نداشته است.

... «إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اگر بنا بود که خدایانی می‌بودند، هر خدایی مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد ... یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها، ... آنی که خدای نوری و خدای ظلمتی و خدای انسانی و خدای طبقه بالایی و طبقه پایینی قائل است، این آفرینش را یک تکه چهل تکه جدا جدا می‌داند. اما بر طبق نظر توحید، آفرینش، یک قطعه متصل و منسجم واحد است. انسان و حیوان و کوه و فلک و زمین و موجودات، همه و همه با همدیگر اتصال و ارتباط دارند، همه با هم وحدت دارند. «إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اگر چندین خدا و معبود می‌بودند، هر الهی، هر معبودی، مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد، «وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» و بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌گرفت. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» پاک و منزّه و مبراست خدا از آنچه که توصیف می‌کنند. ...

۱۱-۳-۲. خطاب همگانی، نافی طبقات اجتماعی

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ» هان ای مردمان، ای انسان‌ها، خطاب به کیست؟ ... خطاب به یک گروهی از انسانیت نیست، خطاب به همه انسانیت است. تکیه ما روی این کلمه است؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» هان ای انسان‌ها، «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» عبادت و عبودیت کنید پروردگارتان را که یکی است، «الَّذِي خَلَقَكُمْ» آن که آفرید شما را، «وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» و همه گذشتگانتان را «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» مگر که تقوا پیشه کنید؛ یعنی این عبادت، این عبودیت، موجب تقواست. یکی از چیزهایی که تقوا را، ... آن حالت مصونیت از گناه را، در روح، در انسان، به وجود می‌آورد، عبودیت خداست. به همین دلیل، در جامعه‌ای که همه مردم بنده خدا هستند و جامعه شکل بندگی خدا دارد، در آن جامعه، تقوا هرچه بخواهی فراوان است. ... «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا»، آن که قرار داد برای شما، ... انسان‌ها، همه. «الْأَرْضَ فِرَاشًا» زمین را گسترد «وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» و آسمان را بنایی استوار، «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» از آسمان آب باران «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» برون آورد، به وسیله این باران از میوه‌ها برای روزی شما، نه روزی طبقه خاصی و شما صدقه سری آن‌ها بخورید، نه؛ برای همه. حالا که این جور است، «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» پس دو خدایی نشوید، با دو تا خدا قرار دادن، با رقیب و هم‌اورد برای خدا فرض کردن، انسان‌ها را به دو گروه و سه گروه و ده گروه تقسیم نکنید، همه یک گروه‌اند «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» شما که می‌دانید، برای خدا شریکان و رقیبان فرض مکنید.

۱۱-۳-۳. شاخص «تقوا» در برتری، نافی طبقات اجتماعی

در سوره حجرات، این آیه معروفی که در زبان‌ها خیلی رایج و دایر است، آیه ۱۳، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» ای انسان‌ها، باز خطاب به همه است، ما آفریدیم شما را از مردی و زنی. همه شما را از یک مرد و یک زن، همانی که در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام این جور بیان شده، مضمون همین آیه است:

«النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ * أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ»^۱ همه یکسان و برابرند از لحاظ منشأ و ریشه آفرینش. «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» شعبه شعبه شدن‌ها و قبیله قبیله شدن‌ها برای

۱. حسین بن معین‌الدین میبیدی، دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، ترجمه مصطفی زمانی، قم، دار نداء الاسلام، ۱۴۱۱ق، ج

تعارف و شناخت است. ... «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» این حکم قاطع اسلامی است در زمینه نفی طبقات اجتماعی؛ گرمی ترین شما در نزد خدا، با تقواترین است. یعنی از یک طبقه‌ای بودن، وابسته به خانواده‌ای بودن، وابسته به یک سلسله و تیره‌ای بودن، موجب گرمی تر بودن نیست. و تازه نکته جالب‌تر و باریک‌تر اینجاست آن‌هایی که با تقوا هستند، که بالاتر از دیگرانند، باز از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیستند. ... بلکه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» پیش خدا عزیزترند. البته، تقوا منشأ یک آثار اجتماعی هست تا یک حدودی، اما نه چندان؛ بعضی از مشاغل و پست‌ها هست که شرطش با تقوا بودن است، فقط همین اندازه. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» همانا خدا دانا و مطلع است.

باز قسمت دیگر، یک آیه است مربوط به سوره اسرا، آیه ۷۰ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» به یقین که بنی آدم را گرمی داشتیم، «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» آنان را که در خشکی و دریا برداشتیم، حمل کردیم، وسیله سیرشان را فراهم کردیم، «وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» - که این «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» ضمناً شاید اشاره باشد به وجود روابط میان انسان‌ها؛ که اگر انسان‌ها نمی‌توانستند از نقطه‌ای به نقطه دیگر بروند، این امکان، این خصوصیت در آن‌ها نبود، میان یک جامعه انسانی، ای بسا بنا بر فرضی تفرق به وجود می‌آمد - «وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» و آنان را از نیکویی‌ها برخوردار کردیم. «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری دادیم. چه کسانی را؟ صحبت چه کسانی است؟ چه کسانی را تکریم کردیم؟ به چه کسی از طیبیات روزی دادیم؟ و چه کسانی را بر بسیاری از آفریدگان تفضیل دادیم؟ انسان‌ها را، نه طبقه و تیره خاصی را.

خلاصه درس

- اصل دوم توحید عبارت است از: نفی طبقات اجتماعی. راهبرد اسلام در نفی طبقات اجتماعی آموزش ذیل توحید است. خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست که به گروهی محبت ویژه ندارد. پس، ناگزیر انسان‌ها در یک طبقه و یک ترازند. و اختلاف انسان‌ها در استعداد و نیرومندی دلیل بر اختلاف حقوقی نیست. جامعه اسلامی میدانی است وسیع، که همه می‌توانند در این میدان به سوی هدف‌ها و مقصودهای مادی و معنوی بدونند.

- این اصل مستند به آیات قرآنی است:

خالق واحد بودن نافی طبقات اجتماعی است: «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» بگو کیست آن که ملکوت و حکومت و سلطنت مطلقه‌ی همه چیز در دست اوست. او پناه می‌دهد هر انسانی را و بر ضد او، کسی پناه داده نمی‌شود. اگر بنا بود که خدایانی می‌بودند، هر خدایی مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد، یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها.

خطاب همگانی نافی طبقات اجتماعی است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ»؛ هان ای انسان‌ها، عبادت و عبودیت کنید پروردگارتان را که یکی است. با دو تا خدا قرار دادن، با رقیب و هم‌اورد برای خدا فرض کردن، انسان‌ها را به دو گروه و سه گروه تقسیم می‌شود.

شاخص تقوا در برتری نافی طبقات اجتماعی است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ گرامی‌ترین شما در نزد خدا باتقواترین است، نه از یک طبقه‌ای بودن یا وابسته به خانواده‌ای یا به یک سلسله و تیره‌ای بودن. خداوند بنی‌آدم را بر دیگر مخلوقات برتری داده است، بدون تبعیضی بین آنها. و آنچه سبب برتری بین آنهاست تنها تقواست.

پرسش‌ها

۱. وجود برخی برتری‌ها در جامعه اسلامی با چه ملاکی قابل قبول است؟
۲. آیا تغییرات در جامعه است که می‌تواند افراد را عوض کند یا تغییر در افراد است که جامعه را دگرگون می‌کند؟
۳. چرا در برخی جوامع با وجود اختلاف طبقاتی، اعتراضی از سوی محرومان دیده نمی‌شود؟ راه مقابله با این عامل چیست؟
۴. آموزه‌های اسلام برای نفی طبقات اجتماعی چیست؟

مبحث دوازدهم: تأثیرات روانی توحید

اصل سوم: امور مالی جامعه توحیدی

توحید، متعهدانه‌ترین ایمان

تأثیرات روانی توحید

تأثیرات روانی توحید

وسیع شدن دید موحد

زائل شدن ترس از موحد

فوائد بحث از تأثیرات روانی توحید

آثار روانی توحید با استناد به آیات قرآن

مبحث دوازدهم: تأثیرات روانی توحید

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. توحید را در قاب تأثیر روانی‌اش بشناسد و بداند که باور به توحید سبب وسعت دید و خشکاندن ریشه ترس است؛
۲. به این باور برسد که موحدان واقعی تنها با تکیه بر اصل خدا باوری در هنگامه هجمه پیاپی دشمن نیز ترسی به دل راه نمی‌دهند و در حمایت از دین توحیدی گامی به عقب بر نمی‌دارند؛
۳. به دنبال حق برود و با اعتقاد راسخ به اصل توحید، طمع دنیوی و ترس از ناداری را از دل خویش ریشه‌کن نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ * إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَلَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَصُورُوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۷۲-۱۷۶).

۱۲-۱. اصل سوم: امور مالی جامعه توحیدی

... تأثیر توحید و بینش توحیدی در امور مالی جامعه توحیدی، که یکی از مواد مهم قطعنامه توحیدی است. ... استنتاج این مطلب از آیات قرآن، کاری است یک قدری دقیق و ظریف، و باب بحث‌ها و جلسات عمومی نیست. اگرچه که در قرآن با تعبیر «وَآتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» (نور: ۳۳) از مال خدا، مالی که خدا به شما داده و مال خداست بدهید؛ یعنی به مستمندان و به موارد نیاز و حاجت. که بینش توحید را در زمینه مال دنیا نشان می‌دهد. این‌ها هست، اما اینکه از مجموع آیاتی که در زمینه مال هست، با توجه به بینش توحیدی، بخواهیم استنتاج و استفاده بکنیم، کاری است باب محیط‌های علمی‌تر؛ ظریف است، دقیق است.

جهت دیگرش این بود که بحث‌های لازم‌تری ... در زمینه اصول اعتقاد و ایدئولوژیکی اسلام [داریم]. ...

۱۲-۲. توحید، متعهدانه‌ترین ایمان

... ایمان ... یعنی همان حالت باور عمل‌زا، باور عمل‌زا و تعهدآور ... که باید از روی آگاهی باشد، کورکورانه نباشد، مجرد و لخت و دور از عمل صالح نباشد. ... عقیده به توحید، یک ایمان است. ایمانی است آگاهانه برای یک موحد آگاه، ایمانی است عمل‌زا و تعهدآفرین. ... تعهد توحید از طرف یک موحد، در حقیقت خلاصه می‌شود در تعهد سازندگی یک دنیای توحیدی؛ تعهد توحید از نظر موحد و برای موحد، عبارت است از تعهد زدودن تمام آثار شرک؛ این‌ها تعهدات توحید است.

... توحید یعنی یکی کردن، واحد کردن، واحد ساختن، یعنی چه؟ یعنی خدایان متعدد را به صورت خدای واحد در آوردن، جامعه غیر توحیدی را توحیدی کردن، مغز مشرک و دل مشرک را مغز موحد و دل موحد قرار دادن. توحید، یکی کردن، همه‌اش تعهد است ... در باب توحید، یک روشن بینی مخصوصی در انسان به وجود بیاید.

... برداشتن فقر از جامعه، مثلاً یک تعهدی است یا تعدیل ثروت در هر جامعه‌ای، یک تعهدی است که ممکن است یک مکتبی این تعهد را کرده باشد. برداشتن جنگ یک تعهدی است که ممکن است یک مکتبی این تعهد را بر دوش خود گذاشته باشد و یک مردمی با گروش به آن مکتب، گرویدن

به آن مکتب، این تعهد را به خودشان منتقل کرده باشند. این‌ها درست، اما توحید با معنای صحیحش، با معنای اسلامی اش، نه به معنای خرافی و تنبل‌مآبانه‌اش، با معنای درست و صحیحش اگر توحید را ما در نظر بگیریم ... مشتمل بر تمام این تعهداتی است که من ذکر کردم، که ممکن است فلان مکتب و فلان مکتب داشته باشند و علاوه بر آن‌ها تعهدات دیگر. ببینید که خیلی تعهد توحید سنگین است. ...

۱۲-۳. تأثیرات روانی توحید

اگر ایمان توحیدی به این معناست و یک ایمان صحیح واقعی است، جا دارد که ما بررسی کنیم، ببینیم تأثیر این ایمان، تأثیر این عقیده عمل‌زا، در روان معتقد چه خواهد بود و چه باید باشد. این یک مسئله مستقلی است. ببینیم که کسی که معتقد به توحید شد، آن کسی که معتقد شد خدا یکی است در همه زوایای عالم تکوین؛ کسی که این اعتقاد را پیدا کرد، چگونه تأثیراتی در روح او به وجود می‌آید.

۱۲-۴. فوائد بحث از تأثیرات روانی توحید

فایده این بحث دو چیز است؛ یکی این است که ما با توحید یک قدری بیشتر آشنا می‌شویم. می‌فهمیم که توحید به معنای چه آموزش روحی و روانی است. اگر از توحید یک استنتاج تخذیرآمیزی یک وقتی کسی کرد، می‌گوییم آقا این غلط است، ... پس توحید را می‌شناسیم، این فایده اول. فایده دوم این است که خودمان را می‌شناسیم که موحدیم یا موحد نیستیم. محکی است برای شناختن مایه توحید در دل خویش. ... وقتی دانستم که تأثیر روانی توحید چگونه چیزی است، وقتی فهمیدم این دارو چه تأثیرات قطعی در وجود می‌گذارد؛ آن وقت می‌فهمم که وقتی نگاه کردم، ببینم این تأثیرات هست یا نیست، می‌فهمم که این دارو را درست خوردم یا عوضی خوردم. ...

۱۲-۴-۱. وسیع شدن دید موحد

... انسان موحد از جمله تأثیراتی که روح او از ناحیه و قبل توحید می‌برد، یکی این است؛ دارای وسعت افق دید می‌شود. موحد از تنگ‌نظری‌ها، از کوتاه‌بینی‌ها، از نزدیک‌بینی‌ها آسوده و راحت است. آدم موحد نمی‌گوید من در این میدان شکست خوردم یا جبهه ما در این زمینه عقب نشست و کار به زیان ما تمام شد. او این قدر نزدیک‌بین نیست. ... آدم موحد افق دیدش در مسائل مادی و نیازهای

پست و حقیر خلاصه نمی‌شود، متوقف نمی‌گردد. آدم موحد در مقابل خود وقتی نگاه می‌کند، در کنار نیازهای مادی، ده‌ها نیاز، صدها نیاز از عظیم‌ترین و عزیزترین نیازهای انسان را می‌بیند. تمام ذهنش و فکرش و حواسش، منحصر و متوقف نیست در نیازهای پست و حقیر و کوچک، آن‌گونه که انسان‌های در باطن مادی ... خودشان را در آن محبوس و زندانی کرده‌اند. آدم موحد وقتی که نگاه می‌کند، آینده را در مقابل خود بی‌نهایت وسیع می‌بیند ... آخر دنیا را متصل به آخرت می‌بیند. ... مرگ را دیوار زندگی نمی‌داند، پایان راه فرض نمی‌کند، بلکه دریچه‌ای و مَمَری و معبری می‌داند، به‌سوی دنیایی وسیع‌تر. این‌ها خواص توحید است.

یک آدم غیر موحد، هرچه فداکار، هرچه مجذوب ایده‌های شریف و انسانی، همه‌چیز برایش دم مرگ پایان یافته است؛ درحالی‌که، موحد، دم مرگ برای او آغاز یک زندگی وسیع‌تر و یک محیط جالب‌تر و دلپذیرتر است. یک مادی اگر چنانچه خیلی فداکار بود، حاضر است خودش را بیندازد در آن جایی، در آن منطقه‌ای که به نظر او، عدم و نیستی است. اما یک آدم موحد اگر خیلی فداکار بود، اصلاً مثل پروانه‌ای، مثل شمعی، جز خودشوزی، جز نیندیشیدن به مصالح شخص خود، از او انتظاری نیست ...

۱۲-۴-۲. زائل شدن ترس از موحد

از جمله تأثیرات توحید در روان یک موحد این است که ریشه ترس را در او می‌خشکاند، و این خیلی مهم است. در قرآن در چندین مورد ... به مؤمنین خطاب می‌شود که «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ» ریشه ترس از دیگران را در دل خود بخشکانید، از من بترسید؛ و کسی که از خدا ترسید، از هیچ‌کس دیگر نمی‌ترسد. کسی که موحد بود، کسی که اعتقاد به قدرت پروردگار داشت، ترس در او از بین می‌رود. ... ترس از فقر موجب می‌شود انسان انفاق نکند، ترس از مبتلا شدن و دچار شدن به ناراحتی‌ها، موجب می‌شود که انسان تن به جنایت‌ها و فاجعه‌ها و ذلت‌ها و خواری‌ها بدهد. ترس از اینکه نتواند انسان دو روز دیگر، بیشتر در این عالم زندگی کند و چه زندگی‌ای! چگونه زندگی‌ای! ... موجب می‌شود که انسان به زندگی‌ها خاتمه بدهد، زندگی اجتماعی را تلخ کند یا از بین ببرد. طمع‌ها برمی‌گردد به ترس، و ترس‌ها ریشه بدبختی‌ها در زندگی انسان‌هاست. شما در طول تاریخ نگاه کنید تا ببینید که چه چیزهایی موجب شد که طرفداران حق در اقلیت قرار بگیرند، آنجا که در اقلیت قرار

گرفتند. چه چیزهایی موجب شد که مردمی که حق را شناخته بودند، دنبال حق نروند، آنجا که مردم حق شناسی دنبال حق نرفتند. چه چیزهایی موجب شد که مردمی دست به جنایات بزرگی بیایند، آن جایی که می بینید مردمی دست به جنایاتی آلودند. غالباً وقتی که پیگیری و تحقیق و مطالعه می کند آدم، می بیند که منشأ این همه ترس است، ترس!

... چه چیزی موجب شد که مسلمانان نتوانند به اسلام واقعی، به سوغات و ارمانی که خدا برای آن‌ها به رایگان داده بود و رسانده بود - نسل دوم رایگان گرفته بودند، فداکاری‌ها برای نسل اول بود - این سوغاتی که رایگان در اختیار آن‌ها قرار گرفته بود، چه چیز موجب شد که این‌ها نتوانند آن را برای خودشان نگه بدارند؟ جز ترس؟ چه کسی معاویه را نمی شناخت، از مردمانی که اطراف امیرالمؤمنین بودند و در تیررس تعلیمات و آموزش‌ها و سخنان آن بزرگوار چه کسی؟ در حجاز ... دودمان بنی امیه را چه کسانی بودند که ندانند، شناسند، نیازموده باشند، تجربه نکرده باشند، سخن قرآن را و سخن پیامبر ﷺ را و واقعیت تاریخی محکوم کننده نسبت به آن‌ها را نفهمیده باشند، لمس نکرده باشند؟ همه می دانستند.

... علت اینکه می رفتند تسلیم می شدند، ... علت اینکه در مقام مزدوری، خودشیرینی هم می کردند، ... این نبود جز ترس. و این ترس، از طبقات پایینی مردم بگیر تا طبقات عالی، تا چهره‌های معروف، تا آن‌هایی که مردم نسبت به آن‌ها امیدها داشتند، همه را فرا گرفته بود.

... به همین دلیل، مهم‌ترین تأثیر روانی توحید در روح یک انسان این است که در راه خدا، در راه تکلیف، در راه آنچه که هدف وجود خود تشخیص می دهد، از دشمنان این راه نهراسد. نمی گویم ضعف اعصاب نداشته باشد، گاهی دلش هم اضطرابی پیدا نکند، نه؛ ... ترس و بیمی که او را از پیمودن راه خدا باز ندارد، در وجود او نباشد. این ترس‌ها، این بیم‌ها، این هراس‌هایی که جلوگیری فضیلت‌هاست، زمینه بسیار خوب رشد نامردمی‌هاست، رشد جنایت‌ها و فاجعه‌هاست ...

۱۲-۵. آثار روانی توحید با استناد به آیات قرآن

«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ.» البته مقدمات آیه طولانی است، ... برای اینکه رشته مطلب دستتان باشد، دو، سه آیه از قبلش می خوانم. «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» آن کسانی که پاسخ گفتند به خدا و پیامبر. پاسخ گفتند یعنی چه؟ یعنی

آن دعوت پیغمبر را و دعوت الهی را پذیرفتند، پذیرفتنی فعال. ... راه افتادند دنبال پیغمبر خدا. و کی؟ در سخت‌ترین و دشوارترین موقعیت‌ها، دعوت خدا و پیغمبر را پذیرفتند. و آن کی بود؟ آن وقتی که در میدان جنگ زخمی شده بودند، «مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» پس از آنکه قرح - یعنی زخم - به آنان رسیده بود. «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» آن کسانی که نیکی و نیکوکاری کردند و تقوا پیشه نمودند از این گروه پاسخ‌گویان به دعوت خدا، اجر بزرگی، پاداش عظیمی برای آنان در نظر است.

... این آیه مربوط به جنگ أحد است، در جنگ أحد یک عده‌ای گریخته بودند و پیغمبر خدا این‌ها را صدا می‌زد، عده‌ای می‌ترسیدند، نمی‌آمدند و عده‌ای با اینکه زخمی بودند، آمدند. ... این آیه، پاداش و مزد آن عده‌ای را که نگریختند و پذیرفتند و اجابت کردند، بیان می‌کند. ... آنچه که برای ما اهمیت دارد، ایده آیه است. آیه چه می‌خواهد بگوید.

... «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ» این برخورداران از اجر و مزد ما، آن‌ها هستند که گفتند مردم؛ عده‌ای به این‌ها گفتند. «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» به این‌ها گفتند که خلائق علیه شما گرد آمده‌اند، توطئه کرده‌اند، همدست شده‌اند، می‌خواهند شما را از میان بردارند، از آن‌ها بترسید. این را خیرخواه‌ها و مصلحت‌اندیش‌ها به این گروه مؤمن گفتند. مؤمنی که پاداش و مزدش را ما در آیه قبل گفتیم، این جور مؤمنی است که وقتی خیرخواهان و مصلحت‌اندیشان به آنان چنین گفتند، آن‌ها در جواب چه گفتند؟ «فَرَادَهُمْ إِيمَانًا» اولاً، ایمانشان از این مطلب زیاد شد. از توطئه دشمن ایمان مؤمن زیادتر بشود، خیلی جالب است. اول ایمانشان زیاد شد، ... «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» گفتند: خدا ما را بس، و خوب وکیلی است خدا. خوب کسی است که می‌تواند انسان کارش را به او بدهد.

... خدا ما را بس است، به چندین معناست و همه درست. خدا ما را بس است و ما را به امداد خود مدد می‌کند. خدا ما را بس است، نیروهای طبیعت را در جهت سیر ما که جهت حق است به راه افکنده و می‌افکند. خدا ما را بس است، یعنی ولو به کام دنیا نرسیم، خدا از ما راضی باشد، ما را بس؛ و هریک از این معانی و معانی دیگر ... «فَرَادَهُمْ إِيمَانًا» وقتی به آن‌ها گفته شد که «فَاخْشَوْهُمْ» از مردم بترسید، از دشمنان بترسید، ایمانشان زیاد شد، «وَقَالُوا» و گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» خدا ما را بس و او نیکوترین وکیل و تکیه‌گاه است. «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ» پس بازگشتند با نعمتی از طرف خدا و فضل و افزونی، «لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ» بدی هم به آنان نرسید،

«وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ» خشنودی خدا را پیگیری کردند، «وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» و خدا دارای فضل بزرگی است. همین آدم‌ها اولاً که جایگاهشان نعمت خدا شد، بدی و ناراحتی و گزند هم به این‌ها نرسید و خوشحال و مسرور شدند. چه جوری خوشحال و مسرور شدند؟ ... هرطور شده باشند، یا در آن میدان جنگ شهید شده باشند یا سالم و آزاد به خانه‌هایشان برگشته باشند ... اگر چنانچه برگشتند به سر خانه و زندگی، فاتحانه و مظفرانه آمدند، ناراحتی هم به آن‌ها نرسیده؛ چون زخم میدان جنگ در محیط گرم خانواده و با خشنودی از ظفر و پیروزی، زود خوب می‌شود. «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنْ اللَّهُ وَفَضْلٍ» اگر هم در میدان جنگ به خاک افتاده باشند و شهید شده باشند، اینجا دیگر بیشتر «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنْ اللَّهُ وَفَضْلٍ» آنجا برگشتند به طرف نعمت خدا، نعمت بی‌زوال، فضل بی‌پایان، فضلی که هیچ‌گونه بدی در آن نیست، راحتی که هیچ شائبه ناراحتی و گزند در آن نیست. «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنْ اللَّهُ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ» هیچ بدی به این‌ها نرسید.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» این آیه را یادتان باشد، در خاطر بسپارید، زیاد بخوانید و یاد بگیرید. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» جز این نیست که این گویندگان، شیطان هستند. شیطان است که می‌ترساند دوستان خود را، می‌گوید آقا، برایتان توطئه چیدند، برایتان دسیسه چیدند، دشمن‌ها لشکر گردآوردند، منافقین با کفار قریش همدست شدند، منافق شمشیر زیر عبایش بسته، بناست تو را بزند، بناست تو را بکشد، بناست چنین و چنان بکند. آئی که تو را می‌ترساند، آن شیطان است. ...

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ» همانا این شیطان است: «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» که می‌ترساند دوستانش را، «فَلَا تَخَافُوهُمْ» ... پس مترسید از آنان، «وَوَخَّافُونَ» بترسید از من، فرمان مرا مراعات کنید، از عذاب و نفعتم من بترسید، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر شما مؤمن هستید.

«وَلَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا» محزون و غمگین مکند تو را ای پیامبر، آن کسانی که در وادی کفر سرعت می‌گیرند و پیش می‌روند، «إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا» آن‌ها به خدا زبانی نمی‌زنند. «يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» برای آنان است عذاب بزرگی، خدا می‌خواهد آن‌ها در قیامت حظ و بهره‌ای نداشته باشند. البته، دیگر فکر می‌کنم آیات بعدی مورد نظر ما نباشد، همین دو، سه آیه بود که مسئله خوف از خدا و شیطان در آن بود.

خلاصه درس

- اصل سوم از اصول توحیدی این است که امور مالی جامعه توحیدی از آن خداست.

- اصل چهارم این است که توحید ایمان با تعهد ویژه است. عقیده به توحید ایمانی است عمل‌زا و تعهد آفرین، در تعهد سازندگی یک دنیای توحیدی و در تعهد زدودن تمام آثار شرک، و نیز تعهد در برداشتن فقر از جامعه یا تعدیل ثروت در جامعه و یا در برداشتن جنگ.

- توحید را در قاب تأثیر روانی‌اش بشناسیم تا از توحید تخدیر آمیز دور و از وجود دستمایه توحید در وجود خویشتن آگاه شویم. از تأثیرات روحی باور به توحید وسعت دید انسان موحد است با آینده‌ای بی‌نهایت و متصل به آخرت. تأثیر دیگر روحی باور به توحید خشکاندن ریشه ترس از دل مؤمنان است، مثل ترس از فقر که موجب می‌شود انسان انفاق نکند. طمع‌ها برمی‌گردد به ترس. علت اینکه مردم می‌رفتند تسلیم بنی‌امیه می‌شدند ترس بود. نه اینکه موحد اضطراب هم نداشته باشد، ترس و بیمی که او را از پیمودن راه خدا باز ندارد در وجود او نباشد.

- نمونه قرآنی تأثیر روانی توحید مربوط به جنگ احد است که مؤمنان بعد از زخم‌هایی که دیدند اما به فراخوان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پاسخ دادند. «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» این برخورداران از اجر و مزد ما آن‌ها هستند که بعضی از مردم به این‌ها گفتند که خلائق علیه شما گرد آمده‌اند، توطئه کرده‌اند، همدست شده‌اند، می‌خواهند شما را از میان بردارند، از آنها بترسید. در چهره خیرخواهانه هم این را گفتند. با شنیدن این سخن ایمان‌شان بیش از پیش شد و گفتند خدا ما را بس است. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»؛ آنی که تو را می‌ترساند، آن شیطان است.

پرسش‌ها

۱. آیا می‌توان گفت تعهدات توحید نسبت به دیگر مبانی اعتقادی سنگین‌تر و جامع‌تر است؟ چرا؟
۲. وسعت دید و زایل شدن ترس به‌عنوان اثرهای توحید، چه نتایجی در زندگی انسان موحد دارد؟
۳. چگونه می‌توان ترس از دشمنان راه حق را از وجود خود زایل نمود؟

مبحث سیزدهم: فلسفه نبوت

جایگاه نبوت

فلسفه نبوت

عدم کفایت حواس و غرائز

عدم کفایت عقل

رابطه دین و عقل

تبیین قرآنی فلسفه نبوت

فلسفه نبوت

مبحث سیزدهم: فلسفه نبوت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. فلسفه نبوت را بداند و به تبیین قرآنی مناسب از فلسفه نبوت آگاه باشد؛
۲. به این باور برسد که نه حس و غرایز و نه حتی عقل برای اداره بشر کافی نیست و انبیا آمده‌اند تا عقول بشری را از دفینه‌های طاغوتی بیرون بکشند و از فساد و جهل نجات دهند؛
۳. رابطه دین و عقل را به درستی دریابد و با بیانی شیوا در تبیین این رابطه برای دیگران بکوشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (بقره: ۲۱۳).

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * هُوَ الَّذِي بَعَثَ
فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا
مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ذَلِكَ فَضْلُ
اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (جمعه: ۱-۴).

۱۳-۱. جایگاه نبوت

نبوت یکی از اصول همه ادیان است ... اصلاً دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. دین یعنی آن برنامه‌ای، آن مسلکی، آن مکتبی، آیینی که به وسیله پیام‌آوری از طرف خدای متعال رسیده [است].

... البته، در زمینه نبوت، یک سلسله بحث‌هایی هست که این‌ها رایج و متداول است. ... یک دانه‌اش را فقط ... در این سلسله مباحثمان درباره نبوت مطرح کردیم و آن همین بحث امروز ماست که موضوع تلاوت امروز است.

۱۳-۲. فلسفه نبوت

... چرا باید پیامبری باشد؟ چرا باید کسی از سوی پروردگار کمر به هدایت انسان ببندد؟ مگر خود انسان نمی‌تواند؟ مگر دانش بشری و اندیشه انسانی کافی نیست؟ پیغمبر چرا؟ پیام‌آوری میان غیب و شهود چرا؟ ... فلسفه نبوت، ... (در) یک کلمه این است که حواس انسان، غرائز انسان و خرد انسان، برای راهبری و دستگیری انسان کم‌اند.

۱۳-۳. کفایت نداشتن حواس و غرائز

یک سلسله موجودات با حواسشان ممکن است اداره بشوند. بعضی از حیوانات را شاید به این صورت سراغ داریم، که این‌ها فقط از حواس خودشان مایه می‌گیرند؛ حواس ظاهری. نوع حیوانات و بیشترشان از غرائز مدد می‌گیرند برای هدایت شدن، یعنی زنبور عسل غریزه‌اش به او می‌گوید برو روی گل بنشین، روی گل خوشبو، و از عطر آن و از جوهر آن بمک، بعد برو در خانه و کندو، خانه‌ها را به آن صورت شش‌گوشه و مسدس بساز، ...

... انسان هم از غریزه استفاده می‌کند، اما کم. اول که شما به دنیا آمدید، حکم شما بلانسیست، حکم یکی از همین حیوانات بود. با غریزه، با کشش فطرت و طبیعت بود که توانستید مخزن غذای خود را در سینه مادرتان پیدا کنید و وقتی آن را در دهانتان گذاشتند، بمکید. کسی به شما یاد نداده بود مکیدن را... هرچه که شما از مرحله کودکی بالا آمدید، تدریجاً این ابزار، این عینک، این سلاح که

نامش غریزه است، ضعیف شد، بی اثر شد، کم فایده شد؛ چیزی پر اثرتر، قوی تر، نیرومندتر، به نام عقل و خرد انسان، جای آن را گرفت و شما شدید خردمند. ...

۱۳-۴. عدم کفایت عقل

اما آیا این خرد، این اندیشه انسانی، کفایت می کند که شما را هدایت کند و به سرمنزل سعادت برساند؟ عقل بشر برای هدایت او بسنده هست؟ خود خرد اگر باز باشد، اگر فکر کند، اگر تعصب نورزد، اگر بدون غرض بخواهد قضاوت کند، خواهد گفت نه؛ ... یک دلیل آن است که عقل بشر محدود است، بی نهایت نیست؛ درحالی که، نیازهای انسان ها بی نهایت است.

دلیل دیگر این است که نگاه کنید به واقعیت های تاریخی و علمی، ببینید آیا خردها توانستند؟ آیا عقل هایی مثل عقل ارسطو و افلاطون و سقراط توانستند بشر را اداره بکنند؟ ... شما امروز مدینه فاضله افلاطون را که نگاه کنید، با ترتیبات دنیای زمان، به نظرتان چیز غیر قابل قبول و مسخره ای می آید.

انسانیت تا به یک مبدأ و نقطه ای فراتر و بالاتر و عمیق تر از خرد انسان متصل نباشد، نمی تواند راه به هدایت و سعادت برساند.

۱۳-۵. رابطه دین و عقل

نبوت معنایش این است: یک نیرویی بالاتر، یک هدایتی قوی تر و عمیق تر از هدایت حسی، از هدایت غریزه، از هدایت عقل لازم دارد انسان. او می آید تا عقل را راهنمایی کند، تا عقل را پرورش بدهد، تا عقل دفن شده را از زیر خروارها خاک بیرون بیاورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام او معلم بشریت می گوید: پیغمبران را خدا فرستاد تا اینکه وادار کنند انسان ها را تا به میثاق پیمان فطرت خود پایبند بمانند و نعمت های فراموش شده را به یادشان بیاورند، بعد «و یُثَبِّروا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»،^۱ خردها، عقل ها، درک ها، شعورهای جامعه های بشری که به وسیله فرعون ها و نمرودها و بزرگ ها و قدرتمندها دفن شده بود، پیغمبران می آیند تا اینکه این دفینه ها را بیرون بیاورند،

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، ص ۴۳.

این عقل‌های دفن‌شده را برشورند. فرعون دوست نمی‌دارد که مردم دارای عقل باشند، دوست نمی‌دارد که انسان‌ها بفهمند؛ چون اگر بفهمند، او وجودش باطل و افسانه خواهد شد. ... دین هیچ منافاتی با دانش بشر و با عقل بشر نمی‌تواند داشته باشد اصلاً؛ و ندارد. آنچه که دین بگوید، عقل‌های صحیح می‌فهمند و می‌پسندند.

وقتی عقل انسان و تجربه دانش بشر الکل را می‌شناسد، مضرات الکل را می‌داند، ضربه و لطمه آن را بر روی جسم، بر روی اعصاب، بر روی روحیه و بر روی وضع عمومی اجتماع می‌فهمد، چرا من نتوانم و جرئت نکنم که آیه قرآن را با قدرت بخوانم؛ «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» (مائده: ۹۰).

منظور امام سجاد علیه السلام: «دین الله لا یُصابُ بالعقول.»^۱ معنایش این نیست که ما احکام دین و معارف دین را با بینش عقل و با عینک عقل و خرد انسانی نمی‌توانیم ببینیم، که یک عده نادان به نام دفاع از دین، با جوش، با حرارت، داد می‌کشند آقا، برای دین فلسفه بیان نکنید. چرا نکنیم؟ چرا بیان نکنیم؟ بنابراین، دین که می‌آید، برای کوبیدن عقل نمی‌آید، برای نسخ کردن عقل و بیرون راندن عقل از زندگی نمی‌آید، پس دین می‌آید برای چه؟ برای هدایت عقل، برای دستگیری عقل. عقل هست، اما وقتی هوس در کنارش باشد، نمی‌تواند درست قضاوت کند. ... [دین] عقل سالم کامل را تقویت می‌کند، تأیید می‌کند تا او خوب بفهمد. و شما وقتی که مراجعه می‌کنید به اسلام، می‌بینید اول تا آخر اسلام، پر است از جلوه‌های عقل. در قرآن چقدر داریم «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، چقدر داریم «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»، ... چقدر داریم «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» ... در روایات چقدر داریم «إِنَّ لَهِ عَالِي النَّاسِ حُجَّتَيْنِ» دو حجت خدا بر مردم دارد؛ یکی پیغمبر و یکی عقل. باز هم عقل. ...

خلاصه حرف این شد که انسان بدون هدایت وحی، بدون اینکه وحی به سراغ او بیاید و به دادش برسد، نمی‌تواند خودش را به سرمنزل سعادت برساند؛ ... می‌آید حواس ظاهره را، غرائز انسانی و بشری را، نیروی خرد و اندیشه آدمی را تقویت می‌کند، تهذیب می‌کند، تزکیه می‌کند، دستگیری می‌کند، به او می‌آموزد. این وظیفه وحی است. ... فلسفه نبوت این است. ...

۱. محمد بن یعقوب کلینی، أصول الکافی، ترجمه محمدباقر کمراهی، قم، اسوه، ۱۳۷۵، ص ۵۰۰.

۱۳-۶. تبیین قرآنی فلسفه نبوت

... «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» مردمان همه یک امت و یک گروه بودند. در این باره، مفسرین مفصلاً باهم بحث دارند. ... بعضی می‌گویند: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» اشاره است به اشتراکیت اولیه و آغازین دوران‌های ماقبل تاریخ، بنده عرض می‌کنم که شاهدی بر این معنا وجود ندارد، جز اینکه اسم دوران اشتراکیت و آغازین، سر زبان‌هاست، اما حیفمان می‌آید که قرآن ما هم از آن نمذ کلاهی نداشته باشد. ... «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» را چند جور می‌شود معنا کرد، دو جور معنایش در پرتوی از قرآن هست که حالا مراجعه می‌کنید و ملاحظه می‌کنید، یک معنا به نظر من می‌رسد که غیر از آن دو معناست که در این ترجمه اشاره کردم. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، یعنی انسان‌ها و مردمان همه به یک حالت برابر و همسان بودند، از لحاظ نیازها و از لحاظ مایه‌ها. همه انسان‌ها دارای یک سنخ نیاز بودند و همه انسان‌ها دارای یک اندازه مایه، ... همه انسان‌ها عقل دارند، فکر دارند، هوش دارند، حس ششم دارند، حواس ظاهره دارند، حواس باطنه دارند. همه انسان‌ها گرسنگی دارند، تشنگی دارند، هوس جنسی دارند، خانه می‌خواهند، ... نیازها همه برابر ...

پس انسان‌ها، به‌طور طبیعی و معمولی، امت واحده بودند، با نیازهای همسان، با مایه‌های برابر و مشابه که در ترجمه این را قید کردیم. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» در میان این انسان‌های برابر، خدای متعال پیامبران را برانگیخت، در این همسطح‌ها یک انسان را پروردگار عالم، بالاتر، قوی‌تر، عمیق‌تر، پرشورتر، و پرمایه‌تر سراغ کرد و او را برانگیخت، که چه بکند؟ «مُبَشِّرِينَ» مژده‌رسانان، «وَمُنذِرِينَ» و بیم‌دهندگان. مژده چه می‌دهند پیغمبران؟ مژده بهشت می‌دهند، مژده سعادت دنیا می‌دهند، مژده مدینه‌فاصله می‌دهند، مژده استقرار امنیت و صلح و رفاه می‌دهند، مژده از بین رفتن فقر و نومیدی و ترس و ناامنی و جهالت می‌دهند، مژده رسانانند، و بالاخره مژده تشکیل حکومت فاضل و مدینه صالح به انسان‌ها می‌دهند و بعد از آن مژده رفتن به بهشت و اتصال به رضوان پروردگار می‌دهند، مژده می‌دهند. و بیم‌دهندگان؛ می‌ترسانند، از آتش جهنم هم می‌ترسانند، از باریکی پل صراط هم می‌ترسانند، از بدبختی دنیا هم می‌ترسانند، از تسلط عفریت جهل و فقر هم می‌ترسانند، از سقوط در دره و سراشیب فساد هم می‌ترسانند، از نابود شدن مایه‌های انسانی هم می‌ترسانند، بیم‌رسانانند، بیم‌دهندگانند.

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»، ... حق را معنا کردم چند بار. ... اجمالاً آنچه که مطابق با فطرت عالم است، آنچه که با روند طبیعی عالم همراه است، آن حق

است. آنچه که با فطرت انسان و سرشت جهان تطبیق می‌کند، آن را می‌گویند حق. کتاب پیغمبرها هم حق است، انسان را در راه طبیعی‌اش، در مسیر فطری‌اش، در بستر معمولی و روند تکاملی‌اش پیش می‌راند، جلو می‌برد، کمک می‌کند، کتاب پیغمبرها حق را با خود دارد. «أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ» تا آن کتاب، «لِيُحْكَمَ»؛ یعنی تا کتاب حکم کند میان مردم، در آن چیزهایی که درباره آن اختلاف می‌ورزند با یکدیگر.

... می‌فهمیم که حکومتی که انبیا به وجود می‌آورند، حکومت فرد نبی، حکومت شخص، حکومت استبداد نیست؛ بلکه حکومت قانون است، حکومت کتاب است، نبی وقتی می‌آید، جامعه‌ای درست می‌کند که حاکم در آن جامعه، در معنا و در واقع، همان کتاب است؛ یعنی قانون.

۱۶۵

«لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ»، «وَمَا اُخْتَلَفَ فِيهِ» درباره این کتاب اختلافی به وجود نیامد، اختلافی نکردند، «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ» مگر آن کسانی که کتاب به آن‌ها داده شده بود، آن کسانی که همین کتاب آسمانی برای آن‌ها آمد، خود آن‌ها درباره کتاب آسمانی اختلاف کردند. این به ما چه را نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد وجود تحریف را در ادیان آسمانی، در میان گفته‌های پیامبران. پیامبران وقتی آمدند، کتاب را، قانون را، مکتب را آوردند؛ بعد همان کسانی که این کتاب و قانون و مکتب به آن‌ها داده شده بود، درباره‌اش اختلاف کردند. اختلاف کردند، یعنی چه؟ یعنی یک تیپ راست گفتند، یک تیپ خلاف واقع گفتند؛ پس بنابراین، هستند کسانی که پیروان یک دینی هستند و سخن دین را می‌زنند، اما خلاف واقع می‌گویند، اشاره به وجود نسخ و تحریف در ادیان.

«مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» از روی دشمنی و طغیان با یکدیگر، «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» آن کسانی که مؤمن‌اند، گرویده به دین حق‌اند، خدا آن‌ها را هدایت کرد به پاسخ آنچه که در آن اختلاف کرده بودند، به اذن و رخصتش، «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و خدا هدایت می‌کند هرکه را بخواهد به راه راست. ...

... «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» سوره جمعه است تا «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» ... پس ما تا حالا چه فهمیدیم؟ فهمیدیم فلسفه نبوت را و اینکه این یک اصلی است در همه ادیان، بلکه اصل مادر، که اگر این نباشد، دین معنی و مفهوم درستی نمی‌تواند داشته باشد؛ چون دین آن چیزی است که از طرف پروردگار می‌آید، به وسیله پیام‌آوری، پیام‌آورنده و حیی.

خلاصه درس

– فلسفه نبوت این است که حواس انسان، غرائز انسان و خرد انسان، برای راهبری و دستگیری انسان کمند، حتی اگر خردورزی افلاطونی باشد. مثل مدینه فاضله افلاطون. نبی می آید تا عقل را راهنمایی کند، تا عقل را پرورش بدهد، تا عقل دفن شده را از زیر خروارها خاک بیرون بیاورد، چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود. آنچه که دین بگوید، عقل های صحیح می فهمند و می پسندند. از آن سو، عقل هست، اما وقتی هوس در کنارش باشد، نمی تواند درست قضاوت کند. دین عقل سالم کامل را تقویت می کند، تأیید می کند تا او خوب بفهمد.

– تبیین قرآنی فلسفه نبوت: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»؛ انسان ها همه به یک حالت برابر و همسان بودند، از لحاظ نیازها و از لحاظ مایه ها. پس، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مژده دهند به مدینه صالح و سپس، اتصال به رضوان و بیم دهند از عفریت جهل و فقر و از فرورفتن در فساد و از آتش جهنم. و با انبیا قانونی را که با فطرت انسان و سرشت جهان تطبیق می کند فرستاد.

پرسش ها

۱. اگر عقل آدمی محدود است، پس کشورهای لائیک و سکولار چگونه به پیشرفت و توسعه دست یافته اند؟
۲. آیا می توان محدودیت و عدم کفایت عقل را اثبات کرد؟ چگونه؟
۳. آیا عقل و دین نسبت به یکدیگر متضاد هستند؟ اگر این گونه نیست چرا در حدیث داریم که می فرماید: «دین خدا با عقل درک نمی شود»؟

مبحث چهاردهم: بعثت در نبوت

معنای بعثت

حقیقت نبوت (تحول درونی و تحول اجتماعی)

بعثت در نبوت

برخورداری از درونمایه‌های قوی
سیر در مسیر زندگی معمولی جامعه
رستاخیز درونی نبی در قرآن کریم

خصوصیات نبی پیش از نبوت

مبحث چهاردهم: بعثت در نبوت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با مفهوم بعثت آشنا شود و دریابد که نبی پیش از بعثت به سبب مسئولیت سنگینی که بر دوش خواهد گرفت صاحب استعدادی برتر است، هرچند در کنار دیگران زندگی معمولی داشته؛
۲. باور یابد که نبی، پیش از روی‌آوری به جامعه و تلاش در تحول آن، خود دچار انقلابی درونی است؛
۳. با پیروی از سبک زندگی انبیای الهی از عبادت و ریاضت و تفکر، زمینه‌ساز تحول درونی در خویش و سپس، انقلاب و دگرگونی معنوی در جامعه باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الصُّحَى * وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى * وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى * وَ
لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَ وَجَدَكَ
عَائِلًا فَأَغْنَى (ضحی: ۱-۸).

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيْقَى * أَن رَّآهُ اسْتَعْصَمَ * إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى
(علق: ۱-۸).

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ
يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَ هُوَ بِالْأَفْئِقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ

قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ * أَفَتُؤْمِنُونَ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ (نجم: ۱-۱۲).

... پیغمبر و نبی ... بعد از آنی که پیام خدا را دریافت می‌کند، چه حالتی، چه کیفیتی، در خود او و در جهان پیرامونش به وجود می‌آید. البته، پیداست که با کیفیات و چگونگی درونی خود پیغمبر چندان کاری نداریم؛ اگر چنانچه آن را در اینجا مطرح می‌کنیم، برای خاطر این است که یک استفاده لطیف دقیقی از یک کلمه معمولی رایج در قرآن و در عرف متشرعه در نظر هست، که ضمناً یک بُعدی از ابعاد مسئله نبوت را برای ما روشن می‌کند.

می‌دانید که در قرآن، غالباً وقتی صحبت از آمدن پیغمبری است، صحبت از بعثت اوست؛ «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»، ... اگر در پیغمبری، بعثتی هست، این بعثت مربوط به کیست و چیست ...

۱۴-۱. معنای بعثت

بعثت به معنای برانگیختگی است. برانگیختگی یعنی چه؟ یعنی تحرک، حرکت بعد از رخوت و سستی و رکود. مرده‌ای که سالیانی در گورستانی خوابیده و اجزای بدن او خاک شده، وقتی با قدرت پروردگار، در قیامت برمی‌خیزد، می‌گویند برانگیخته شد. «هَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» روز برانگیختگی است. ... از خواب که بیدار شدید و بلند شدید، می‌گویید برانگیخته شد. از سستی و تنبلی و بی‌حالی و رخوت وقتی که خارج شدید و مشغول حرکت شدید، ...

۱۴-۲. حقیقت نبوت (تحول درونی و تحول اجتماعی)

... نبوت را بعضی این جور خیال می‌کنند؛ مثل اینکه واعظی مثلاً، وارد شهری می‌شود تا برای مردم آن شهر یک قدری مطالبی از دین یا غیردین بیان بکند؛ یا فرض کنیم مسئله گویی در میان مردمی بلند می‌شود، می‌ایستد تا چند تا مسئله فرعی به آن‌ها بگوید؛ یا یک سخنرانی، یک ناطقی، ... مثل یک آدم عالم روحانی نجیب سربه زیر سربه پایینی، در میان یک عده مردم. منتها این مردم هم گاهی قدر او را می‌دانند، مردمان خوبی‌اند، به این‌ها می‌گویند مؤمن؛ گاهی قدر او را نمی‌دانند، این‌ها می‌شوند کافر، و مشرک به آن‌ها می‌گویند ...

در پیغمبری، یک تحوّل و دگرگونی هست، باید بگوییم دو تحوّل و دگرگونی. اول در وجود خود پیغمبر: بعثت، رستاخیز، انقلاب، تحوّل، اول در درون و ذات خود پیغمبر، در باطن خود نبی به وجود می‌آید. ... وقتی که خود او تحت تأثیر تحوّل وحی الهی قرار گرفت؛ بعد ... از این چشمه فیاض جوشان، که روح نبی و باطن نبی است، می‌ریزد به اجتماع، منتقل می‌شود به متن جامعه بشری. ... بعد از آنی که در دل او انقلاب به وجود آمد، به دست او، در جامعه انقلاب به وجود می‌آید و بعثت به معنای واقعی تحقق پیدا می‌کند. پس، می‌بینید که در نبوت هر چه که هست، شور و تحوّل و دگرگونی و بعثت و انبعاث است.

۱۴-۳. خصوصیات نبی پیش از نبوت

۱۷۰

پیغمبر، قبل از نبوت به چه وضعی است؟ دو نکته در زمینه زندگی هر نبی، قبل از نبوت، به طور متضاد، وجود دارد. ... به نظر ممکن است متضاد بیاید.

۱۴-۳-۱. برخورداری از درونمایه‌های قوی

یکی اینکه نبی، اگر چه مبعوث نشده، اما از مایه‌های بسیار قوی و عمیق انسانی برخوردار است؛ بیش از بقیه مردم. استعداد فهمیدن او، استعداد حرکت در او، استعداد انفجار در او، ... استعداد بندگی خدا در او، آمادگی برای بنده خدا بودن، ... همه مایه‌هایی که یک انسان را از حسیض خاک بودن خارج می‌کند و به اوج «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) یعنی بنده واقعی خدا و تخلّق به اخلاق خدا می‌رساند، همه این مایه‌ها، در نبی بیش از دیگران است.

حالا چرا بیش از دیگران است؟ آیا خدا ظلمی در اینجا، تبعیضی در اینجا انجام نداده؟ ... برای تحمّل بار مسئولیت نبوت، استخوانی سنگین‌تر، درشت‌تر و مایه‌ای نیرومندتر لازم بوده. بار رسالت کار یک‌شاهی سنّار نیست. بار نبوت و پیام خدا را به مردم رساندن و جامعه‌ای را از جاهلی به توحیدی بدل کردن، این کار بسیار با عظمت و بسیار بار سنگینی است ... [پس، خدا] فیض به او می‌دهد، لطف به او می‌کند، آنچه وسیله پرورش هست، در اختیار او می‌گذارد، تا اینکه این دو صد من بار، بر روی صد من استخوان نبی بایستد. ... کار من و شما نبود برداشتش، کار گاندی و لوموبا نبود برداشتش؛ کار سقراط و افلاطون و ارسطو نبود. ...

۱۴-۳-۲. سیر در مسیر زندگی معمول جامعه

نکته دوم این است که نبی، قبل از بعثت و قبل از پیامبری، در جریان معمولی زندگی، با مردم رفیق و شریک است، در یک جریان دارند حرکت می‌کنند. از اول مشغول فکر کردن نیست که من چه کار کنم این جامعه را منقلب کنم ... البته، ناراضی است از وضع اختلاف طبقاتی زمان خود، ... از جاهلیت زمان خود [اما] ... در حدّ ایجاد یک تحوّل، یک انقلاب، ایجاد یک راهی ضدّ راه معمولی اجتماعی نیست.

شما موسی بن عمران را می‌بینید، علیه الصلاة و السلام، در خانه فرعون دارد زندگی می‌کند؛ به قول یکی از ریش سفیدهای چند سال قبل، پلو چلوهای فرعون را می‌خورد، آقا زادگی هم می‌کند، در بازار، روی عرق از نژاد بنی اسرائیل بودن و کسانی که به ایده او ایمان آوردند، یک نفر را هم می‌کشد، بعدها ... در حین برگشتن از پیش شعیب و از مدین ... آنجا مبعوث به رسالت می‌شود. راجع به آن آدم‌کشی آن روزش می‌گوید «وَأَنَا مِنَ الصَّالِينَ» (شعراء: ۲۰) گمراه بودم من. گمراه بودم یعنی چه؟ یعنی نیافته بودم این راهی را که درست بر ضدّ راه معمولی جامعه فرعون آن روزگار بوده، نه اینکه یکی از آحاد فرعونی را کشتن گناه است، نه ... می‌خواهد بگوید آن روزی که من او را کشتم، یک آدمی نبودم که با یک ایده مشخصی، یک جهت‌گیری صحیح انقلابی را تعقیب بکنم. ... حرکت می‌کردم، در کنار حرکت‌های دیگر. امروز عوض شده راه من، امروز تخطئه می‌کنم آن حرکت عمومی و مسیر جمعی جامعه را؛ یعنی امروز شدم یک آدمی که رستاخیزی در جامعه برپا می‌کند. کی؟ بعد از بعثت.

یا پیغمبر اکرم خود مائده، آیه سوره «وَالضُّحَى» مطلب را خوب روشن می‌کند. ... «وَالضُّحَى» سوگند به روشنایی چاشت‌گاه. ضحی یعنی پیش از ظهر. ببینید، خود این قسم خوردن معنی دار است ... این ضحی اشاره به آن نوری است که بر اثر بعثت پیامبر اسلام و نبوت اسلام، همه آفاق عالم را فرا گرفت. «... وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى» و قسم به شب، آن‌گاه که بپوشاند تاریکی اش همه آفاق را، «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى». گویا بعد از آنی که وحی آغاز شده بود، ... بعد از آنی که آن برانگیختگی در او به وجود آمده، آن شور و هیجان در او پدید آمده، با پیام آور وحی خدا، جبرائیل، انس بسته، ناگهان می‌بیند که وحی قطع شد؛ به شدت غمگین بوده. چقدر طول کشیده دوران فترت؟ اسمش را می‌گویند دوران فترت. چهل روز گفته‌اند، بیشتر هم گفته‌اند، تا دو، سه سال هم گفته‌اند.

بعد سوره «وَالضُّحَى» اولین سوره بشارت آمیزی است که به پیغمبر اکرم ﷺ خطاب می‌کند، می‌گوید: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» پروردگارت تو را رها نکرد، طرد نکرد و بر تو خشم نگرفت، «وَمَا قَلَى»، خشم نگرفت بر تو «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» آخرت، آینده، برای تو بهتر است از آغاز، از گذشته؛ فرجام کارت بهتر از آغاز کارت است.

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» و خواهد داد پروردگارت به تو، آن قدر که خشنود بشوی. البته، روایت در ذیلش هست که شفاعت است مراد؛ ... اما در همین دنیا هم به پیامبر اسلام ﷺ آن قدر داده شد، تا خشنود شد: هدایت انسان‌ها، تشکیل مدینه فاضله، قهر و غلبه بر دشمن‌های خونین و سرسخت، فتح بلاد، روی غلتک انداختن سیر تکاملی جامعه اسلامی، این‌ها همه نعمت‌های خدا بود به پیغمبر اسلام ﷺ.

باری، «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» آیا خدا تو را یتیمی نیافت که پناه داد؟ ... در آغوش مهر و محبت خود، تو را نگاه داشتیم ای پیغمبر ما. این امید دارد می‌دهد، می‌خواهد بگوید پناه خدا همیشه با توست، ... مبدا پنداری که خدا تو را وا گذاشته است ...

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» و تو را گمگشته یافت و هدایت کرد. اینجا چندتا روایت هست که البته، بعضی از این روایت‌ها ضعیف هم هست، و چند تا هم اقوال مفسرین است که قاطبی روایت‌ها شده. می‌گوید «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» خدا تو را گمگشته یافت و هدایت کرد؛ نه مراد گمگشتگی فکری و روحی است، بلکه مراد این است که یک وقتی پیغمبر، در بچگی، درکوه‌های مکه گم شده بود، بعد خدا هدایت کرد پدر بزرگش را، و توانست او را پیدا کند؛ یا در یک ماجرای دیگری گم شده بود، فلان زن آمد، او را پیدا کرد؛ یا تو گمشده بودی در اهل مکه، در میان مردم مکه، کسی تو را نمی‌شناخت، خدا مردم مکه را با تو هدایت کرد؛ به این معانی حمل کرده‌اند. ... اگر واقعاً روایت صحیحی برطبق هریک از این معانی بیاید، البته، قابل قبول است و می‌شود قبول کرد. اما با وجود اینکه ما هریک از این معانی را طبق روایت صحیح قبول می‌کنیم؛ معنای ظاهر آیه غیر از این است. و قبول روایتی که این معنا را به ما می‌دهد، منافات ندارد با قبول معنای ظاهر آیه.

ظاهر آیه ... دارد می‌گوید تو گمراه بودی، تو را هدایت کردیم؛ یعنی چه گمراه بودی؟ یعنی بت‌پرست بودی؟ ابدأ؛ یعنی آدم منحرفی بودی؟ ابدأ؛ یعنی گنهکار بودی؟ ابدأ؛ پس چه؟ یعنی این صراط مستقیمی که با بعثت و نبوت به تو ارائه داده شده، در اختیار تو نبود. غیر از این است مگر؟

آن معارف، آن قوانین، آن افکار، آن ایده‌ها که با آمدن وحی بر پیغمبر، برای قلب مقدّس او روشن و آشکار شد، مگر قبل از نبوت و قبل از بعثت، برای آن بزرگوار وجود داشت؟ مسلماً نه. ...

خُب، «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا» تو را مستمند عیال‌مندی یافت و تو را بی‌نیاز کرد. منظور از این آیه و طرح این سوره در این نوشته چه بوده؟ این بوده که پیغمبر اکرم ﷺ، همچنانی که مفاد ظاهر آیه هست، گمگشته بود، در میان مردم معمولی حرکت می‌کرد، در میان جامعه راه می‌رفت و سیر می‌کرد، اگرچه از وضع ناراحت بود، اگرچه از اینکه آقازاده‌های قریش، کنیز فلان آدم تهیدست را بگیرند، به زور تصرف کنند، رنج می‌برد و حِلْف الفضول را درست می‌کرد؛ پیمان جوانمردان. اگرچه لحظه‌ای حتی به خدا شرک نیاورد و در مقابل این بت‌ها تعظیم و تواضع نکرد، اگرچه لحظه‌ای با قلدرها و زورمندها نساخت و مثل یک انسان جوانمرد در آن جامعه زندگی کرد؛ اما با همه این اوضاع، آنچه پیغمبر کرد، در مسیر معمولی زندگی آن جامعه بود؛ در مسیر معمولی زندگی آن جامعه.

۱۴-۳-۳. رستاخیز درونی نبی در قرآن کریم

پیغمبر ﷺ، در مسیر معمولی جریان زندگی جمعی آن جامعه زندگی می‌کند، ناگهان وحی الهی می‌رسد. یک تحوّل عمیق در وجود او و در باطن او پدید می‌آید؛ آن قدر این تحوّل عجیب است، آن قدر شدید است که حتی در جسم پیغمبر ﷺ هم اثر می‌گذارد، در اعصاب پیغمبر ﷺ هم اثر می‌گذارد. پیغمبر اکرم ﷺ وقتی در کوه نور، اولین شعله وحی به جانش خورد، آتش گرفت؛ دید که پیام‌آور خدا می‌گوید «إِقْرَأْ» بخوان، پیغمبر که چیزی نمی‌خواند، «وَمَا أقرَأْ» چه بخوانم؟ یا نمی‌خوانم، نمی‌توانم بخوانم - یعنی ما، مای نافیه باشد، یا مای استفهامیه «وَمَا أقرَأْ» چه بخوانم؟ - «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» آتش به جان پیغمبر ﷺ می‌زند، تحوّل به وجود می‌آورد؛ این انسان متفکر، انسان درست‌برو، انسان آماده‌را ناگهان، یک انقلابی در او به وجود می‌آورد؛ یک رستاخیزی. اصلاً آدم، آدم قبلی نیست. ... اول، بعثت در وجود او، انقلاب و تحوّل در باطن او به وجود آمد و بعد همین انقلاب منشأ شد که بتواند دنیایی را به تحوّل بکشد. ...

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بخوان به نام پروردگارت، آن که آفرید. ببینید، یک سلسله منظمی را شروع می‌کند؛ ... اولین چیزی که برای یک انسان خداپرست، موجب توجه او به خدا می‌تواند شد، دل او را به خدا جذب می‌کند، ساده‌ترین موضوع است، موضوع آفرینش است. ... تمام این مظاهر عظیم خلقت از آن اوست.

وقتی که این مطلب در ذهن جا می‌گیرد، یک پله می‌رود بالاتر، یک چیزی بالاتر از آفرینش را ثابت می‌کند. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» انسان را آفرید، آن هم انسان را از علق آفرید. تفاوت میان انسان و موجودات دیگر چقدر است؟ ...

... نیروی فکر و نیروی اختیار و نیروی اراده و نیروی ابتکار در انسان، این‌ها چیزهایی هستند که انسان را ممتاز کرده‌اند از بقیه موجودات. اصلاً یک چیز دیگری است انسان در مقابل آن‌ها. ... تمام این امتیازاتی که در انسان هست، بر اثر فیضان روح خداست در او؛ تجلی روح خدا در انسان؛ که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹).

باری، ناگهان پیغمبر ﷺ را متوجه می‌کند به یک چیزی بالاتر از آفرینش خشک و خالی؛ آفرینش انسان، آفرینش عقل، آفرینش نیروی فهم و درک، آن هم از چه؟ «مِنْ عَلَقٍ» از خون بسته و منعقد، از کجا تا به کجاست؟ «ما للتراب ورتب الأرباب»؛ چگونه می‌شود یک چیزی که جان ندارد، نیروی حرکت ندارد، نیروی فهم ندارد، تبدیل بشود به انیشتین! تبدیل بشود به یک انسان بزرگ، تبدیل بشود به سقراط، به یک متفکر، به یک فیلسوف، به یک پیامبر، چطور می‌شود این؟ جز این است که صنع قوی پروردگار است در عالم؟ «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»، پیغمبر ما را در آغاز وحی، متوجه به این نکته بسیار مهمش کردند. ببینید، می‌خواهد تحوّل در او به وجود بیاید، می‌خواهد یک کفشی از فولاد به پایش کنند، عصایی از فولاد به دستش بدهند تا برود، آن قدر که دیگر خستگی برایش مفهومی نداشته باشد. از اول می‌سازندش با این کلمات. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» آفرید انسان را از علق، یعنی خون بسته منعقد.

«إِقْرَأْ» بخوان، از این هم بالاتر است خدا ... بخوان و پروردگار تو بزرگوارترین است، «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» آن که آموخت به وسیله قلم. ... اگر قلم نمی‌بود، اگر نوشتن نمی‌بود، باز بشر ترقی نمی‌کرد. آنچه که پیشرفت یک نسل را برای نسل دیگر می‌گذارد، تا آن نسل دیگر، مانند پلکان ... جز قلم [نیست].

... «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»، آموخت به آدمی، چیزهایی را که نمی‌دانست. این‌ها نعمت‌های خداست درباره انسان. خب، پس انسان باید شکر کند این نعمت‌ها را. وقتی خدا به انسان آموخته، وقتی خدا راه را به انسان نشان داده، قلم را به انسان داده، انسان را خردمند کرده و آموزش داده، پس انسان بایستی برود به طرف قله اوج، پس باید انسان یک لحظه انحطاط نداشته باشد. انسان باید دیگر برگشت و بدبختی نداشته باشد، آیا این جور است؟ آیه بعدی جواب می‌دهد، گانه در مقابل یک چنین توهمی قرار می‌گیرد ...

«كَلَّا»، نه چنین است که می‌پنداری تو و حرف می‌زنی. ... «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» ... «أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى» طغیان بشر، سرکشی‌ها و گردن‌کشی‌های انسان‌های عاجز و طاغوت‌ها در مقابل رحمان‌ها، صف‌آرایی کردنشان، این‌ها بشریت را بدبخت کرد. این طغیان‌ها نگذاشت که بشر ... آن چنان که خدا می‌خواست تربیت بیابد ... باز دارد پیغمبر ساخته می‌شود. توجه به لطف خدا، توجه به بزرگواری خدا، توجه به آموختن خدا، توجه به اینکه خدا آفریدگار است، توجه به اینکه خدا آموزنده است، توجه به اینکه خدا اکرم است و توجه به اینکه انسانیت به آنجا که باید برسد، نرسیده است؛ به مفهوم «كَلَّا» نرسیده و توجه به اینکه تقصیر طغیان‌گران است.

و طغیان بر اثر احساس بی‌نیازی است. استغنا، غنا، جمع ثروت، انباشتن گنج‌ها و ثروت‌ها، گردن‌ها را برمی‌افرازد، و وقتی گردن‌ها برافراشته شد، وقتی قدرت‌های غیر خدایی به وجود آمد و شکل گرفت، آن وقت است که بشریت دیگر به آن سرمنزل نمی‌رسد. ببینید، این‌ها الهام‌های خداست در آغاز بعثت، این‌ها همان شعله‌ای است که پیغمبر خدا را آتش زد، مشتعل کرد.

«كَلَّا»، نه چنان است که فرض می‌کنید. تصوّر می‌کنید و انتظار دارید که بشریت به حال سامان‌یافتگی رسیده باشد؟ نه! «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» آدمی بی‌گمان طغیان و گردن‌کشی می‌کند، «أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى» که خود را بی‌نیاز ببیند. «إِنَّ إِلَهِي رَبِّي كَأَنَّهُ لَا يَمُرُّ بِشَيْءٍ إِلَّا وَأَعْلَمُ بِحَدِيثِهِ إِذْ يَخْتَصِرُ الْقُرْآنَ لِجَانِبٍ» ... پایان کار به سود خدا و جبهه خدایی است. همان راهی که پروردگار عالم معین کرده، بالاخره بشریت در همان راه به سرمنزل خواهد رسید، تردیدی نیست ...

... «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» سوگند به اختر، آن وقت که فرود آید. «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ» گمراه نگشته دوست و رفیقان و به باطل نگراییده است. مربوط به مسئله معراج است، آن چنانی که در بسیاری از تفاسیر هست. اگرچه که اشاره می‌کند به تحوّل درونی پیغمبر و حالت گیرندگی وحی، اما مناسبت سوره «وَالنَّجْمِ»، این است که پیغمبر آنچه که از ماجراهای سفر شبانه، سفر معراجی بیان می‌کرد، این‌ها گوش نمی‌کردند؛ آیه در این مقام دارد حرف می‌زند. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» از روی هوس سخن نمی‌گوید، «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» نیست، مگر وحیی از جانب پروردگار رسیده.

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»، آموخته است به او آن فزون‌نیرو، آن دارای قدرت زیاد. ... «شَدِيدُ الْقُوَىٰ» یعنی بسی نیرومند. «ذُو مِرَّةٍ» آن فرزانه خردمند، بله، «مِرَّةٍ» به معنای فرزاندگی و خردمندی و حکمت، که مفسرین گفته‌اند اشاره است به جبرئیل؛ که آنچه او نقل می‌کند، از قول جبرئیل نقل می‌کند و خدا

به وسیله جبرئیل به او این چیزها را آموخته. «فَاسْتَوَى» این وحی الهی به او شده است و او بر سر پای خود راست ایستاده است، «فَاسْتَوَى».

«وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى» و او در افق برتر و بالاتر است. «أَعْلَى»، یعنی برترین، افق هم که معلوم است. در یک افق برتری قرار دارد پیغمبر... شاید بشود این جوری معنا کرد؛ «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى» یعنی در سطح بالاتری قرار داشت پیغمبر که توانست پیغمبر بشود. همانی که عرض کردیم، با مایه‌های سرشارتری از معمول، پیغمبر ﷺ در میان مردم معمولی زندگی می‌کرد قبل از نبوت. «ثُمَّ دَنَا» پس نزدیک شد، «فَتَدَلَّى» پس نزدیک‌تر شد. بنا بر اینکه منظور پیغمبر باشد؛ یعنی پیغمبر نزدیک شد به خدا و نزدیک‌تر، بر اثر عبادت‌ها، بر اثر ریاضت‌ها، بر اثر تفکرها و تدبیرها و بر اثر لطف‌هایی که خدا، به‌طور اختصاصی، به او کرده بود، روحش به خدا نزدیک و نزدیک‌تر و آماده گرفتن وحی می‌شد. بعضی گفته‌اند منظور از «دَنَا» یعنی جبرئیل به پیغمبر نزدیک شد و «تَدَلَّى»، و بر او آویخت؛ یعنی خودش را رساند به پیغمبر تا اینکه وحی را به او برساند. به هر حال، فرقی نمی‌کند؛ اما معنای اول به نظر ما نزدیک‌تر و ظاهرتر است... .

«فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»، پیغمبر به خدا نزدیک شد و شد، پس به فاصله دو کمان رسید یا از آن کمتر. نگویید که دو کمان یعنی چه... این‌ها تعبیرات کنایی است، استعاری است؛ به او نزدیک شد، نه از لحاظ مکان، دو کمان یعنی خیلی نزدیک شد، خیلی نزدیک شد، به آن اندازه‌ای به خدا نزدیک شد روح مقدس پیغمبر، آن قدر نزدیک شد که دیگر از او نزدیک‌تر برای هیچ انسانی متصور نیست؛ نزدیک نزدیک.

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى»، پس وحی فرستاد خدا به بنده‌اش آنچه وحی فرستاد. «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» دروغ نگفته است دل، آنچه را که دیده است. آنچه که مشاهدات دل پیغمبر است، به پیغمبر دروغ نگفته، درست دیده، اشتباهی ندیده. «أَفْتَتَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى» آیا با او جدل می‌کنید در آنچه دیده است؟

... باری، پس از این انگیزش درونی و باطنی است که راه نبی عوض می‌شود و تلاشش رنگ دیگری می‌گیرد و با جدّ و جهادی مداوم، می‌کوشد. می‌کوشد چه بشود؟ تا در جامعه و در متن زندگی انسان‌ها رستاخیزی و تحوّلی از بنیاد پدید آورد. بعد که در خودش تحوّلی به وجود آمد، سعی می‌کند در جامعه تحوّل ایجاد کند، و این همان مسئولیت رسالت است و پیغمبر برای این کار است.

خلاصه درس

- بعثت به معنای برانگیختگی و تحرک بعد از رخوت و سستی و رکود است، چنانکه مردگان یوم البعث برانگیخته می‌شوند. برخی نبوت را واعظی، مسئله‌گویی یا سخنرانی می‌دانند، اما حقیقت این است که نبوت اولاً، تحول در باطن خود نبی است و ثانیاً، انقلاب در جامعه است.

- نبی پیش از بعثت از درونمایه‌های قوی و استعدادهایی برتر برخوردار است، چراکه بار مسئولیتش سنگین‌تر است. بایستی جامعه را از جاهلی به توحیدی بدل کند. برداشتن این بار کار افراد عادی حتی نابغه چون گاندی و افلاطون نبود.

- نبی پیش از بعثت در مسیر زندگی معمولی سیر می‌کند، مثل موسی که در قصر فرعون زندگی و آقازادگی کرد و حتی کسی نفر را کشت و بعد از بعثت راجع به آن روز گفت: «وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»؛ گمراه بودم من. یعنی نیافته بودم این راهی را که درست بر ضد راه معمولی جامعه فرعون‌ی آن روزگار بوده، نه اینکه یکی از آحاد فرعون‌ی را کشتن گناه است. یا خطاب به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» و تو را گمگشته یافت و هدایت کرد. نه به این تفسیر که ایشان در بچگی، درکوه‌های مکه گم شده بود، بعد خدا هدایت کرد پدر بزرگش را، و توانست او را پیدا کند. بلکه بدین معنا: این صراط مستقیمی که با بعثت و نبوت به تو ارائه داده شده، در اختیار تو نبود.

- در مسیر زندگی معمولی به‌ناگاه وحی الهی می‌آید و سبب تحول عمیق درونی نبی می‌شود، چنانکه سوره علق سبب این انقلاب در رسول خدا شد. در این سوره آمده است: توجه به لطف خدا، توجه به بزرگواری خدا، توجه به آموختن خدا، توجه به اینکه خدا آفریدگار است، توجه به اینکه خدا آموزنده است، توجه به اینکه خدا اکرم است و توجه به اینکه انسانیت به آنجا که باید برسد، نرسیده است.

- پس، پیامبر با مایه‌های سرشارتری از معمول در میان مردم معمولی زندگی می‌کرد. «ثُمَّ دَنَا»؛ پس، نزدیک شد. «فَتَدَلَّى»؛ پس، نزدیک‌تر شد، یعنی روح پیغمبر بر اثر عبادت‌ها، بر اثر ریاضت‌ها، بر اثر تفکرها و تدبیرها و بر اثر لطف‌هایی که خدا به طور اختصاصی به او کرده بود به خدا نزدیک و نزدیک‌تر و آماده گرفتن وحی می‌شد. پس از این انگیزش درونی و باطنی است که راه نبی عوض می‌شود و با جدّ و جهادی مداوم می‌کوشد تا در جامعه و در متن زندگی انسان‌ها رستاخیزی و تحوّل‌ی از بنیاد پدید آورد.

پرسش‌ها

۱. چرا قرآن کریم از نبوت، تعبیر به بعثت می‌کند؟
۲. مهم‌ترین تمایز پیامبران با عامه مردم و علت انتخاب شدن ایشان به پیامبری چیست؟
۳. پیامبران پیش از نبوت چه وضعی داشتند؟ آیا به دنبال نهضت و قیام بودند؟
۴. آیا پیامبر اسلام پیش از نبوت گمراه بود؟ چرا در آیه شریفه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» خداوند ایشان را گمراه معرفی می‌نماید؟

مبحث پانزدهم: رستاخیز اجتماعی نبوت

انقلاب و رستاخیز اجتماعی پیامبران

معنای انقلاب

هدف انبیاء از انقلاب و رستاخیز اجتماعی

ضرورت انقلاب و رستاخیز اجتماعی پیامبران

تبیین قرآنی انقلاب اجتماعی نبی

رستاخیز اجتماعی نبوت

مبحث پانزدهم: رستاخیز اجتماعی نبوت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با مفهوم انقلاب، حق و باطل آشنا شود و تبیین قرآنی رستاخیز اجتماعی نبی را بازشناسد و بداند که پیامبران آمده‌اند تا نظام غیر عادلانه غیر فطری غیر انسانی را به نظام الهی، به قواره اجتماعی توحیدی تبدیل کنند؛
۲. به این باور برسد که جنگ و خونریزی در مفهوم انقلاب نهفته نیست؛ بعثت انبیا برای دگرگونی جامعه از شکلی غلط و ناموزون و توأم با ظلم و جور و ستم به شکلی موزون و عادلانه است، اما این دگرگونی و انقلاب مخالفانی فرعونی دارد که سبب زد و خورد و خونریزی‌اند؛
۳. بکوشد که دنباله‌رو انقلاب الهی نبی اکرم ﷺ و زمینه‌ساز انقلاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَ نَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ * وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (قصص: ۱-۷).

... بعد از آنی که وحی الهی به یک چنین بنده‌ای انجام گرفت، در روح او و در باطن او، جوششی و انگیزی به وجود می‌آید، انقلابی در روح خود نبی ایجاد می‌شود. در زندگی معمولی او، در آمد و شد او، در جهت‌گیری اجتماعی او، خلاصه در سراسر وجود او، یک رستاخیزی به پا می‌شود، یک انقلابی به وجود می‌آید. آدم بعد از وحی، آن آدم دیروزی یا دو ساعت قبلی نیست.

اینی که بعضی از نویسندگان بی‌اعتقاد به پیامبر اسلام، از این مستشرقین - که بعضی‌شان شاید هم بی‌غرض باشند، اما بعضی‌شان مسلّم مغرض هستند - در زمینه زندگی پیغمبر می‌نویسند که پیغمبر در طول عمر قبل از بعثت مطالعه می‌کرد، تفکر می‌کرد، تدبّر می‌کرد، و این تفکرات بود که او را رسانید به انقلابی که ایجاد کرد؛ این حرف با این وضع ظاهرش، غلط و دروغ است، مگر منظورشان حرف دیگری باشد.

پیغمبر بر اثر تفکرات و تدبّرات، به انقلاب و دعوت اسلامی نرسید. اصلاً او بعد از آنی که این دعوت، این وحی، این برانگیختگی در او به وجود آمد، موجود دیگری شد، انسان دیگری شد، وضع دیگری پیدا کرد. و نه آن پیغمبر، همه پیغمبرها. موسی در حالی که زن و بچه‌اش را برداشته و دارد می‌آید طرف یک مسافرت معمولی، در وسط بیابان، در آن لحظه حساس، وقتی وحی الهی بر او نازل می‌شود، موسی دیگر همه چیز از یادش می‌رود. موسی آن وقتی که رسالت را احساس می‌کند، انسانی است غیر از انسان یک لحظه قبل ...

۱۵-۱. انقلاب و رستاخیز اجتماعی پیامبران

به هر صورت، بعثت پس به معنای یک انگیزش، یک انقلاب، ... در وجود نبی و پیامبر برگزیده است. بعد از آنی که این انقلاب در او به وجود آمد، آن وقت نوبت آن است که همین انقلاب در محیط خارجی انجام بگیرد. همان تحوّل که در روح نبی ایجاد شد، باید به یک شکلی با یک وضع خاصی، در متن واقعیت اجتماع انجام بگیرد و این همان مطلبی است که ما اسم آن را گذاشتیم رستاخیز اجتماعی نبوت. ...

۱۵-۲. معنای انقلاب

... منظور از کلمه انقلاب، یعنی یک تحوّل و یک دگرگونی عمیق بنیادی از ریشه در یک اجتماع. در

کلمه انقلاب، به طور حتم و لزوم، زدو خورد نیست، در کلمه انقلاب، به طور حتم و لزوم، خونریزی و کشتار نیست، به طور حتم و لزوم، دعوا و درگیری نیست؛ ممکن است دعوا پیش بیاید، ممکن است درگیری به وجود بیاید، اما کلمه انقلاب حامل معنای دعوا و درگیری نیست.

... فرض بفرمایید که این مسجد و وضعش، ساختمانش، دیوارهایش، عمارتش به یک شکل خاصی است. ... اگر بنا بود اینجا به جای سالن مسجد و شبستان مسجد، فرض بفرمایید یک عمارت مسکونی بشود، حتماً شالوده این بنا جور دیگری ریخته می شد ...

... انقلاب ... یعنی پایه‌ها، زیربناها، شالوده‌ها، قسمت‌های اصلی، پیکره‌ها، و بنیان‌های اساسی این عمارت را تبدیل کنند به پیکره‌هایی دیگر، به بنیان‌هایی دیگر، به دیوارهایی دیگر، به بدنه‌هایی دیگر، به اندام‌هایی دیگر ...

۱۵-۳. هدف انبیا از انقلاب و رستاخیز اجتماعی

... دوجور ساختمان اجتماع داریم. یک ساختمان اجتماع است که مردمان، همه‌شان یا اکثریشان برده و اسیرند در مقابل انسان‌های دیگر؛ یک نوع ساختمان و بنای اجتماعی داریم که مردمان، همه‌شان آزادند از اسارت قدرت‌های دیگر؛ همان‌طوری‌که، در قسم اول، وقتی حساب می‌کنید، اقتصاد به سود همان طبقه بالاست، حکومت در اختیار همان طبقه بالاست، ... همچنین در این اجتماع دومی ... اقتصاد همگانی است، حکومت به معنای زمامداری، همگانی است، در اختیار همه است ... اگر ناراحتی پیش بیاید، همه در آن شریکند، اگر خیری پیش می‌آید، همه در آن شریکند، و بهشت است دنیا. ...

اجتماعات نوع اول که در آن تبعیض هست، آن‌ها اجتماعاتی است که قیصره و آکاسره عالم و جباران تاریخ، آن اجتماعات را به وجود می‌آوردند. و اجتماعات نوع دوم، اجتماعات آباد و آزاد و بی‌تبعیض و انسانی، همان اجتماعاتی است که انبیای عظام الهی در طول تاریخ به وجود می‌آوردند. ... غالباً تصور از انبیا، تصور دیگری است. مردم خیال می‌کنند که انبیا در یک جامعه‌ای که ظهور می‌کنند، مثل یک آدم حکیم فرزانه دانشمند بزرگواری، که یک کوهی از معلومات است، می‌آید در جامعه، یک خانه‌ای می‌گیرد، یک گوشه‌ای می‌نشیند تا مردم بیایند گروه گروه از خرمن فیض او و دانش او استفاده کنند. ...

نبی این جوری‌ها نیست؛ نبی وقتی که در یک اجتماعی مبعوث می‌شود، ... در باطن او و در روح او رستاخیزی به وجود می‌آید، این دیگر وقتی آمد در جامعه، یک آدمی است که سر از پا نمی‌شناسد ... تبدیل شده به یک شعله جَوَّالَه سوزانی، در اجتماع ... یعنی می‌فهمد که این جامعه، این جامعه طبقاتی، این جامعه‌ای که در آن تبعیض هست، ظلم هست، نابسامانی هست، نامردمی هست، بایستی عوض بشود و تبدیل بشود به یک جامعه توحیدی.

جامعه توحیدی کدام است؟ ... توحید الهی به معنای این است که همه چیز، قانون، سنت، مقررات، آداب، فرهنگ، باید از سوی خدا الهام داده بشود. توحید الهی یعنی اینکه همه مردم بندگان خدا باشند و بس، بنده کسی دیگری نباشند؛ بندگان، آزاد از بندگی دیگر بندگان باشند. ... [نبی می‌آید تا] یک جامعه توحیدی بی طبقه بی تبعیض بی ظلم تحت حکومت پروردگار عالم به وجود بیاورد ... می‌آید در اجتماع برای دگرگون کردن [نه برای خونریزی]. کلمه انقلاب ... در آن جاری شدن خون از دماغ یک نفر هم نیست. ... یک سوء قصد کوچک ممکن است یک دنیا را به آتش بکشد. البته، در یک انقلاب هم ممکن است خونریزی باشد، ممکن هم هست نباشد، در کلمه انقلاب خونریزی، کشتار، دودستگی، ریختن به جان هم نیست.

اگر پیغمبر ﷺ وقتی وارد اجتماع شد، ... به فرعون گفت که تو نباید آنجا بنشین و نباید بنی اسرائیل را این قدر در فشار قرار بدهی و نباید طبقات مختلف اجتماعی بسازی [فرعون گوش نمی‌دهد]. ... علت اینکه زد و خورد و درگیری در انقلاب‌های انبیا پیش می‌آید، که خدا در قرآن می‌گوید: «وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِئِيونَ كَثِيْرًا» ای بسا پیامبرانی که خداپرستان بسیاری در رکاب آن‌ها جنگیدند، یا جهاد در اسلام تشریح می‌شود؛ علت این است که آن طبقه مرفه، آن طبقه‌ای که لبه تیز انقلاب به طرف اوست و امتیازات از او گرفته می‌شود، او حاضر نیست به این انقلاب. و إلا ... اگر تسلیم می‌شدند، از آن اوج پایین می‌آمدند، پیغمبر هیچ مجبور نمی‌شد که دست به کشتار و زدو خورد و این چیزها بزند.

پس پیغمبر که می‌آید داخل یک اجتماعی، برای این تحوّل می‌آید ... «الْتَّاسُ سُوَاسِيونَ»، برابرند انسان‌ها، «كَاسْنَانِ الْمُسْطِطِ» مثل دندان‌های شانه. این ندای پیغمبر است: «كُلْكُم مِّنْ اَدَمٍ وَ اَدَمٌ مِّنْ تُرَابٍ»^۱ انسان‌ها همه فرزندان آدمند. ...

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الروضة من الکافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۹۹.

در تمام جامعه‌هایی که پیغمبری ظهور کرده، ... آمده تا جامعه را از شکلی غلط، از شکلی ناموزون، از شکلی توأم با ظلم و جور و ستم، تبدیل کند به شکلی موزون، به شکلی زیبا، به شکلی عادلانه؛ ... رستاخیز نبوت این است. ... به‌طور کلی، هیچ پیغمبری نبوده که آمده باشد تا برای مردم، یک مقدار مسائل فرعی و جزئی زندگی را بیان بکند.

البته، پیغمبران بزرگ که پیغمبران اولوالعزم می‌نامیم ... قطب‌های انقلابات الهی بودند، و پیغمبران دیگر، بعضی می‌آمدند دنباله انقلاب آن‌ها را می‌گرفتند، بعضی می‌آمدند کار آن‌ها را تکمیل می‌کردند، بعضی می‌آمدند کار آن‌ها را به ثمر می‌رساندند، بعضی می‌آمدند رجعت‌هایی که بعد از انقلاب‌های به ثمر رسیده آن‌ها به وجود می‌آمده، برگردانند، باز یک انقلاب نوینی به وجود بیاورند؛ همان کاری که اوصیای پیغمبر ما، بعد از رحلت پیغمبر ما انجام می‌دادند؛ کار امیرالمؤمنین علیه السلام، کار امام حسین علیه السلام، کار ائمه دیگر، کار علمای امت اسلام و کار بالاخره صاحب‌الزمان، ولی عصر علیه السلام ...

۱۵-۴. ضرورت انقلاب و رستاخیز اجتماعی پیامبران

... این پیغمبری که می‌آید، این قدر زجر می‌کشد، خودش را به آب و آتش می‌زند تا این وضع غلط را تبدیل کند به وضع زیبا و نیکو، چه مانعی دارد که این کار را نکند؟ ... کدام حقی در اینجا وجود دارد که شما آن را مقیاس می‌گیرید، «الْحَقُّ لِمَنْ عََلَبَ»، هر که غالب شد، هر که قدرت به دست آورد، نوش جانش، گوارایش؛ آنی که توسری خور است، به درک، می‌خواست نشود، می‌خواست نباشد، حالا که هست، بگذار هر جوری ترک تازی می‌کنند بکنند، پیغمبر چرا خودش را به آب و آتش می‌زند؟ چرا؟ ... علتش این است؛ پیغمبر بی‌جا حرکت نمی‌کند، پیغمبر بی‌جهت خود را به آب و آتش نمی‌زند؛ آنچه که او می‌بیند از وضع موجود زمان خود، وضع باطل و برخلاف فطرت انسانی و جهانی است؛ آنچه که او می‌خواهد انجام بدهد، وضع حق، یعنی برطبق فطرت جهانی و انسانی است.

حق و باطل؛ ... انسان یک خصوصیتی دارد، یک امکاناتی دارد، یک نیازهایی دارد، یک موجودی است خلاصه که با یک مقدار خصوصیات و امکانات خاص خودش به وجود آمده. این را اینجا داشته باشید. این جهانی هم که انسان در آن زندگی می‌کند، باز با یک شرایطی، با یک خصوصیتی، دارای حرکتی و به‌سوی جهتی ساختمان شده. این عالمی که شما نگاه می‌کنید ... در نظر یک خداپرست

خداشناس، یک وحدت لایتجزا است. تمام این عالم یک چیز است، اجزای این عالم اجزای یک پیکرند. همچنانی که یک پیکر، حرکت مشابهی در میان تمام اجزایش هست، در این عالم هم همین جور است. ... همه موجوداتِ دیگر غیرانسانی، چون شعور ندارند، چون اراده و اختیار ندارند، خواه و ناخواه دارند در این مسیر، در این حرکت عمومی پیش می‌روند، انسان است که دارای اختیار است، انسان است که می‌تواند لج کند و از این قافله اشیاي عالم خودش را کنار بکشد و به عکس حرکت کند. ... گاهی خودش راهش را کج می‌کند، به عکس برمی‌گردد، چپ و راست می‌رود. گاهی هم دست موجودات بی‌زبان دیگر را می‌کشد، دنبال خودش می‌برد. ...

چون انسان ... اختیار دارد، اراده دارد، می‌تواند راه خودش را عوض بکند ... لازم است قانونی برای او معین بشود، خط سیری برای او مشخص بشود، به او بگویند ... اگر از این خط سیر تجاوز کردید، از این نقشه‌ای که برای شما می‌کشیم خارج شدید، بدانید که از مسیر این کاروان بیرون رفتید. ... این قانون اسمش چیست؟ ... حق. ... حق یعنی آن قانونی که منطبق است با سرشت عالم، و چون با سرشت عالم و جهان منطبق است، منطبق است با سرشت انسان نیز ...

باطل چیست؟ باطل آن خط‌مشی‌ای، آن قانونی، آن راه و رسمی است که برخلاف فطرت جهان و سرشت انسان وضع و جعل و انجام شده باشد. باطل آنی است که قلدرها و شیطان‌ها و آن‌هایی که می‌خواهند از این مسیر منحرف بشوند، آن‌ها درست می‌کنند. پیغمبران همیشه حق را می‌آورند تا باطل از میان برود. آن جامعه‌ای که فرعون درست می‌کند، مردم را به چند طبقه تقسیم می‌کند، بر یک طبقه از آن‌ها فشار می‌آورد، یا یک طبقه را مرفه نگه می‌دارد و بر دیگران ستم می‌کند، آن وضع و آن نظام و آن مقررات و آن شکل اجتماعی، شکل باطل است. پیغمبرها می‌آیند تا آن شکل باطل را وارونه کنند. می‌آیند تا آن را متلاشی کنند، از بین ببرند، جای آن را به حق بدهند. پس، اینکه پیغمبر ﷺ خود را به آب و آتش می‌زند، برای خاطر حق است؛ ... برای خاطر حق است که خودش را این قدر ناراحت و در معرض رنج قرار می‌دهد. ... این تفسیر و تحلیل کار پیامبران است.

خلاصه‌گیری می‌کنیم حرف را: [پیغمبران] ... جاهلیت، یعنی نظام غیر عادلانه غیر فطری غیرانسانی را، می‌خواهند تبدیل کنند به نظام الهی، به قواره اجتماعی توحیدی؛ می‌خواهند تبدیل کنند به اینکه جامعه قلمرو حکومت خدا باشد، نه قلمرو حکومت هوس‌ها و هوی‌ها ...

۱۵-۵. تبیین قرآنی انقلاب اجتماعی نبی

آیاتی که از سوره قصص در نظر گرفتیم که تلاوت بشود، همین وضع را تشریح می‌کند؛ وضع جاهلی حکومت فرعون و جامعه فرعون را، و وضعی را که موسی می‌خواست به جای آن وضع فرعون برقرار کند. ضمن اینکه این دو وضع در مقابل هم مشخص می‌شوند، نویدی هم داده می‌شود به آن کسانی که دنبال وضع موسوی حرکت می‌کنند. ...

«طسم»، این رمز اول سوره ... «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» این است آیه‌های کتاب روشن و روشنگر، «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِّإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ» بر تو می‌خوانیم بخشی از داستان مهم موسی و فرعون را ...

بخشی از داستان مهم موسی و فرعون را بر تو فرو می‌خوانیم «بِالْحَقِّ» برطبق حق، برطبق حقیقت، دور از افسانه و اسطوره، «لَقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» به سود مردمی که ایمان می‌آورند. ... آن‌ها وقتی که این داستان را با این بینش، شنیدند و سنت الهی را در این زمینه فهمیدند، راهشان را مشخص و معین می‌کنند. خلاصه مطلب این است که «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ»، فرعون در زمین برتری جست، بزرگی طلب کرد برای خود ... همه برابر بودند، همه هم‌سطح بودند، او برتری گرفت بر دیگر بندگان. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» در روی زمین برتری و بزرگی به خود بست و برای خود برگزید، «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا» ... مردم زمین را هم تقسیم‌بندی کرد، طبقه‌بندی کرد، گروه گروه کرد. یک عده را نزدیک‌تر به خودش؛ طبقه هامان و طبقاتی و مشابه او، یک طبقه پایین‌تر، طبقاتی درست کرد در جامعه فرعون خود و در روی زمین خدا. «يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ» علاوه بر اینکه طبقاتی و دارای گروه‌های مختلف کرد جامعه را، به خصوص روی یک طبقه فشار را بیشتر کرد، «يَسْتَضِعُّ» مستضعف می‌ساخت گروهی از آن‌ها را. بنده اینجا برای «يَسْتَضِعُّ» یک معادل فارسی به نظرم رسید: ... یک طبقه را مورد ستم و در پنجه ضعف و ناتوانی گرفت؛ استضعاف. استضعاف را نمی‌شود گفت مظلوم ساختن، ... در پنجه ضعف نگه داشت این‌ها را ... «يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ»، عده‌ای از مردم جامعه را و یک طبقه از این‌ها را به شدت در پنجه ضعف و ناتوانی نگه‌داشت، انداختشان به کام ضعف، به کام ناتوانی، «يَسْتَضِعُّ» ... حاصلش این است که این‌ها را در جامعه از همه امکانات رشد و ترقی محروم کرد ...

و فشارش هم این بود که «يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» جوان‌های آن‌ها را می‌کشت. نمی‌گذاشت نسل جوان این‌ها رو بیایند... یا به خصوصیت می‌دانست، آن‌چنان‌که ظاهر روایات است، که کاهنی گفته بود: فرزندی به این خصوصیات به دنیا خواهد آمد که نامش موسی است. یا به خصوصیات نمی‌دانست، آدم روشن‌بینی بود، می‌فهمید، می‌فهمید که بالاخره در میان این نسل جوانی که در جامعه فرعونی میان بنی‌اسرائیل هستند، با شور و ایده و خروش فراوان؛ عاقبت این‌ها یک موسایی، یک انسان بزرگی، یک مرد فداکاری میانشان پیدا خواهد شد و از این می‌ترسید؛ لذا، جوان‌ها را می‌کشت.

«وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» و زنانشان را زنده نگه می‌داشت؛ یا برای اینکه فاسد کند این‌ها را، یا برای اینکه نسلشان را به فحشا بکشاند، یا برای اینکه آن سلامتِ نَسَبشان را از بین ببرد؛ یعنی دخترهای بنی‌اسرائیل ظاهراً با پسرهای آن‌ها ازدواج نمی‌کردند، می‌خواست که جوانی نباشد، دخترها باشند تا نسل قاطی بشود و بنی‌اسرائیل هضم بشوند در جامعه فرعونی، در جامعه مصر هضم بشوند، حل بشوند، از بین بروند. چون همین‌طوری که یک وقتی در آیات اول سوره بقره به یک مناسبت گفتم، چهارصد سال بنی‌اسرائیل در میان آن جامعه نابسامانِ ناموزون فرعونی استقامت کرده بودند و ایده‌های شریف خودشان را نگه داشته بودند.

خب، این جبهه‌بندی میان این دو گروه؛ از طرفی فرعون یک‌چنین وضعی دارد که در آخر آیه می‌گوید: «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» همانا و به‌یقین، او از مفسدان و فساد انگیزان بود. فساد در فطرت ایجاد می‌کرد، فساد در جامعه ایجاد می‌کرد، فساد در جهان ایجاد می‌کرد، که در آن آیه دیگر در سوره بقره: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (بقره: ۲۰۵). خاصیت امثال فرعون این است که در زمین فساد ایجاد می‌کنند، تباهی بار می‌آورند، از بار آمدن و به‌ثمر رسیدن ذخیره‌های معنوی این عالم، به انواع و اقسام جلوگیری می‌کنند، یا اگر چنانچه به‌ثمر می‌رسانند، به صورت غلط و نادرستی به‌ثمر می‌رسانند، و فرعون هم از این قبیل بود.

حالا در مقابل، حق چه؟ اراده خدا بر چه و سنت الهی بر کدام جهت قرار گرفته است؟ «وَتُرِيدُ» و می‌خواهیم ما، یعنی سنت و اراده تکوینی ماست، «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ»؛ نمی‌گوید «وَأَرَدْنَا»، آن وقت درباره بنی‌اسرائیل این اراده را کردیم، نه، برای همیشه است، همیشه تاریخ، خواسته‌ایم ما و می‌خواهیم که منت گذاریم بر همان مستضعفان، بر همان طبقه‌ای که در

پنجۀ قهر و اسیر چنگال ضعف و ناتوانی بوده‌اند ... از استضعاف خارجشان کنیم. ... «وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً»، آن‌ها را از دنباله‌روی اجتماع، از تابع بودن، به پیشروی و زمامداری و متبوع بودن برسانیم، مستضعفین زمین را، مسلط کنیم بر عالم، بر قدرتمندان زورگو. «وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و آنان را وارثان و میراث‌بران خیرات زمین قرار بدهیم؛ این هم اراده ماست.

«وَتُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» آنان را در زمین متمکن و مستقر سازیم، «وَتُرِي فُوعُونَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا» و نشان بدهیم به فرعون، به هامان. این‌ها نمایشگر یک طبقه‌اند، فرعون اگرچه مربوط به طبقه‌عالیه است، اما چون شخص برجسته‌تر طبقه‌عالیه است، مثل طبقه ممتازی است که هامان هم تحت اختیار اوست، تحت استثمار اوست. و هامان، سمبل و نمایشگر یک طبقه دیگری است، طبقه‌ای که همه امکانات و نیروهایشان را در خدمت فرعون به کار می‌برند، همانی که در تعبیرات قرآنی گویا از آن‌ها به ملاً تعبیر می‌شود، که راجع به ملاً در آینده صحبت خواهیم کرد، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. «وَجُنُودَهُمَا» و سپاهیان‌شان، آن کسانی که در راه آن‌ها تلاش می‌کنند، بدون اینکه از آن‌ها خیری ببینند، ولی به هر حال در خدمت آن‌ها هستند.

نشان بدهیم به آن‌ها، «مِنْهُمْ» از این مستضعفین، «مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» آنچه از آن پرهیز داشتند. همانی که فرعون از آن می‌ترسید، آن را بر سرش بیاوریم ... این هم اراده پروردگار. بعد البته وارد می‌شود به مسائل دیگری «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»، که نشان می‌دهد قدرت پروردگار را. ...

خلاصه درس

- بعد از تحول درونی نبی، نوبت به رستاخیز اجتماعی نبوت می‌رسد. انقلاب، یعنی یک تحوّل و یک دگرگونی عمیق بنیادی از ریشه در یک اجتماع. نبی وقتی که در یک اجتماعی مبعوث می‌شود، در باطن او و در روح او رستاخیزی به وجود می‌آید. این دیگر وقتی آمد در جامعه، یک آدمی است که سر از پا نمی‌شناسد، چراکه می‌فهمد که این جامعه که در آن تبعیض و ظلم هست، بایستی تبدیل بشود به یک جامعه توحیدی. البته، پیغمبران اولوالعزم قطب‌های انقلابات الهی بودند.

- چون انسان اختیار دارد، لازم است قانونی برای او معین بشود، خط سیری برای او مشخص بشود، به او بگویند از این خط سیر تجاوز نکنید، حق یعنی آن قانونی که منطبق است با سرشت عالم، و چون با سرشت عالم و، در نتیجه، منطبق با سرشت انسان است. و باطل آن خط‌مشی و قانونی است که قلدرها و شیطان‌ها برخلاف فطرت جهان و سرشت انسان وضع کرده باشند. پیامبران آمده‌اند تا نظام غیرعادلانه غیرفطری غیرانسانی را تبدیل کنند به نظام الهی، به قواره اجتماعی توحیدی.

- تبیین قرآنی انقلاب اجتماعی نبی: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ فرعون در روی زمین برتری و بزرگی به خود بست. «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا»؛ و مردم زمین را طبقه‌بندی کرد. طبقه‌ها مان را برتری داد و دیگران را مستضعف نگه داشت، به این طریق که جوان‌ها را می‌کشت و زن‌ها را برای فساد یا برای هضم در نسل فرعون‌ی نگه می‌داشت. اما اراده حق بر این تعلق گرفت که مستضعفین را بر عالم مسلط کند.

پرسش‌ها

۱. نظر برخی مستشرقین مبنی بر اینکه پیامبر اسلام با مطالعه، تفکر و تدبیر به ضرورت انقلاب اجتماعی رسید، چه اثرها و تبعاتی در پی دارد؟
۲. آیا می‌توان پیامبران را انسان‌هایی حکیم و فرزانه و دانشمندی توصیف نمود که به تعلیم و تربیت افراد می‌پرداختند؟
۳. چه لزومی دارد که پیامبران در پی انقلاب در جامعه‌ای باشند که مردم در پی تغییر در آن نیستند؟
۴. ملاک تشخیص حق از باطل چیست؟

مبحث شانزدهم: هدف‌های نبوت



مبحث شانزدهم: هدف‌های نبوت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. بداند که انبیا برای دو هدف آمده‌اند: پیراستن انسان از بدی‌ها و آراستن انسان به نیکی‌ها، و تشکیل جامعه توحیدی و نظام الهی؛
۲. باور یابد که قرار است نبی و پیروانش در رأس جامعه و حکومت دینی جای گیرند، تا زنجیر جهالت و پلیدی را از گرده جامعه بشری بردارند و عدالت و برابری انسانی را جاری نمایند؛
۳. در تلاش باشد که استعدادهاى نهفته خویش را بشناسد و بپروراند و در دفاع از نظام الهی آماده مجاهده باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (حدید: ۲۵).

وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَدَابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءَ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْ بِهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ *
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا مَرْهُمْ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف: ۱۵۶-۱۵۷).

۱۶-۱. اهداف انبیا

رشتهٔ صحبت در زمینهٔ نبوت به اینجا رسید که نبی، آن برانگیختهٔ خدایی، وقتی که وارد اجتماع می‌شود، رستاخیزی در اجتماع هم، مانند باطن خود، به وجود می‌آورد. در متن جامعه هم تغییر و تحوّل ایجاد می‌کند. ما می‌خواهیم این مطلب را امروز بفهمیم که مقصود و منظور از این ایجاد تحوّل و به‌طور کلی، از همهٔ فعالیت‌های پیغمبران الهی چیست؟ ...

۱۶-۱-۱. هدف عالی (تزکیه و تکامل انسان)

... هدف اصلی و اوّلی پیغمبران الهی ... : پیغمبران به این جهان می‌آیند تا انسان را به سرمنزل تعالی و تکامل مقدّرش برسانند. انسان به‌عنوان یک موجود که دارای استعدادها، دارای قوّه‌ها و انرژی‌های فراوان هست، می‌تواند چیزی بالاتر، برتر، عزیزتر و شریف‌تر از آنچه هست بشود.

اساساً انسان از اول ولادت، از آغاز تکوین دنیایی خود، دائماً در حال کامل شدن است ... دارای عقل نبود، بعد دارای عقل می‌شود؛ دارای تجربه نبود، بعد آن را دارا می‌شود و از این قبیل.

... در معنویات و روحیات و فضایل انسانی هم ... یک دنیا استعداد در انسان نهفته است، انسان را می‌شود به یک معدن بسیار قوی و عمیق و سرشار تشبیه کرد که این معدن را وقتی استخراج کنید، در آن بسیاری از چیزها می‌بینید، تا استخراج نکردید، یک موجودی است، یک زمینی است خشک و بی‌حاصل و بدون هیچ جلوهٔ زیبای زندگی.

... این انسانی که شما می‌بینی، این موجود نتراشیده، نخراشیده‌ای که در بازار، در خیابان می‌بینی، این بچهٔ کوچکی که حرف نمی‌تواند بزند، یک ذرهٔ لطافت، جز برای پدر و مادرش، برای کسی دیگر ندارد، همین‌که شما نگاه می‌کنید، این یک معدن غنی و سرشار است؛ در او مایه‌ها از لطف هست، در او جلوه‌ها از زیبایی هست و این‌ها استعدادهای انسان است؛ همانی که به زبان شاعرانهٔ قدیمی گفتند:

طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت به در آی تا ببینی، طیران آدمیت

... جلوه‌های انسانی، انسان را از فرشته و ملک بالاتر می‌برد، انسان را سرچشمه فیاضی از خوبی‌ها، زیبایی‌ها، استعداد‌های به ظهور رسیده و نیروهای جالب و جاذب می‌کند؛ یعنی می‌کند انسان کامل، انسان درست، انسان تکامل یافته و متعالی. ... [در قرآن] به نام تزکیه و تعلیم از او نام برده شده است. انسان‌ها را از صفات بد پاک کنند، از هوسرانی‌ها دور کنند، از نمودارهای زندگی ددمنشانه حیوانی آن‌ها را نجات بدهند. ...

... انبیا می‌آیند تا انسان‌ها را پاک کنند. ... ابوذر چه کسی بود؟ ابوذر جز یک مرد خشن بیابانگرد بی‌اعتنا به انسانیت بی‌خبر از انسانیت، چیز دیگری بود مگر؟ ... پیغمبر همین موجود را، همین سنگ سیاه را، همین صخره نتراشیده، نخراشیده‌ای را، که اسمش ابی‌ذر است، این را می‌آورد زیر سابلِ وحی و دعوت، از او یک انسانی می‌سازد، که هیچ فضیلتی از فضایل انسانی نیست که در او نشانی از آن نباشد؛ معجزه بزرگ پیغمبر این است. ...

... درست است که تشکیل یک نظام مرفه، یک نظام آزاد و آباد، چیز بسیار جالبی است، اما می‌خواهم ببینم، حالا یک نظام آباد آزاد مرفه همراه با برابری و عدالت اجتماعی و نبودن طبقه تشکیل شد، انسان‌ها در آن جامعه نوری عالی جالب، مشغول زندگی شدند، که چه؟ ... هدف انسانیت چیست؟ ...

... مکاتب الهی می‌گویند ... هدف عالی، پیراسته شدن انسان است؛ هدف عالی، انسان شدن بنی‌آدم است. بنی‌آدم غیر انسان است، بنی‌آدم همین موجودی است که روی دو پا راه می‌رود، با این همه داعیه، این بنی‌آدم است، اما انسان شدن یعنی همه این فضایل و سرچشمه‌های استعداد در وجود او به جریان بیفتد. می‌گویی بعدش چه؟ می‌گوییم بعد ندارد، انسان نامحدود است، به قدر قدرت خدا نامحدود است، بعد ندارد. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» وقتی که انسان در روند تکامل افتاد، دیگر آخر ندارد؛ این است ایده خداپرستان و فکر موحدین عالم و ادیان عالم. ...

انبیا می‌آیند تا انسان‌ها را از بدی‌ها، از پستی‌ها، از جهالت‌ها، از رذیلت‌های اخلاقی، از پوشیده ماندن استعداد‌های درونی خلاص کنند، نجات بدهند، آن‌ها را انسان کامل و متعالی بسازند: این هدف اولی انبیاست. ... «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۶۴) خدا منت نهاد بر مؤمنان،

«إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» که برانگیخت در میان آنان پیامبری از خودشان، «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ» آیات خدا را بر آنان فرو بخواند و تزکیه کند آنان را، پاک، پیراسته، «وَيُعَلِّمُهُمُ» و بیاموزد به آنان. پیراستن، آراستن، از رذیلت‌ها پاک کردن، به فضیلت‌ها انسان را آرایش دادن، این هدف انبیاست. لذا، می‌بینید که پیغمبر ما می‌فرماید: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»،^۱ مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را، اخلاق زیبا را، اخلاق خوب را تمام کنم، این حرف اول.

۱۶-۱-۲. هدف میانی (تشکیل جامعه توحیدی)

اما حرف مهم‌تر، حرف دوم است. حرف اول، حرفی است که زیاد زده می‌شود، بعضی‌ها هم خیلی دوست می‌دارند این حرف تکرار بشود؛ برای خاطر اینکه اگر مسئله، مسئله پیراستن بود، فقط تهذیب و تزکیه بود، یک نفر هم می‌گوید آقا، ما راهش را پیدا کردیم، ما فهمیدیم کجا برویم، غوغای اجتماع را بگذار به کنار و جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه؛ می‌رویم گوشه صومعه، مشغول رهبانیت، آنجا مشغول تهذیب و تزکیه نفس می‌شویم و خودمان، خودمان را نجات می‌دهیم. اگر توانستیم، کسی آمد، قابلیتش را داشت، در گوش او هم سخنی می‌گوییم و از خود بی‌خودش می‌کنیم، او را هم می‌کنیم آدم.

... [بدین ترتیب،] تهذیب کردن مردم کاری است بی‌دردسر، کاری است بی‌اشکال، کاری است که به گاو و گوسفند انسان لطمه‌ای و صدمه‌ای ندارد، یک عده‌ای را انسان جمع کند، در گوششان زمزمه عاشقانه بنوازد، این‌ها را از خود بی‌خود کند، تهذیب کند، تزکیه کند. ...

... از اینجای حرف به آن طرف گفته نمی‌شود ... : انبیا برای پیراستن و آراستن مردم از چه راهی استفاده کردند؟ چه کار کردند؟ آیا آمدند پیش مردم، دانه‌دانه گوش افراد را گرفتند، دست افراد را گرفتند، تنها بردند در خلوت خانه و صندوق‌خانه و مدرسه و مکتب، بنا کردند آن‌ها را تعلیم و تربیت دادن؟ آیا انبیا مثل زاهدان و عارفان عالم نشستند در خانقاه خودشان تا مردم بیایند، حال معنوی آن‌ها را ببینند و با آن‌ها هم عقیده و همراه و همگام بشوند؟ آیا انبیا مثل فلاسفه عالم مدرسه باز کردند، تابلو زدند، دعوت هم کردند؛ هرکه می‌خواهد از ما حرف یاد بگیرد، بیاید اینجا

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران، کتابچی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۳.

پیش ما حرف یاد بگیرد، این جوری بودند؟ یا نه، انبیا معتقد به تربیت فردی نیستند، انبیا معتقد به دانه‌دانه انسان‌سازی نیستند، ... خطاست اگر کسی خیال کند که امام صادق علیه السلام می‌نشست روی منبر، ۴ هزار شاگرد پای منبرش می‌نشستند؛ همچنانی که بعضی از افراد بی‌توجه، این جوری تعبیر می‌کنند. ...

نه امام جعفر صادق علیه السلام، نه جدش پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و نه همه انبیای عالم، روششان این روش‌ها نبوده؛ مدرسه بازی و موعظه‌کاری و تربیت فردی، کار انبیا نیست. انبیا فقط یک پاسخ دارند به این سؤال، که چگونه می‌توان انسان‌ها را ساخت؟ چگونه می‌توان انسان‌ها را بر طبق الگوهای صحیح الهی تربیت کرد؟ یک جواب دارند، آن جواب این است، انبیا می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند او را در خود پروراند، تربیت کرد و بس. انبیا می‌گویند دانه‌دانه نمی‌شود قالب گرفت، کارخانه باید درست کرد. انبیا می‌گویند اگر بخواهیم ما یکی یکی آدم‌ها را درست کنیم، شب می‌شود و عمر می‌گذرد؛ جامعه لازم است، نظامی لازم است، باید در منگنه یک نظام، انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشوند و بس، فقط همین است و بس.

... آیا عاقلانه نیست که انسان به جای اینکه به یک دانه یک دانه درخت خرما، در محیط نامناسب پروراند، اگر بتواند، محیط مناسب درست کند؟ اگر بتواند، یک محیطی درست کند که این محیط خودش خرما را پروراند. ...

آنی که ما از قرآن می‌فهمیم این است که انبیا پاسخشان به این سؤال که چگونه می‌شود انسان‌ها را ساخت؟ ... این است که باید جامعه الهی، جامعه توحیدی، محیط متناسب درست کرد، تا انسان در این محیط متناسب، نه یکی‌اش، نه ده‌تایش، نه هزارتایش بلکه گروه‌گروهش ساخته بشوند به خودی خود، با حرارت طبیعی نور نیر معارف اسلامی.

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر: ۱-۲)؛ در محیط جاهلی مکه، پیغمبر وقتی می‌خواهد آدم درست بکند، مجبور است یکی‌یکی درست کند، برای خاطر اینکه از برای ایجاد آن چنان نظامی، یک عده خواص لازم‌اند، یک عده سنگ‌زاویه و زیربنا لازم‌اند، این‌ها قبلاً دانه‌دانه درست می‌شوند؛ این منافات ندارد با نقشه کلی انبیا. پیغمبر برای اینکه سنگ‌های زاویه جامعه مدنی را درست بکند و بترشد، مجبور است در مکه آدم‌سازی فردی بکند؛ یک دانه ابوذر؛

یک عبدالله مسعود، یکی دیگر، یکی دیگر و از این قبیل، صد نفر، دویست نفر فوفش آدم درست می‌کند. این‌ها می‌شوند سنگ‌های بنا از برای تشکیل جامعه مدنی آینده، یعنی جامعه توحیدی و اسلامی، پیغمبر آنجا آن‌جوری یک‌دانه یک‌دانه آدم درست می‌کند، با چه زحمتی، با چه رنجی، با چه خون‌دلی!

... اما وقتی نوبت به مدینه می‌رسد؛ آن جامعه الهی و اسلامی در مدینه تشکیل می‌شود، پیغمبر در رأس آن جامعه است و حاکم به احکام و فرمان‌های خداست. آنجا، آن وقت خدای متعال این‌جوری حرف می‌زند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» چون به یاری و پیروزی خدا برسد و فتح بیاید، «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»، و ببینی مردم را که فوج‌فوج به دین خدا داخل می‌شوند. این حاصل مطلب در زمینه هدف‌های انبیاست.

... خلاصه مطلب این است: انبیا دو هدف دارند، دو هدف مهم؛ یکی هدف اساسی است، ساختن انسان، پیراستن انسان از بدی‌ها، آراستن انسان به نیکی‌ها و فضیلت‌ها و خوبی‌ها ... [و دیگری] تشکیل جامعه توحیدی، تشکیل نظام الهی، تشکیل حکومت خدا، تشکیل تشکیلاتی که با قوانین و مقررات الهی اداره بشود، این هدف همه انبیاست. ...

۱۶-۲. تبیین قرآنی اهداف انبیا

۱۶-۲-۱. تشکیل جامعه توحیدی

... «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا» به یقین فرستادیم پیامبران خود را، «بِالْبَيِّنَاتِ» همراه با دلایل روشن و روشنگر. ... حرف انبیا را همه می‌فهمند. «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ»، و فرو فرستادیم با انبیا کتاب را. ... کتاب یعنی مجموعه معارف و مقرراتی که اصل دین از آن‌ها تشکیل می‌شود ... یعنی اصول و معارف سازنده، اصول فکری که در زمینه‌های عملی، اثر محسوس دارد و سازنده است.

با آن‌ها فرستادیم کتاب را، این یک. «وَالْمِيزَانَ» با آن‌ها میزان هم فرستادیم. ... میزان یعنی دستگاه ایجاد تعادل و توازن اجتماعی، ... اگر پیغمبر قرار بود که در رأس یک جامعه‌ای قرار نگیرد و جامعه‌ای را تشکیل ندهد، میزان می‌خواست چه کار؟ ... یک وسیله‌ای با پیغمبر فرستاده‌اند که آن

می‌تواند تعادل و توازن اجتماعی ایجاد کند، چیست آن وسیله؟ دستگاه‌های قضایی الهی، این یکی است، مقررات قضایی، این یکی است، اجرا کننده قانون، ضامن اجرا ... همانی که امروز در عرف کشورهای دموکراسی، به آن می‌گویند قوه مجریه ...

[در حدیث است] «المیزانُ الإمام» ... میزان امام است، امام آن کسی است که در جامعه، باید حق را از باطل جدا کند، اوست که باید صف‌ها را مشخص کند، اوست که باید تعادل و توازن اجتماعی را برقرار کند، چرا؟ چون حاکم جامعه است. ...

... «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» تا انسان‌ها زندگی عادلانه بر پا کنند. ... این یک معنا، یک معنای دیگر این است: تا انسان‌ها قائم بشوند براساس قسط، زندگی کنند براساس برابری. ... [پس، پیغمبر] آمده تا دنیا را عادلانه درست کند، آمده تا جامعه و نظام عادلانه به وجود بیاورد، اصلاً برای این آمده پیغمبر، و البته، در نظام عادلانه است که انسان‌ها فرصت پیدا می‌کنند به تکامل و تعالی برسند ...

بعد دنبالش می‌فرماید که «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» آهن را هم فرستادیم. بله! آهن هم آوردیم ... به فرض نظام عادلانه درست کردند، شیطان‌ها و گرگ‌ها و دزدها و دزنده‌ها مگر می‌گذارند این نظام عادلانه باقی بماند؟ آهن را هم لذا فرستادیم، برای چه فرستادیم؟ برای اینکه از ارزش‌های اصیل به وسیله آهن دفاع بشود. ... امام علیه السلام، به اینجا که می‌رسد «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»، می‌گوید: «السَّالِح»؛ شمشیر، نیزه، اسلحه، که از آهن است. خدای متعال در کنار دعوت نبوت از سلاح یاد می‌کند. در کنار موعظه‌گری که برای پیغمبرها فرض می‌شود، در کنار ایده تشکیل نظام توحیدی و الهی، از اسلحه و قوه قهریه یاد می‌کند پروردگار عالم، «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» و فرستادیم آهن را، و به قول امام علیه السلام اسلحه و سلاح را. «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» که در آن است آسیب و صلابتی سخت، «وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» و سودهایی برای مردم. خیلی فایده دارد برای مردم، «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ»، و تا معلوم شود، خدا بداند. تعبیر خدا بداند - خدا که می‌داند - معنایش این است که مشخص بشود، معلوم بشود، در خارج معین بشود، «مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» آن کسانی که یاری می‌کنند خدا را و پیامبران را به غیب، با ایمان به غیب، با داشتن ایمان به غیب ... «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»، همانا خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است.

ضمناً ببینید، این دنباله‌های آیات خیلی معنی‌دار است. اینی که می‌بینید آخر هر آیه‌ای «إِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ این‌ها همین‌طور تصادفی نیست که آخر یک بیت شعری، یک قافیه‌ای بالاخره انسان پیدا کند، آنجا بچسباند، این جوری نیست ... «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ» خیال نکنید که پیغمبرها آمدند و نمی‌توانند این جامعه‌ای را که ترسیم کردیم، به‌وجود بیاورند و اقامهٔ مردم به قسط بکنند، نه، خدا که فرستندهٔ آن‌هاست، قوی است. نترسی از اینکه با پیغمبران خدا مبارزه و معارضا می‌کنند، بکنند، «عَزِيزٌ»، خدا شکست‌ناپذیر است. عزیز ... «الْغَالِبُ الَّذِي لَا يُغْلَبُ» است. ...

۱۶-۲-۲. تزکیه و تکامل انسان

و اما آیهٔ سورةٔ اعراف؛ ... سخن از مؤمن یا مؤمنینی است که با خدا دارند حرف می‌زنند ... : «وَاكْتُبْ لَنَا» بنویس برای ما پروردگارا، «فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ»، در این دنیا و در آن جهان نیکی را، «إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ» ما راه یافتیم به‌سوی تو. «قَالَ» خدا در پاسخشان فرمود: «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» عذابم را می‌رسانم به هر که بخواهم و اراده کنم. البته، ارادهٔ خدا گتره‌ای و الکی هم نیست، یکی را دلش بخواهد عذاب کند، یکی را نخواهد عذاب کند، نه، ارادهٔ پروردگار هم تابع معیارها و ملاک‌هایی است که خودش قرار داده. آدم بد و بدکاره را، خدای متعال عذاب می‌خواهد بکند. «أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» آسیب می‌رسانم؛ نه اینکه آسیب، همان أُصِيبُ است، نه، «أُصِيبُ» یعنی مورد اصابت قرار می‌دهم، منتها در تعبیر فارسی کلمهٔ آسیب را آوردیم؛ آسیب می‌رسانم به وسیلهٔ این عذابم هرکه را اراده کنم، «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و رحمت من، همه چیز را فراگرفته و بر همه چیز گسترده است، «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»، خواهم برنوشتم رحمتم را بر آن کسانی که تقوا پیشه می‌کنند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»، زکات می‌دهند، «وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» و آنانی که به آیه‌های ما ایمان می‌آورند. چه کسانی؟ «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ»، آنان که پیروی می‌کنند از پیامبر با خبر اُمّی. اُمّی را همان صورت اُمّی ترجمه کردیم؛ چون در معنای اُمّی اختلاف است. بعضی می‌گویند اُمّی یعنی بی‌سواد؛ بعضی می‌گویند اُمّی یعنی عوام، توده‌ای، آنی که مربوط به تودهٔ مردم است، نسبت به مادر فقط دارد، تحت تأثیر فرهنگ‌ها قرار نگرفته؛ بعضی می‌گویند اُمّی یعنی اهل اُمّ القری، مربوط به اُمّ القری است، یعنی مکه؛ ... «الْأُمِّيَّ» آن پیامبر اُمّی، «الَّذِي يَجِدُونَهُ» که می‌یابند او را، «مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ»، در نزد خود نوشته شده، «فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» در کتاب تورات و کتاب انجیل،

که این‌ها، این دو کتاب، بشارت آمدن پیغمبر را دادند. خصوصیت این پیغمبر چیست؟ از اینجایش دقت کنید.

«يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ» آنان را امر می‌کند به نیکی‌ها، به فضیلت‌های شناخته شده در مقابل عقل و برای فطرت انسان، «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» نهی می‌کند آن‌ها را از منکرات، چیزهای ناشناخته از نظر عقل و فطرت انسانی، «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ»، حلال می‌کند، ممکن می‌سازد، روا می‌سازد برای آنان طیبات و چیزهای خوب را، هرچیز خوبی در دین هست، «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» و چیزهای پلید را بر آنان حرام می‌کند، یعنی آن‌ها را محروم می‌کند، دستشان را کوتاه می‌کند از چیزهای بد، و جامعه اسلامی این جوری است. ... یا دم دستشان نیست، یا به صورت قانون‌های الزامی از دسترسشان خارج شده.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» برمی‌دارد از دوش آنان بار گرانشان را. ... بار گران جهالت‌ها، بار گران سنت‌های غلط، بار گران نظام‌های پلید غیرانسانی، بار گران دیکتاتوری‌ها و استبدادها ... «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» غل و زنجیرهایی که به پای این‌هاست باز می‌کند. ... غل‌ها و زنجیرهای اسارت‌ها، غل و زنجیر زورشنوی‌ها، غل و زنجیر سنت‌ها و مقررات و تحکّمات بشری؛ پیغمبر می‌آید این‌ها را باز می‌کند. این‌ها چیست جز تشکیل یک نظام انسانی و توحیدی، «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ» پس آن کسانی که ایمان آورند و بگردند به این پیامبر، «وَعَزَّزُوهُ» او را بزرگ بدارند و ارجمند، «وَنَصَّرُوهُ» او را یاری کنند، «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»، نور و فروغ روشنگری که با او نازل شده، یعنی این قرآن، آن را پیروی کنند، دنباله‌روی بکنند، «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، آنانند پیروزمندان، آنانند برخورداران از فلاح و به هدف و مقصد رسیدگان.

خلاصه درس

- هدف اصلی پیغمبران الهی این بود که انسان را به سرمنزل تعالی و تکاملِ مقدرش برسانند و معادن استعداد بشری را استخراج نمایند. برای مثال، از اباذر مرد خشنِ بیابانگرد بی‌اعتنا به انسانیت، زیر سابِ وحی و دعوت، انسانی می‌سازد، که هیچ فضیلتی از فضایل انسانی نیست که در او نشانی از آن نباشد.

- انبیا نه مثل زاهدان و عارفان عالم در خانقاه نشستند و نه مثل فلاسفه عالم مدرسه باز کردند و تابلو زدند؛ انبیا می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب و سالم تربیت کرد و بس. دانه‌دانه نمی‌شود قالب گرفت، کارخانه باید درست کرد. باید در منگنه یک نظام، انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشوند. البته، برای ایجاد آن‌چنان نظامی، یک عده خواص یک عده سنگ‌زاویه و زیربنا لازمند، این‌ها قبلاً دانه‌دانه درست می‌شوند.

- پس، انبیا دو هدف مهم دارند: پیراستن انسان از بدی‌ها و آراستن انسان به نیکی‌ها و فضیلت‌ها و خوبی‌ها، و تشکیل جامعه توحیدی، تشکیل نظام الهی، تشکیل حکومت خدا، تشکیل تشکیلاتی که با قوانین و مقررات الهی اداره بشود.

- تبیین قرآنی اهداف انبیا: «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»؛ و فرورستادیم با انبیا کتاب را و میزان - یعنی دستگاه ایجاد تعادل و توازن اجتماعی، که در روایت به امام تفسیر شده است. اگر پیغمبر قرار بود که در رأس یک جامعه‌ای قرار نگیرد و جامعه‌ای را تشکیل ندهد، میزان می‌خواست چه کار؟ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»؛ تا انسان‌ها زندگی عادلانه بر پا کنند و آهن را هم فرستادیم، برای اینکه از ارزش‌های اصیل به وسیله آهن (سلاح) دفاع بشود. و نیز در این آیه آمده: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»؛ [پیامبر] برمی‌دارد از دوش آنان بار گرانشان را (بار گران جهالت‌ها، سنت‌های غلط و نظام‌های پلید غیرانسانی) و غل و زنجیرهایی که به پای اینهاست را باز می‌کند. این چیست جز تشکیل یک نظام انسانی و توحیدی.

پرسش‌ها

۱. مهم‌ترین ابزاری که انبیا برای تحقق اهداف خود از آن بهره می‌گیرند چیست؟
۲. انبیا کدام روش را به‌عنوان بهترین و مؤثرترین روش برگزیدند؟
۳. بزرگ‌ترین معجزه انبیا چیست؟
۴. اگر تهذیب و تزکیه را هدف اصلی انبیا بدانیم، آیا در این صورت افراد جامعه به‌سوی رکود و گوشه‌نشینی سوق پیدا خواهند کرد؟

مبحث هفدهم: نخستین نغمه‌های دعوت

توحید، سرآغاز دعوت انبیاء

علت تبیین اولیه هدف توسط انبیاء

لزوم شروع تبلیغ دین با توحید

تبیین قرآنی سرآغاز دعوت انبیاء

نخستین نغمه‌های دعوت

مبحث هفدهم: نخستین نغمه‌های دعوت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. بداند که هدف نهایی پیامبران توحید - عبودیت خدا و دوری از طاغوت - است، که از همان ابتدا مردم را به آن فرامی‌خوانند؛
۲. باور یابد که لازم است تبلیغ دین از توحید آغاز شود تا گرایش به دین آگاهانه باشد و نیز باور یابد که پایبندی به اصل توحید به معنای کنار زدن طاغوت و پرهیز از اطاعت غیر خداست؛
۳. برای تبلیغ دین از تبیین اصل توحید آغاز کند، نه از مسائل جزئی و درجه دوم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (نحل: ۳۶).

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * أَوْعَجِّتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ * وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ *

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ * أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (اعراف: ۵۹-۷۱).

۱۷-۱. توحید، سرآغاز دعوت انبیا

... بحث امروز این است؛ آن کاری که انبیای عظام الهی می‌خواهند انجام بدهند؛ یعنی ایجاد حکومت و جامعه و نظام توحیدی و برانداختن نظام جاهلی و شرک‌آمیز و ایجاد رستاخیز عظیمی در متن اجتماع ... از کجا شروع می‌کنند؟ ...

اگر چنانچه نقطه شروع درست و بجا انتخاب شد، امیدواری برای به نتیجه رسیدن این کار و این طرح و این برنامه زیاد است؛ اما اگر نقطه شروع بد انتخاب شد، نه اینکه آن بار به منزل نمی‌رسد و آن کار سامان نمی‌گیرد، نه؛ ممکن است بگیرد، ممکن است آن بار به منزل برسد، اما به دشواری خواهد رسید. ...

انبیای عظام الهی ... نقطه شروع کارشان عبارت بود از بیان لب و مغز و اساس و روح مکتبشان. انبیا در شروع انقلاب و رستاخیز اجتماعی و عقیدتی، با مردم مجامله نکردند هرگز. ... از اول با صداقت و با درستی و راستی، آن هدف واقعی و نهایی خود را بیان کردند، و آن چه بود؟ آن هدف، عبارت بود از توحید.

... توحید همه چیز مکتب انبیا علیهم‌السلام است. توحید و معرفت خدا هم مایه تکامل و تعالی روح انسان است، که این هدف عالی و نهایی انبیاست، و هم طرح توحید به معنای ایجاد یک محیط الهی، یک جامعه و نظام الهی، یک نظام عادلانه، یک نظام بی‌طبقه، یک نظام بدون استثمار، یک نظام بدون ظلم [است] ...

... «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَآمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (مائده: ۱۱۶) خدای متعال به عیسی خطاب می‌فرستد؛ آیا تو به مردم چنین آموخته‌ای، یاد داده‌ای که تو را و مادرت را خدا و معبود بدانند؟ «قَالَ سُبْحَانُكَ» منزهی تو پروردگارا، من هرگز چنین آموزش غلطی، آموزش بدی نمی‌دهم، هرگز. من پناه می‌برم به تو از اینکه آنچه که حق نیست و درست نیست، آن را به مردم یاد بدهم؛ «إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي» تا آخر آیه.

... «كُونُوا عِبَادًا لِي» (آل عمران: ۷۹). ... هیچ پیغمبری حق ندارد به مردم بگوید: مردم شما بنده‌ها و برده‌های من باشید. البته، پیداست که پیغمبر ﷺ صریحاً نمی‌گوید به مردم، مردم برده من و غلام من باشید؛ منظور این است که حق ندارد هیچ پیغمبری، حتی مردم را به فرمان خود، بدون قید و شرط، دعوت کند؛ یعنی آنی که فقط حق خداست. وقتی که پیغمبر این جوری بود، ... تکلیف دیگران معلوم است. ...

اهمیت مسئله اینجاست که حساسیت و درک مردم زمان پیغمبران و عدم وجود این درک در مردم زمان‌های بعد، مثل من و شما، این معلول چیست؟ پیغمبرها تا آمدند، از قدم اولی که وارد شدند، دوستانشان و دشمنانشان مشخص شدند. ... از اول آن کسانی که باید پیغمبر را بکوبند، فهمیدند که باید بکوبند، بر کسی پوشیده نماند. همچنانی که هرکسی از آن طبقه‌ای که باید بپذیرند، درکش، شعورش، فهمش، توفیقهش بیشتر بود، او هم از اول و هرچه زودتر فهمید که پیغمبر چه می‌گوید و به چه فرامی‌خواند.

... هر دو گروه فهمیدند که پیغمبر حرفش چیست در این دنیا، چه می‌خواهد بگوید. حرفی که بنده و جناب‌عالی هنوز درست نفهمیدیم. ... این مطلبی که ما باید اینجا بایستیم، با شما حرف بزنیم تا ثابت کنیم، استدلال کنیم، روشن کنیم؛ مطلبی است که عرب بیابانی یا شهری آن روزگار بعثت پیغمبر، در اولین جمله قضیه را می‌فهمید.

امروز ما باید با شما صحبت کنیم، بگوییم که روح توحید عبارت است از نفی هرگونه قدرتی جز قدرت پروردگار. ابولهب همین مطلب را همان اول اول فهمید. ولیدبن مغیره مخزومی، آقای قریش، ابوجهل، آقای دیگر قریش و همچنین، امی ابن فلان و دیگران و دیگران، آقایان قریش، اول، این مطلب را فهمیدند. فهمیدند اینی که می‌گوید لا اله الا الله، اینی که می‌گوید خدای، معبودی جز الله نیست، فقط به یک مسئله اعتقادی دعوت نمی‌کند، بلکه به یک مسئله اجتماعی نیز دعوت می‌کند. ...

شما خیال می‌کنید که علت مخالفت کفار قریش، سردمداران کفر و ضلالت با پیغمبر، جز همین مطلب که مقام خود و موقعیت اجتماعی خود را در خطر می‌دیدند، چیز دیگری بوده؟ ...
... اولین نغمه دعوت انبیا و نقطه شروع کارشان اعلام توحید است، اعلام حرف آخر؛ حرف آخر را اول می‌زنند. ... راست و حسینی و صاف، مطلب را از اول بیان می‌کنند. ...

۱۷-۲. علت تبیین اولیه هدف توسط انبیا

فایده این جور گفتن چیست آقا؟ چه عیب دارد که انبیا اول مردم را دَوَل بدهند؟ مدتی مردم را سر بدوانند، ... مانعش این است که ... دین می‌خواهد هرکسی که به او می‌گردد، هرکسی که وارد منطقه و محیط او می‌شود، از اول بداند که به کجا می‌رود و دنبال چه کاری می‌رود. آن عرب بیابانی بی اطلاع از همه جا هم، وقتی می‌آید پیش پیغمبر مسلمان می‌شود، از آن ساعت اول می‌داند چه می‌خواهد، دنبال مجهول مطلق نیست، می‌فهمد چه می‌خواهد؛ برای همین است که آن جور تحمل می‌کند و صبر می‌کند. برای همین است که تاب آن همه رنج و شکنجه و سختی را می‌آورد، ... اگر نداند دارد دنبال چه مقصودی و چه معشوقی می‌دود، در آن لحظات اول خسته خواهد شد و این خیلی امر طبیعی است. ...

علت آنکه ادیان، از اول سخن آخر را بیان می‌کنند ... برای این است که افراد گرویده و وابسته به دین، از روی آگاهی، از روی بصیرت ... وارد دین شوند. ...
دین اساساً با آگاهی و بصیرت است. به هیچ کس نمی‌گویند حالا شما عجالاً قبول بکن، بعد خواهی رفت، تحقیق خواهی کرد، ابتدا؛ در عالم دین این حرف‌ها نیست. اگر هم به فرض قبول بکنی، تا وقتی دلت قبول نکرده است و از روی آگاهی نبوده، واقعاً قبول نکردی. ...

۱۷-۳. لزوم شروع تبلیغ دین با توحید

نکته دوم این است که پیروان انبیا، آن کسانی که خود را وارث نبوت‌ها می‌دانند، نه فقط علما، البته علما وارثان انبیایند، اما همه الهیون عالم به یک معنا وارثان انبیا محسوب می‌شوند، هرکسی که در راه توحید مشی بکند و توحید را به عنوان یک قطعنامه‌ای قبول بکند، این آدم پیرو ابراهیم و پیرو موسی

و پیرو عیسی و پیرو همه پیغمبران عزیز و بزرگوار دیگر خداست؛ پیروان انبیا از چه راهی می خواهند وارد بشوند؟ ...

ما چرا امروز وقتی که صحبت دین می شود، اول توحید را مطرح نمی کنیم؟ چرا؟ ... [چرا] از آنجایی که انبیا شروع کردند، شروع نمی کنیم؟ ما می خواهیم مردم دنیا را به دین اسلام معتقد کنیم؛ از راهی غیر از راهی که انبیا وارد شدند، وارد می شویم؛ باید توحید را مطرح کنیم ...

چرا گویندگان دینی به جای آنکه از توحید شروع کنند، فکراً و عملاً، می پردازند به مسائل فرعی و درجه دو و سه؟ این خیلی مسئله قابل توجه و قابل اهمیتی است. ... حاضر است ساعت ها بحث کند در اینکه نکیر و منکر وقتی در قبر می آیند، به چه صورت می آیند؟ ... اما هرگز حاضر نیستند به این مسئله بیندیشند که توحید، اصل توحید برای شکل جامعه، برای نظام اجتماعی، پیشنهادش چیست؛ آیا پیشنهادی دارد یا ندارد؟ حرف ما این است که این کارها باید در درجه اول قرار بگیرد. ...

امروز روزی نیست که دنیای اسلام طاقت تأخیر در این مسائل را داشته باشد. امروز آن وقت زیاد را ما نداریم، امروز آن فرصت را نداریم، امروز بیمار ما محتضر است، محتضر، ساعتش دیر است. امروز باید هرچه را که لازم تر است، جلوتر بیندازیم. ...

۱۷-۴. تبیین قرآنی سرآغاز دعوت انبیا

بنابراین، نقطه شروع دعوت انبیا توحید است. شاهدی که بر این معنا از قرآن برایتان ذکر کردیم، دیگر چون نمی خواهم تفصیل بدهم، یکی سوره نحل است و آیه اش این است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا» و همانا برانگیختیم در هر امتی پیامبری. حرفش چه بود این پیامبر و رسول؟ حرفش و پیامش این بود: «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» که عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از طاغوت؛ این حرف اول پیغمبرهاست. اولی که می آیند، هنوز از گرد راه نیاسوده، حرفش این است: «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ».

طاغوت رقیب خداست. ... هرکه هست. گاهی این طاغوت خود تویی؛ «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ»، ... گاهی طاغوت همان هوس روز و شب توست. گاهی آقای طلبی یک آدم طاغوت اوست، تکبر یک انسان طاغوت اوست. گاهی هم قدرت های خارج از وجود انسان اند. ...

اول جمله‌ای که [انبیا] گفتند این بوده که عبادت کنید و عبودیت کنید خدا را و اجتناب کنید، دوری کنید، بی‌اعتنایی کنید به طاغوت.

«فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» بعضی‌شان را خدا هدایت کرد، «وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» بعضی‌شان کسانی بودند که ضلالت و گمراهی بر آنان قرار گرفت. «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» در زمین سیر کنید، «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» ببینید عاقبت آن کسانی که ضلالت بر آنان قرار گرفته بود و پیغمبر را تکذیب کردند و هدایت او را نپذیرفتند چگونه شد. ببینید تمدن‌های برافتاده را ... که از آن جز نامی در ستون تاریخ باقی نماند. ...

... نابود شدن امت، به معنای نابود شدن تشکیلات ملی آن‌هاست. جذب می‌شوند، هضم می‌شوند، جزو ملت‌های دیگر می‌شوند، ملیتشان اصلاً از بین می‌رود. ... «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» ...

در سوره نحل، به طور کلی، می‌گوید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» در همه امت‌ها پیغمبر فرستادیم، اما در سوره اعراف، دانه‌دانه پیغمبرها را ذکر می‌کند. اول از نوح شروع می‌کند، می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ» نوح را به سوی قومش فرستادیم، «فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»، ببینید اولین حرفش این است، گفت ای قوم من! «اعْبُدُوا اللَّهَ» عبودیت کنید خدا را، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» شما را معبودی جز او نیست؛ ... «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» من می‌ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ. بعد قومش به او جواب دادند، گفتند که قبول نمی‌کنیم و ...

می‌فرماید: «وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا» فرستادیم به سوی قوم عاد، برادرشان هود را. ... «وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» (شعراء: ۱۴۹)، درباره این قوم عاد است ظاهراً، که این‌ها در میان کوه‌ها خانه می‌ساختند، بعید نمی‌داند آدم که برای آن اواخر عهد حجری باشد که بعضی از دانشمندان مادی ذکر کردند و ترسیم کردند. غرض، برای خیلی قدیم‌اند. پیغمبری داشتند این‌ها به نام هود، آن هم باز به این‌ها همین را می‌گفت، «قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» گفت ای مردم، خدا را پرستید و عبودیت کنید که شما را جز او خدایی نیست.

۱. «و هنرمندانه (برای خود) از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید.»

ضمناً ببینید با این بیان چقدر غلط و باطل می شود فرضیه آن کسانی که می گویند توحید و به طور کلی دین، بر اثر وضع طبیعی انسان ها و از روی جهالت و نادانی انسان ها به وجود آمد و دین تدریجاً به توحید رسید. ...

به هر حال، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» آیا ای قوم من، پروا نمی کنید؟ توحید را به این ها می خواست بقبولاند و بفهماند. حالا اینجا، من گفت و گو و مذاکره قومش را با حضرت هود ذکر کردم. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» آن ملاً و برجستگانی که از قوم او کافر بودند، به او این جور می گفتند: «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» ما تو را در سفاهت و نابخردی می بینیم، «وَإِنَّا لَنَنظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» و ما تو را از دروغ گویان می پنداریم. ...

«قَالَ يَا قَوْمِ» گفت ای قوم من، «لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ» در من نابخردی نیست، «وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بلکه من پیامبری از پروردگار جهانیانم. در مقابل اتهام آن ها، سخن ناشایست آن ها، سخن حق خود را تکرار کرد. «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي» که می رسانم به شما پیام های پروردگارم را، «وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» من برای شما خیرخواهی امانت دارم. خیر شما را می خواهم، ... «أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ» آیا در شگفت شدید از اینکه یادآوری ای از طرف پروردگارتان به سوی شما آمد، به وسیله مردی از خود شما، تا شما را بترساند؟ ... «وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» به یاد آورید که خدا شما را جانشینان ساخت پس از قوم نوح، آن قوم گنهکار، «وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً» شما را در آفرینش، در خلقت و در اندام، نیرو و قدرت بیشتری داد. «فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ» به یاد آورید نعمت های خدا را، «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» شاید به موفقیت و پیروزی و رستگاری برسید. «قَالُوا أَجِئْتَنَا»، ببینید، دشمن هم فوراً می فهمد که عبادت انحصاری خدا یعنی چه. «قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ» آیا تو آمده ای نزد ما تا ما فقط خدا را بپرستیم و عبودیت کنیم؟ «وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَنَا» و آنچه را که پدران ما عبودیت آن می کرده اند، آن ها را کناری بگذاریم؟ از بت های بی جان و بت های جاندار هر دو. «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» آنچه که بدان ما را وعده و وعید می دهی، آن را برای ما بیاور؛ «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر راست می گویی.

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ» گفت بی گمان بر شما قرار گرفته است پلیدی و خشم. پلیدی و خشم، پلیدی در وجود خودتان و خشمی از ناحیه پروردگارتان شما را فراگرفت؛

بدبخت هستید. «أَتَجَادِلُونِنِي» آیا با من مجادله می‌کنید؟ «فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» درباره نام‌های پوچ و بی‌مغزی که خود شما و پدران‌تان نام بر آن‌ها گذاشتید، آن نام‌ها را جعل و وضع کردید؟ ... «مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» که خدا درباره آن هیچ سلطانی ... و سلطان، هم به معنای قدرت می‌آید، هم به معنای حجت، یعنی دلیل و برهان؛ اینجا هر دو معنا می‌تواند باشد. یکی این معنا که بگوییم خدای متعال هیچ حجتی و دلیلی بر درستی و راستی و استواری این خدایان تو و خداوندگاران تو، برای تو نفرستاده. حرف دیگر اینکه بگوییم نه، خدا هیچ قدرتی به آن‌ها نداده، و این موجودات زبون عاجز ناتوان را که هیچ قدرتی خدا به آن‌ها نداده است در کنار خدا می‌گذارید. «فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» منتظر باشید، من نیز با شما از منتظرانم. این‌ها را گفت، بعد عذاب پروردگار نازل شد.

خلاصه درس

- هدف نهایی و واقعی انبیای الهی توحید است. پیامبران این حرف آخر را از اول می‌زنند، تا گروندگان از روی بصیرت وارد دین شوند، تا هرکسی که به او می‌گردد، هرکسی که وارد منطقه و محیط او می‌شود، حتی اگر عرب بیابانی باشد، از اول بداند که به کجا می‌رود و دنبال چه کاری می‌رود. برای همین است که آن‌همه رنج و شکنجه و سختی را تاب می‌آورد. شروع تبلیغ دین باید با توحید عملی و نظری باشد.

- تبیین قرآنی توحید، سرآغاز دعوت انبیا: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ و همانا برانگیختیم در هر امتی پیامبری که عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از طاغوت. این آیه در سوره نحل حکم کلی کرده است و در سوره اعراف یک به یک انبیا را که نام می‌برد غرضش را عبودیت خدا معرفی می‌کند.

پرسش‌ها

۱. برای تربیت انسان‌ها، آموزش تدریجی مؤثرتر است یا تبیین صریح اصول از ابتدای تعلیم؟
۲. نقطه آغاز حرکت تکاملی موحدان چیست؟
۳. آیا اصل «جذب حداکثری و دفع حداقلی» با صراحت، تبیین اولیة اصول در تضاد نیست؟
۴. مهم‌ترین آسیبی که در نقطه شروع فعالیت‌های تربیتی آنها را تهدید می‌کند چیست؟

مبحث هجدهم: گروه‌های معارض



مبحث هجدهم: گروه‌های معارض

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. گروه‌های معارض انبیا را با توجه به آیات قرآنی بازشناسد و بداند که مترفین و آنان که جاه و جلال دنیوی به هم زده‌اند و سود خود را در استمرار فاصله طبقاتی می‌جویند از دشمنان سرسخت پیامبران‌اند؛
۲. به این باور برسد که جامعه ایدئال اسلامی جامعه بدون فاصله طبقاتی است و اشراف و زرمداران، و احبار و رهبان مانع تحقق این جامعه آرمانی‌اند؛
۳. در حد خویش، زمینه‌ساز ایصال به جامعه ایدئال اسلامی باشد و با تمام توان، خود را از اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی و خرافه‌پرستی دور نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ
عُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ * وَ لَتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ وَ لَيُرِضُوهُ وَ لَيَفْتَرُوا مَا هُمْ مُفْتَرُونَ (انعام: ۱۱۲-۱۱۳).

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ
* فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ
الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (غافر: ۲۳-۲۵).

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ
أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (سبأ: ۳۴-۳۵).
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ (توبه: ۳۴).

۱۸-۱. جامعه ایده‌آل اسلامی

۲۱۵

گفتیم که نبوت یک رستاخیز اجتماعی است و گفتیم که از اصول این رستاخیز، یکی عبارت است از نفی طبقات اجتماعی؛ به این معنی که طبقات ضعیفا و بردگان و مستمندان و محرومان از سویی، و طبقه قدرتمندان و زورگویان و برخورداران از سوی دیگر، در محیطی که ساخته و پرداخته نبوت پیغمبر خداست، وجود ندارد.

... در اسلام، تصوّر نشده؛ صورتی که یک نفری، به خاطر ضعیف بودن، به خاطر بی قدرت بودن، نتواند حق مشروع خود را بگیرد. یک چنین فرضی، جزو فرض‌های وجود حکومت اسلامی و تشکیلات توحیدی و الهی نیست. لذا، می‌فرماید که «لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَّا يُؤَخَذُ فِيهَا الضَّعِيفُ حَقَّهُ غَيْرَ مُتَعَتِّعٍ»؛ یعنی اگر در یک اجتماعی دیدید انسانی ضعیف است، یعنی در رأس یک قدرتی، یک پستی از پست‌های سیاسی و اجتماعی نیست، یک چنین آدمی، یک انسان معمولی، این نمی‌تواند حق خود را بدون لکنت خوردن زبانش بگیرد؛ یک چنین اجتماعی را بدانید که اجتماع رستگار و موفق و پیروزمند نیست. ...

... این جامعه‌ای است که اسلام می‌خواهد و مانند اسلام است همه ادیان توحیدی عالم. جامعه‌ای که در آن زور نباشد، قلدری نباشد، جمع ثروت در کنار محرومیت‌ها و مستمندی‌های طبقات مستمند نباشد. امیرالمؤمنین همین مکتب و همین دین می‌فرماید: که «مَا رَأَيْتُ ثَرَوْهُ مَوْفُورَةً إِلَّا وَفِي جَانِبِهَا حَقٌّ مُضَيِّعٌ» من هیچ جا ثروتی را انباشته ندیدم، مگر آنکه در کنار آن حق ضایع شده‌ای را دیدم. ...

... این جامعه، خصوصیات بزرگش، خطوط اصلی‌اش، وجود علم و آگاهی، وجود عدل و

دادگری، طبقه واحد، نفی طبقات اجتماعی، نفی استثمار، نفی جمع ثروت، نفی استبداد و حکومت مطلقه، نفی طرفداری از باطل و الزام و اجبار طرفداری از حق و حقیقت است، اینها مشخصات این جامعه است.

۱۸-۲. گروه‌های معارض انبیا

نقطه اصلی حرف من اینجاست که به بحث امروز من ارتباط پیدا می‌کند. اگر پیغمبری در یک جامعه جاهلی بیاید، حرف خودش را هم بزند، ... چه کسانی با او در این اجتماع جاهلی مبارزه خواهند کرد؟

گفتم پیغمبر چه جور جامعه‌ای می‌خواهد درست کند. خیلی روشن است که چه کسانی با پیغمبر معارضه و مبارزه خواهند کرد.

۱۸-۲-۱. سودجویان از اختلاف طبقاتی

اولین کسانی که با پیغمبر مبارزه بکنند، آن کسانی هستند که از اختلاف طبقاتی زنده‌اند. ... اگر بنا شد آن‌ها با آن انسان‌ها در یک ردیف، در یک طبقه قرار بگیرند، پس از چه کسی استفاده کنند؟ بعد از این چه کسی را بدوشند؟ این‌ها مخالف می‌شوند.

۱۸-۲-۲. ثروت‌اندوزان

... آن‌هایی که مایلند پول را از کیسه این، از کیسه آن، از لای دستمال بسته فلان پیرزن محروم، از ته دخل فلان بقال کم‌دخل سر گذر بکشند بیرون و در کیسه‌های بزرگ و بی‌نهایت خودشان بریزند. آن کسانی که مایلند با تأسیس مؤسسات رباخواری، با ایجاد سیستم رباخواری و گرفتن ربح پول، همه کاسبی‌هایی که وجود دارد و همه تجارت‌ها و همه فعالیت‌های اقتصادی را، در نتیجه به سود خودشان بکنند. ...

... اگر بنا شد در یک چنین جامعه‌ای - که ثروت و ثروت‌اندوزی شغل شریف مشروع یک عده انسان است که می‌خورند و آقایی می‌فروشند - یک پیغمبری بیاید، یک مصلحی بیاید، بگوید که آقا ثروت‌اندوزی ممنوع؛ خُب، پیدا است که این با آن پیغمبر مخالفت خواهد کرد ...

۱۸-۲-۳. حکام مستبد

... تا «لا إله إلا الله» وارد یک جامعه‌ای شد، به صورت واقعی، معنایش این است که فرعون از آن جامعه برخاست، بیرون رفت؛ یا رفت، یا یکی از آحاد عادی مردم شد. معنی «لا إله إلا الله» این است دیگر. اگر بنا شد «لا إله إلا الله» به صورت واقعی خود منشأ سازندگی جامعه بشود، آن جامعه‌ای که بر اساس «لا إله إلا الله» تشکیل می‌شود، در رأس مخروطش خداست نه فرعون. ... پس خیلی روشن است که فرعون و نمرود و دیگر قدرت‌های مستبد تاریخ، با دعوت انبیا دایر بر تشکیل این چنین جامعه‌ای، به شدت مبارزه کنند. ...

۱۸-۲-۴. سردمداران فکری

یک طبقه دیگر هم احبار و رهبانند، آن کسانی که با مغزهای مردم سر و کار دارند. آن کسانی که باید برای خاطر آموزشی که به مردم می‌دهند، موقعیت اجتماعی خودشان را حفظ کنند، و اگر این آموزش، یک آموزش صحیح، یک آموزش زندگی ساز، یک آموزش آگاه‌گرانه، یک آموزش روشن‌گر باشد، بقای آن آقایی، آن ریاست معنوی، آن برخورداری‌های مادی و حیثیتی، برای این طبقه هم امکان نخواهد داشت؛ لذا سعی می‌کنند طبقه احبار و رهبان تاریخ، که مردم را در ناآگاهی نگه دارند. عیسی بن مریم مبارزه‌اش با احبار و رهبان بود، قبل از آنی که به امپراتور روم برسد؛ که در زمان خودش نرسیده بود. آن کسانی که نمی‌خواستند دعوت عیسوی و مسیحی در جامعه یهودی منحط آن زمان پا بگیرد، چه کسانی بودند؟ احبار یهود بودند، عالمان یهود؛ با اینکه عیسی را خوب می‌شناختند.

... اگر پیغمبر [اسلام] می‌آمد، آن تعلیمات درست می‌آمد، آن زلال لذت بخش و تشنگی برطرف‌کن اسلام می‌آمد، ذهن‌ها را سرشار می‌کرد، چشم‌ها را باز می‌کرد، ابهام‌ها و جهالت‌ها را برمی‌داشت، دیگر برای آن‌ها مجال آقایی و زندگی نبود. معلوم است، آنجا که اسلام باشد، بافته‌های کعب‌الاحبار و عبدالله سلّام، رنگی و رونقی ندارد. پیداست آن وقتی که خورشید حقیقت بتابد بر محوطه مغزها و افکار انسان‌ها، دیگر خرافات و تاریکی‌هایشان به خودی خود، زایل می‌شوند و از بین می‌روند؛ لذا، این‌ها تا نبی می‌آید ... جزو اولین گروه‌هایی که احساس خطر می‌کنند ... هم خودشان ضرر می‌بینند، هم قدرت‌هایی که با آن‌ها مؤتلفند، اگرچه قدرت‌های مذهبی نیستند، قدرت سیاسی‌اند، آن‌ها هم ضرر می‌بینند؛ این‌ها هم احساس خطر می‌کنند.

... حرف تازه را انسان‌ها بیشتر می‌خواهند؛ آنچه که برای ذهنشان قابل قبول‌تر هست، آن را بیشتر قبول می‌کنند؛ به‌علاوه که چراغ کذب را نبود فروغی. خرافات کذب است، تحریف‌ها و تبدیل‌های مذهبی کذب است. اگر چنانچه یک بیان روشنی و یک ذهن استدلالی‌ای این خرافات را، پوچی‌اش را، موهوم بودنش را ثابت کند، مردم به آسانی قبول می‌کنند.

اما همین طبقه احبار و رهبان بوده‌اند در طول تاریخ که باوجود روشن بودن بیان انبیا، نگذاشتند مردم به انبیا بگروند. باوجود اینکه انبیا با سلطان مبین، با حجت آشکار آمدند، همه‌جا نور با خود همراه داشتند، همه‌جا انسان‌ها را روشن کردند، هیچ‌وقت مغلق‌گویی نکردند، هیچ‌وقت اصطلاحات فیلسوف‌مآبانه به مردم تحویل ندادند، فلسفه‌بافی نکردند برای مردم، صاف و راست و صریح حرف زدند با مردم ... همین کهنه و احبار و رهبان ... مانع می‌شدند. مردم را می‌خواندند به پابندی هرچه بیشتر به سنت‌های فکری غلط و پندارهای خرافی موروثی. این‌ها هم از آمدن پیغمبر وحشت می‌کردند، چون می‌دانستند پیغمبر اگر آمد، ... اگر آن جامعه به‌وجود آمد، که در آن جامعه آگاهی ... نور ... رشد فکری هست، ... آنجا دیگر میدانی برای بی‌سوادها و ازخودراضی‌ها ... که مایلند انسان‌ها در ناآگاهی و خرافت بمانند ... جایی نیست در آن جامعه. این است که این‌ها هم با شدت هرچه تمام‌تر با انبیا، با دعوت‌های الهی، با بعثت‌های تاریخی، مبارزه کردند. ...

۱۸-۳. تبیین قرآنی گروه‌های معارض انبیا

این چهارطبقه‌ای که ما با تحلیل ذهنی برای شما معین و مشخص کردیم، اتفاقاً در قرآن اسمشان هست. به قرآن که مراجعه می‌کنید می‌بینید.

۱۸-۳-۱. مَلَأَ (سودجویان اختلاف طبقاتی)

... «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» (اعراف: ۶۶)، مَلَأَ، آن مردمی که چشم‌ها را پر می‌کنند؛ يَمْلِئُونَ الْعَيْنَ، آن انسان‌های با جاه و جلال، آن‌هایی که وقتی راه می‌روند، زرق‌وبرقشان، کورشو، دورشوی‌شان، هر انسانی را درمقابلشان خاضع و کوچک می‌کند. مَلَأَ، آن چشم‌پرکن‌ها، یک طبقه از معارضین انبیا این‌ها هستند. مثل چه کسی؟ در نظام جاهلی فرعون، مثل هامان. «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا» (غافر: ۳۶) ... یا در نظام جاهلی معاویه، مثلاً مغیره بن شعبه است، زیاد بن ابیه است، این‌ها همان ملأند. ...

۱۸-۳-۲. مترفین (ثروت‌اندوزان)

از طبقه اشراف به مترفین، آن کسانی که مبتلا به تَرَف هستند، اشرافی‌گری، ثروت‌های زیادی که منشأ بدبختی‌ها و جنایت‌ها و حق‌کشی‌هاست؛ تُرَف. [أَثْرَفْنَاَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (مؤمنون: ۳۳)]

۱۸-۳-۳. احبار و رهبان (سردمداران فکری)

... «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ» ...

۱۸-۳-۴. طاغوت (حکام مستبد)

و آن طبقه قدرت‌های استبدادی را به گمان من ... با تعبیر طاغوت از آن‌ها یاد می‌کند. اگرچه که طاغوت یک کلمه عام است ... طاغوت یعنی آن قدرت طغیانگر درمقابل خدا ... اما از آنجاکه می‌بینیم در قرآن طاغوت را همه‌جا مقابل الله و دارای شغل‌ها و شأن‌های بسیار مهمی قلمداد می‌کند، می‌فهمیم که طاغوت بالاترین مقام‌های یک نظام جاهلی است. یک‌جا می‌گوید: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ» (نساء: ۷۶)، مؤمن در راه خدا، کافر در راه طاغوت - طاغوت درمقابل خداست - پیکار و مبارزه می‌کند. یک‌جا دیگر می‌گوید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره: ۲۵۷). ... در هفت‌جا قرآن کلمه طاغوت به‌کاررفته، سبک‌تعبیرات این‌جوری است که وقتی انسان نگاه می‌کند، به نظر می‌رسد که مراد از طاغوت، همان قدرت‌های استبدادی فوقانی در رأس باشد.

باری، این چهارطبقه معارضین انبیایند؛ نه فقط در زمان موسی، نه فقط در زمان پیغمبر، نه فقط در زمان ابراهیم، در همه‌زمان‌های تاریخ. هرجا سخن حقی پدید آمد، هرجا داعیه و نغمه دعوتی به پیروی از انبیای خدا و کتاب‌های آسمانی به‌وجود آمد، این چهارطبقه صف بستند؛ یا هم‌زمان، یا یکی پس از دیگری. این قاعده کلی است. و اینجا نکته آموزنده این آیات کریمه است ...

اولاً، در آیه اول، در قسمت اول می‌فرماید که «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا»، «كَذَلِكَ» یعنی این‌چنین. یعنی چه این‌چنین؟ یعنی مثل تو. همچنانی که در مورد خودت، ای پیغمبر می‌بینی، همچنین «جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ» برای هر پیامبری قرار دادیم، «عَدُوًّا» دشمنی، مخاصمی، «شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» که این

دشمن‌ها، شیطان‌های انس و جن هستند. معنای شیطان را گفتیم، این هم مؤیدش است. شیطان یعنی قدرت‌های شرافرینی که خارج از وجود انسان‌اند. یک نوعش همین ابلیسی است که به آدم ﷺ، آدم ابوالبشر، سجده نکرده. آن شیطان، بدنام‌ترین شیطان‌های عالم است، بدنامی شیطان‌های دیگر هم پای اوست بیچاره. هر فسادی، هر غلطی که هر شیطانی، اعم از انسی و جنی در عالم می‌کند، مردم بدنامی‌اش را، لعنتش را، پای آن ابلیس می‌نویسند و از او می‌دانند؛ درحالی‌که، بعضی از این شیطان‌ها استاد آن شیطان‌اند.

«عَدُوًّا شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ» این شیطان‌هایی که دشمنان پیغمبر هستند، بعضی‌شان به بعضی دیگر الهام می‌دهند، یاد می‌دهند. گاهی طبقه احبار و رهبان به طبقه ملأ درس می‌دهد، گاهی طبقه ملأ به احبار و رهبان درس می‌دهد، گاهی مُترفین به هر دو طبقه آموزش می‌دهند و غالباً هر سه طبقه از طاغوت الهام می‌گیرند. «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ» بعضی از این دشمن‌ها به بعضی دیگر الهام و آموزش می‌دهند، «زُخْرُفَ الْقَوْلِ» با سخنان زیبا و آراسته و خوش ظاهر، با سخنان خوش ظاهر... این قدر خوش ظاهر، فرعون می‌گوید که «ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ» (غافر: ۲۶)، بگذارید بکشم من این موسی را، خُب چرا؟ چرا بکشی؟ «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ»، می‌گوید می‌ترسم موسی دین شما را خراب کند. این حرف فرعون است. فرعون می‌ترسد که موسی بیاید دین مردم را خراب کند. یک چنین سخنان خوش‌ظاهری، «زُخْرُفَ الْقَوْلِ» سخنان خوش‌ظاهر، «غُورًا» از روی ایجاد غرور و جهالت، مردمان را و یکدیگر را مغرور می‌کنند.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ» اگر خدا می‌خواست و اراده می‌کرد، این‌ها این کار را نمی‌کردند، امکانات پیدا نمی‌کردند... اما خب، سنت الهی بر این نیست، قانون خدا بر این نیست. قانون الهی این است که آن‌ها دشمنی‌هایشان را بکنند تا مؤمن از غیر مؤمن بازشناخته بشود... خدای متعال هرگز برخلاف سنتی که خود قرار داده در عالم، اراده‌ای نمی‌فرماید. «فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» رهایشان کن با هر آنچه که افترا می‌بندند و دروغ می‌گویند... یعنی به گفته‌های آن‌ها غمگین و دلگیر مشو، سست مشو، راهت را از دست مده.

«وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»، نتیجه این سخنان آن است، این سخن‌های خوش‌ظاهر و فریب و غرورآمیز، نتیجه‌اش این است که دل‌هایی که به آخرت ایمان ندارند، تحت تأثیر این تبلیغات دروغین خوش‌ظاهر قرار بگیرند... آنی که به آخرت ایمان دارد، به این زودی

اسیر و فریب خورده تبلیغات دروغین نمی‌شود. «وَلِتَصْعَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» تا گوش فرا دهد بدان، دل‌های آن کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند، «وَلِيُرِضَوْهُ» و تا این دل‌ها از این سخن‌ها خشنود بشود، «وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ» و تا انجام بدهند، مرتکب شوند، آنچه را که مرتکب می‌شوند. ببینید، در این آیه اجمالاً اشاره کرده که دشمنانی دارند همه پیغمبرها، دشمنان جن و انس، آشکار و پنهان، و این دشمن‌ها به یکدیگر الهام می‌دهند، درس می‌دهند، همدیگر را یاد می‌دهند. ...

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا» همانا فرستادیم موسی را همراه با آیت‌هایمان، نشانه‌هایمان، «وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» با حجتی یا با قدرتی آشکار. ... دلیل آشکار چه بود؟ منطق قوی او، سخن حق او، عصای دست او، ید بیضای او. ... به جنگ چه کسی؟ به سوی چه کسی؟ «إِلَىٰ فِرْعَوْنَ»، به سوی فرعون. ... «وَهَامَانَ»، به سوی هامان، وزیر فرعون، از رؤسای مملکت فرعون، از اشراف چشم‌پرکن، همان ملاً. دیگر چه کسی؟ «وَقَارُونَ»، قارون کیست؟ قارون یک ثروتمند است، قارون یک پول‌دار است، قارون رئیس که نیست، قارون سلطان جامعه که نبود، ... درعین حال می‌گوید به سوی او نیز فرستادیم، به جنگ او فرستادیم. یعنی برای موسی، فرعون و قارون یکی‌اند، همچنانی که با فرعون می‌جنگد، همچنانی که با هامان می‌جنگد، با قارون هم می‌جنگد.

... عجیب این است ... با اینکه سه طبقه هستند، جوابشان یک جواب است، هر سه درمقابل موسی ﷺ یک موضع می‌گیرند، یک حرف می‌زنند، چه می‌گویند؟ «فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» گفتند جادوگری دروغ‌گو و دروغ‌پرداز است. «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا» وقتی حقیقت را از سوی ما به این معارضان، موسی بیان کرد و آورد، ... چه گفتند؟ «قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ» بکشید پسران جوان را، آن کسانی را که ایمان آوردند و گرویدند به موسی؛ آن کسانی که به فکر این نبی تازه‌وارد، این فکر نو و روشن و زندگی‌ساز ایمان آوردند، پسرانشان را بکشید؛ بکشید که این‌ها نباشند تا فردا ما را تهدید کنند؛ بکشید تا نباشند که از بودن آن‌ها جرقه‌ای نزنند، جوان‌هایشان را بکشید.

«وَأَسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ» و زنده بدارید زن‌هایشان را. حالا چرا زنده بدارید زن‌ها را؟ شرحی دارد. برای اینکه نسلشان مخلوط بشود، برای اینکه به فحشا کشیده بشوند، برای اینکه آن‌ها را اشباع از غرایز بکنند، برای اینکه توسری خور بشوند؛ وجوهی دارد در این.

اما بعد می فرماید که «وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»، این نقشه‌ها و دسیسه‌ها را کشیدند، اما دسیسه‌های کافران در ضلالت است؛ یعنی گمراه است، به نتیجه نمی‌رسد. ... در این آیه، از سه طبقه یاد شده: طبقه فرعون، طبقه هامان، طبقه قارون؛ از این سه طبقه اینجا با همدیگر یاد شده بود.

در آیه دیگری که هست، باز از مترفین یاد شده، به خصوص طبقه قارون، می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ» نفرستادیم در هیچ آبادی‌ای، بیم‌دهنده‌ای و نذیری؛ یعنی پیغمبری را «إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا» مگر آنکه مترفین آن، اشراف و ثروتمندان و گنجوران آن قریه گفتند: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» ما به آنچه که شما آوردید کافریم، قبول نداریم. دلیلشان چه بود که قبول نمی‌کردند؟ «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا» ما پول بیشتر از شما داریم، فرزند بیشتر از شما داریم، به پیغمبر می‌گفتند. به چه دلیلی؟ ببینید چقدر سطح فکرش پایین است. «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ»، ... ما عذاب‌شدگان نخواهیم بود.

و اما آیه آخر که از سوره توبه است، مربوط به طبقه احبار و رهبان است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آوردید، «إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ» همانا بسیاری از عالمان و زاهدان، «لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ» بی‌گمان می‌خورند اموال مردم را بدون استحقاق، «وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» پولشان را هم می‌خورند، از راه خدا هم آن‌ها را باز می‌دارند. «وَ الَّذِينَ» مجدداً طبقه مترفین، پول جمع‌کنندگان، گنجور را می‌گوید: «وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ» آن کسانی که گنج می‌کنند طلا و نقره را، «وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه خدا انفاق نمی‌کنند، «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» مژده بده آن‌ها را به عذابی الم‌انگیز و دردآور. ...

خلاصه درس

- جامعه ایدئال اسلامی جامعه بدون فاصله طبقاتی است. در روایت است که اگر در جامعه‌ای دیدید یک نفر نمی‌تواند حق خود را بدون لکنت خوردن زبانش بگیرد، یک چنین اجتماعی اجتماع رستگار و موفق و پیروزمند نیست. جامعه‌ای که اسلام معرفی می‌کند جامعه‌ای است با آگاهی و عدل و دادگری، و با نفی طبقات اجتماعی و استثمار و نفی طرفداری از باطل.

- گروه‌های معارض انبیا عبارت‌اند از: سودجویان از طبقات اجتماعی، ثروت‌اندوزان مثل رباکنندگان، حکام مستبد مثل فرعون، و سردمداران فکری مثل احبار و رهبان.

- تبیین قرآنی گروه‌های معارض انبیا: ملاً (آن مردمی که چشم‌ها را پر می‌کنند؛ آن انسان‌های با جاه و جلال، آن‌هایی که وقتی راه می‌روند، زرق‌وبرقشان دیگران را به کوچکی وامی‌دارد، مثل هامان، معاویه)، مترفین (آن کسانی که مبتلا به اشرافی‌گری هستند و ثروت‌های زیادی از سر بدبختی‌ها و جنایت‌ها و حق‌کشی‌ها به دست آورده‌اند)، احبار و رهبان، و طاغوت. حضرت موسی به سوی فرعون، هامان و قارون رفت و ندای توحید سرداد اما پاسخ هر سه طبقه یک چیز است: «فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» گفتند جادوگری دروغ‌گو و دروغ‌پرداز است. و در آیه‌ای دیگر از بعثت انبیا به سوی مترفین خبر می‌دهد: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»؛ نفرستادیم در هیچ آبادی‌ای، بیم‌دهنده‌ای و نذیری مگر آنکه مترفین آن، اشراف و ثروتمندان و گنجوران آن قریه گفتند: ما آنچه که شما آورده‌اید را قبول نداریم.

پرسش‌ها

۱. چرا برخی علما و گروه‌های مذهبی مانند راهبان با دعوت انبیا مخالفت می‌کردند؟
۲. چه راهکاری برای ممانعت از فریب خوردن انسان از تبلیغات دروغین و خوش ظاهر مؤثر است؟
۳. کار جبهه‌ای و تشکیلاتی معارضان انبیا چگونه است؟

مبحث نوزدهم: فرجام نبوت

فرجام نبوت

فرجام سلسله انبياء

فرجام هريك از انبياء

تبيين قرآنى فرجام نبوت

فرجام نبوت

مبحث نوزدهم: فرجام نبوت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. بتواند به این پرسش پاسخ دهد که آیا انبیا به هدف خویش رسیده‌اند یا در انقلاب خویش ناکام بوده‌اند و نیز دریابد که دو شرط پیروزی پیروان نبی: اعتقاد آگاهانه و متعهدانه و صبر و مقاومت و رها نکردن میدان است؛

۲. به این سخن باور یابد که برای موفقیت در رسیدن به هدف والا چاره‌ای جز ایمان به هدف و صبر در برابر موانع و مشکلات نیست و نیز باور یابد که انبیا در برخی موارد، آنگاه که پیروانش اهل ایمان و صبر بودند، به پیروزی و حکومت رسیده‌اند؛

۳. قاطع‌تر و امیدوارانه‌تر از پیش در دفاع از آرمان‌های نبوی و نظام ولایی گام بردارد، چراکه همواره برتری از آن مؤمنان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا
وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ
خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ

حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ * لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (رعد: ۱۶-۱۸).

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (صافات: ۱۷۱-۱۷۳).

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ * وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ * هُدًى وَ ذِكْرًا لَأُولِي الْأَلْبَابِ * فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ (غافر: ۵۱-۵۵).

وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ * ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ * لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَلَمَّا أَحْسَسُوا بِأَسْنَانَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ * وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْن * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوَ لَا تَتَّخِذُنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ * بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (انبيا: ۷-۱۸).

۱۹-۱. فرجام نبوت

... پیغمبران با آن هدف بسیار عالی و مترقی ... یعنی هدف یک طبقه کردن و برابر کردن انسان‌ها و برافکندن جهل و فقر و ظلم و استثمار و اختلاف طبقاتی ... مبعوث شدند و در جامعه‌ها قدم نهادند. یک سلسله فعالیت و تلاش و جهاد حاصل زندگی پیغمبران خداست. از اول بعثت، دیگر راحت نخواهید، دیگر در بستر آسودگی نغنون، دیگر روی خوشی و آسایش را ندیدن و یکسره جهاد کردن. این خلاصه سرگذشت پیغمبران الهی است. در آخر زندگی هم، آن طوری که از آثار مذهبی دانسته‌ایم،

بعضی در مقابل جباران و طاغیان زمان، سرشان از پیکر جداشده و به ارمغان آمده؛ بعضی در لای درخت، قد تا قد پیکرش آره شده و به دونیم شده؛ بعضی در غربت و در ناراحتی از دنیا رفته. هیچ کدام ثروتی، ولو اندک نیندوخته؛ هیچ کدام در آخر زندگی، مانند رهبران دنیایی و دنیا دار، کاخ و تشکیلات و ثروت های انبوه از خود به جا نگذارده؛ این خلاصه زندگی پیامبران و سفیران و مأموران و رسولان الهی است؛ این ها را دانستیم.

سؤالی پیش می آید... آیا پیغمبران در تاریخ شکست خوردند؟... ما معتقدیم که این جور نیست. ما معتقدیم که این مأموران عزیز خدا، که سلسله شان از آدم و نوح و ابراهیم آغاز شد، و زبندگان آفرینش در این سلسله، یکی پس از دیگری آمدند، این ها نه فقط شکست نخوردند... بلکه در همه بشریت و در میان همه کسانی که دنبال یک هدف و مقصودی دویده اند و تلاش کرده اند، هیچ کس شانس موفقیتی را که انبیا داشتند، نداشته است؛ این عقیده ماست. ما معتقدیم که فرجام نبوت و پایان کار پیغمبران، همیشه تاریخ، در گذشته زمان، برطبق دلخواه تمام شده، در آینده هم همچنین خواهد بود؛ و این را ثابت می کنیم.

... دو مطلب ما در اینجا داریم، یکی اینکه این سلسله ای که به نام نبوت و رسالت معروف است، یعنی قافله پیغمبران از آدم تا خاتم، این ها چه کار کردند؟ مجموعشان چه عملی را انجام دادند؟ آیا پیش بردند یا ورشکسته شدند؟ این یک مطلب است. مطلب دیگر این است که انبیای عظام الهی هرکدامی در زمان خود، آیا موفق شدند یا شکست خوردند؟ ... این یک چیزی است که دانستنش برای ما مفید است. ...

۱۹-۲. فرجام سلسله انبیا

مسئله اول این است که این سلسله ای که اسمشان سلسله انبیاست، از اول تا آخر چه گلی به سر بشریت زدند؟ جواب این است؛ انبیا آمدند یک موجودی را که در حد یک حیوان هم نمی توانست راه و چاه را بشناسد، موجودی که گزینه هم در او آن قدر توانا و راهگشا نبود، این موجود را آوردند در سطح یک موجودی که فرشتگان آسمان هم باید از او بیایند چیز بیاموزند. بشر را از حَضِیض توحش و نادانی، آوردند در حد یک انسان متمدن که اگر بخواهد برطبق تعلیمات آن ها عمل بکند، عالی ترین، زیباترین، شیواترین جلوه های خلقت در زندگی او بروز خواهد کرد. ...

انبیا ... در طول تاریخ کارشان این بوده، تا این بشر را بالا بیاورند، به او دانش و معرفت بیاموزند، او را آماده سامان زندگی آخر بکنند، به او مایه‌های لازم را بدهند و این کار انجام گرفت ... امروز، دنیا بیشتر از هزار سال قبل آماده شنیدن سخن حق اسلام است. ... آن روزی که امام زمان. ما، غایب می‌شود از نظرها، و به‌عنوان یک امامی که بساط را باید در مردم پهن کند، پهن نمی‌کند، آن روز بشر آماده پذیرش یک امام مصلح انقلابی شمشیر به دست نبود، و اگر آن بزرگوار می‌خواست قیام کند و انقلاب کند و جامعه را به هم بریزد، مسلم نمی‌توانست با شرایط نامساعد آن زمان، یک جامعه‌ای آن‌چنان که می‌خواهد بسازد. ... لذا، امام علیه السلام از نظرها مخفی می‌شود. ... آن روزی که امام ظهور می‌کند، بشریت به آمادگی رسیده، آماده است که سخن حق اسلام را بشنود و بپذیرد. آماده است که جامعه مرتفع و رفیع اسلامی را بر روی دوش‌های خود حمل کند. آماده پیاده شدن قرآن است آن روز بشریت. اما در زمان امام آماده نبود، این کار را چه کسی کرده؟ تعلیمات انبیا کرده و ائمه دنباله‌روان انبیا هستند.

... انبیا بنابراین ناموفق نبودند در تاریخ و ما می‌بینیم که هر روزی که بشریت پیش رفته و بر عمر خود افزوده، یک قدم به اوج ترقی و تکامل و تعالی نزدیک‌تر شده. چه می‌خواهیم دیگر غیر از این؟ انبیا چه می‌خواهند؟ پروردگار عالم می‌خواهد این مایه نپخته و خام را با حرکتی طبیعی، به‌سوی سرمنزل طبیعی و فطری‌اش، یعنی تکامل و تعالی، برساند. این را پروردگار عالم اراده کرده و مسلم بشریت به آن نقطه کمال نهایی خواهد رسید. و این جبر تاریخ است ...

... مسیر بشر به‌سوی تعالی و تکامل و به‌سوی بهشت موعود این جهانی است ... در آن دورانی که بشریت همه‌چیز را که برای تکاملش لازم است، آماده خواهد داشت، آن وقت وارد بستر ترقی و تکامل و تعالی می‌شود و با سرعت و سیری هرچه تمام‌تر به‌سوی الله، یعنی کمال مطلق، حرکت می‌کند. ... این یک اصلی است از اصول اسلامی، در جهان‌بینی اسلام این از مسلمات است که عاقبت بشر برطبق نیکی است. چرا؟ چون خدای متعال زمین و آسمان را برطبق حق آفریده؛ انسان را هم با فطرت حق جو آفریده، انسان چون دارای اراده است، باید در راهی که مطابق با فطرتش است حرکت کند تا به آن سرمنزل برسد. چه کسی می‌تواند به او ارائه کند این راه را و بگوید چه کار اگر بکنی، برطبق فطرت عمل کردی؟ انبیا؛ انبیا برای این می‌آیند. ...

در مسئله اول این جور نتیجه می‌گیریم، می‌گوییم که انبیای عظام الهی، اگرچه که هر تک‌تک‌شان

با محرومیت‌ها و ناکامی‌ها مواجه شده‌اند، اما در مجموع، سیر بشریت به سوی ترقی و تعالی بوده و عاملش انبیا بودند. انبیا بوده‌اند که انسان را به سوی آن سرمنزل مقصود و به سوی سرشته عاقبت انسانی هل دادند، حرکت دادند، به او کمک کردند در رفتن این راه؛ این مسئله اول.

۱۹-۳. فرجام هریک از انبیا

... مسئله دوم این است که وقتی پیغمبری در جهان نهضتی به وجود می‌آورد، انقلابی و رستاخیزی برپا می‌کند، آیا می‌توان گفت که این انقلاب عاقبت خوبی دارد یا نه؟ می‌توان امیدوار بود به اینکه پایان این کار نیکی است؟ یا نمی‌شود امیدوار بود؟ قاعده کلی چیست اینجا؟

بعضی می‌گویند ما هرچه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم هر جا سخن حقی از زبانی در آمد، هر جا نغمه حقیقت از سویی به گوش رسید، بالاخره به نتیجه و ثمر نرسید و خفه شد. از این یک تجربه‌ای درست کردند، می‌گویند تجربه تاریخ بشر به ما همیشه نشان داده که انبیا ناکام شدند، حالا ولو به طور کلی شما می‌گویید که کامیاب شدند، باشد، اما بالاخره انقلابی که درست کردند، نتوانستند به ثمر برسانند. یک جا نتوانستند که حق را به حکومت برسانند و باطل را نابود کنند. خُب، بنابراین چه کار کنیم ما؟ ما هم بعد از این دستی بلند نکنیم، از آستین در نیاوریم، راه انبیا را تعقیب نکنیم ... مگر یک دستی از آستینی بیرون بیاید، دست قدرتی، دست غیبی‌ای برون آید و او کاری بکند. ... این همان منطقی است که همیشه قُلدرهای روزگار دوست می‌داشتند که مردم عقیده‌شان این عقیده باشد ...

بلوف‌های سیاسی سران دولت‌های دنیا ... برای همین منظور است. ... جباران ... از خدا می‌خواهند مردم تصوّر کنند و خیال کنند که هیچ‌گونه نغمه حق پرستانه در مقابل طبیعت این عالم جواب مساعد و مثبت نخواهد داد. از خدا می‌خواهند مردم مأیوس باشند ... اما آیا واقع مطلب همین جور است؟ ... سخن قرآن را که درست عکس این منطق را به ما بازگو می‌کند نشنویم، سخن پندارهای باطل را بشنویم؟ ...

قرآن مثل می‌زند در همین آیاتی که تلاوت کردم و حالا باز مجدداً تلاوت می‌کنم و ترجمه می‌کنم؛ به ما می‌گوید که نه! در دنیا حقی است و باطلی است، حق می‌ماند، باطل نابود می‌شود. ... آب سیلان و جریان پیدا می‌کند، کف بر روی آب ظاهر می‌شود، کف‌ها می‌میرد، آب‌ها می‌ماند ... تا اینجا آنچنانی که قرآن به ما می‌آموزد و واقعیت تاریخی هم آن را تأیید می‌کند، هریک از

نبوت‌هایی که در این عالم ظهور کرده است، از اول تا آخر، علاوه بر اینکه در سلسله نبوت‌های تاریخ یک فعلی را انجام داده‌اند، یک قدم بشر را به پیش برده‌اند ... انبیا همه جا امکان موفقیت داشته‌اند ... اما به دو شرط، ... اگر این دو شرط وجود داشته باشد، اسلام و قرآن و دین و افکار قرآنی، امکان اصلی موفقیت را خواهند داشت؛ آن دو شرط چه هستند؟

یکی از آن دو شرط ایمان است، اعتقادی از روی آگاهی است، باوری است همراه با تعهدپذیری، قبولی همراه با تلاش و حرکت؛ این شرط اول. شرط دوم صبر است، صبر یعنی چه؟ یعنی مقاومت، از میدان در نرفتن، کار را در لحظه حساس و خطرناک رها نکردن.

هر جا شما در طول تاریخ نبوت‌ها می‌بینید یک پیغمبری شکست خورده از طاغوت زمان، برای خاطر این بوده که پیروانش، اطرافیانش، ایمان کافی یا صبر کافی نداشتند. هر مرتبه که می‌بینید به حق پیش برده است، برای خاطر این است که ایمان سرشار و صبر لازم را دارا بودند. ... چندین شاهد در قرآن هست. ... یک آیه این است: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹). اینجا آیه قرآن است، این روایت نیست تا کسی خدشه کند که شاید سندش ضعیف است، آیه متشابه هم نیست تا کسانی خدشه کنند که معنایش را نمی‌فهمیم، نه؛ واضح، روشن. «وَلَا تَهِنُوا» یعنی ای مسلمانان سست نشوید، «وَلَا تَحْزَنُوا» و اندوهگین مگردید، «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» شما بالاترید، دست شما بالاتر است، شما پیروزمند خواهید بود، شما بر دشمن غلبه خواهید کرد ... شرطش چیست؟ «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر مؤمن باشید، اگر ایمان داشته باشید، اگر ایمان وجود داشته باشد، این هست.

شما می‌گویید آقا من دیدم، امام صادق علیه السلام با طاغیه زمان خود، آن همه مبارزه کرد، حکومت را نتوانست بگیرد، بله؛ اما برای خاطر این بود که اطرافیانش، بسیاری از دوستانش، بسیاری از مدعیان تشیعش، ... بی‌صبر بودند، کم‌ایمان بودند. شما می‌خواستید امام صادق برخلاف سنت تاریخ قرار داده پروردگار بتواند به حکومت برسد؟ ... اگر امروز مثل زمان پیغمبر بشویم، مسلمان زمان پیغمبر ایمانش یک ایمان قطعی و تردیدناپذیر بود. صبرش همان صبری است که فرشتگان آسمان در مقابل آن صبر کوچک بودند؛ صبری که در روز ماه رمضان، در گرمای حجاز، با دهان روزه، با دشمن می‌جنگد و خندق حفر می‌کند، این صبر آن مسلمان است.

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (بقره: ۴۵) به وسیله حربه صبر بر دشمنان پیروز شوید، به وسیله

صبر هدف‌های خودتان را از پیش ببرید، این معجزه برای صبر است، آن دستی که باید از آستین بیرون بیاید و کاری بکند، دست صبر انسانی است؛ صبر. ما صبر را هم بد معنا می‌کنیم. ما خیال کردیم صبر به این است که حالا بنشینیم ببینیم چگونه خواهد شد. بنده می‌گویم به شما چگونه خواهد شد، نمی‌خواهد بنشینیم ببینیم. اگر بدون فعالیت، بدون تلاش، بدون تپش نشستی، عاقبت بدبختی است، ذلت است، خواری است، بی‌دینی است و بی‌دنیایی است. «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (حج: ۱۱)؛ اما اگر با صبر پیش رفتی، عاقبت هم دین است و هم دنیا است.

... در سوره اعراف ... ماجرای فرعون مطرح می‌شود و موسی، که موسی می‌آید و دعوت الهی را بیان می‌کند، فرعون نمی‌پذیرد، قبول نمی‌کند و نه تنها قبول نمی‌کند، بلکه حتی موسی را تهدید می‌کند. بعد از همه این حرف‌ها، ساحران فرعون می‌آیند، سحرشان درمقابل معجزه موسایی کاری از پیش نمی‌برد و بالاخره آن‌ها خودشان ایمان می‌آورند. فرعون آن‌ها را تهدید می‌کند، می‌گوید شما را خواهم کشت. چرا به سحر موسی ایمان آوردید؟ این‌ها همه می‌گذرد، بعد از ماجرای جادوگران فرعون و شکست آنان از موسی، آن وقت این جوری است: «وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ» (اعراف: ۱۲۷) ملأ، سران و سرداران و بزرگان قوم فرعون به فرعون چنین گفتند: «أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» آیا تو رها می‌کنی، ول می‌کنی موسی و قومش را، مؤمنین به او را، حزبش را، جمعیتش را، که در زمین فساد بکنند؟ اخلاص‌گری بکنند؟ ولشان می‌کنی؟ به فرعون می‌گفتند، «وَ يَذَرُكَ وَ آلِهَتَكَ» و تو را و خدایان تو را کناری بگذارند؟ این جوری است؟

«قَالَ»، فرعون درمقابل این سخن و این تشکیک گفت نه؛ موسی را از بین خواهم برد. یک حمله سخت را برای موسی تدارک دید، یک طرح تازه‌ای برای کوبیدن حزب موسویان در مصر طرح کرد، آن چه بود؟ ... فرعون گفت: «قَالَ سَنُقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» ... من موسی را وانخواهم گذاشت، اجازه نمی‌دهم آنچه می‌خواهد بکند، بلکه جوانانشان را خواهم کشت و زنانشان را زنده نگاه خواهم داشت؛ این نقشه جدیدی است. فرعون بعد از آنی که همه‌گونه مبارزه را با موسی کرده و فکر می‌کرده که موسی از بین خواهد رفت، حالا به این نتیجه رسیده که نه، حتی ساحران و جادوگرانش هم به او ایمان می‌آورند و سحر با معجزه پهلو نزنند به فکر انجام یک شدت عملی می‌افتد فرعون. ... کار سخت شد دیگر، حزب موسی قرار گرفتند درمقابل نقشه طرح شدت عمل دستگاه فرعون. اینجا جایی است که استخوان پیلان می‌لرزد، اینجا جایی است که دل‌های قرص و محکم متزلزل می‌شود، مگر شوخی است؟ کسی مثل فرعون بگوید من پدری از آن‌ها خواهم سوزاند، نقشه‌ای برایشان دارم

که یک جوان برایشان نگذارم، «سَنُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ» جوان‌هایشان را خواهم کشت. اینجا جایی است که بایستی موسویان شارژ بشوند، باید در همین لحظه حساس و خطرناک احساس شکست نکنند. یک جمله‌ای یادم آمد از یکی از بزرگان تاریخ خودمان ... در این مبارزات مشروطه ... به دوستانش می‌گفت بجنگید، مبارزه کنید، در همان وقتی که می‌بینید کار سخت است، بازهم مبارزه کنید، تا وقتی که ببینید که قطعاً شکست خواهید خورد، برسید به آنجایی که ببینید که الآن دیگر قطعاً شکست خواهید خورد، وقتی رسیدید به آنجایی که دیدید حتماً شکست می‌خورید، بازهم مبارزه کنید، آن وقت پیروز خواهید شد و این حرف درستی است. ...

... می‌فرماید که «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا» (یوسف: ۱۱۰)، تا جایی رسید فشارها و لطمات و ضربات جبهه معارض پیغمبران که خود پیغمبرها مایوس شدند، یک جایی رسید که پیغمبرها و مردمانی که همراه پیغمبرها بودند، این‌ها متزلزل شد دلشان، نه از لحاظ ایمان، ایمانشان از بین نرفت، اعتقادشان به خدا را از دست ندادند، اما چون معتقد بودند که پیروز خواهند شد، ایمان و یقینشان به پیروزی رو به زوال رفت و خیال کردند که اشتباه فهمیده‌اند. ... «وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» در همان لحظه‌ای که بر اثر شدت فشار و شدت ضربات و لطمات دشمن، جبهه حق و جبهه دین احساس می‌کرد که هان، حتماً دیگر دارد نابود می‌شود، از بین می‌رود، دشمن دارد غلبه پیدا می‌کند، راه‌ها روی او بسته است، در همان لحظه، چون باز هم استقامت می‌کرد، چون بازهم تلاش می‌کرد، نصرت و یاری خدایی فرا می‌رسید ...

موسی از این نقشه دارد استفاده می‌کند برای بسیج بنی اسرائیل ... «قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ» (اعراف: ۱۲۸) موسی متقابلاً در مقابل این اعلان فرعونی به قومش گفت: «إِسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا» از خدا یاری بخواهید و صبر کنید. ادامه بدهید، مقاومت کنید، تلاشتان را نیمه‌کاره نگذارید - امید در این‌ها می‌دمد - چرا؟ «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ» زمین از آن خداست، «يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» آن را می‌دهد و می‌گذارد برای آن که از بندگان که بخواهد. ... موسی به بنی اسرائیل می‌گوید: شما بنده خدایید، بندگان فرعون کارشان به نتیجه نخواهد رسید. زمین برای بندگان خداست. «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» فرجام کار، پایان کار از آن مردم باتقواست.

این قرآن است، واقعیت تاریخی هم همین را به ما می‌رساند و نشان می‌دهد. همان ابراهیمی که روزی در آتش می‌اندازندش، روزی می‌بینیم که در مکه و خانه خدا جامعه توحیدی تشکیل می‌دهد و

تا قرن‌ها بعد از خود او، آن جامعه می‌ماند. موسی که یک‌روز این جور با فرعون درگیری دارد و تحت فشارند بنی‌اسرائیل، روز دیگری می‌بینیم که دستور دخول در ارض مقدسه به او داده می‌شود؛ «یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ» (مائده: ۲۱)، بروید آنجا و آنجا جامعه الهی و توحیدی تشکیل بدهید. عیسی بن مریم که در مدت اقامت کوتاهش بر روی زمین و در میان انسان‌ها، تلاش و فعالیتش به ثمره ظاهری نمی‌رسد، بعد از آنی که از روی زمین عروج می‌کند و می‌رود از میان مردم، بعد از یکی دو قرن، بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان آن روز در اختیار فکر مسیح قرار می‌گیرد؛ یعنی امپراطوری رُم، امپراطوری عظیم رم در اختیار فکر مسیحی قرار می‌گیرد و امپراطور، خودش مسیحی می‌شود و مؤمن به دین مسیح می‌شود.

پیغمبر ما که در مکه آن قدر مورد فشار بود، سیزده سال شدیدترین شکنجه‌ها و وضع‌ها را برایش فراهم کردند، بعد می‌آید مدینه، آنجا حکومتی تشکیل می‌دهد، جامعه‌ای به وجود می‌آورد، نظامی مستقر می‌کند ... اما در سایه چه؟ در سایه ایمان و صبر. هر وقتی که ایمان بود و صبر بود، «بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا» (آل عمران: ۱۲۵)، اگر تقوا در ایمان همراه با عمل و صبر وجود داشت، آن وقت است که پیروزی می‌آید. و این یکی از سنت‌های عالم است، سنت پروردگار در تاریخ است. ... امروز هم ... آن‌هایی که مایلند خدا را در دنیا حاکم ببینند، در خودشان دوتا مایه را نیرومند کنند؛ مایه ایمان و مایه صبر. اگر مایه ایمان و مایه صبر در ما نیرومند شد، «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف: ۱۲۸)، اما بدون ایمان و بدون صبر نمی‌شود.

اقتضای فتح و پیشرفت در دعوت انبیا هست؛ چون انبیا برطبق حق سخن می‌گویند، برطبق حق حرکت می‌کنند، و حق پیروز است. ... اگر تو می‌بینی پیغمبری در تاریخ شکست خورد، این را دلیل ندان که حرف حق باید شکست بخورد؛ نه، حرف حق باید پیروز بشود، نظام حق باید غالب بشود، دست حق باید بر سر باطل بکوبد و متلاشی کند، پس چرا پیغمبر شکست می‌خورد یک‌جا؟ برای خاطر اینکه پیروان پیغمبر، یا ایمان کافی یا صبر کافی ندارند، صبر به خرج نمی‌دهند.^۱

... اگر زید بن علی آنجا شهید می‌شود، با آن وضع ناکام، این دلیل بر این نیست که حق محکوم به زوال و شکست است؛ دلیل بر این است که حق هم با وجودی که حق است، احتیاج دارد به کار و تلاش

۱. این مبحث به دلیل یکسان بودن موضوع، حاصل ادغام دو جلسه سخنرانی است. مواردی که قلم متفاوتی نسبت به متن اصلی دارد، از سخنرانی جلسه دوم است.

و کوشش... زیدبن علی حرفش حق بوده مسلم، امام صادق علیه السلام هم امضا کرده بود مبارزه زیدبن علی را با دستگاه هشام بن عبدالملک، آن مبارزه عجیب را اجازه داده بودند به او، تاریخ ناطق به این معناست. این بزرگوار هم رفت، کارها را هم خوب روبه راه کرد، منتها یک عده مردم بهانه جوی نادان ناآگاه یا مغرض تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمن بیدار، در لحظه لازم او را مخدول کردند و تنها گذاشتند.

... شرح ماجرای پیشرفت های سپاهیان اسلام را می دهد امیرالمؤمنین، در زمان پیغمبر. می فرماید که «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا»^۱ می گوید: ما در کنار پیغمبر و در رکاب پیغمبر که بودیم، این جوری عمل می کردیم؛ در میدان جنگ که می رفتیم، پدرهای خودمان را، فرزندان خودمان را، برادران خودمان را، عموهای خودمان را که در جبهه کفر و شرک بودند، می کشتیم. ... ایمان ما بر اثر این اقدام حاد و قاطع کم نمی شد، زیاد می شد. «ما يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيْمَانًا وَ تَسْلِيمًا» این مجاهدت ما بر ایمان ما و تسلیم ما می افزود، «وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ وَ صَبْرًا عَلَى مَصْصِ الْأَلَمِ» این مجاهدت ما موجب می شد که ما در کارهای دشوار، قاطع تر عمل بکنیم، بر دردها و سوزش های مجاهدت بیشتر صبر بکنیم. خب، بعد بنا می کند امیرالمؤمنین شرح میدان های جنگ را به طور خلاصه، آنجا گفتن... در آخر همین خطبه ... می فرمایند که «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونا الْكِبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» این قدر مجاهدت کردیم تا خدا دید که ما راست می گوئیم، دید به راستی مسلمانی ما، دید واقعاً مؤمنیم، با عمل خود نشان دادیم ایمان عمیق خود را، وقتی این جوری عمل کردیم، آن وقت سرکوبی بر دشمنان ما و نصرت و پیروزی برای ما از سوی خدا نازل شد. ... بعد می فرمایند که «وَ لَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلإِيْمَانِ عَوْدٌ.» این را امیرالمؤمنین در زمان خلافتش می گوید، آن وقتی که با یک مشت آدم های از زیر بار در رو تنبل عافیت طلب روبه رو بوده، که وقتی می گفت بیاید برویم به جنگ معاویه، عذر می آوردند؛ وقتی بنا بود بروند به جنگ طلحه و زبیر، هزار جور توجیه شرعی برای نیامدن خودشان درست می کردند؛ ... به آن ها می گوید که «وَ لَعَمْرِي» به جان خودم قسم، «لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ» اگر ما آن روز با پیغمبر همان کاری را می کردیم که شما امروز دارید می کنید، ای مسلمانان! «ما قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلإِيْمَانِ عَوْدٌ» یک پایه از پایه های دین برپا نمی ایستاد، یک شاخه از شاخه های ایمان سرسبز نمی شد. شما از این خطبه چه می فهمید؟ سخن امیرالمؤمنین که چیزی جز سخن پیغمبر نیست، ... چرا

۱. ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، تصحیح جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۳۷۳.

در آن روز پیغمبر خدا آن جور پیشرفت کرد و چرا در زمان امیرالمؤمنین کارها آن جور متوقف ماند؟ چرا؟ ... چون آن روز ما صبر کردیم در میدان‌های جنگ، آن روز بر سوزش درد صبر کردیم، آن روز حاضر شدیم از توی رختخواب بیایم توی میدان، ... آن روز پیش رفتیم، امروز عقب می‌مانیم. ...

۱۹-۴. تبیین قرآنی فرجام نبوت

... آیات بحث امروز از دو جاست، یکی از سوره رعد است و دیگری از سوره صافات است. ... «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بگو خدا آفریننده همه چیز است. ... چون بعد می‌خواهد درباره عاقبت حق و باطل حرف بزند، قبلاً می‌گوید ما آفریدیم این جهان را، ما بلدیم سنت‌ها و قانون‌های تاریخ را، از ما بشنوید «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بگو الله آفریننده همه چیز است، «وَهُوَ الْوَاحِدُ» اوست یکتا و یگانه، «الْقَهَّارُ» قدرتمند و نیرومند.

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»، ... من دارم مثل می‌زنم، شما که گوش می‌کنید، نمی‌فهمید این یک تمثیلی است و به کجا می‌خورد، ملتفت نمی‌شوید، آخرش می‌فهمید چه خبر است، دارد مثل می‌زند. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» از آسمان آبی فرو فرستاد، بارانی، «فَسَأَلَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا» رود و جویبارهایی به اندازه‌های گوناگون جریان پیدا کرد. رود کوچک، رود بزرگ از آب باران جاری شدند. «فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» این سیلی که در رود می‌گوید جریان پیدا کرد، بر دوش خود کفی برآمده و برجسته را حمل کردند. شما وقتی که کنار رودخانه‌ای که آب سیل را دارد می‌آورد می‌ایستید، آنچه که می‌بینید آب نیست، کف است، آب در زیر کف است، این کف‌ها همین‌طور برجسته و خروشان بر روی این آبی که در رودخانه جاری است، آب سیل، دارند خودنمایی می‌کنند. شما کف می‌بینید، زیر کف آب است. ... مثال دیگر این است: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» آن چیزهایی که در آتش آن‌ها را می‌گیرانند، مثل مواد معدنی و مثل آهن، که در آتش می‌گذارند؛ «ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ» برای اینکه آرایشی درست کنند، طلا را در آتش می‌گذارند تا اینکه زینت‌آلات درست کنند، آهن را در آتش می‌گذارند ... این چیزهایی که در آتش می‌گذارند تا از آن حلیه و پیرایه و زیور و متاع و کالا درست بکنند، در آن‌ها هم «زَبَدٌ مِثْلُهُ» کفی هست همچون کف آب رودخانه. آنجا هم وقتی که این آهن را ذوب بکنند، می‌بینند که بر روی آن کف هست، آن هم یک کفی دارد، طلا را که ذوب بکنند، آن هم یک کف مخصوصی دارد. آنجا کف بر روی آب بود، اصل چه بود؟ ماده حیات‌بخش چه بود؟ آب یا کف؟ آب. اما چه در ظاهر به چشم می‌خورد؟ چه جلوه‌گری می‌کرد؟ چه خودش را بیشتر نشان می‌داد؟ کف.

اینجا وسیله مطلوب آیا آهن است یا کف، در ذوب آهن؟ طلاست یا کف، در ذوب طلا؟ البته که طلا، البته که آهن. کف چه کاره است؟ یک چیز طفیلی، یک چیز زیادی، اما کدام بیشتر به چشم می‌آید؟ آن کف، نه آن طلا و نه آن آهن. این‌ها درست شد، بلافاصله می‌گوید: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ» خدا حق و باطل را این‌جور نشان می‌دهد به شما، مثل حق و باطل را خدا این‌جور می‌زند برای شما؛ «فَأَمَّا الزَّبَدُ»، یعنی آنی که شما دیدی که نمایان است، همان کف، آن باطل است. آنی که در زیر کف پنهان است، یعنی آب، یعنی طلا، یعنی آهن، آن حق است.

تا این‌جای مثل را دانستی، دنباله مثل را از خدا بشنو که عاقبتش چگونه خواهد بود. «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» اما آن کف‌ها به بیهوده و تلف و پوچی خواهد رفت، نابود خواهد شد. کف روی رودخانه همیشگی که نیست. یک لحظه هست، لحظه دیگر نیست. آب را وقتی که در مزرعات باز کردی، از رودخانه آنچه که برای تو می‌ماند، آب است نه کف، کفش از بین می‌رود. «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» اما آن کف می‌رود به نابودی و پوچی، «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» اما آنچه برای مردم سود می‌بخشد، یعنی آن آب، یعنی آن آهن، یعنی آن طلا، آن مکث می‌کند و می‌ماند در زمین، آن نابود نمی‌شود. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» خدا مثل را این‌جور برای شما می‌زند. می‌خواهد بگوید حق می‌ماند. دعوت انبیا حق است، نهضت انبیا حق است و آن می‌ماند. باطل‌هایی که در مقابل انبیا سینه سپر می‌کنند، خودشان را نشان می‌دهند، سرکشی می‌کنند، هرزه‌پویی می‌کنند، آن‌ها کفند، آن‌ها حباب روی آبند، نابودشدنی هستند. این مثلی است که خدا می‌زند.

دنباله آیه همین مثل را پیاده می‌کند در زمینه مبارزات اجتماعی مسلمانان. می‌فرماید «لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى» برای آن کسانی که اجابت کنند پروردگارشان را نیکوترین عاقبت‌ها و پاداش‌هاست. عاقبت نیکو برای آن‌هاست. فرجام کار برای کسانی است که نهضت انبیا را اجابت می‌کنند. «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» اما آن کسانی که اجابت نمی‌کنند و به راه باطل گام می‌گذارند، آن‌ها «لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» اگر همه روی زمین برای آنان باشد، «وَمِثْلَهُ مَعَهُ» همان اندازه هم اضافه و سرریز داشته باشند، «لَافْتَدَوْا بِهِ» حاضرند آن را فدیة بدهند و خودشان را از مخمصه نجات بدهند. شما این را در تاریخ ندیدید؟ ندیدید درگیری‌های حق و باطل را که چگونه رهبران و سران باطل، مثل طوماری پیچیده شدند؛ آن وقت اگر می‌توانستند، حاضر بودند همه دنیا را بدهند و خودشان را، جانشان را، مقامشان را، نگاه بدارند. «أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ» برای آنان است بدترین

حسابها، «وَمَا أُولَئِكَ بِمُعَذِّبِينَ» جایگاه آنان دوزخ است، «وَبِئْسَ الْمِهَادُ» و چه بد جایگاهی ست. این آیات سوره رعد.

آیات سوره صافات را هم ... همین را می گوید. «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ» قبلاً فرمان ما برای بندگان مرسل ما، یعنی پیامبران، از پیش گذشته و تمام شده. قبلاً تصمیم مقتضی و لازم را در مورد آن‌ها گرفتیم. آن تصمیم چیست؟ «إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ» یآوری شدگان آن‌ها هستند. آن‌ها فقط از طرف ما یاری می شوند. «وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ» سپاهیان ما هستند که پیروز می گردند. عرض کردم شرطش همان ایمان است و صبر. ... صبر در حال مبارزه یعنی چه؟ یعنی از مبارزه سست نشدن، یعنی تلاش را تمام نکردن، نصفه نگذاشتن، این معنی صبر است. ...

مسلمان‌ها گمان نکنند ... که دشمنان ضدّ دین و ضدّ اسلام در اطراف عالم ... این‌ها همیشه باید برگرده مسلمانان سوار باشند و به آن‌ها زور بگویند و از آن‌ها کار بکشند؛ نه، هرگز چنین نیست. ... اگر امت عظیم اسلامی ... ایمان پیدا بکنند، اگر صبر را هم برای خود ذخیره بکنند، بر همه جهان پیروز خواهند شد؛ و این است توصیه قرآن به همه مسلمانان در همه زمان‌ها.

... بیش از این‌ها در قرآن آیات نویدبخش هست. یکی در سوره مؤمن است، ... آیه ۵۱ به حسب این قرآن. «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا»، لام «لَنَنْصُرُ» برای حتمیت و تحقیق است و تأکید، «إِنَّا» هم به همین معنای تحقیق و تأکید است. یعنی ما به طور حتم و بدون تردید یاری می کنیم، «رُسُلَنَا» پیامبران خودمان را. آیا فقط پیغمبران را؟ نه، «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا» مؤمنان را نیز. مؤمنی که در راه پیغمبر حرکت می کند، این وعده برای او هم هست. انسان‌های پاک‌نهادی که دنبال دعوت انبیا راه می افتند، این وعده برای آن‌ها هم هست، «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا». کجا یاری‌شان می کنیم؟ «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در همین زندگی دنیا، همین جا ما یاری می کنیم آن‌ها را، نمی گذاریم برای بعد. «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» و همان روزی که گواهان برپا می ایستند. که البته، این را که گواهان برپا می ایستند، در بعضی از تفاسیر به روز قیامت تفسیر شده.

یک حدیثی در ذیل این آیه شریفه هست که امام علیه السلام به جمیل بن درّاج، برطبق آن حدیث می فرماید که منظور از نصرت خدا به پیغمبران، نصرتشان در عالم رجعت است؛ یعنی بعد از اینکه حضرت ولی عصر علیه السلام می آید و آن حکومت الهی همه‌جانبه در این عالم به وجود می آید و پرچم قرآن و اسلام بر سراسر عالم کوفته می شود و همه مردم به سوی دین و خدا و توحید حرکت می کنند، حکومت واحده

الهی به وجود می‌آید، بعد از آن پیغمبران و انبیا و اوصیا و شهدا و صلحای از مؤمنین را خدای متعال زنده می‌کند؛ طبق آیاتی که از قرآن تعبیر شده به این معنا، و روایاتی که تصریح شده به این معنا، کاری به بحث رجعت حالا ندارم. ... بنده این جور تصور می‌کنم که امام علیه السلام ... نمی‌خواهد بگوید آنی که خدا گفته است که ما در زندگی دنیا آن‌ها را یاری می‌کنیم؛ یعنی در رجعت در زندگی دنیا. گمان می‌کنم «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» تعبیر می‌شود به رجعت و نه به قیامت، قیامت که چه یاری کردنی؟! در روزگار رجعت خدای متعال پیغمبران را یاری می‌کند؛ این را به صورت احتمال عرض می‌کنم و از این روایت احتمالاً استنباط می‌کنم. علی‌ای حال، ولو ما از این استفاده هم صرف نظر بکنیم، خود کلمه «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، به طور ظاهر، به قرینه آیاتی هم که بعد می‌آید، نشان می‌دهد که خدای متعال وعده صریح می‌دهد به پیغمبران و به مؤمنان که در همین زندگی دنیا، ما شما را یاری خواهیم کرد.

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ»، «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» کی است؟ گواهان کی برمی‌خیزند؟ آن وقتی که ستمگران را معذرت‌خواهی‌شان سودی نخواهد داد. یک آیه دیگری هست در قرآن، «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» (انعام: ۱۵۸)، که آن هم تعبیر شده به روزگار آمدن ولی عصر، ممکن است این هم همان باشد. «وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ» بر ستمگران است لعنت، «وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» برای آن‌هاست منزلگاه بسیار شوم و بد.

بعد برای اینکه شاهدی بر اینکه ما پیغمبران را یاری می‌کنیم، بیاورد، ماجرای موسی را مثال می‌زند؛ چون قبل از این آیه، از اوایل سوره مؤمن، غالباً صحبت حضرت موسی است و مبارزاتش با فرعون ... می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى» ما به موسی راه‌یافتگی و هدایت دادیم. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ» کتاب را برای بنی اسرائیل به میراث نهادیم. بنی اسرائیل صاحب کتاب، صاحب مجموعه معارف و مقررات الهی باقی ماندند و این نشان می‌دهد که این‌ها موفق شدند، و إلا اگر کفار و طاغیه‌های زمان بر بنی اسرائیل پیروز می‌شدند، اجازه نمی‌دادند که آن‌ها بر طبق کتاب آسمانی خود عمل کنند؛ کتاب را از میان آن‌ها ضایع می‌کردند. «هُدَى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ» که این کتاب هدایت است، راه‌یابی است و آگاهی‌ست برای صاحبان عقل و خرد.

«فَاصْبِرْ»، بعد که این مطلب تمام می‌شود، به پیغمبر خاتم خطاب می‌کند، می‌فرماید که «فَاصْبِرْ» پس حالا تو هم صبر کن، استقامت کن، با انگیزه‌های انحطاط‌آفرین مقاومت کن. «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» بی‌گمان وعده خدا حق است. این وعده‌ای که خدا داده، گفته شما پیروز خواهید شد، آن وعده‌ای

که در سوره صافات بود، «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»، و همچنین وعده‌های دیگری که در قرآن هست؛ این‌ها حق است، این‌ها درست است. مسلّم تو پیروز خواهی شد ای پیغمبر، بر طبق وعده خدایی؛ اما شرطش صبر است. ...

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» بر گناهانت استغفار کن. البته ... پیغمبر معصوم است مسلّم. ... این ذنب از نوع ذنوبها و خطاهایی است که برای انسانی در آن حد خطاست، گرچه اگر بنده و شما همان کار را بکنیم، هیچ خطا نیست. آن گناهان را می‌گوید، آن ذنوبها را می‌گوید. «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» پوزش بخواه و طلب غفران کن و طلب جبران کن برای خطاهای کوچک گذشته‌ات، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» تسبیح بگو، ستایش کن پروردگارت را در هر شامگاه و هر صبحگاه. این آیه خیلی روشن به ما می‌آموزد که پیغمبران فرجام کارشان نصرت خداست.

و اما آیات سوره انبیا را ... از اول سوره خدای متعال مرتب دارد می‌گوید که انبیا پیروز خواهند شد، دشمنان انبیا سرکوب خواهند شد، در این دنیا هم پیش از آن دنیا عذاب خواهند شد؛ ... [بعد] می‌پردازد به تاریخ. داستان موسی را نقل می‌کند، پیروزی موسی و شکست قدرت ضد موسی ... پیروزی ابراهیم و موفقیت ابراهیم و شکست قدرت‌های ضد ابراهیم؛ داستان نوح را، داستان سلیمان را، داستان‌های دیگر را. همه ماجراهایی که در این سوره نقل شده، به این صورت است که پیغمبر پیشرفت می‌کند، موفق می‌شود، پیروز می‌شود و ضد پیغمبر، ضد انقلاب نبی، ضد حرف نوی پیغمبر، یعنی ارتجاع ضد نبوت، مغلوب می‌شود، منکوب می‌شود و شکست خورده می‌شود، و این سنت تاریخ است.

می‌فرماید که «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ»، آیات اول سوره است، می‌گوید پیش از تو ما پیغمبرانی فرستادیم و به آن‌ها وحی دادیم. «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» آن‌ها را به صورت ملک و فرشته قرار ندادیم که جسد نداشته باشند و طعام نخوانند، «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» خالدین، خالد و جاودانه و همیشگی هم نبودند. آن‌ها هم یک وقتی مرده‌اند، اما «ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ» وعده خود را برای آن‌ها راست کردیم، وعده پیروزی را. «ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ» نجاتشان دادیم، «وَمَنْ نَشَاءُ» و هر که را خواستیم با آن‌ها نجات دادیم، «وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» متجاوزان را هلاک کردیم. «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» حالا به سوی شما هم ای مؤمنین، کتابی و قرآنی فرستادیم که در اوست ذکر و آگاهی و یادآوری شما، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» تعقل نمی‌کنید؟ نمی‌اندیشید؟

بعد می‌رسد به آیه یازده، می‌فرماید: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ»؛ واقعاً سرود فتح پیامبران است، سرود مهیجی ست که نشان می‌دهد پیغمبران چگونه با کمک‌های غیبی الهی که در بطن این عالم هست، و نه کمک‌های غیبی به‌صورتی که مردم عامی دلشان می‌خواهد و دوست می‌دارند که یک دستی از غیب بیاید بکوبد توی سینه دشمن ... چقدر پیغمبران را پروردگار عالم موفق ساخته. «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ» و چقدر و چه بسا در هم شکستیم، در هم شکستیم آبادی و جامعه‌ای را که «كَانَتْ ظَالِمَةً» که ستمگر بود.

جامعه ستمگر، نظام ستمگر، تمدن ستمگر، آن جامعه‌ای که در ساختمانش ستم به کار رفته، طبقه‌بندی به‌وجود آمده، استثمار درست شده، بهره‌کشی انسان از انسان درست شده؛ این قریه ظالمه است، این جامعه ظالمه است، که در بنیاد ستمگری به کار رفته، چقدر این‌ها را در هم شکستیم. «قَصَمْنَا» یعنی در هم شکستیم، خرد کردیم. «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» و پس از آن‌ها مردم دیگر، گروه دیگر، طبقه دیگر را بر سر کار آوردیم و پدیدار کردیم.

«فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَا»؛ شرح فلاکت ستمگران در حین دیدن عذاب خدا، «فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَا» همین‌که احساس کردند خشم و غضب ما را، آن ستمگران، یا از باب اینکه مثلاً فرض کنید عذاب آسمانی نازل شد، یا از باب اینکه دیدند مؤمنین به همراهی پیغمبرشان بر سر آن‌ها تاختند و الآن است که شمشیر خشم خدا را بر سر آن‌ها فرود بیاورند، ... «إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ» ناگهان از آن آبادی‌ها، از آن تمدن، از آن جامعه پای به گریز نهادند، بنا کردند گریختن و فرار کردن. «لَا تَوَكُّبُوا» مگریزید، «وَأَرْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» برگردید به تنعم‌گاه‌هایتان. برگردید به آن کاخ‌هایی که در آن‌ها متنعم بودید، برگردید به میان جامعه و شهری که در آن شهر آقایی و فخر می‌فروختید، کجا می‌گریزید؟ «وَأَرْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ.» برگردید به مسکن‌هایتان، «لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ» شاید بخواهند شماها را استیضاح کنند، شاید بخواهند از شما سؤال کنند، کجا می‌روید؟ «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» گفتند وای بر ما، وای بر ما که ما ظالم و ستمگر بودیم. «فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» همین بود سخنشان، «حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ» و همین‌گونه سخن می‌گفتند تا آنکه ما همه آنها را طعمه مرگ و نابودی ساختیم.

... آیات بعدی درحقیقت، زیربنای فکری این واقعیت تاریخی را بیان می‌کند. چرا این جوری شده؟ چرا باید ستمگران نابود بشوند و ستم‌کشان جای آن‌ها را بگیرند؟ چرا باید دعوت پیغمبر حتماً

پیش برود و معاندانش سرکوب بشوند، چرا؟ علت این است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِيبِينَ» ما آسمان را و زمین را و آنچه در میانه آن‌هاست، به بیهوده نیافریدیم. «لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَاتَّخِذُنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» اگر می‌خواستیم کار بیهوده‌ای انجام دهیم، البته، انجام می‌دادیم؛ از پیش خود این کار را می‌کردیم، اگر کننده این کار بودیم، اما هرگز نمی‌کنیم. پروردگار عالم کار بیهوده نمی‌کند، برطبق باطل عمل نمی‌کند، به پوچی عمل نمی‌کند. یعنی چه؟ یعنی این آسمان و زمین را و آنچه در میان آن‌هاست، اگر آفریدیم، برطبق یک منظوری آفریدیم، برای رسیدن به یک هدف و یک مقصدی آفریدیم. ... آن راهی که آسمان و زمین و موجوداتش را به آن سرمنزل و مقصود و هدفی که برای آن آفریده شده‌اند می‌رساند، آن خط سیر، حق است. هر وسیله‌ای که انسان‌ها را به آن سرمنزل برساند، آن وسیله حق است. این‌ها دیگر در آیه قرآن تصریح نمی‌شود. مفاد آیه این است ...

بعد دنبالش می‌فرماید که «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ» بلکه ما در هم می‌کوبیم به وسیله حق باطل را. این راه حق، این طریقه صحیح، این طریقه فطری و سرشتی انسان و جهان، این بالاخره بر باطل پیروز خواهد شد. بلکه پیروز می‌گردانیم حق را بر باطل، «فَيَذَمُّهُ» پس این حق، باطل را به کلی محو و نابود می‌کند. «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» آن‌گاه باطل را می‌بینی که دارد از بین می‌رود، رو به نابودی است. «وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» آن وقت شما ای ستمگران، شما ای ظالمان، شما ای باطل‌گرایان و ناحقان، بر شماست وای، بر شماست بیچارگی و نابودی، «وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» از آنچه که توصیف کردید و بیان کردید.

خلاصه درس

- پیامبران از اول بعثت دیگر راحت نخواهیدند. برخی از آنها به قتل رسیدند و برخی در غربت از دنیا رفتند. هیچ‌کدام از ایشان ثروتی، ولو اندک نیندوختند. اما فرجام کار انبیا به همان هدف دلخواه رسید. انبیا موجودی که راه را از چاه تشخیص نمی‌داد به جایی رساندند که فرشتگان باید بیاند از او چیز بیاموزند. با تعالیم پیامبران، هر روزی که بشریت پیش رفته و بر عمر خود افزوده، یک‌قدم به اوج ترقی و تکامل و تعالی نزدیک‌تر شده. پس، انبیای عظام الهی، اگرچه که تك تك شان با محرومیت‌ها و ناکامی‌ها مواجه شده‌اند، در مجموع، بشریت را به سوی ترقی و تعالی سیر داده‌اند.

- این پندار باطل است که انبیا نتوانستند حکومتی شکل دهند و انقلابی ثمربخش داشته باشند. پس، بایستی منتظر دستی غیبی ماند. باور قرآن برعکس است. قرآن حق و باطل را به آب و کف روی آب تشبیه کرده است که آب سیلان و جریان پیدا می‌کند، کف بر روی آب ظاهر می‌شود، کف‌ها می‌میرد، آب‌ها می‌ماند.

- دو شرط پیروزی پیامبران: پیروانی با اعتقادی از روی آگاهی و باوری همراه با تعهدپذیری، و صبر و مقاومت و از میدان در نرفتن، کار را در لحظه حساس و خطرناک رها نکردن. لذا، می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». این واقعیت تاریخی است: همان ابراهیمی که روزی در آتش می‌اندازندش، جامعه توحیدی تشکیل می‌دهد که تا قرن‌ها بعد از خود او می‌ماند. موسی که یک روز این جور با فرعون درگیری دارد، روز دیگری می‌بینیم که دستور دخول در ارض مقدسه به او داده می‌شود. تلاش و فعالیت عیسی بن مریم به ثمره ظاهری نمی‌رسد، اما بعد از آنی که از روی زمین عروج می‌کند، بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان آن روز در اختیار فکر مسیح قرار می‌گیرد. پس، اقتضای فتح و پیشرفت در دعوت انبیا هست اما همراه می‌طلبد. لذاست که امیرالمؤمنین در زمان خلافتش - که با یک مشت آدم‌های از زیر بار در رو تنبلی عافیت طلب روبه‌رو بوده، می‌فرماید: «به جان خودم قسم، اگر ما آن روز با پیغمبر همان کاری را می‌کردیم که شما امروز دارید می‌کنید، ای مسلمانان! یک پایه از پایه‌های دین برپا نمی‌ایستاد، یک شاخه از شاخه‌های ایمان سرسبز نمی‌شد.

- تبیین قرآنی فرجام نبوت:

در سوره رعد آمده است: «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا»؛ سیل بر دوش خود کفی برآمده را حمل

می‌کند که زیر آن آب است. «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» آن چیزهایی که در آتش آنها را می‌گیرانند، مثل مواد معدنی و مثل آهن، تا زیور بسازند نیز کفی به‌هنگام ذوب به چشم می‌آید در حالی که اصلش آن طلا یا آهن است. خداوند حق و باطل را این چنین مثال می‌زند، که باطل همان کف است که تلف می‌شود. آنان که نهضت انبیا را حمایت می‌کنند فرجام نیکی دارند اما آنان که راه باطل می‌روند بدفرجامی دارند و آنان حاضرند همه آنچه دارند را بدهند تا مقام و جان خویش را نگه دارند اما طومار زندگی‌شان در هم پیچیده شد.

در سوره صافات آمده است: «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»؛ سپاهیان ما هستند که پیروز می‌گردند. البته، با دو شرط ایمان و صبر. آنگاه، خدا در دنیا و نیز در رجعت یا در قیامت نصرت‌شان خواهد کرد، چنان‌که حضرت موسی سبب هدایت قوم بنی اسرائیل شد تا اینکه موفق شدند قدرت یابند و طبق کتاب آسمانی عمل کنند. پس، ای رسول خدا صبر کن که وعده خدا حق است.

در سوره انبیا آمده است: «وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً»؛ چه بسا جامعه ستمگری که درهم شکستیم. همین‌که احساس کردند خشم و غضب ما را، چون مؤمنین به همراهی پیغمبرشان بر سر آنها تاختند، از آن آبادی‌ها پای به‌گریز نهادند. علت سنت نابودی ستمگران این است که پروردگار عالم کار بیهوده نمی‌کند. ما به وسیله حق باطل را درهم می‌کوبیم.

پرسش‌ها

۱. آیا نبوت هم می‌تواند علمی غیر مفید باشد؟
۲. با توجه به نمود انحطاط‌های بشر در دوران جدید، آیا می‌توان سیر بشریت را در سرایشی افول دانست؟
۳. وقتی انبیای عظام الهی نتوانستند حق را بر باطل غلبه دهند، مجاهدت فرهنگی ما چه ثمری خواهد داشت؟
۴. در مجاهدت‌ها اولویت با صبر است یا مبارزه و جهاد؟

مبحث بیستم: تعهد ایمان به نبوت

تعهدآور بودن ایمان به نبوت

مسئولیت و تعهد نبوت

تبیین قرآنی تعهدات ایمانی نبوت

تعهد ایمان به نبوت

مبحث بیستم: تعهد ایمان به نبوت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. بتواند ایمان متعهدانه به نبی را توصیف کند و بداند که تعهد به نبوت تنها به ذکر شهادتین نیست، بلکه مراد از آن یاری‌رسانی نبی برای ساخت دنیا به همان شکلی است که اسلام گفته است؛
۲. باور داشته باشد که در همین برهه از زمان هم نصرت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ممکن است، کافی است به آنچه از ظلم رخ می‌دهد راضی نباشد؛ آن‌کسی که در مقابل وضع باطل ساکت است، برادر آن کسی است که به آن وضع راضی است؛
۳. علی‌وار زندگی کند، راه نبی را دنبال کند و مسئولیت به منزل رساندن بار نبی را بر عهده گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا
أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى
يُهَاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ
فَسَادٌ كَبِيرٌ * وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ
الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال: ۷۲-۷۴).

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ

لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِكُمْ اِصْرٰی قَالُوْا اَقْرَضْنَا قَالْ فَاشْهَدُوْا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ (آل عمران: ۸۱).

۲۰-۱. تعهدآور بودن ایمان به نبوت

... «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» [اینکه] شهادت می‌دهم که محمد پیامبر خداست، اعلام می‌کنم در اذانم، در نمازم، در مقام بیان شهادتین، در هر جا که من امت پیغمبرم و قبول دارم، معتقدم، ایمان دارم به نبوت او، این شهادتی که من می‌دهم، چه تعهدی را بر دوش من می‌گذارد؟ آیا اصلاً تعهدی ایجاد می‌کند برای من، این عقیده، این شهادت، این تشهد، یا نه؟

۲۴۷

... در دنیای مسیحیت یک نفری در رأس مقامات روحانی قرار دارد به نام پاپ، که می‌دانید این پاپ فقط یک مجسمه‌ای است درحقیقت، که مردم باید به او احترام کنند. ... اگر یک مسیحی مطلع باشد که جناب پاپ کنونی از دنیا رحلت کرده و فلان کس به جای او نشسته، یا معتقد نباشد، در زندگی او هیچ تأثیری ندارد. ... اگر چنانچه یک مسیحی بگوید من شهادت می‌دهم که پاپ موجود زمان من، آقای زید است، این شهادت هیچ تعهدی برای او نمی‌آورد؛ یعنی حال او با حال آن مسیحی پیر از کار افتاده‌ای که در گوشه دهات است و مثلاً خبر ندارد که این پاپ قبلی فوت کرده و کسی به جای او آمده، حال او با حال آن پیر آن گوشه افتاده بی‌خبر یکسان است. ...

آیا اینکه من در تشهد نمازم می‌گویم «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، ... این شهادت به نبوت، این ایمان به نبوت و اعلام این ایمان، تعهدی بر دوش من مُشْهَد، بر دوش آن جامعه‌ای که این تشهد به‌عنوان شعار او گفته می‌شود، می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟ سؤال این است. ...

۲۰-۲. مسئولیت و تعهد نبوت

... تعهدی که، مسئولیتی که انسان معتقد به نبوت نبی، بر دوش می‌گیرد، عبارت است از دنباله‌گیری از راه نبی و قبول مسئولیت به منزل رساندن بار نبی. ...

یک عده مردم خیال می‌کنند که اگر گفتند ما قبول داریم که فلانی پیغمبر است، همین که پذیرش نبوت او را در دلمان، به وسیله زبان اعلام کردیم، کار ما تمام شد، ... بعضی خیال می‌کنند که انسان‌ها

داشتند در آتش قهر و غضب خدا می سوختند، بعد مسئله نبوت خاتم الانبیا مطرح شد؛ عده‌ای از این کسانی که در منطقه عذاب و محوطه غضب خدا بودند، گفتند «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» شهادت می‌دهم که محمد ﷺ پیغمبر خداست، با گفتن این کلمه، از منطقه عذاب خدا بیرون آمدند، بیرون کشیده شدند، افتادند در منطقه رحمت. حالا اگر نماز خواندند، در منطقه رحمت، یک خرده نزدیک‌تر می‌شوند به سرچشمه رحمت؛ اگر روزه گرفتند، یک خرده نزدیک‌تر می‌شوند؛ ... کارهای دیگر هم اگر انجام دادند، آن وقت می‌رسند به سرچشمه رحمت؛ اگر انجام ندادند هم، باز بالاخره در منطقه رحمتند. ...

... ما می‌گوییم این حرف درست نیست؛ ایمان به پیغمبر لازم است، اما ایمان به پیغمبر، تعهداتی را با خود به دنبال می‌آورد، اگر آن تعهدات انجام گرفت، به هر اندازه که آن تعهدات انجام گرفت، ایمان انسان به همان اندازه درست است. ...

البته، این را هم اضافه بکنم که بیان این کلمه و اظهار اعتقاد به حسب ظاهر ... انسان را داخل منطقه اسلامی می‌کند، اما بحث سر این نیست که ما ... بینیم مؤمن است یا مؤمن نیست.

ما روی معیارهای قرآنی که آیاتش را الآن برایتان معنا می‌کنم، می‌گوییم آن انسانی که به تعهدات ایمان پایبند نباشد، او مؤمن نیست. مؤمن آن وقتی است که به تعهدات و مسئولیت‌هایی که ایمان به نبوت برای انسان می‌آورد، پایبند باشد.

این تعهد چیست؟ این تعهد این است که من بینم پیغمبر چه کار می‌خواست در این دنیا بکند، یک بار عظیمی را پیغمبر می‌خواست بردارد، یک سنگ عظیمی را پیغمبر می‌خواست از جا بکند، یک بنیان عظیمی را پیغمبر می‌خواست بنا کند، من هم در زمان خودم نگاه کنم، بینم آیا آن باری که پیغمبر می‌خواست بردارد، کاملاً برداشته شده است؟ آن سنگی که پیغمبر می‌خواست از زمین قلع کند و بکند، کاملاً کنده شده است؟ آن بنیانی که پیغمبر می‌خواست بریزد و بسازد آیا کاملاً ساخته شده است؟ اگر دیدم جواب منفی است، یعنی آن بار بر زمین است، آن سنگ کنده نشده، آن بنیان ساخته نشده، بکوشم تا آن کاری که او می‌خواست بکند، بکنم. ... زور بزنم روی آن، ده نفر دیگر هم پیدا کنم تا این بار را باهم برداریم، ... اگر نتوانستم عمارت را تمام کنم، ده تا آجر هم نمی‌توانم بیاورم بچینم آنجا؟ نمی‌توانم یک مقدار از شالوده و پیاش را هم بکنم؟ نمی‌توانم مقدمات کار را هم فراهم بکنم؟ اگر بگویم نمی‌توانم، دروغ است.

به این تعهد پایبند باید باشد، و إلا اگر به این تعهد پایبند نبود، دروغ است که بگوید من شهادت می‌دهم که او پیغمبر خداست. این شهادتِ دروغی است؛ یک شهادتِ سطحی است، شاید این تعبیر بهتر باشد. شهادت می‌دهم که او پیغمبر است، اما نمی‌توانم شهادت بدهم که من معتقدم به پیغمبری او، مثل منافقین؛ «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (منافقون: ۱)؛ می‌آمدند می‌گفتند یا رسول‌الله ما شهادت می‌دهیم که تو پیغمبر خدایی؛ خدا می‌گوید بله، ما خودمان می‌دانیم که تو پیغمبر مایی، این مطلب برای ما روشن، از نظر ما مسلم، حرف به جای خودش راست؛ اما شهادت می‌دهیم که آن‌ها در این شهادتشان دروغگو بودند؛ در دل قبول ندارند این مطلب را، به زبان دارند می‌گویند.

تعهد رسالت، ساختن یک دنیایی به شکلی است که اسلام گفته است؛ این تعهد رسالت است. ... اگر شما در زمان خودتان دیدید که بشریت با شکلِ خدا فرموده زندگی نمی‌کند، دیدید که انسانیت از داشتن یک جامعه الهی محروم است، دیدید که مکتب‌های گوناگون دارند بشریت را به این سو و آن سو می‌کشند و اسلام برای گوشه مغز و گوشه دل انسان‌ها باقی مانده و بس، وظیفه شما و تعهد شما براساس شهادتی که به رسالت پیغمبر می‌دهید این است که بکشید تا دنیا را به شکل اسلام فرموده در بیاورید؛ این مسئولیت و تعهد نبوت است. ...

وقتی که انسان‌ها دارند زندگی می‌کنند در یک جامعه جاهلی، پیغمبر که می‌آید در این جامعه ... انسان‌های همه به یک سو و یک جهت را دو دسته می‌کند؛ یک دسته را از این غیبت، گمراهی، سرگشتگی نجات می‌دهد، راهشان را عوض می‌کند ... به این معنا که گفتم، پیغمبرها عامل اختلاف‌اند ... به این جور که همه دارند مثل واگن‌های یک قطاری می‌روند طرف سراسیمب سقوط، پیغمبر می‌آید از عقب این واگن‌ها می‌گیرد، بعضی از واگن‌ها خودشان را از دست پیغمبر جدا می‌کنند، می‌روند طرف سراسیمب سقوط، یک عده از این نگاهداری پیغمبر استقبال می‌کنند، بین واگن‌ها اختلاف می‌افتد.

... پیغمبرها می‌آیند در میان اجتماعات اختلاف و دویت ایجاد می‌کنند، منتها دویتی در میان جامعه‌ای که یکپارچه گمراه بود. می‌آیند می‌گویند برگردید طرف خدا، بین آن یکپارچه‌ها اختلاف می‌افتد، بعضی برمی‌گردند، بعضی بر نمی‌گردند.

پس یک جبهه جدیدی، یک صف‌بندی جدیدی، یک موضع‌گیری متقابل جدیدی با آمدن پیغمبر در جامعه به وجود می‌آید. پیغمبر یک طرف در یک صف، دشمنان و معارضان و معاندان پیغمبر هم

یک طرف، در یک صف دیگر... پیغمبر اول تک و تنها بوده، همه در آن صف مقابل بودند، پیغمبر کوشش کرده، تلاش کرده، یکی یکی، دوتا دوتا، تا بالاخره توانسته یک صفی را در مقابل آن صف گمراه و دوزخی تشکیل بدهد؛ صفی در مقابل صف ضلالت به وجود بیاورد...

پیغمبر چه کار می خواست بکند؟ می خواست مردم را به بهشت ببرد؛ بهشت این جهان و بهشت پس از مرگ، هر دو. چون می خواهد مردم را به بهشت ببرد، مردم باید با او بیایند، اگر با او نیامدند، به بهشت نمی رسند. درست است این مطلب؟ ... حالا بین این دو صف، یک نفری است، نگاه به پیغمبر می کند، می بیند حرف های درست می زند، هر چه گوش می دهد، می بیند حرف پیغمبر حرف خوبی است؛ از طرفی می بیند اگر بیاید در صف پیغمبر، مجبور است با آن صف روبه رو، با همدیگر معارضه کنند؛ دلش نمی آید برود در صف روبه رو، چون می بیند که می روند طرف جهنم، دلش نمی آید بیاید در صف پیغمبر، چون می بیند که صف پیغمبر در دسر دارد. چه کار می کند؟ می آید بین این دو صف، یک نقطه امنِ امانِ آرامی را انتخاب می کند، یک خیمه ای آنجا می زند و می نشیند، این چه کاره است؟ شما بگویید. آیا این آدمی که در میانه نشسته، بین دو صف در بسترِ راحت غنوده، این به بهشت خواهد رسید یا نه؟ پیداست که نه... هر کس به پیغمبر نپیوسته است، بر پیغمبر است؛ هر کس با علی نباشد، بر علی است؛ هر کس با حق نباشد، بر حق است. این را قرآن هم به ما می گوید، اما زبان گویای روشن امام علیه السلام هم خیلی نزدیک تر است به فهم، برای ما بیان می کند... این حدیث را یاد بگیرید، آدرس حدیث هم بحار الأنوار، جلد مواعظ است، «السَّاكُتُ أَخُو الرَّاضِي وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانَتْ عَلَيْنَا»^۱ آن کسی که در مقابل وضع باطل ساکت است، برادر آن کسی است که به آن وضع راضی است. دیگر نمی گویند آن کسی که راضی است، او چه کاره است، او معلوم است، «مَنْ رَضِيَ بِعَمَلٍ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ.» هر کسی که به کار یک جمعی، به زندگی یک مردمی راضی باشد، از خود آن هاست؛ ... بعد دنبالش «وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانَتْ عَلَيْنَا» هر که با ما نیست، بر ماست. بین این دو صف، جایی را اسلام فرض نکرده.

آن کسانی که مثل اصحاب عبدالله بن مسعود، از جمله همین جناب ربیع بن خُثَیم ... که در جنگ جمل گفتند ما حاضر نیستیم با امیر المؤمنین همراه بشویم، چون او خون مسلمان ها را بناست بریزد. و آمدند عافیت طلبانه از او تقاضا کردند که آن ها را بفرستد در مرزها تا مرزداری بکنند، این ها کور

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴، ص ۴۲۱.

خواندند. ... ندانستند که در جنگ بین حق و باطل، اگر با حق نبودی، با باطلی. با باطل بودن به این معنا نیست که حتماً با حق بجنگی، بلکه حتی آن صورتی که برای حق بجنگی هم داخل است در مفهوم با باطل بودن؛ این را این‌ها نفهمیدند. ... آن کسی که حسین بن علی، در بین راه او را طلب می‌کند که بیا با ما کمک کن، می‌گوید یا بن رسول الله این اسبم را خدمت شما تقدیم کنم یا این شمشیرم را، او روشن است که دیگر با حسین نیست؛ او بر حسین است نه با حسین. ... «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف: ۲-۳)؛ چرا آنی را که بر زبان می‌گویی معتقدم، عمل نمی‌کنی؟ وای بر من، حال خودم را دارم می‌گویم. بزرگ‌گناهی است که انسان چیزی را به زبان بگوید، عقیده‌ای را اظهار کند، اما عمل نکند به آن. ...

فرق بین علی و معاویه چه بود؟ شما را به خدا، امروز شما علی و معاویه را ترسیم کنید در اجتماعتان. یک نفر را در نظر بگیرید که هرچه می‌گوید، ضد راحتی و تنعم و رفاه شخصی است، هرچه می‌گوید، بار مسئولیت بردوش گذارنده است، هرچه می‌خواهد، تلاش است. از دروغ بدش می‌آید، از رشوه ناراحت می‌شود، از هدیه‌ای که بوی رشوه بدهد ناراحت می‌شود. در راه خدا و برای خدا مُتَمَرِّم است. یک پلنگ دماغی عجیبی در راه خدا دارد. در راه خدا و حکم خدا به هیچ‌کس رحم نمی‌کند، برادرش هم که می‌آید از او پول می‌خواهد از بیت‌المال، آهن گداخته می‌گذارد طرف مشش. یک نفر این جور در اجتماع ... یک نفر هم نقطه مقابل اوست؛ حاضر است آدم عیش کند، حاضر است آدم راحت بگذراند، حاضر است هرچه هم بخواهد از او، به آدم بدهد، فقط یک شرط در مقابل برای انسان قرار می‌دهد و آن شرط این است که می‌گوید به علی کمک نکن، به من کمک کن، کمکی هم که از تو می‌خواهم، کمک زیادی نیست، گاهی من را تعریف کن، بس است. خب، شما را به خدا، شما سراغ که می‌روید از این دو نفر؟ ... اگر می‌بینی دلت پرواز می‌کند به سوی راحتی‌ها، تنعم‌ها، عیش‌ها، پول‌ها، مقام‌ها، آبرومندی‌ها، ناز و فخر فروختن‌ها به این و آن، ولو در غیر راه خدا باشد، بدان اگر آنجا بودی، از آن کسانی بودی که خیلی اگر ملاحظه می‌کردی، شبانه، یواشکی، با همسایه‌ها خداحافظی نکرده، اسبت را سوار می‌شدی، به زن و بچه‌ات هم می‌گفتی من در شام منتظر شما؛ یا علی مدد! طرف شام می‌رفتی، علی را تنها می‌گذاشتی، همچنانی که خیلی از چهره‌های موجه آن زمان گذاشتند.

عبدالله بن عباس، پسرعموی امیرالمؤمنین و پسرعموی پیغمبر، راوی این همه حدیث، مفسر

قرآن، چهرهٔ موجه بین شیعه و سنی، همین کار را با علی کرد، که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه دوتا نامه و دو خطاب دارد به عبدالله عباس. مگر عبدالله عباس چه کسی بوده؟ همین که چهارتا حدیث از او، از قول پیغمبر نقل کردند، شیعه و سنی هم قبولش دارند، همه قبولش دارند. صحابی پیغمبر هم نبوده، درعین حال همه قبولش دارند و این یک نکته‌ای است. اگر صحابی پیغمبر بود و شیعه و سنی قبولش داشتند، مهم نیست، مثل سلمان، مثل ابی ذر، مثل عمار، که همه قبولش دارند. اما از تابعین است، زمان پیغمبر را درست درک نکرده، بچه بوده که پیغمبر از دنیا رفته. بنده در تاریخ یک قدری مطالعه می‌کردم، دیدم جناب عبدالله عباس جزو همراهیان و اطرافیان خلیفهٔ دوم است، خیلی هم به او علاقه داشت، این هم غالباً دنبال جناب عمر بود. آدمی جزو تابعین باشد، زمان پیغمبر را درک نکرده باشد، درعین حال، هم شیعه، هم سنی او را قبول داشته باشد، یَاللَّعَجَبُ! این خیلی آدم عجیبی باید باشد. اسم این چیست در عرف اسلامی؛ که دو گروه مخاصم، هر دو یک نفر را قبول داشته باشند؟ این آدم درحالی که حاکم و استاندار بصره بود، پول‌های بیت‌المال را برداشت و در رو! کجا؟ مکه؛ در حرم امن و امان پروردگار. لابد برد پول‌ها را آنجا صدقه داد! به فقرا داد، بله، داد به فقرای کنیز فروش، چندتایی کنیز خرید، کنیزهای زیبا که با آنها راحت و مشغول خوشگذرانی باشد.

حال اگر عبدالله عباس امروز بود، به نظر شما دربارهٔ امیرالمؤمنین چه می‌گفت؟ تمام احادیث دست اول در فضیلت علی را او نقل می‌کرد، به یاد علی اشک می‌ریخت، از اینکه با علی بوده، خاطره‌ها نقل می‌کرد، اما آیا من و شمای زیرک و کس قبول می‌کردیم ایشان شیعه است؟ می‌گفتیم آقا برو این دام بر مرغ دگر نه، برو؛ تو اگر شیعه بودی، وقت امتحان باید خودت را نشان می‌دادی. «عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ أَوْ يُهَانَ»،^۱ «فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عُلِمَ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ». ^۲ تو اگر شیعه علی بودی، علی را آن قدر خون دل نمی‌دادی؛ این قدر ناله علی را بیرون نمی‌آوردی با فرار کردن خودت، که علی آن جور ناله زد از رفتن عبدالله عباس؛ تو از همهٔ خویشاوندانم به من نزدیک‌تر بودی، من امید به تو داشتم، من متکی به تو بودم، پسرعمویت را در این شرایط تنها گذاشتی و رفتی؟! نامه‌ای است که علی در نهج البلاغه، خطاب به عبدالله دارد، منتها مرحوم رضی ... در نهج البلاغه، چون زمان بنی عباس

۱. علی بن محمد لیبی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، تصحیح حسین حسینی بیرجندی، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۶، ص ۳۳۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، همان، ج ۸، ص ۲۳.

زندگی می‌کرده، یا ترسیده یا خجالت کشیده بنویسد «مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٍ»، نوشته «مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ»^۱ نوشته که امام علیه السلام به یکی از عاملانش، استاندارانش نوشته، ننوشته این استاندار چه کسی بوده. وقتی که این نامه را می‌خوانید، خوب، معلوم است که عبدالله عباس بوده، به‌علاوه، غیر نهج‌البلاغه، جاهای دیگر نقل کردند مربوط به عبدالله عباس؛ که پسرعمویت را تنها گذاشتی، چه کردی و چه کردی.

۲۰-۳. تبیین قرآنی تعهدات ایمانی نبوت

باری، تعهد قبول و پذیرش نبوت این است: دنبال نبی راه رفتن، قبول تکلیف او را کردن، آن‌چنانی که او می‌خواهد، عمل نمودن. ...

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا» آن‌کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند با مال و جانشان؛ برای زمان پیغمبر است، نه اینکه بخواهم بگویم برای زمان‌های دیگری نیست، نه، این حکم کلی است. در مورد زمان پیغمبر دارد گفته می‌شود ... هجرت در آنجا لازم بود. جامعه اسلامی نو بنیاد بود، باید می‌رفتند، باید تقویت می‌کردند و باید آن جامعه را در مقابل دشمنانش آسیب‌ناپذیر می‌ساختند؛ لذا، هجرت شرط قطعی قبول ایمان بود.

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا» آن‌کسانی که باور کردند و گرویدند، «وَ هَاجَرُوا» و هجرت کردند به مدینه، «وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» و با مال و جانشان، هر دو، مجاهدت کردند در راه خدا و همچنین، از طرف مقابل «وَ الَّذِينَ ءَاوُوا» آن‌کسانی که این‌ها را، که بی‌سرپرست و بی‌خانمان بودند، در مدینه پناه دادند، «وَ نَصَرُوا» و یاری‌شان کردند، «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» این‌ها بعضی پیوستگان و هم‌جهگان بعضی دیگر هستند. این‌ها همان مؤمنینی هستند که مثل آجرهای توی هم فرورفته‌اند. ... همه به‌هم پیوسته و جوشیده و گره‌خورده هستند. اولیا یعنی این، ولایت یعنی این، پیوستگی کامل، الصاق و التصاق کامل، این ولایت است.

«أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» آن‌ها بعضی اولیای بعضی دیگرند. «وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا» ... اما آن‌کسانی که ایمان آوردند، در دلشان باور کردند که تو پیغمبری، اما «وَ لَمْ يُهَاجِرُوا» اما هجرت نکردند،

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۱.

تعهد ایمان را بر دوش نگرفتند، «مَا لَكُمْ مَنْ وَلَايَتِهِمْ مَنْ شَيْءٍ» شما با این‌ها هیچ پیوستگی و ارتباطی ندارید، تا وقتی که هجرت کنید. تا هجرت نکردند و آنجا هستند، بیگانه از شما هستند. هیچ رابطه و پیوند اسلامی و برادری میان شما نیست.

منتها یک حکم دیگری در کنارش هست؛ همان‌هایی که در آنجا هستند، اگر چنانچه با گروه دیگری جنگشان افتاد و از شما یاری خواستند، شما البته، باید بروید آن‌ها را یاری‌شان بدهید؛ چون با شما همفکرند و چون در حال جنگند. اگر مسلمانی با گروه کافری مشغول جنگ بود، بر شما واجب است که ولو آن مسلمان پهلوی شما نیست، در وطن شما نیست، هجرت نکرده با شما، واجب است بر شما که بروید او را کمک کنید. شد؟ مگر در یک صورت و آن این است، آن کسی که آن مسلمان دارد با او می‌جنگد، با شما پیمان صلح بسته باشد؛ در این صورت، کمک به آن مسلمان هم دیگر واجب نیست. اینجا چه می‌فهماند این آیه به ما؟ اولاً، می‌فهماند کمک به مسلمان، در هر نقطه‌ای از جهان که باشند، واجب است، ولو هجرت نکرده باشند؛ ثانیاً، می‌گوید آن مسلمانی که هجرت نکرده است، به جامعه اسلامی مهاجرت نکرده - که البته امروز در دنیا، جامعه اسلامی به این معنا نداریم - به جامعه اسلامی نیامده، در دارالکفر باقی مانده، این آدم اگر با یک نفر یا یک دسته کافر جنگش افتاد و شما با آن کافر پیمان صلح دارید و عدم تعرض، حق ندارید بروید به کمک برادر مسلمانتان. چرا؟ چون هجرت نکرده، چون برادر شما نیست، مهاجرت نکرده به سوی شما. «وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ»، مگر بر قومی، بر زیان مردمی که «بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» که میان شما و آن‌ها تعهد و پیمانی است. «وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست.

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» آن‌هایی که کافرند، بعضی هم جبهگان و پیوستگان بعضی دیگرند. نگاه نکن در دو اردوگاهند، اما در دشمنی با شما، هم‌اردو و هم‌جبه‌اند. «لَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ» اگر این را انجام ندهید، فتنه‌ای در زمین خواهد شد و فساد بزرگی. شاید مراد این باشد که اگر این جبهه‌بندی و این صف‌بندی را مراعات نکنید، اگر ندانید و ندانسته باشید که صف شما در مقابل صف دشمنان خدا، یک صف مشخص و منحاز است و اگر ندانید که هر که بین دو صف باشد، از صف دشمنان و معارضان است، نه از این صف، ... در زمین فتنه خواهد شد، فساد خواهد شد. فتنه، فتنه دوری از دین است؛ فساد، فساد نبودن حکم خدا در میان اجتماع است، احتمالاً.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» آن کسانی که ایمان آورده‌اند، «وَجَاهَدُوا» و مهاجرت کردند. ... «وَالَّذِينَ آمَنُوا» آن کسانی که ایمان آورده‌اند، «وَهَاجَرُوا» هجرت کردند، «وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مجاهدت کردند در راه خدا، «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَنَصَرُوا» آن کسانی که پناه دادند و یاری کردند، «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» این‌ها ایند مؤمنان راستین. ... اما آنی که ایمان آورده است و مهاجرت و مجاهدت و پناه دادن و نصرت نمودن از او سر نزده است، او چیست؟ «هُمُ الْمُؤْمِنُونَ غَيْرَ حَقِّ»؛ مؤمنین الکی، مؤمنین دروغی. ... [نکته‌ای از سوره آل عمران:] ... «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ»؛ ... ما از پیغمبران گذشته، حتی تعهد گرفتیم، ... گفتیم آنی که به تو دادیم ما، اگر بعد از تو پیغمبری آمد که آنچه را حالا به تو دادیم تأیید کرد و امضا کرد، تو لازم است که به آن پیغمبر ایمان داشته باشی و او را یاری کنی ... هر پیغمبری که بعد از پیغمبر دیگری بیاید و سخن پیغمبر قبلی را امضا کند، لازم است بر پیغمبر قبلی که او را تصدیق کند، به آن پیغمبر بعد از خودش ایمان بیاورد، علاوه‌براین، او را یاری هم بکند؛ «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» نصرتش باید بکند.

بعد می‌گوید که حالا نصرت پیغمبر چیست؟ نصرت پیغمبر این است؛ موسی مثلاً، چگونه پیغمبر ما را یاری می‌کند؟ اینکه به امتش، دوستانش، یارانش، سفارش می‌کند: مبادا، مبادا، مبادا اگر این پیغمبر با این نشانه‌ها آمد، مخالفت با او نکنید. خب، نصرت است. «قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ» خدا به این پیغمبرها گفت آیا اقرار کردید؟ قبول کردید این تعهد مرا؟ این پیمانی که دارم از شما می‌گیرم که به پیغمبران بعد از خودتان ایمان داشته باشید، با این شرط، «أَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي»، عیناً همین پیمان را از امتتان هم گرفتید تا روز قیامت؟ یعنی یهودی‌های عالم، الآن از طرف موسی بن عمران مورد مؤاخذه این میثاقتند، الآن موسی بن عمران به زبان حال و قال، کانه دارد به آن‌ها می‌گوید: ای نامردها! مگر من از شما پیمان نگرفتم که تا ابد، هرکسی که به موسی ایمان دارد - موسی خودش به پیغمبر خاتم ایمان دارد - باید به پیغمبر خاتم ایمان بیاورد و او را یاری کند، کمک کند.

خلاصه درس

- ایمان به نبوت تعهد آور است و مراد از این تعهد دنباله‌گیری از راه نبی و قبول مسئولیت به منزل رساندن بار نبی است. شهادت به نبوت بدون تعهد تعبیر به این است: شهادت می‌دهم که او پیغمبر است، اما نمی‌توانم شهادت بدهم که من معتقدم به پیغمبری او، مثل منافقین که آنها در این شهادت‌شان دروغگو بودند. تعهد رسالت ساختن یک دنیایی به شکلی است که اسلام گفته است. پیامبران عامل اختلاف در جامعه‌ای هستند که یکپارچه گمراه بود. ایشان واکن‌هایی را از قطاری که به شیب سقوط سرازیر است جدا می‌کنند. آنگاه دو صف در مقابل هم قرار می‌گیرند. برخی چون حضور در صف پیامبر را در دسر می‌دانند در میانه راه محل امنی برای خود جدا می‌کنند. او به بهشت راه ندارد. هرکس با حق نباشد علیه حق است: «السَّائِئُ أَخُو الرَّاضِي وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانَ عَلَيْنَا»؛ آن کسی که در مقابل وضع باطل ساکت است برادر آن کسی است که به آن وضع راضی است. هرکه با ما نیست، بر ماست.

- اگر می‌بینی دلت پرواز می‌کند به سوی راحتی‌ها، تنعم‌ها، عیش‌ها، پول‌ها، مقام‌ها، آب‌ومندی‌ها، ناز و فخر فروختن‌ها به این و آن، ولو در غیر راه خدا باشد، بدان اگر در زمان حضرت علی بودی، علی را تنها می‌گذاشتی.

- تبیین قرآنی تعهدات ایمانی نبوت: آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت و جهاد کردند با آنها که اینان را پناه دادند و نصرت‌شان کردند به هم پیوسته‌اند. اما آنان که هجرت نکردند و تعهد ایمان را بر دوش نگرفتند، «مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَا يَتَّبِعُهُمْ مِّنْ شَيْءٍ»؛ شما با اینها هیچ پیوستگی و ارتباطی ندارید.

پرسش‌ها

۱. اینکه «پیامبران عامل اختلاف‌اند» یعنی چه؟
۲. آیا همراهی نکردن با باطل لزوماً به معنی همراهی با حق است؟
۳. جهت‌گیری ما نسبت به کسی که دوست و دشمن آن را قبول دارند چگونه باید باشد؟

مبحث بیست و یکم: ولایت

مقدمه

ولایت دنباله نبوت

ولایت

بُعد اول ولایت: به هم پیوستگی داخلی

معنای ولایت

تبیین قرآنی بُعد اول ولایت (پیوستگی داخلی)

مبحث بیست و یکم: ولایت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با تعریف ولایت در اصطلاح قرآنی آشنا شود و بداند که ولایت دنباله نبوت است که یک بُعد آن پیوستگی داخلی است؛
۲. باور یابد که اگر شیعه‌ای، از روی ترس یا طمع، دنبال جبهه دشمن رفت و به آنان پیوست، درواقع از ولایت ولی خدا و از جبهه حق بیرون مانده است؛
۳. با صراحت موضع خود را در جریان فتنه بیان کند و به هم‌پیوستگی خویش را با جبهه حق اعلان نماید و ولی خدا را تنها نگذارد و به دشمنان بگوید که تا ایمان نیاورده‌اید بغض و کینه بین ما و شما آشکار است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسِّنْتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ * لَنْ نُنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْنَا نَوَكُلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (ممتحنه: ۱-۴).

۲۱-۱. مقدمه

... اسم ولایت و کلمه ولایت با گوش شیعه آشناست. در دعاهاى ما، در خواسته‌هاى ما از خدا، در روایات ما، در افکار رایج و عمومی ما، مسئله‌ای به نام ولایت، با قداست و احترام تمام و با آرزوی تأمین چیزی به نام ولایت، توأم است. ما همیشه به عنوان شیعه خود را دارای ولایت می‌دانیم ... ولایت را از قرآن و از آیات کریمه قرآن می‌کشیم بیرون، استنباط و استخراج می‌کنیم و می‌بینید که چه اصل مدرن مترقی جالبی است اصل ولایت، و یک ملت، یک جمعیت، پیروان یک فکر و یک عقیده، اگر دارای ولایت نباشند، چطور بی‌خودی ول معطلند. این را درک خواهید کرد و احساس خواهید کرد.

در سایه این بحث به‌خوبی می‌شود فهمید که چرا کسی که ولایت ندارد، نمازش، نماز و روزه‌اش، روزه و عباداتش عبادت نیست. ... و خلاصه در سایه این بحث، معنای احادیث ولایت را می‌شود فهمید، از جمله این حدیث معروفی که از چند تن از ائمه علیهم‌السلام رسیده ... : «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلا يَتَّوَلَّ وَلِيَّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ»^۱ اگر کسی تمام عمر را روزه بگیرد، نه فقط ماه رمضان را، تمام شب‌ها را تا به صبح بیدار بماند، تمام اموالش را در راه خدا بدهد، اما با ولی خدا ولایت نداشته باشد - دقت کنید در این تعبیر - با ولی خدا ولایت نداشته باشد، یا ولایت ولی خدا را نداشته باشد، این چنین آدمی، همه آنچه که انجام داده است، بیهوده و بی‌ثمر و خنثی است.

۱. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، تصحیح جلال‌الدین محدث، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲۱-۲. ولایت دنباله نبوت

مسئله ولایت در دنباله بحث نبوت است ... اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می ماند. ...

پیغمبر خدا برای چه می آید؟ گفتیم که پیغمبر می آید برای به تکامل رساندن انسان، می آید برای تخلّق دادن انسان‌ها به اخلاق الله، می آید برای کامل کردن و به اتمام رساندن مکارم اخلاق. آنچه که گفتم مضمون احادیث است؛ «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، پیغمبر برای ساختن انسان‌ها می آید، برای به قوام رساندن این مایه‌ای که نامش انسان است، می آید.

از چه راهی و از چه وسیله‌ای پیغمبر استفاده می کند برای ساختن انسان؟ چه جور انسان‌ها را پیغمبر می سازد؟ مدرسه درست می کند؟ مکتب فلسفی درست می کند؟ ... گفتیم که نه؛ پیغمبر برای ساختن انسان، کارخانه انسان‌سازی درست می کند. پیغمبر ترجیح می دهد که ده سال، بیست سال، دیرتر موفق بشود؛ اما آنچه می سازد، یک انسان و دو انسان و بیست تا انسان نباشد؛ کارخانه انسان‌سازی درست کند که به طور خودکار، انسان کامل پیغمبر پسند تحویل بدهد. پس، پیغمبر برای ساختن انسان‌ها و به قوام آوردن مایه انسان، از کارخانه انسان‌سازی استفاده می کند.

... کارخانه انسان‌سازی، جامعه و نظام اسلامی است... جامعه اسلامی یعنی آن جامعه‌ای، آن تمدنی که در رأس آن جامعه خدا حکومت می کند، قوانین آن جامعه، قوانین خدایی است، حدود الهی در آن جامعه جاری می شود، عزل و نصب را خدا می کند، در مخروط اجتماعی ... در رأس مخروط خداست و پایین تر از خدا، همه انسانیت و همه انسان‌ها. تشکیلات را دین خدا به وجود می آورد، قانون صلح و جنگ را ... روابط اجتماعی را، اقتصاد را، حکومت را، حقوق را، همه و همه و همه را دین خدا تعیین می کند و دین خدا اجرا می کند و دین خدا دنبال این قانون می ایستد؛ این جامعه اسلامی است.

... مثل مدینه. هم‌چنانی که پیغمبر آمد در مدینه یک جامعه‌ای تشکیل داد. خب، در مکه هم بودند، می توانستند متفرق بشوند در اقطار بلاد، آنجا خدا را هم عبادت کنند، نه، این کافی نبود. آمدند مدینه، یک جامعه‌ای تشکیل دادند، در رأس آن جامعه خدا حکومت می کرد... در همان مسجدی که پیغمبر خدا در آنجا می ایستاد و اقامه نماز جماعت می کرد و برای مردم منبر می رفت و صحبت می کرد و درس می داد و تزکیه و تعلیم می کرد، در همان مسجد بود که علم جهاد را می آوردند. ...

در همین مسجد بود که دادگستری پیغمبر تشکیل می‌شد. در همین مسجد اداره کار و اقتصاد پیغمبر تشکیل می‌شد ...

در جامعه‌های غیراسلامی و غیرالهی، آدم‌ها می‌خواهند خوب باشند، نمی‌توانند؛ شما دلت می‌خواهد متدین باشی، نمی‌توانی. دلت می‌خواهد ربا ندهی و ربا نخوری، می‌بینی نمی‌شود. زن دلش می‌خواهد از عفت اسلامی خارج نشود، محیط، او را در فشار می‌گذارد. همه عوامل و انگیزه‌ها انسان را از یاد خدا دور می‌کند. عکس و نمایش و تفصیلات و رفت‌وآمدها و معاملات و گفت‌وگوها، همه انسان را از خدا دور می‌کند و ذکر خدا را از دل انسان بیگانه می‌کند. در جامعه اسلامی عکس قضیه است. در جامعه اسلامی، بازارش، مسجدش، دارالحکومه‌اش، رفیقش، خویشاوندش، پدر خانواده، جوان خانواده، همه و همه انسان را به یاد خدا می‌اندازند ... اگر جامعه اسلامی زمان پیغمبر، پنجاه سال ادامه پیدا می‌کرد، همان رهبری بر سر کار می‌ماند، ... بعد از پنجاه سال، همه آن منافقین تبدیل می‌شدند به مؤمنین واقعی. اگر می‌گذاشتند که حکومت نبوی و علوی دنبال یکدیگر ادامه پیدا بکنند، آن جامعه انسان‌ساز، به‌طور قهری، همه آدم‌های غش‌دار را هم بی‌غش می‌کرد ... این طبع قضیه مربوط به جامعه اسلامی است. پیغمبرها می‌آیند یک چنین چیزی درست کنند. وقتی این درست شد، مثل کارخانه انسان‌سازی، یکی یکی نه، ده تا ده تا نه، صد تا صد تا نه، گروه گروه و خیل خیل، مردم مسلمان می‌شوند، هم مسلمان ظاهری، در ظاهر امور مسائل اسلامی و هم مسلمان و مؤمن قلبی و واقعی و باطنی. ...

۲۱-۳. معنای ولایت

۲۱-۳-۱. بُعد اول ولایت: به هم پیوستگی داخلی

... اولی که پیغمبر فکر اسلامی را می‌آورد؛ اولی که دعوت پیغمبر شروع می‌شود، آیا پیغمبر یک تنه، می‌تواند یک جامعه را اداره بکند؟ آیا یک جامعه، تشکیلات نمی‌خواهد؟ عده‌ای که این تشکیلات را اداره بکنند، نمی‌خواهد؟ سربازی که از این جامعه دفاع کند و دشمنان این جامعه را به جای خود بنشانند، نمی‌خواهد؟ کسانی که با پیغمبر یاری کنند و دعوت نبی را نشر بدهند، لازم نیستند؟ ... همه کار باید از طریق اسباب معمولی انجام بگیرد. پیغمبرها هم در بیشترین فعالیت‌هایشان از اسباب

معمولی استفاده کرده‌اند. پیغمبر وقتی که می‌آید، برای اینکه بتواند جامعه مورد نظر را، که همان کارخانه انسان‌سازی است، تشکیل بدهد؛ برای این کار احتیاج دارد به یک جمع به هم پیوسته متحد، دارای ایمان راسخ، از اعماق قلب مؤمن و معتقد به این مکتب، با گام استوار، پویا و جویای آن هدف. یک چنین جمعی را پیغمبر اول کار لازم دارد. لذا، پیغمبر بنا می‌کند این جمع را فراهم آوردن و درست کردن. ... «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل: ۱۲۵)، با مواظب حسنه، با آیات قرآن، با نفوذ کلام نبوی، دل‌های مسلمانی را در اول کار، در اطراف خود به وجود می‌آورد. ... یک جبهه در مقابل جبهه کفر ایجاد می‌کند ... از مسلمانان استوار مؤمن معتقد نافذالقلب. از آن کسانی که «لَا تَأْخُذْهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ»^۱ هیچ ملامت ملامت‌کننده‌ای آن‌ها را از راه خدا بر نمی‌گرداند. این‌ها مسلمان‌های گام اولند ...

... این‌ها در میان چه جامعه‌ای دارند زندگی می‌کنند؟ در میان جامعه جاهلی. ... اگر بخواهند این جریان باریک، که به نام اسلام و مسلمین به وجود آمده، در میان آن جامعه جاهلی پرتعارض و پُرزحمت باقی بماند، اگر بخواهد همین جمعیت و همین صف و همین جبهه نابود نشود، از بین نرود، هضم نشود، حل نشود، بایستی این عده مسلمان را مثل پولاد آبدیده به همدیگر بتابند. ... جمعیتی که در اقلیت‌اند، فکرشان تحت الشعاع فکر اکثریت، ممکن است قرار گیرد. عملشان، حیثیتشان، شخصیتشان، ممکن است در لابه‌لای حیثیت‌ها و شخصیت‌ها و عمل‌های بقیه مردم، که احياناً مخالف با آن‌ها هستند، گم بشود، نابود بشود، هضم بشود، از بین برود. برای اینکه این‌ها هضم نشوند، برای اینکه ... باقی بمانند، تا در آینده، جامعه اسلامی با دست‌های استوار این‌ها بنا بشود و اداره بشود و ادامه پیدا بکند ... این‌ها را هرچه بیشتر به همدیگر متصل می‌کنند و هرچه بیشتر از سایر جبهه‌ها جدا می‌کنند.

... مثل یک عده کوهنوردی که از یک راه صعب‌العبور کوهستانی دارند عبور می‌کنند. ... به این‌ها گفته می‌شود به همدیگر بچسبید، کمر بندهایتان را به هم ببندید، جداجدا و تک‌تک حرکت نکنید که اگر تنها ماندید، خطر لغزیدن هست ...

این پیوستگی مسلمانان جبهه آغاز دین، که به همدیگر جوشیدند، به همدیگر گره خوردند، از

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، همان، ص ۳۰۲.

هم جدایی پذیر نیستند، با دیگر جبهه‌ها به کلی منقطعند، با خودشان هرچه بیشتر چنگ در چنگ و دست در دستند، آیا در قرآن و حدیث نامی دارد یا نه؟ بله؛ این نام، ولایت است، ولایت...

پس ولایت ... در اصطلاح اولی قرآنی ... یعنی به هم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند ... هرچه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند، چرا؟ برای اینکه از بین نروند، هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند ولایت.

پیغمبر جمع مسلمان آغاز کار را، با این پیوستگی و جوشیدگی به وجود می‌آورد، این‌ها را به همدیگر متصل می‌کند، این‌ها را با هم برادر می‌کند، این‌ها را به صورت یک پیکر واحد درمی‌آورد، به وسیله این‌ها امت اسلامی را تشکیل می‌دهد، جامعه اسلامی را به وجود می‌آورد ... مابین این‌ها و جبهه‌های دیگر جدایی می‌اندازد، از پیوستن به جبهه یهود، از پیوستن به جبهه نصارا، از پیوستن به جبهه مشرکین، این‌ها را باز می‌دارد و ... برای اینکه اگر این‌ها به این حالت نباشند، اگر ولایت نداشته باشند، اگر به هم پیوسته صد درصد نباشند، ... از برداشتن بار امانتی که بر دوش آنهاست، عاجز خواهند ماند. ...

البته، بعدها که جامعه اسلامی به یک امت عظیمی تبدیل می‌شود، باز هم ولایت لازم است. ... یک به هم پیوستگی و هم جبهگی عجیبی میان شیعه زمان خلافت‌های اسمی، ائمه علیهم‌السلام ایجاد کرده بودند تا در سایه این ولایت، بتواند این جریان تشیع در میان جریان‌های گوناگون دیگر محفوظ بماند.

شما یک رودخانه عظیمی را در نظر بگیرید، از چندین طرف آب وارد این رودخانه می‌شود. ... در میان این مسیل عجیبی که جریان‌های تند دارد حرکت می‌کند، یک جریان آب باریک، دارد در میان این جریان‌های تند می‌رود و سالم می‌ماند و می‌رود. عجیب این است، هرگز قاطی نمی‌شود، هرگز رنگش خراب نمی‌شود، هرگز طعم آب‌های شور و تلخ دیگر را نمی‌گیرد، همان طعم شیرین، همان رنگ شفاف، همان خلوص و صفا و بی‌کدورتی را ادامه می‌دهد و نگه می‌دارد و پیش می‌رود.

شما عالم اسلام را در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس تشبیه کنید به همین رودخانه‌ای که انواع جریان‌های فکری و سیاسی و عملی گوناگون، در آن علیه همدیگر داشتند، راه می‌رفتند و حرکت می‌کردند. از اول تا آخر که نگاه می‌کنید، جریان تشیع را می‌بینید. می‌بینید یک آب باریکی است. در

میان این طوفان عجیب، چیز ناچیز و خردی به نظر می‌رسد و به نگاه می‌آید، اما خودش را نگه داشته، هرگز کدر نشده، هرگز طعمش خراب نشده، هرگز صفای خودش را از دست نداده. ... این یک بُعد و یک جانب از مطلب است. ولایت یعنی به هم پیوستگی.

مؤمنین را اولیای یکدیگر می‌داند قرآن، آن کسانی که دارای ایمان راستین هستند، هم جبهگان و پیوستگان یکدیگرند و می‌گویند شیعه. از شیعه تعبیر مؤمن می‌شود در روایات ...

به هر صورت، این یک بُعد از ابعاد ولایت است، که ان شاء الله فردا یک بُعد دیگرش را ... عرض خواهم کرد و آن ولایت ولی الله است. ولایت شیعیان با هم معلوم شد ... یک عده‌ای خیال می‌کنند ولایت ائمه، یعنی فقط ائمه را دوست بداریم؛ و چقدر اشتباه می‌کنند ... و الا مگر در عالم اسلام کسی پیدا می‌شود که ائمه معصومین خاندان پیغمبر را دوست ندارد؟ ... مگر همان کسانی که در صدر اسلام با آن‌ها جنگیدند، همه دشمن بودند با آن‌ها؟ خیلی هایشان دوست می‌داشتند این‌ها را؛ اما برای خاطر دنیا حاضر بودند با آن‌ها بجنگند. خیلی هایشان می‌دانستند این‌ها دارای چه مقامات و چه مراتبی‌اند. وقتی خبر رحلت امام صادق را به منصور دادند، منصور بنا کرد گریه کردن. تظاهر می‌کرد؟ پیش چه کسی؟ پیش نوکرهای خودش می‌خواست تظاهر کند؟ ... خودش دستور داد که امام صادق را مسموم کنند؛ اما وقتی که خبر رسید که کار از کار گذشته، قلبش تکان خورد منصور. پس منصور هم ولایت داشت؟! ... نه آقا، ولایت غیر از این حرف‌هاست. ولایت بالاتر از این‌هاست ...

آنچه که امروز گفتم، در این کلمات خلاصه می‌شود؛ ولایت امت مسلمان و ولایت آن جبهه‌ای که در راه خدا و برای خدا می‌کوشد، به این معناست و به این است که میان افراد این جبهه، هر چه بیشتر اتصال و پیوستگی به وجود بیاید. هر چه بیشتر دل‌های این‌ها به هم گره بخورد و نزدیک بشود و هر چه بیشتر، از قطب‌های مخالف، از کسانی که بر ضد آن‌ها می‌اندیشند و بر ضد آن‌ها عمل می‌کنند، جدا بشود. این معنای ولایت است.

۲۱-۳-۲. تبیین قرآنی بُعد اول ولایت (پیوستگی داخلی)

بنده فکر می‌کنم سوره ممتحنه را می‌شود به این معنا، اسمش را گذاشت سوره «ولایت» ...

«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوِّکُمْ اَوْلِیَاءَ» دشمن من و دشمن خودتان را اولیا، ولی‌ها نگیرید. اینجا البته در ترجمه، بد ترجمه نکرده: نباید کافران را که

دشمن من و شمایند، یاران خود برگرفته. بد نیست، این تعبیر می‌سازد با آن معنایی که در ذهن ما هست. بعضی‌ها معنا می‌کنند: دشمن من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید؛ این معنای کاملی نیست. فقط مسئله دوستی و محبت نیست، بالاتر از این‌هاست. ولی خودتان نگیرید؛ یعنی هم‌جبهه خودتان ندانید، یعنی خودتان را در صف آن‌ها قرار ندهید ...

«تَلْقَوْنَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ»، هم‌جبهه و هم‌صف ندانید که پیام دوستی به آن‌ها بدهید. «وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» درحالی‌که، می‌دانید این‌ها کافر شده‌اند به آنچه که از حق و حقیقت، پروردگار برای شما فرو فرستاده است، «يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ» پیامبر و شما را از شهر و دیارتان بیرون می‌کنند، «أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ» به‌خاطر اینکه شما ایمان می‌آورید به پروردگارتان، به الله، که پروردگار شماست. دشمن من و دشمن خودتان را، هم‌جبهه و یار و یاور مگیرید؛ «إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي» اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوشش برای من خارج شدید و برای به‌دست آوردن خشنودی من، اگر واقعاً راست می‌گویید، اگر واقعاً در راه من تلاش و مجاهدت می‌کنید، حق ندارید آن‌که دشمن من و دشمن شماست، هم‌جبهه و یار و پیوسته خودتان قرار بدهید. البته، این سوره بسیار سوره جالب و مهمی است. در یک صفحه دیگر از همین آیاتی که می‌خوانیم، روشن می‌کند که منظور خدا کدام کفار است. نمی‌گوید با همه کفار طرح دوستی نریزید ... تقسیم می‌کند گروه‌های کافر را، که اگر رسیدیم ممکن است آن‌آیه را هم فردا برایتان معنا کنم.

«تُسَيِّرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» در نهان و خفا، محبت و مودت خود را به آنان تحویل می‌دهید. «وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ» من دانان‌ترم به آنچه شما پنهان می‌کنید، پنهان کرده‌اید و آنچه آشکار ساخته‌اید. «وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» هرکس از شما که این کار را انجام بدهد، با دشمنان خدا طرح دوستی و یآوری بریزد، خودش را هم‌جبهه آن‌ها بداند و نشان بدهد، هرکس این کار را بکند، «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» راه میانه را گم کرده است. از راه میانه گمراه شده است.

بعد از آن، برای خاطر اینکه مسلمان‌ها، از لحاظ فکری هم قانع بشوند که چرا باید با کفار قطع رابطه کرد، معرفی می‌کند این‌ها را. البته، بد نیست این تذکر را بدهم که آیات، شأن نزولش، درباره حاطب ابن ابی بلتعنه است. حاطب ابن ابی بلتعنه یک مسلمان یک‌خُرده کم‌ایمانی بود. این، وقتی که پیغمبر اکرم می‌خواست برود به جنگ با کفار قریش، فکر کرد که ممکن است که پیغمبر در این جنگ

مغلوب بشود و خویشاوندان او، که در میان کفار هستند، مورد آسیب قرار بگیرند و این جزو سربازان پیغمبر است. اینجا زرنگی خواست به خرج بدهد، یک مرد رندی به خرج داد. حالا که ما کنار پیغمبر هستیم، در رکاب پیغمبر، جهاد هم که می‌کنیم، ثواب مجاهدین در راه خدا را هم که می‌بریم، احتیاطاً یک نامه‌ای هم بنویسیم به کفار، اینجا دوستی و وفاداری خودمان را نسبت به آن‌ها هم اعلام کنیم؛ چه ضرری دارد؟ ...

پیغمبر عزیز و گرامی، با وحی خدا از ماجرا مطلع شد. ... پیغمبر گفت: خب، چرا این کار را کردی مرد؟ چرا اسرار نظامی و جنگی را فاش می‌کنی برای دشمن؟ گفت: یا رسول‌الله، من آنجا دوستانی دارم، خویشاوندانی دارم، می‌ترسم آن‌ها مورد زحمت قرار بگیرند، خواستم این نامه را بنویسم که شاید دل آن‌ها یک قدری نسبت به من نرم بشود. آیه در جواب می‌گوید: اشتباه نکنید، دل آن‌ها با شما نرم نخواهد شد. آن کسانی که از لحاظ فکری ضد شما هستند، ... این‌ها هرگز با شما مهربان و دوست نخواهند بود. این آیه بعدی این مطلب را بیان می‌کند، می‌فرماید: «إِنْ يَتَّقُواكُمْ» اگر دست بیابند بر شما، «يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً» دشمن شما خواهند بود.

... «وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسَّيْئَةُ بِالسُّوءِ» دست و زبان خود را به بدی بر روی شما می‌گشایند. دستشان را می‌گشایند، شما را بیشتر تحت فشار قرار می‌دهند، زبانشان را به بدی به روی شما می‌گشایند، شما را تحقیر می‌کنند، شما را بی‌حیثیت و بی‌شرافت می‌کنند، شما را به‌عنوان یک انسان قابل نمی‌شناسند. حالا دارید کمکشان می‌کنید، خیال نکنید این کمک‌ها به دردتان خواهد خورد. «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ»، فردا اگر بر شما مسلط بشوند، همین یک ذره عقیده قلبی را هم نمی‌گذارند شما نگه دارید، دوست می‌دارند که شما کافر بگردید. خیال نکنید که آزاد و راحت می‌گذارند شما مسلمان بمانید و به وظایف اسلامی‌تان عمل کنید.

بعد آیه‌ای و یک جمله قاطعی راجع به قوم و خویش‌های آقای حاطب بن ابی‌بلتعه و قوم و خویش‌های همه حاطب بن ابی‌بلتعه‌های تاریخ بیان می‌کند. شما برای خاطر فرزندان‌تان، برای خاطر قوم و خویش‌هایتان، برای خاطر آقازاده‌تان، برای خاطر آسایش نزدیکان‌تان، حاضرید با دشمن خدا بسازید؟ ... مگر چقدر این ارحام و اولاد به درد آدم می‌خورند؟ مگر این جوانی که شما برای خاطر شغلش، برای خاطر بورسش، برای خاطر کاسبی‌اش در میان کفار قریش، حضری با کفار قریش

بسازی، چقدر به درد تو خواهد خورد بیچاره؟ چقدر تو را از عذاب خدا نجات خواهد داد؟ ای نادان!

... «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ» ارحام و خویشاوندان شما و فرزندان شما، به شما سودی نمی‌بخشند، «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ» روز قیامت میان شما و آن‌ها جدایی می‌افکند. یا این جوری بخوانیم و معنا کنیم؛ «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در روز قیامت ارحام و اولاد به شما سودی نمی‌بخشد. «يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ» جدا می‌کند میان شما را خدای روز قیامت. «يَوْمَ يُفْرِّقُ الْمَرْءَ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (عبس: ۳۴-۳۶) آن روزی که انسان از برادر خود می‌گریزد، از پدر و مادر خود می‌گریزد، از همسر مهربان و فرزندان و نور دیدگان عزیز خود می‌گریزد. ... «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس: ۳۷) هرکسی در آن روز، یک کاری دارد، یک سرگرمی ای دارد، یک گرفتاری ای دارد که همان گرفتاری خودش او را بس. ... «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ خدا به آنچه می‌کنید داناست.

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»؛ این آیات، قسمت پر اوج این آیاتی است که خواندم. به مؤمنین می‌گوید: مؤمنین، شما را در عمل ابراهیم و پیروان ابراهیم سرمشقی نیکوست. ببینید ابراهیم و پیروانش، همراهانش چه کردند، شما هم همان کار را بکنید. آن‌ها چه کردند؟ آن‌ها صاف و صریح رو کردند به قوم گمراه زمان خودشان، به بندگان و عبده طاغوت و آلهه دروغین زمان، گفتند ما از شما و خداوندگارانتان بیزاریم، ما به شما کفر ورزیدیم، ما از شما روگردانیم، میان ما و شما همیشه زمان، بغض و دشمنی، عداوت و خشم و کینه برقرار است. فقط یک راه آشتی وجود دارد و آن «حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ»، بیایید داخل منطق فکری ما بشوید. صریحاً می‌گوید: مؤمنین، شما هم مثل ابراهیم عمل کنید.

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ» بی‌گمان، ابراهیم برای شما سرمشقی نیکوست، «وَالَّذِينَ مَعَهُ» و آن کسانی که با او بوده‌اند، همراهانش، «إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ» آن زمان که به قوم خودشان گفتند، «إِنَّا بُرَّاءُوا مِنْكُمْ» ما بیزاران و مبرّیان از شما هستیم، «وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و نیز بیزاریم از هرآنچه که جز خدا می‌پرستید و عبودیت می‌کنید، «كَفَرْنَا بِكُمْ» به شما کفر ورزیدیم، «وَبَدَا بَيْنَنَا وَ

بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ أَبَدًا» میان ما و شما، دشمنی و بغض و کینه برای همیشه نمایان و آشکار شد، «حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» تا وقتی که به خدای یکتا ایمان آورید.

قرآن می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (ممتحنه: ۶) برای شما مؤمنین، در ابراهیم و یارانش سرمشقی نیکوست، «لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ» برای آن کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند، «وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ» هرکس پشت کند و از این دستور رو بگرداند و اعراض کند، خدای متعال غنی، ستوده و پسندیده است، و بر دامن کبریایی اش ننشیند گرد. اگر تو با دشمنانش سازش کنی، دامن انسانیت و شرف تو لکه‌دار خواهد شد و خدا زیانی نمی‌بیند. این جمله را از ابراهیم به یاد داشته باشید؛ ابراهیم و یارانش به کفار و منحرفین معاصر خودشان می‌گویند: «إِنَّا بَرَاءُونَ مِنْكُمْ» ما از شما بیزار هستیم.

امام سجاد علیه السلام و یارانش با مردم منحرف زمان خود همین‌طور صحبت کردند. در بحارالانوار حدیثی است که می‌گوید: یحیی بن ام‌طویل، حواری امام چهارم، در مسجد مدینه می‌آمد و رو به مردم می‌ایستاد ... همین سخن قرآنی را تکرار می‌کرد. «يَقُولُ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» ما به شما کافر شدیم و میان ما و شما خشم و کینه نمودار شد؛ یعنی همان حرفی که ابراهیم به کفار زمان خودش و به مشرکین و منحرفین و گمراهان معاصر خودش می‌گفت. ... اگر شیعه‌ای از شیعیان امام سجاد در زمان امام سجاد، از روی ترس یا طمع، دنبال جبهه دشمن رفت، او از ولایت امام سجاد خارج است و متصل به جبهه امام سجاد نیست. لذا، شاگرد نزدیک امام سجاد به آن‌ها می‌گوید: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ»؛ و یحیی بن ام‌طویل از اصحاب بسیار خوب و زبده امام سجاد بود.

عاقبت کار این مسلمان زبده این بود که حجاج بن یوسف او را گرفت، دست راستش را برید، دست چپش را برید، پای راستش را برید، پای چپش را برید؛ اما او باز بنا کرد با زبان حرف زدن، زبانش را هم برید، تا اینکه از دنیا رفت. و این در حالی بود که شیعه را سامان داده بود و استوانه‌های اساسی کاخ تشیع را بعد از امام سجاد علیه السلام، فراهم و استوار ساخته بود.

خلاصه درس

- چرا ولایت اینقدر اهمیت دارد که اگر کسی ولایت ندارد، نمازش نماز و روزه اش روزه و عباداتش عبادت نیست؟ مسئله ولایت در دنباله بحث نبوت است، به گونه ای که اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می ماند. پیغمبر می آید برای به تکامل رساندن انسان، می آید برای تخلّق دادن انسان ها به اخلاق الله، و برای این هدف، کارخانه انسان سازی درست می کند.

- کارخانه انسان سازی جامعه و نظام اسلامی است. جامعه اسلامی یعنی آن جامعه ای که در رأس آن جامعه خدا حکومت می کند. تشکیلات این نظام را از قانون صلح و جنگ، روابط اجتماعی، اقتصاد، حکومت، حقوق، همه و همه و همه را دین خدا تعیین و اجرا می کند، مثل جامعه مدینه.

- اگر جامعه اسلامی زمان پیغمبر پنجاه سال ادامه پیدا می کرد و اگر می گذاشتند که حکومت نبوی و علوی دنبال یکدیگر ادامه پیدا بکند، همه منافقین تبدیل می شدند به مؤمنین واقعی.

- معنای ولایت در بعد داخلی: پیغمبر وقتی که می آید، احتیاج دارد به يك جمع به هم پیوسته متحد، دارای ایمانِ راسخ، از اعماق قلب مؤمن و معتقد به این مکتب، با گام استوار، پویا و جویای آن هدف. با حکمت و موعظه این جمع را فراهم می آورد و در این راه از سرزنش هیچ کس باک نداشت. برای پیشگیری از حذف جمع کوچک مسلمانان در جامعه جاهلی، بایستی این عده مسلمان مثل پولاد آبدیده به همدیگر بتابند، مثل یک عده کوهنوردی که کمربندهای شان را به هم ببندند تا نلغزند. این پیوستگی مسلمانان جبهه آغاز دین ولایت نام دارد. پس، ولایت در اصطلاح اولی قرآنی به هم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید يك عده انسانی است که دارای يك فکر واحد و جویای يك هدف واحدند.

- تبیین قرآنی بعد پیوستگی داخلی ولایت: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» دشمن من و دشمن خودتان را ولی خود نگیرید. «إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءَ»؛ اگر دست ببندد بر شما، دشمن شما خواهند بود. «وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسِّنَّتَهُمْ بِالسُّوءِ»؛ دست و زبان خود را به بدی بر روی شما می گشایند، و شما را تحقیر می کنند. «وَوَدَّوْا لَوْ تَكْفُرُونَ»، فردا اگر بر شما مسلط بشوند، همین يك ذره عقیده قلبی را هم نمی گذارند شما نگه دارید، دوست می دارند که شما کافر بگردید. الگوی شما در این باره ابراهیم و همراهان اوست که به قوم خویش گفتند بین ما بغض و عداوت است تا وقتی که به خدای یکتا ایمان آورید.

پرسش‌ها

۱. تأثیر جامعه بر فرد بیشتر است یا تأثیر فرد بر جامعه؟ اصلاح را باید از جامعه شروع کرد یا از فرد؟
۲. تشکیلات و کار تشکیلاتی در جامعه اسلامی چه نسبتی با ولایت دارد؟
۳. معنی حقیقی ولایت با معنی رایج و مرسوم آن چه تفاوتی دارد؟

مبحث بیست و دوم: پیوندهای امت اسلامی

بُعد دوم ولایت: عدم پیوستگی خارجی

بعد سوم ولایت: پیوستگی با امام

عدم پیوستگی خارجی

پیوستگی داخلی

پیوستگی با امام

تبیین قرآنی ابعاد سه‌گانه ولایت

پیوندهای امت اسلامی

مبحث بیست و دوم: پیوندهای امت اسلامی

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با دو بعد دیگر ولایت: عدم پیوستگی خارجی و پیوستگی با امام آشنا شود و بداند که مراد از استقلال جامعه اسلامی در روابط خارجی انزوای سیاسی نیست و مراد از امام حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در جامعه معین می‌شود، چه خداوند متعال به نام انتخابش کند: امامان معصوم علیهم‌السلام و چه به نشان: فقیه جامع الشرایط؛

۲. به این باور برسد که تمرکز و حرف‌شنوی جامعه از امام - که مصالح آن جامعه را خوب می‌داند - سبب اقتدار جامعه اسلامی است و اینکه ترس از آسیب دشمن نباید سبب وابستگی و پیوستگی به دشمن شود؛

۳. بکوشد که در برابر مؤمنان، فروتن و بدون نخوت و در برابر دشمنان عزیز و نفوذناپذیر باشد، که اگر چنین نبود خداوند قومی دیگر را جایگزین آنان خواهد کرد تا دین به گسترش خویش ادامه دهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ

يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ * وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ * وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مائده: ۵۱-۵۶).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (آل عمران: ۱۰۲-۱۰۳).

... آیه قرآن است: «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا» (حجرات: ۹) اگر دو طایفه، دو گروه از گروه‌های مسلمان با یکدیگر جنگیدند، «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» بین این دو گروه مسلمان را اصلاح کنید. «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى» اگر میان این دو گروه، یک گروه بر دیگری ظلم کرد، بغی و تجاوز و تعدی روا داشت و زور گفت و قلدری خواست بکند، «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي» با آنکه زور می‌گوید بجنگید، «حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» تا مجبور بشود برگردد به فرمان خدا، ناچار بشود فرمان خدا را قبول کند. این دستور خداست در زمینه حفظ وحدت در داخل جامعه اسلامی.

۲۲-۱. بعد دوم ولایت: عدم پیوستگی خارجی

و اما در زمینه روابط خارجی ... امت اسلامی باید سعی کند روابط خود را جوری تنظیم کند با دنیای غیرمسلمان و غیر این امت که ... یک‌دوره تحت تأثیر افکار آن‌ها قرار نگیرد. یک مختصر، سیاست مستقل، تحت تأثیر سیاست‌های آن‌ها از استقلال نیفتد ...

بنابراین، از لحاظ روابط خارجی، یک‌دوره تأثیرپذیری از جناح‌های ضد اسلامی یا غیراسلامی، مخصوصاً ضداسلامی، ممنوع است. حق ندارد جامعه اسلامی و امت اسلامی که پیوند خودش را

با دنیای خارج از اسلام، جز به صورت فرادست بودن، بالادست بودن، برقرار کند؛ یعنی اگر چنانچه یک رابطه‌ای میان امت اسلامی و امتی غیرمسلمان، بنا شد برقرار بشود، رابطه استثماری، مثلاً فرض کنید از قبیل ماجرای تنباکو و کمپانی رژی، ... عالم اسلام حق ندارد این رابطه را ببندد. یا فرض بفرمایید مثل آن سلاطین و حکام مغولی هندوستان که اجازه دادند دولت‌های خارجی بیایند آنجا کمپانی تأسیس بکنند، عملی برخلاف ولایت عالم اسلام انجام دادند. جایز نبود این کار که بگذارند کمپانی بیاید؛ چون می‌دانستند یا اگر نمی‌دانستند، بایست می‌دانستند - باید بدانند - که کمپانی مثلاً هند شرقی، وقتی که وارد آن منطقه شد، وارد آن سرزمین شد، چه بلایی به روزگار آن مردم در خواهد آورد و چگونه سرطان استعمار را تا رگ و پی آن شبه‌قاره عظیم خواهد گسترانید. باید می‌فهمیدند این‌ها را، نفهمیدند. ...

توجه داشته باشید. اینکه می‌گوییم با دولت‌های غیرمسلمان و با امم غیرمسلمان رابطه‌ها قطع است، نه به این معناست که عالم اسلام و امت اسلامی در انزوای سیاسی به سر خواهد برد ... نه، این جور نیست، روابط معمولی دارد. ولایت با آن‌ها ندارد، پیوستگی با آن‌ها ندارد. پیوند جوهری و ماهوی با آن‌ها ندارد. آن جوری نخواهد بود که اگر آن‌ها خواستند، بتوانند عالم اسلام را تحت تأثیر خودشان قرار بدهند. ولایت پس دو رویه دارد - ولایت قرآنی - یک رویه اینکه در داخل جامعه اسلامی همه عناصر بایستی به‌سوی یک هدف، به‌سوی یک جهت، با یک راه، با یک گام قدم بردارند. در خارج از جامعه اسلامی، امت اسلامی بایستی با همه بلوک‌ها و جناح‌های ضد اسلامی، پیوندهای خود را بگسلد ...

۲۲-۲. بُعد سوم ولایت: پیوستگی با امام

اینی که ما ارتباط با امام را این قدر مهم دانستیم، اینی که ما فرمان امام را در همه شئون زندگی جامعه نافذ دانستیم، این برای چیست؟ از کجا در می‌آید؟ اینجا قرآن با ما حرف می‌زند ... اگر بخواهد یک جامعه‌ای و یک امتی، که ولایت قرآنی را به این معنا داشته باشد، یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش در یک جهت، به‌سوی یک هدف، در یک خط به راه بیفتد و بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش علیه قدرت‌های ضد اسلامی در خارج بسیج بشود، احتیاج دارد به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه

اسلام، به یک نقطه‌ای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه پیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و حرف گوش کنند، و او تمام جوانب مصالح و مفسد را بداند تا بتواند مثل یک دیدبانِ نیرومندِ قوی‌دستی و قوی‌چشمی، هرکسی را در جبهه جنگ، به کار مخصوص خودش بگمارد. ...

در جامعه اگر بخواهد همه نیروها به کار بیفتند و همه در یک جهت به کار بیفتند و هیچ‌یک از نیروها هرز نرود و همه نیروهای جامعه به صورت یک قدرت متراکمی، به مصالح جمعی بشریت به کار بیاید و جامعه بتواند مثل مشت واحدی باشد، در مقابل جناح‌ها و صف‌ها و قدرت‌های مخاصم؛ اگر این‌ها را بخواهد داشته باشد، احتیاج دارد به یک قدرت متمرکز. ... البته، شرایطی هم دارد. باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی باتصمیم باشد، باید چشمش دارای یک دید دیگری باشد، بایستی از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، بایستی وقتی لازم شد خودش را هم فدا کند؛ ما اسم یک چنین موجودی را چه می‌گذاریم؟ امام.

امام یعنی آن حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در جامعه معین می‌شود. اینی که می‌گویم از طرف خدا یعنی چه؟ یعنی یا خدا به نام و نشان معین می‌کند، مثل اینکه امیرالمؤمنین را، امام حسن علیه السلام را، امام حسین علیه السلام را، بقیه ائمه را معین کرده؛ خود پیغمبر هم یک امام است «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴)، خدای متعال به ابراهیم می‌گوید، من تو را امام قرار دادم. ...

یک وقت این امام را خدا با نام و نشان معین می‌کند، می‌گوید بعد از پیغمبر باید علی بن ابی طالب علیه السلام مثلاً باشد. یک وقت امام را خدای متعال به نام معین نمی‌کند، به نشان معین می‌کند. مثل چه؟ مثل فرمایش امام، «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ»؛ ... آن فقیهی که جانشین امام منصوب است، خود امامی است، منتها امامی است که با نام معین نشده، با نشان معین شده، هرکسی که این نشان بر او تطبیق کرد، او می‌شود امام؛ کلمه امام را خواستم معنا کنم برایتان. امام یعنی پیشوا، یعنی حاکم، یعنی زمامدار، یعنی آن‌کسی که هر جا

۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تصحیح سیدمحمدباقر موسوی خراسان، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ق، ج

او برود، انسان‌ها دنبالش می‌روند؛ که باید از سوی خدا باشد، عادل باشد، منصف باشد، بادین باشد، باراده باشد و از این قبیل ...

پس اصل ولایت قرآنی ایجاب کرد ... وجود امام را. ... اگر بخواهد این پیکر بزرگ، که اسمش امت اسلامی است، زنده بماند، ... باید ارتباطش با این مرکز، با این قلب متحرک و پرهیجان، همه آن، همیشه، مستحکم، نیرومند، برقرار باشد. پس، ولایت ... یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت ... ارتباط فکری و ارتباط عملی؛ یعنی درست از او سرمشق گرفتن، درست در افکار و بینش‌ها دنبال او بودن، و درست در افعال و رفتار و فعالیت‌ها و حرکت‌ها او را پیروی کردن.

... اینجاست که می‌فهمیم معنای این حدیث را، «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»^۱ ولایت علی بن ابی طالب حصن و حصار من است - از قول خدا - «فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» هر که داخل این حصار شد، از عذاب خدا مصون و مأمن خواهد ماند. بسیار حرف جالبی است ...

۲۲-۳. تبیین قرآنی ابعاد سه‌گانه ولایت

... از سوره مائده، هم به جنبه مثبت ولایت، یعنی پیوند داخلی، هم به جنبه منفی ولایت، یعنی قطع پیوندهای خارجی، هم به آن بُعد دیگر ولایت، یعنی ارتباط و اتصال با ولی - ولی یعنی آن قطب، یعنی آن حاکم و امام - به همه این چیزها اشاراتی رسا شده ...

۲۲-۳-۱. عدم پیوستگی خارجی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» یهود و نصارا را، یهودیان و مسیحیان را پیوندخوردگان و پیوستگان با خود مگیرید، انتخاب مکنید. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» آن‌ها بعضی اولیا و هم‌جبهگان و پیوستگان بعضی دیگرند. نگاه نکنید که بلوک‌هایشان از همدیگر جداست؛ در معنا، برای ضدیت با اصالت‌های شما، همه یک جبهه‌اند. ... «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا^{علیه السلام}، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۱۳۶.

«مِنْكُمْ» هرکس تَوَلَّى کند با آنان - تَوَلَّى یعنی ولایت را پذیرفتن، از باب تَفَعَّل - هرکسی که قدم در وادی ولایت آن‌ها بگذارد و پیوند بزند خودش را با آن‌ها، مرتبط کند خودش را با آن‌ها، رابطه برقرار کند، «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» بی‌گمان او خود از آنان است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» و خدا مردمان ستمگر را هدایت نخواهد کرد.

«فَتَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» ... بیماردلان ... آن کسانی که در دل، بیماری و مرض دارند، آن‌ها را می‌بینی؟ «يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» می‌شتابند در میان جبهه دشمنان دین، قناعت نمی‌کنند به اینکه بروند طرف آن‌ها، بلکه می‌شتابند؛ قناعت نمی‌کنند به اینکه تا پهلویشان بروند، می‌روند تا آن اعماق جبهه‌شان. اگر بررسی آقا چرا این قدر با دشمن دین می‌سازی؟ ... در جوابت چنین می‌گوید: «يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» می‌گویند می‌ترسیم یک آسیبی به ما برسد؛ اگر دوستی نکنم، می‌ترسم به من آسیبی برسانند یا برساند. چقدر به گوش آدم آشناست این حرف‌ها. «نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» می‌ترسیم برایمان دردسری درست بشود، می‌ترسیم برایمان اسباب زحمتی درست بشود؛ ببینید چه کلمات آشنایی است، همین است «نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ».

خدا در جواب این‌ها ... می‌فرماید: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» امید است که خدا پیروزی را نصیب جبهه مؤمن کند، یا یک حادثه‌ای از پیش خود، به سود آنان پدید آورد. بعد که این کار بشود، آن وقت، «فَيُصِيبُهَا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ»، تا این بدبخت‌هایی که با آن‌ها ساخته بودند، پشیمان بشوند، روسیاه بشوند، بگویند دیدی چه غلطی کردیم، اگر می‌دانستیم که جبهه مؤمن این جور پیروزمند و نیرومند خواهد شد، با دشمن دین، با دشمن خدا نمی‌ساختیم؛ خودمان را بی‌آبرو نمی‌کردیم.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ بعد از آنی که آن‌ها خودشان را مفتضح کردند و با دشمنان ساختند، ... آن کسانی که ایمان آوردند می‌گویند: «أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ»، مؤمنین، بیچاره‌ها در بهت و حیرت فرو می‌روند، !! همین‌ها بودند، این چهره‌های خوش‌ظاهر و موجه، قسم می‌خوردند، با سوگندهای غلاظ و شداد که ما با شما ایمیم. ... مؤمنین آن روز می‌گویند ... «أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» آیا همین‌ها هستند، آن‌هایی که سوگند می‌خوردند به خدا، سوگندهایی سخت و غلیظ؟ «إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ» که با شما هستند. با شما هم عقیده و هم‌فکرند. «حَبِطَتْ

اعمالهم» پوچ و بیهوده و نابود شد کارهایی که کرده بودند؛ «فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ» زیانکار گشتند، زیانکاران واقعی.

۲۲-۳-۲. پیوستگی داخلی

... «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آوردید، «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» اگر شما از دین خود بازگردید، اگر این بار رسالت و مسئولیتی را که با ایمان به خدا پذیرفته بودید، از دوش تان روی زمین بگذارید و آن را به سرمنزل نرسانید؛ خیال نکنید که این بار به سرمنزل نخواهد رسید؛ تصوّر باطلی خواهد بود این خیال؛ نه، این بار خدا به سرمنزل خواهد رسید، منتها سعادتش را کس دیگری خواهد برد، جمعیت دیگری این افتخار نصیبشان خواهد شد که این بار را به منزل برسانند.

۲۷۸

«مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» هر که از شما از دین خود بازگردد و مرتد شود، «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ» خواهد آورد خدا مردمی را - این مردم همان مردم ایدئال اسلامی اند. آن جامعه ایدئال اسلامی، از لحاظ پیوندها و رابطه‌های داخلی و خارجی این جورند که در این آیه آمده است - «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ» خدای متعال جمعیتی را پدید خواهد آورد که خود خدا آنها را دوست می‌دارد، «و يُحِبُّوهُ» آنها هم خدا را دوست می‌دارند. ما هم خدا را دوست می‌داریم ... «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱) است. این قرآن است. اگر خدا را دوست دارید، از من که پیغمبرم متابعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد. پس «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوهُ»؛ یعنی این‌ها صددرصد تسلیم فرمان خدا بودند، که مورد محبت خدا بودند.

حُب، این یک خاصیت و صفت، که مهر و محبت میان آنان و خدا طرفینی است. «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» فروتن هستند درمقابل مؤمنان؛ این نشانه کمال رابطه و پیوند صمیمانه است. درمقابل مؤمنین، درمقابل این توده مسلمانی که انباشته‌اند متن جامعه اسلامی را، هیچ‌گونه نخوتی، هیچ‌گونه غروری، هیچ‌گونه توقع زیادی‌ای، هیچ‌گونه داعیه بیخودی و پوچی در آنها وجود ندارد. ... خودشان را از میان مردم بیرون نمی‌کشند، ... «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ خود را فروتن و کوچک می‌کنند درمقابل مؤمنان به خدا. «أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» - نقطه مقابل - درمقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان قرآن، «أَعِزَّةٍ» هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر، یعنی سربلند، یعنی حصاری از فکر اسلامی دور خود پیچیده و کشیده که هیچ نفوذی از آنها نپذیرند.

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ خاصیت دیگرشان این است که در راه خدا جهاد و مجاهدت می‌کنند، بی‌امان، بدون قید و شرط، همچنانی که در آیه هست. «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» از ملامت هیچ ملامت‌گری هم نمی‌هراسند و نمی‌ترسند. ... «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» این فضل و لطف و تفضل خداست که به هر که خواهد، می‌دهد، «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» خدا گشاده‌دست، گشوده‌دست و داناست.

۲۲-۳-۳. پیوستگی با امام

... روابط خارجی را گفت، پیوندهای داخلی را گفت، حالا قلب پیوندهای داخلی را بیان می‌کند؛ یعنی پیشوا را، رهبر را، امام را، می‌گوید «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»، ولی و قائم امر، آن کسی که تمام نشاطها و فعالیت‌های جامعه و امت اسلامی به او باید برگردد و از او باید الهام بگیرد، خداست. خب، خدا که مجسم نمی‌شود بیاید بین مردم بنشیند امر و نهی کند، دیگر کی؟ «وَرَسُولُهُ» ... بعد از رسول هم داریم؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا» آن مؤمنان. کدام مؤمنان؟ هرکسی که ایمان آورد کافی است؟ نه، نشانه دارد. «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» اقامه نماز می‌کنند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» می‌دهند زکات را، «وَهُمْ رَاكِعُونَ»، و او را حالیه گرفتند مفسرین؛ در حالی که، در رکوعند، در حال رکوع زکات می‌دهند. یعنی چه کسی؟ یعنی امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، به‌عنوان ولی معین می‌شود. ...

ما که داریم بحث می‌کنیم، می‌خواهیم تشیع را اثبات کنیم، نمی‌خواهیم دیگران را نفی کنیم. نمی‌خواهیم بیخودی اختلاف فکری و سلیقه‌ای باز درست کنیم، نه. اما شما لازم است بفهمید که چگونه درک می‌کنید تشیع را؟ تشیع که می‌گوییم، نگو با خودت که آقا حالا اسلام را ثابت کنید، تشیع باشد بعد، نه؛ آن تشیعی که من می‌گویم، غیر از اسلام چیز دیگری نیست، اسلام غیر از تشیع چیز دیگری نیست. اسلام را ده جور می‌بینند بینندگان، یک‌جور دیدن، دیدنی است که تشیع می‌بیند، اسلام واقعی همان است. ...

ما اسلام را آن چنان که در مکتب تشیع می‌فهمیم و می‌شناسیم، داریم بیان می‌کنیم. کار نداریم حالا به جناح‌های دیگری که ممکن است جور دیگری بشناسند و بفهمند، ...

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ خُب، حالا اگر ولایت را مراعات کردیم، چه کار می‌شود؟ اثری هم دارد برای ما؟ اگر ولایت را که دارای

سه بُعد شد تا حالا؛ یکی حفظ پیوندهای داخلی، یکی قطع پیوند و وابستگی به قطب‌های متضاد خارجی، این دوتا، یکی هم حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امت اسلامی، یعنی امام و رهبر، سه بُعد ولایت را که بیان کردیم، حالا اگر این سه بُعد را مراعات کردیم، چگونه خواهد شد؟ آیه قرآن جواب می‌دهد به ما؛ «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» آن کسی که قبول ولایت کند با خدا و با رسولش و با کسانی که ایمان آورده‌اند، با مؤمنان این پیوند را مراعات کردند و حفظ کردند و نگستند، این‌ها غالبند، پیروزمندانند.^۱ ...

۱. «وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مانده: ۵۶).

خلاصه درس

- بعد دوم ولایت به عدم پیوستگی خارجی: جامعه اسلامی در روابط خارجی باید مستقل باشد، و فرادست. رابطه استثماری ممنوع است. جامعه اسلامی به آنها پیوند جوهری ندارد و این به معنای قطع رابطه و انزوای سیاسی نیست.

- بعد سوم ولایت به پیوستگی با امام: بسیج نیروهای داخلی ضد قدرت‌های ضد اسلامی نیازمند نقطه تمرکز است که همه از او حرف‌شنوی داشته باشند و او تمام جوانب مصالح و مفاصل را بداند تا بتواند مثل یک دیده‌بان دقیق هرکسی را به کار مخصوص خودش بگمارد. امام یعنی آن حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در جامعه معین می‌شود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». چه خداوند متعال به نام انتخابش کند مثل امامان معصوم (علیهم‌السلام) و چه به نشان: فقیهی که جانشین امام منصوب است. امام همچون حصن الهی امان پیروانش است.

- تبیین قرآنی ابعاد سه‌گانه ولایت: ۱. درباره عدم پیوستگی خارجی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را، یهودیان و مسیحیان را پیوندخوردگان و پیوستگان با خود مگیرید. از جمع مدعیان گروهی به سمت دشمن می‌شتابند و اگر بررسی چرا اینقدر پی آنها می‌روی، گویند می‌ترسیم به ما آسیب بزنند. پاسخ این است: امید که جبهه حق پیروز شود و اینان پشیمان و سربه‌زیر بمانند. ۲. درباره پیوستگی داخلی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»؛ ای کسانی که ایمان آوردید، اگر شما از دین خود بازگردید، خیال نکنید که این بار به سرمنزل نخواهد رسید؛ خداوند قومی را جایگزین شما خواهد کرد که دوست‌شان دارد و آنها خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان فروتن و بدون نخوت‌ات و در برابر دشمنان عزیز و نفوذناپذیرند. ۳. پیوستگی با امام: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ ولی و قائم امر خداست، رسول و آن مؤمنی که نماز به پا می‌دارد و زکات می‌دهد و در حال رکوع زکات می‌پردازد.

پرسش‌ها

۱. جایگاه پیوستگی با ولی و امام در پیشرفت جامعه اسلامی چیست؟
۲. آیا اصل «عدم پیوستگی با غیرمسلمانان» منجر به محدود شدن روابط و انزوای سیاسی نمی‌شود؟
۳. در چه صورت می‌توان گفت مؤمنین با قلب جامعه اسلامی، یعنی امام، اتصال و پیوستگی دارند؟
۴. آیا رابطه نداشتن با بیگانگان، باعث افزایش دشمنی آنان با جامعه اسلامی نخواهد شد؟

مبحث بیست و سوم: بهشت ولایت

خصوصیات انسان ولایتمدار

خصوصیات جامعه ولایتمدار

تکلیف انسان ولایتمدار

ثمرات و نتایج جامعه ولایتمدار

بهشت ولایت

مبحث بیست و سوم: بهشت و ولایت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با دو ولایت فرد و جامعه آشنا شود و بداند که می‌شود در جامعه افرادی چون سلمان و اباذر باشند که ولایت فردی دارند اما مولا ۲۵ سال خانه‌نشین شود؛
۲. به این باور برسد که جامعه بدون ولایت استعدادهاش تلف می‌شود یا به زیان انسان و استثمار بشر به کار می‌آید؛ و باور کند که تقسیم عادلانه ثروت اشاعه نیکی‌ها و محو بدی‌ها تنها در سایه‌سار ولایت ممکن است؛
۳. ولی خدا را بشناسد، و از لحاظ فکر و عمل و راه و روش، خودش را به او متصل کند، دنبالش راه بیفتد و مسیر پیشرفت را طی نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ
وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِذَا نَادَيْتُمُ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَ لَعِبًا
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا
وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ * قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ
لَعْنَةِ اللَّهِ وَ غَضَبِ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عِبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ
أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ (مائده: ۵۷-۶۰).

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ * تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ * وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُواهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (مائده: ۷۸-۸۱).

خلاصه مباحث قبلی

موضوعی که در دنبال بحث‌های گذشته، در زمینه ولایت قابل تذکر دادن است: اولاً، یک معرفی اجمالی از جامعه دارای ولایت و فرد دارای ولایت است؛ ثانیاً، نقش دورنمایی است از جامعه‌ای که در آن جامعه ولایت وجود دارد. در یکی دو روز گذشته که در این زمینه بحث کردیم، آنچه به دست آمد از تدبیر در آیات قرآن - البته این تدبیر با استمداد و استنتاجی بود که بر اثر رابطه با معارف اهل بیت علیهم‌السلام در زمینه ولایت در ذهن ما وجود داشته است - که ولایت دارای چند بُعد است، دارای چند جلوه است.

یکی این است که جامعه مسلمان، وابسته و پیوسته به عناصر خارج از وجود خود نباشد، پیوستگی به غیر مسلم نداشته باشد، و البته، توضیح دادیم که این پیوسته نبودن و وابسته نبودن یک حرف است، به طور کلی، رابطه نداشتن یک حرف دیگر است. هرگز نمی‌گوییم که عالم اسلام در انزوای سیاسی و اقتصادی به سر ببرد و با هیچ‌یک از ملت‌ها و کشورها و قدرت‌های غیر مسلمان رابطه‌ای نداشته باشد؛ نه، مطلب این نیست. مسئله، مسئله وابسته نبودن است، پیوسته و دنباله‌رو نبودن است، در قدرت‌های دیگر هضم و حل نشدن است، و خلاصه استقلال و روی پای خود ایستادن است.

یک جلوه دیگر و یک بدنه و رویه دیگر از ولایت، عبارت است از انسجام و اتصال و ارتباط بسیار شدید داخلی میان عناصر مسلمان؛ ... «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ»^۱ مثل یک پیکر واحدی، مثل یک عمارت واحدی، مثل اجزای به هم پیوسته یک بنایی؛ مسلمان‌ها باید پیوسته به هم، جوشیده به هم، گره خورده به هم و خلاصه، دست واحدی باشند در مقابل دست‌های

۱. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲، ص ۷۱۵.

دیگر و درمقابل تعارض‌ها و دشمنی‌هایی که پیش خواهد آمد. ... باز از آیات سوره مائده است که «أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده: ۵۴)، در یک آیه دیگر از قرآن، همین مطلب باز به صورت واضح‌تری بیان شده، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹). وقتی درمقابل جبهه خارجی قرار می‌گیرند، تو از آن‌ها چیزی استوارتر و خلل‌ناپذیرتر نمی‌بینی، تأثرناپذیرتر و نفوذناپذیرتر نمی‌بینی، مستقل؛ اما در جبهه‌های داخلی - که تعبیر جبهه اساساً درست نیست، چون جبهه‌بندی‌ای در داخل وجود ندارد - در داخل، میان بدنه‌ها و جناح‌های این پیکر عظیم اسلامی هیچ‌گونه نفوذناپذیری نیست، خلل و تأثرناپذیری نیست؛ بلکه به‌عکس، همه روی هم اثر می‌گذارند، همه یکدیگر را به‌سوی خیر و نیکی جذب می‌کنند، همه یکدیگر را توصیه به پیروی هرچه بیشتر از حق می‌کنند، ... این هم یک جلوه دیگر از جلوه‌های ولایت است که جامعه اسلامی به این صورت است.

یک جلوه دیگر از جلوه‌های ولایت که ... ، ضامن بقای ولایت به معنای اول و دوم هم همین است، این است که جامعه اسلامی نیازمند یک مرکز اداره‌کننده با شرایطی خاص است. چون جامعه اسلامی حکم یک پیکر واحدی را باید داشته باشد، هم در داخل با یکدیگر متجاذب و متماسک باشند و هم در خارج مثل یک مُشْتِ واحد، مثل یک بدن واحد، مثل یک تن واحد درمقابل جبهه‌های خارجی جلوه‌گری بکنند، ... و وحدت، بدون تمرکز نیروی اداره‌کننده ممکن نیست. اگر چنانچه بر هر گوشه‌ای از گوشه‌های این عالم اسلام، یک عاملی، یک قدرتی، یک قطبی حکومت بکند، اجزای این پیکر از یکدیگر وا می‌روند، از هم جدا می‌شوند، در یک راه حرکت نمی‌کنند. ... اینجا دست راست و چپ، دیگر باهم هماهنگی نخواهند داشت ...

جامعه اسلامی اگر بخواهد دشمنان را به‌جا، به‌وقت و خوب دفع بکند؛ یک گوشه جامعه اسلامی امروز به فکر دفع کردن دشمن بیفتد، یک گوشه دیگر پس‌فردا بیفتد، باز فایده‌ای ندارد ...

آن مرکزی که در بطن جامعه و متن جامعه اسلامی، همه جناح‌ها را اداره می‌کند، هرکسی را به کار لایق به شأن خودش مشغول می‌کند، از تعارض‌ها جلوگیری می‌کند، نیروها را به یک سمت هدایت می‌کند؛ او باید از سوی خدا باشد، باید عالم باشد، باید آگاه باشد، باید مأمون و مصون باشد، باید یک موجود تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام باشد، باید مظهر قرآن باشد؛ اسم او را چه

می‌گذاریم؟ اسم او را می‌گذاریم ولی. پس، ولایت در جامعه اسلامی، به آن دو صورتی که عرض کردم، ایجاب می‌کند که ولی‌ای در جامعه وجود داشته باشد. ...

مسئله‌ای که بعد از این پیش می‌آید، این است که بنده و جناب‌عالی آیا دارای ولایت هستیم یا نه؟ من و شما ممکن است دارای ولایت باشیم، آیا مجموعاً جامعه ما دارای ولایت هست یا نیست؟ ... اول بینیم یک انسان با ولایت چه جور آدمی است، تا بفهمیم آیا شخص بنده، شخص جناب‌عالی، دارای ولایت هستیم یا نه. اگر چنانچه ثابت شد، ... بعد باید پردازیم بینیم که جامعه چگونه باید باشد تا دارای ولایت باشد.

... هیچ مانعی ندارد که بتوانیم فرض کنیم یک انسان دارای ولایت را در یک جامعه بی‌ولایت. آیا این انسان مسئولیتش تمام شده است؟ همین که خود او دارای ولایت است، ولو در جامعه محروم و عاری از ولایت زندگی می‌کند، این زندگی، یک زندگی مطلوب است؟ و آیا اگر کسی خودش دارای ولایت بود، اما در یک جامعه‌ای زندگی کرد که آن جامعه بی‌ولایت است، و او در مقابل بی‌ولایتی جامعه مسئولیت احساس نکرد، همین عدم احساس مسئولیت، ولایت خود او را هم مصدوم و خراب نمی‌کند؟ این‌ها یک تیتراهایی است که شما مرد مسلمان، زن مسلمان، مخصوصاً جوان مسلمان، باید رویش فکر کنید ...

مسئله این است که اولاً، بینیم یک انسان دارای ولایت چگونه انسانی است؟ من چه جوری باشم، دارای ولایت؟ ... ثانیاً، بینیم چگونه باشیم ما، جامعه، هیئت اجتماعی انسان‌هایی که یک‌جا جمع شدند، تا دارای ولایت باشیم و چگونه دارای ولایت نخواهیم بود؟ در چه صورتی یک جامعه، جامعه ولی و متولی و موالی است، به صورتی که، اسلام دستور داده ...

... مسئله سوم، آیا یک انسانی که دارای ولایت است، تکلیف خودش با ولایت داشتن شخص خودش تمام شده دیگر؟ تکلیف ندارد که جامعه دارای ولایت بسازد؟ این هم یک مسئله.

مسئله چهارم اینکه اگر یک آدمی خودش دارای ولایت بود، در یک جامعه محروم از ولایت زندگی می‌کرد و احساس تکلیفی نمی‌کرد که جامعه را دارای ولایت بکند، آیا این احساس تکلیف نکردن، ولایت خود او را مخدوش خواهد کرد؟ ...

۲۳-۱. خصوصیات انسان ولایتمدار

عده‌ای خیال می‌کنند که دارای ولایت بودن یک آدم به این است که آدم فقط در مجالس اهل بیت علیهم‌السلام گریه کند. خیال می‌کنند که دارای ولایت بودن به این است که وقتی اسم اهل بیت علیهم‌السلام می‌آید، پشت سرش حتماً «علیهم‌السلام» را بگوید... بله، محبت اهل بیت علیهم‌السلام را داشتن، واجب و فرض است. نام این بزرگواران را با عظمت بردن، بسیار جالب و لازم است. به نام این‌ها مجلس به‌پا کردن و از عزا و شادی آنها درس گرفتن، ... همه این‌ها لازم است، اما همه این‌ها ولایت نیست؛ ولایت از این بالاتر است. ...

... ما می‌گوییم که گریستن بر امام حسین علیه‌السلام گاهی می‌تواند یک ملت را نجات بدهد ... [اما] آن ولایتی که انسان را به بهشت می‌برد، این نیست. ... یک عده‌ای واقعاً از روی جهالت ... منحصر می‌کنند ولایت را در یک نطق و محدوده تنگ و کوچکی که شایسته این اصل مهم اسلامی نیست. ولایت در یک انسان، به معنای وابستگی فکری و عملی هرچه بیشتر و روزافزون‌تر با ولی است. ولی را پیدا کن، ولی خدا را بشناس، آن کسی که او ولی حقیقی جامعه اسلامی است، او را مشخص کن، بعد از آنی که مشخص کردی، شخصاً از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را به او متصل کن، مرتبط کن، دنبالش راه بیفت، حرکت بکن. اگر تلاش تو تلاش او، جهاد تو جهاد او، دوستی تو دوستی او، دشمنی تو دشمنی او، جبهه‌بندی‌های تو جبهه‌بندی‌های او باشد؛ تو دارای ولایتی. ...

... ولایت را منحصر کردیم فقط در اینکه در دلمان مهر علی بن ابی طالب است و یک قطره اشک هم برای امیرالمؤمنین می‌ریزیم، ولو اینکه عمل مان ضد عمل علی است، فکر و اندیشه مان ضد فکر و اندیشه علی است. ما اسم این را گذاشتیم ولایت؟ ... خودمان را دانستیم از جمله موالی علی بن ابی طالب علیه‌السلام و دارای ولایت، و خوشحال که تمام آنچه برای موالی علی بن ابی طالب هست، برای خودمان آن‌ها را مسلم و قطعی می‌دانیم. این خیلی جفاست، این خیلی ظلم است به حق علی بن ابی طالب. این خیلی ظلم است به حق اسلام، ... در حق این اصل بزرگ، اصل ولایت. ...

... امام صادق علیه‌السلام ... ولایت را با عمل می‌داند، می‌گوید: آن کسی که دارای عمل است، ولی ما اوست؛ آن کسی که دارای عمل نیست، عدو ما اوست؛ این برهمن اساس است. ... ولایت یک انسان، پیوستگی و وابستگی مطلق اوست به ولی؛ باید وابسته و پیوسته باشد. ...

۲۳-۲. خصوصیات جامعه ولایتمدار

و اما ولایت یک جامعه به چیست؟ ولایت یک جامعه به این است که ولی در آن جامعه، اولاً، مشخص باشد، بدانند که این است ولی، این یک؛ ثانیاً، منشأ و الهام‌بخش همه نیروها، نشاطها، فعالیت‌های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همه جوی‌ها و سرچشمه‌ها از او سرازیر می‌شود. ... راننده و پیش‌قراول کاروان زندگی در جامعه او باشد ...

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر، ۲۵ سال زمام اجتماع را در دست نداشت. جامعه اسلامی بعد از پیغمبر، ۲۵ سال دارای ولایت نبود؛ تمام شد رفت. در آن جامعه، سلمان شخصاً دارای ولایت بود، ابی‌ذر شخصاً دارای ولایت بود، مقداد شخصاً دارای ولایت بود، آن دیگری شخصاً دارای ولایت بود، اما جامعه اسلامی چگونه؟ جامعه اسلامی بعد از پیغمبر، ۲۵ سال دارای ولایت نبود. بعد امیرالمؤمنین رسید به حکومت، جامعه اسلامی شد دارای ولایت. چقدرش؟ همان قدری که علی در آن قدر، در آن بخش، در آن قسمت، منشأ و الهام‌بخش و بستر فرمان‌ها و مقررات و معرفت‌ها و شناخت‌ها بود ... آن وقتی که امام منشأ امر و نهی در جامعه می‌شود، ... آن وقت جامعه، جامعه دارای ولایت است؛ و درغیراین صورت، جامعه دارای ولایت نیست. این هم جامعه دارای ولایت.

۲۳-۳. تکلیف انسان ولایتمدار

... تمام تلاش ائمه برای این بوده که ولایت را زنده کنند. جامعه اسلامی را احیا کنند، این نهالی را که به نام انسان در این مزرع، در این باغستان، در این نهالستان غرس شده، با آب گوارای جان‌بخش حیات‌آفرین ولایت، زنده و سرسبز و بالنده کنند. این تلاش ائمه بوده، از راهش، با شکل لازم. برای ولایت یک جامعه ... راهش این است که تلاش کنیم برای قدرت دادن به ولی اسلام، به ولی‌ای که خدا گفته. ... یک ولی را خدا با نام می‌گوید، یک ولی را خدا با نشان می‌گوید. یک وقت هست علی بن ابی‌طالب علیه السلام تا آخر ائمه، به نام و خصوصیات مشخص می‌شوند؛ یک وقت هست که نه، با نام مشخص نمی‌شوند، خود آن ولی‌ای که با نام مشخص شده است، می‌گوید: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»^۱، این جوری مشخص

۱. حسن بن علی امام یازدهم علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ق، ص ۳۰۰.

می‌کند. ولی، ولی است؛ این هم از طرف خداست، آن هم از طرف خداست. منتها او را با اسم معین کرده‌اند، این را با اسم معین نکرده‌اند، این را خصوصیاتش را گفته‌اند. شما خودت حساب کردی، اندازه کردی، قواره گرفتی، الگو را گذاشتی، دیدی درآمد حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی مثلاً. توجه کردید؟ وقتی که انسان بنا داشت که قوانین اسلامی و مقررات الهی را در جامعه، به صورتی که ولایت حکم می‌کند، زنده و احیا بکند، آن وقت می‌گردد راهش را پیدا می‌کند. ...

۲۳-۴. ثمرات و نتایج جامعه ولایتمدار

آن وقت اگر جامعه‌ای دارای ولایت شد، ... مرده‌ای است که دارای جان خواهد شد. همین یک کلمه کافی است. ...

... جامعه‌ای که ولایت ندارد، استعدادها در این جامعه هست، اما یا خنثی می‌شود، به هدر می‌رود، نابود می‌شود، هرز می‌شود یا بدتر، به زیان انسان به کار می‌افتد. مغز دارد و می‌اندیشد، اما می‌اندیشد برای فسادآفرینی، ... در راه بدبخت کردن انسان‌ها، می‌اندیشد برای محکم کردن پایه‌های استثمار و ظلم و استبداد. ... شرایط عالم اجازه کار برطبق حق به انسان نمی‌دهند. این جامعه بی‌ولایت است ...

جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. همه چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان، خدا به او داده، این‌ها را بارور می‌کند. نهال انسانی را بالنده می‌سازد. انسان‌ها را به تکامل می‌رساند. انسانیت‌ها را تقویت می‌کند. در این جامعه، ولی یعنی حاکم، همان کسی که همه سررشته‌ها به او برمی‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را محو و ریشه‌سوز کند.

«الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» (حج: ۴۱)، آیه قرآن است؛ آن کسانی که اگر در زمین متمکنشان سازیم، «أَقَامُوا الصَّلَاةَ»، ذکر خدا، نماز سمبلی برای ذکر خدا و توجه و جهت‌گیری خدایی یک جامعه ... «وَأَتُوا الزَّكَاةَ»، تقسیم عادلانه ثروت، زکات می‌دهند. به احتمالی و به گمانی که در ذهن من است، زکات در قرآن دامنه‌اش خیلی وسیع‌تر است از آنچه که در ذهن‌ها وجود دارد. ... احتمال

می‌دهم که اصطلاح زکات در قرآن، شامل همه انفاقات و صدقات مالی باشد. قرائنی هم البته پیدا کردم، نه به قدری که یقین کنم به این مطلب و به طور قاطع بگویم. به هر حال، یک چنین احتمالی در ذهنم است.

«آتُوا الزَّكَاةَ» و به طور کلی، مسلّم به معنای این است که تعدیلی در ثروت ایجاد می‌کنند، با توجه به روایاتی که در باب زکات هست که می‌گوید زکات موجب تعدیل ثروت است. «وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ»، اشاعه نیکی‌ها، گستردن کارهای خوب، «وَأَنهَوَا عَنِ الْمُنْكَرِ»، ریشه‌کن کردن منکرها. ... امر کردن و گفتن، یکی از جلوه‌های امر به معروف و نهی از منکر است. به امیرالمؤمنین گفتند که با معاویه چرا می‌جنگی؟ ... گفت: برای خاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است. خوب گوش بدهید، استنتاج کنید. آقا در جنگ صفین با معاویه چه کار داری آخر؟ برو طرف کوفه، آن‌هم برود طرف شام. فرمود که خدا امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده است. امام حسین علیه السلام از مدینه بلند می‌شود، آقا کجا می‌روی؟ «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. ببینید چقدر دایره و دامنه وسیع و چقدر از نظر ما کوچک و ضیق و تنگ است. به هر حال، وقتی که ولایت در جامعه‌ای بود، این‌ها هم انجام می‌گیرد، اقامه صلاة، ایتای زکات، امر به معروف، نهی از منکر و خلاصه، پیکر بی‌جانی، جان و روح و حیات می‌یابد.

خلاصه درس

- ولایت در یک انسان، به معنای وابستگی فکری و عملی هر چه بیشتر و روزافزون تر با ولی است. ولی را پیدا کن، ولی خدا را بشناس، و بعدش، شخصاً از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را به او متصل کن، دنبالش راه بیفت و حرکت بکن. فرد ولایتمدار فقط چشم اشکبار ندارد اهل عمل است.

- ولایت در جامعه ولایت یک جامعه به این است که ولی در آن جامعه، اولاً مشخص باشد و ثانیاً منشأ و الهام بخش همه نیروها، نشاطها، فعالیت‌های آن جامعه باشد. ولی در آن جامعه راننده و پیش‌قراول کاروان زندگی در جامعه باشد. برای جامعه‌ای که ابوذر و سلمان و موالعی دارد و هریک ولایت فردی دارند اما می‌شود ۲۵ سال جامعه ولایت نداشته باشد.

- تکلیف انسان ولایتمدار این است که بکوشد ولایت در جامعه زنده شود و ولی خدا در جامعه قدرت یابد.

- جامعه بدون ولایت استعدادهايش تلف می‌شود یا به زیان انسان و استثمار بشر به کار می‌آید اما در جامعه دارای ولایت، ولی خدا جامعه را از لحاظ مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را محو و ریشه‌سوز کند.

پرسش‌ها

۱. اسلام برای تأمین وحدت در جامعه اسلامی چه سازوکاری را فراهم کرده است؟
۲. مسئولیت مؤمن در قبال ولایتمداری جامعه چیست؟
۳. انسان ولایتمدار و جامعه ولایتمدار چه خصوصیتی دارند؟
۴. محبت اهل بیت علیهم‌السلام و ولایت ایشان چه نسبتی با یکدیگر دارند؟
۵. چگونه می‌توان جامعه را ولایتمدار کرد؟

مبحث بیست و چهارم: در پیرامون ولایت (۱)

ولیّ جامعه اسلامی

«الله» ولیّ حقیقی جامعه اسلامی

ولایت پیامبر ﷺ جلوه عینی ولایت الله

«مؤمنان راستین» جانشینان پیامبر ﷺ

چرایی ولایت «الله»

تبیین قرآنی ولایت الله، پیامبر و مؤمنان راستین

در پیرامون ولایت (۱)

مبحث بیست و چهارم: در پیرامون ولایت (۱)

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. بدانند که ولی واقعی جامعه اسلامی است خداست و ولایت پیامبر ﷺ و اولوالامر جلوه عینی و عملی ولایت الله است؛
۲. باور یابد که قوانین زندگی انسان‌ها و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشر باید از خدا الهام بگیرد (ولایت الله)، مؤمنان واقعی بر اجرای قانون الهی نظارت داشته باشند (ولایت رسول الله) و فرمان باید به دست کسی باشد که حکمش با معیارهای الهی تطبیق بکند (ولایت اولوالامر)؛
۳. بکوشد با تبیین قرآنی ولایت الله، پیامبر و مؤمنان راستین، فضای پیرامون خود را برای پذیرش اصل ولایت آماده سازد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
(مائده: ۵۵).

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ

الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ
مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ
أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء: ۵۸-۶۰).

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (نساء: ۸۰).

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * قُلْ أَعْيُرَ اللَّهُ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
(انعام: ۱۳-۱۴).

مطلبی که امروز در دنباله بحث‌های گذشته، در نظر گرفتیم که مطرح بشود، بیان چند مسئله از مسائلی است که در پیرامون مسئله ولایت، به این مسائل برخورد می‌کنیم ...

۲۴-۱. ولی جامعه اسلامی

یکی این است که حُب، شما ثابت کردید از روی قرآن که حفظ پیوستگی‌های داخلی و نفی وابستگی‌های خارجی ... متوقف است بر اینکه یک مرکزیتی، یک قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد تا همه نشاطها و فعالیتها و همه جهت‌گیریها و موضع‌گیری‌های قطبها و جناح‌های مختلف این جامعه را، او رهبری و اداره کند؛ و اسم این ولی است. ولی با تشدید یاء، یعنی فرمانروا؛ یعنی آن کسی که همه نیروها از او باید الهام بگیرد و همه کارها به او باید برگردد ... حالا بفرمایید بینیم که ولی جامعه اسلامی کیست؟ ...

۲۴-۲. «الله» ولی حقیقی جامعه اسلامی

قرآن پاسخش در اینجا یک کلمه است، می‌گوید آن کسی که ولی واقعی جامعه اسلامی است، او خداست. حاکم در جامعه اسلامی، جز خدای متعال، کس دیگری نیست. این مطلبی است که توحید هم همین را به ما می‌گفت، نبوت هم همین اصل را برای ما مسلم می‌کرد، حالا می‌بینید که ولایت هم این مطلب را به ما می‌گوید. ...

... «وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۶۸). ... این تعبیر که خدا ولیّ جامعه اسلامی است، مؤمنین جز خدا ولیّ و یآوری ندارند، خدا حاکم همه امور بشر باید باشد، این یک مسئله‌ای است که در قرآن جزو مسلمات است. ... صحبت سر سلطه تکوینی پروردگار نیست؛ آن به جای خود محفوظ، معلوم است که خدای متعال گردش زمین و آسمان را به اراده قاهره خویش تنظیم می‌کند. صحبت سر این است که قوانین زندگی انسان‌ها و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشر هم باید از خدا الهام بگیرد؛ یعنی حاکم و فرمانروای قانونی، در جامعه الهی اسلامی قرآنی و ظلّ نظام اسلامی، که ما تعبیر می‌کنیم از آن همیشه به نظام علوی [خداست] ...

۲۴-۳. ولایت پیامبر ﷺ جلوه عینی ولایت الله

۲۹۶

خب، اینجا می‌رسیم به یک مطلب دیگری؛ آقا، یعنی چه حاکم خداست؟ خدای متعال که با مردم روبه‌رو نمی‌شود تا امر و نهی بکند، انسان‌ها احتیاج دارند که یک انسانی بر آن‌ها حکومت بکند، یک انسانی لازم است که سررشته کار انسان‌ها را به دست بگیرد. اینکه می‌گویم یک انسانی، روی یک آن تکیه ندارم، رهبری دسته‌جمعی را نمی‌خواهم نفی کنم، نه؛ انسان لازم است که سررشته کار انسان‌ها را به دست بگیرد؛ و الا اگر چنانچه در میان جامعه انسانی و بشری، فقط قانون باشد، ولو آن قانون از طرف خدا باشد، امیری نباشد ... یا یک هیئتی نباشد که فرمانروایی بکند، خلاصه ناظر بر اجرای قانون اگر در جامعه بشری نباشد، انتظام جامعه بشری باز هم به هم خورده است. این انسان چه کسی باشد؟

... پاسخ مکتب‌های گوناگون به این سؤال، گوناگون بوده. پاسخ واقعیت‌های تاریخی هم به این سؤال گوناگون بوده. یک عده‌ای گفته‌اند: «الْمَلِكُ لِمَنْ غَلَبَ»؛ هرکسی غالب شد، یعنی حکومت جنگل. یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که دارای تدبیر بیشتری. یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که از طرف مردم مورد قبول باشد. یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که از آن دودمان چینی و چنان باشد. یک عده‌ای سخنان دیگری گفته‌اند، ...

پاسخ دین و مکتب دین به این سؤال، این است که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ آن کسی که عملاً در جامعه، زمام فرمان را و امر و نهی را به دست می‌گیرد از سوی پروردگار عالم، رسول اوست. لذا، در

جامعه‌ای، وقتی که پیامبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند. ...

۲۴-۴. «مؤمنان راستین» جانشینان پیامبر

وقتی که پیغمبر از دنیا رفت، تکلیف چیست؟ ... باز آیه قرآن پاسخ می‌دهد به این مطلب؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنان ولیّ شما هستند. کدام مؤمنان؟ ... آیه قرآن ضمن اینکه می‌خواهد یک کسی را معین بکند، می‌خواهد یک انسان معلوم مشخصی را، رویش انگشت بگذارد، بگوید حاکم شما این است؛ ضمناً می‌خواهد معیار را هم به دست بدهد. ... «وَالَّذِينَ آمَنُوا» آن کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمان درست آورده‌اند، که لازمه اطلاق «آمَنُوا» این است که ایمان درست مراد باشد، نه ایمان‌های ظاهری. آن کسانی که در طول زندگی خود نشان دادند که ایمان آوردند، آن کسانی که با عمل خود، ایمانشان را امضا کردند؛ ... شرایط دیگری هم دارد، «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» آن مؤمنینی که نماز را اقامه می‌کنند، نه اینکه نماز می‌خوانند. نماز خواندن یک چیز است، نماز را به پاداشتن یک چیز دیگر است. اگر می‌خواستند بگویند نماز می‌خوانند، می‌توانستند بگویند يُصَلُّونَ؛ تعبیری است هم کوتاه‌تر، هم موجزتر.

اقامه صلاة در یک جامعه، معنایش این است که روح نماز در جامعه زنده بشود ... جامعه‌ای که ذکر خدا و یاد خدا در آن موج بزند، در این جامعه هیچ فاجعه‌ای انجام نمی‌گیرد، هیچ جنایتی، هیچ خیانتی، هیچ لگدی به ارزش‌های انسانی در این جامعه انجام نمی‌گیرد. آن جامعه‌ای که در آن ذکر خدا موج می‌زند، مردم متذکر خدا هستند، جهت‌گیری، جهت‌گیری خدایی است، در این جامعه، همه کار مردم برای خدا انجام می‌گیرد.

علت دزدی‌ها، علت زبونی‌ها، علت ظلم‌ها، علت تن به ظلم دادن‌ها - از دو طرف - علت تعدی‌هایی که انجام می‌گیرد، همچنین، علت تن به تعدی دادن‌هایی که انجام می‌گیرد، تماماً دوری از یاد خدا و ذکر خداست...

... «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» تقسیم عادلانه ثروت بکنند، زکات بدهند، اهل انفاق در راه خدا باشند، دنبالش می‌گویند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» درحالی که راکع هستند زکات را بدهند. این اشاره به یک مورد و یک

داستان خاص است. شنیده‌ام، بلدم آن حرفی را که بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند، گفته‌اند که «وَهُمْ رَاكِعُونَ»، معنایش این است که این‌ها همیشه در حال رکوع باشند، و اشاره به قضیه خاصی نیست. اما روح عربیت و عربی‌دانی این احتمال را نفی می‌کند، «وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی در حال رکوع زکات می‌دهند. این هم مؤید همان مطلبی است که دیروز عرض کردم، که به احتمالی به ذهن من می‌آید؛ که گمان می‌کنم زکات مطلق انفاقات است؛ چون انگشتی که امیرالمؤمنین در حال رکوع داد، زکات اصطلاحی نبود، انفاقی بود در راه خدا، و اطلاق زکات شده، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی یک انسان، آن قدر دل بسته به مساوات باشد، به قدری علاقه‌مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر دردآور باشد که صبر نکند نمازش تمام بشود، این سائل برود، فقیر دیگری بیاید. انگشت تنها و منحصر خودش را ندهد، بگوید می‌گذارم بعد می‌دهم ...

... امیرالمؤمنین علیه السلام ... در حال نماز بوده، فقیری آمده و این بزرگوار انفاق کرده، آیه نازل شده است. ... علی بن ابی طالب باید بعد از پیغمبر به حکومت برسد، چون ملاک حکومت در او هست به نحو شدید ... بنابراین، در اسلام، ولی امر آن کسی است که فرستاده خداست، آن کسی است که خود خدا او را معین می‌کند؛ چون فرض این است که هیچ انسانی به حسب طبیعت خلقت و آفرینشش، حق تحکم بر انسان‌های دیگر را ندارد. تنها کسی که حق تحکم دارد، خداست و چون خدا حق تحکم دارد، خدا می‌تواند طبق مصلحت انسان‌ها، این حق را به هر که بخواهد، بدهد و می‌دانیم که کار خدا، بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری و زورگویی نیست کار خدا، طبق مصلحت انسان‌هاست ...

آنچه که در اسلام تکیه روی آن شده، این است که زمام امر مردم، دست آن کسانی نیفتد که انسان‌ها را به دوزخ می‌کشاند. ... در قرن‌های دوم و سوم هجری تقریباً، آدم وقتی به تاریخ نگاه می‌کند، می‌بیند فجایع دستگاه قدرت و خلافت را، و می‌بیند بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی مردم را، حیرت می‌کند. آیا این همان مردمند؟ این‌ها همان مردمی هستند که در مقابل عثمان صبر نکردند، از اطراف، او را محاصره کردند و بعد هم بالاخره با آن وضع فجیع او را از خلافت خلع و عزل کردند؟ این‌ها همان‌ها هستند؟ این‌ها همان‌ها هستند که حالا در شب عروسی خلیفه عباسی، خرج گزافی را که می‌توانست یک جناح عظیمی از جامعه اسلامی را اداره کند، می‌بینند که دارد خرج چه عیاشی‌هایی می‌شود، ... می‌دیدند که در متن واقعیت جامعه اسلامی این کار دارد انجام می‌گیرد و درعین حال،

غافل بی خبر... پس شما ببینید چقدر مهم است اینکه حاکم جامعه اسلامی چه کسی باشد. آن کسی باشد که خدا معین می‌کند.

آیه قرآن می‌گوید «أَطِيعُوا اللَّهَ»، از خدا اطاعت کنید، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» از رسول اطاعت کنید، «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» صاحبان فرمان از میان خودتان. صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن جاهل نادان مسلمان نام، خیال می‌کند صاحب فرمان، یعنی هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد، هرکسی که زورش می‌چربد برای فرمان دادن؛ می‌گوید این اولی الامر است. ما می‌گوییم نه، اولی الامر او نیست. اگر بنا باشد که هرکه می‌تواند فرمان بدهد، اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، خب، در فلان کوهستان، فلان دزدِ قداره‌بندِ سبیل از بناگوش دررفته هم فرمان می‌دهد، او هم در آنجا همه‌کاره است ...

اولی الامری که شیعه معتقد است، آن اولی الامری است که منشور فرمان را، خدا به نام او کرده باشد، این را می‌خواهیم ما. آن انسانی است که اگرچه «مِنكُمْ» است، جزو انسان‌های دیگر است، اما ولایت را از خدا گرفته باشد، که صاحب ولایت کبری خداست، از خدا گرفته باشد ...

پس، منطق شیعه در این مسئله، بسیار منطقی و دقیق است. ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می‌کند، معیارها و ملاک‌ها را هم به دست مردم می‌دهد تا مردم فریب نخورند. نگویند خیلی خب، علی بن ابی طالب روی سر ما، روی چشم ما، قبولش داریم، حالا هم جانشین علی بن ابی طالب، هارون الرشید است ...

شیعه می‌گوید نه، این حرف درست نیست. ... تو که حکومت علی بن ابی طالب را قبول داری ... باید قبول داشته باشی که علی بن ابی طالب به خاطر جمع بودن این معیارها به عنوان ولی انتخاب شده؛ پس، اگر کسی، در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود، این آدم حق ندارد که جانشین علی بن ابی طالب، خودش را معرفی کند ...

۲۴-۵. چرایی ولایت «الله»

مطلب دوم، ... چرا ولایت امر در اختیار خدا و برای خداست؟ ... در جهان بینی اسلام، همه چیز عالم از قدرت پروردگار ناشی می‌شود، «وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» هر آنچه در روز و شب

آرمیده و ساکن است، از آن خداست. حُب، چیزی که همه پدیده‌های خلقت برای اوست و حکومت تکوینی بر همه چیز در اختیار اوست، حکومت قانونی و تشریحی هم باید در اختیار او باشد، چاره‌ای نیست ...

۲۴-۶. تبیین قرآنی ولایت الله، پیامبر و مؤمنان راستین

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» همانا خدا شما را فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش برگردانید، «وَأِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و چون میان مردم داوری و حکومت و قضاوت می‌کنید، برطبق عدل و داد، حکومت و قضاوت بکنید، «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ» همانا پروردگار چه نیکو چیزی است که شما را پند می‌دهد و موعظه می‌کند، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» همانا پروردگار شنوا و بیناست. آنچه را که به شما فرمان می‌دهد، از روی شنوایی و آگاهی و دانش کامل است. چون شنوای نیازهای درونی شماست، چون بینای سرنوشت شماست. لذا، آنچه را احتیاج دارید، به شما می‌دهد و می‌بخشاید.

این از آیه اول که درباره امانت صحبت می‌کند، و می‌گوید امانت‌ها را به اهلش بدهید، درحقیقت، یک زمینه‌چینی برای آیه دوم است. امانت فقط این نیست که یک تومان من دست شما دارم، این یک تومان را به من برگردانید. مهم‌ترین نشانه و نمونه‌های امانت، این است که آنچه امانت خداست در میان مردم، آن را انسان به جایش برساند و به اهلش برساند. اطاعت انسان که میثاق و پیمان خدا با آدمی است، آن را در جایش مصرف کند و خرج کند، اطاعت از خدا بکند و از آن که خدا فرموده که اطاعت بشود. این مهم‌ترین مصداق امانت است.

بعد می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید، «أَطِيعُوا اللَّهَ» اطاعت کنید از خدا، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»، و اطاعت کنید از پیامبر خدا، «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان؛ آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمانند. تَرِ اسلامی نمی‌گوید که حکومت، روزی خواهد بود که لازم نباشد، ... درحالی که، بعضی از مکتب‌ها پیش‌بینی می‌کنند آن روزی را که جامعه، جامعه ایده‌ئال است و یکی از خصوصیاتش این است که دیگر دولت و حکومت در آن جامعه نیست؛ نه؛ اسلام این را پیش‌بینی نمی‌کند.

خوارج، زیر بهانه حکومت الهی بود که می گفتند علی بن ابی طالب باید نباشد. می گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ حکومت برای خداست. امیرالمؤمنین در جواب این می گوید «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» سخن، سخنِ درستی است، حاکم واقعاً خداست، آن کسی که مقررات را می دهد و سررشته زندگی را به دست می گیرد، واقعاً خداست، اما شما می گوید «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یا می گوید «لَا أَمْرَ إِلَّا لِلَّهِ» قانون و حکومت برای خدا، مجری قانون کیست؟ آن هم شما می گوید که غیر خدا، کسی نباید مجری قانون باشد؟ بعد لذا در جواب این سخن می گوید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ»، بالاخره انسانیت و جامعه بشری امیر لازم دارد، حاکم و فرمانروا لازم دارد. این طبع انسانی است که باید زندگی اش با یک مجری قانون همراه باشد؛ بودن قانون کفایت نمی کند، باید کسی باشد تا اینکه این قانون را اجرا کند و نظارت کند بر اجرای دقیق و صحیح این قانون، همین را می گوید «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، منتها اولی الامر، آیا مطلق اولی الامر است؟ هرکه فرمان راند درست است؟ گاهی می شود در یک جا دو نفر فرمان می رانند ضد یکدیگر، هر دو اولی الامرند؟ گاهی می شود یک آدمی فرمان می راند که عقل و خرد انسانی، فرمانرانی او را نفی می کند؛ باز هم اولی الامر است؟ اینجاست که بین ما و طرز فکر تسنن، یک اختلاف اساسی پیدا می شود. ما می گوئیم اولی الامر، صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق بکند. ...

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» پس اگر در چیزی منازعه و اختلافی داشتید، «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ» برگردانید آن را به خدا و پیامبر. «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر شما مؤمن به خدا و روز واپسین هستید، «ذَلِكَ خَيْرٌ» این نیکوتر است، «وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» دارای عاقبت بهتری است. ببینید، مردم را متوجه می کند به عواقب نیک فرمانروایی نیکان و عواقب سوء فرمانروایی بدان. این هم یک آیه.

دنباله اش آیه سوم است. طعن به کسانی است که از این فرمان کلی سر می پیچند، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ» آیا نمی نگری به آن کسانی که می پندارند که ایمان آورده اند به آنچه که بر تو نازل شده است، به آیین تو، «وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ» می پندارند که بر آیین تو و

۱. نعمان بن محمد مغربی ابن حیون، دعائم الإسلام، تصحیح آصف فیضی، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۹۳.

آیین پیشینیان تو، ادیان آسمانی، ایمان دارند؛ پیش خودشان، خودشان را مؤمن فرض می‌کنند؛ با اینکه خودشان را مؤمن فرض می‌کنند، کاری از آن‌ها سر می‌زند که منافی با ایمان به خداست، آن چیست؟ «یُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» می‌خواهند تحاکم کنند به طاغوت، یعنی برای حل و فصل کار خود به طاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند، فرمان بگیرند، بر طبق نظر او، فرمان او، زندگی خود را به راه ببرند؛ این منافی با ایمان است، «یُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»، می‌کوشند، می‌خواهند تحاکم کنند نزد طاغوت، درحالی که «وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» به این‌ها فرمان داده شده است که به طاغوت کفر و انکار بورزند، «وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» و شیطان می‌خواهد که آنان را گمراه کند، گمراهی و سرگشتگی بسی دور. من احتمال می‌دهم این شیطان، همان خود طاغوت است، چیز دیگری نیست. این‌ها می‌خواهند سراغ طاغوت بروند، غافل از اینکه این شیطانِ طاغوت، این شیطانی که با عنوان طاغوت در قرآن شناخته می‌شود، آن‌ها را از راه راست دور می‌کند ...

خلاصه درس

- آن کسی که ولی واقعی جامعه اسلامی است خداست؛ حاکم در جامعه اسلامی جز خدای متعال، کس دیگری نیست: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ». صحبت سر سلطه تکوینی پروردگار نیست؛ صحبت سر این است که قوانین زندگی انسان‌ها و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشر هم باید از خدا الهام بگیرد. - ولایت پیامبر ﷺ جلوه عینی ولایت الله است. صرف وجود قانون الهی کفایت نمی‌کند؛ باید انسانی یا گروهی باشند که بر اجرای قانون نظارت داشته باشند. او چه کسی باشد؟ هر مکتبی پاسخی دارد. از دیدگاه اسلام: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، رسول خدا، و وقتی ایشان از دنیا رفت، مؤمنان واقعی ولی جامعه هستند، مؤمنانی که نماز را به پا می‌دارند تا ذکر خدا در آن جامعه موج بزند. و زکات می‌دهند و به تقسیم عادلانه ثروت باور دارند و در حال رکوع به پرداخت زکات اقدام می‌کنند. او علی بن ابی طالب است که باید بعد از پیغمبر به حکومت برسد، چون ملائک حکومت در او به نحو شدید هست.

۳۰۳

- بنابراین، در اسلام، ولی امر آن کسی است که فرستاده خداست، آن کسی است که خود خدا او را معین می‌کند؛ آنچه که در اسلام تکیه روی آن شده، این است که زمام امر مردم، دست آن کسانی نیفتد که انسان‌ها را به دوزخ می‌کشانند. «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ صاحبان فرمان از میان خودتان. اولی الامری که منشور فرمان را خدا به نام او کرده باشد، آن انسانی که اگر چه «مِنْكُمْ» است، جزو انسان‌های دیگر است، اما ولایت را از خدا گرفته باشد.

- تبیین قرآنی ولایت الله، پیامبر و مؤمنان راستین: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»؛ همانا خدا شما را فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش برگردانید. مهم‌ترین نمونه‌های امانت این است که آنچه امانت خداست در میان مردم، آن را انسان به جایش برساند و به اهلش برساند و اطاعت از خدا بکند. لذا، در آیه بعدی می‌فرماید که از خدا و رسولش و صاحبان فرمان اطاعت کنید. اولی الامر، صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق بکند، نه هر حاکم و فرمانروایی.

پرسش‌ها

۱. آیا با صرف وجود قانون الهی می‌توان جامعه را اداره کرد؟
۲. با توجه به عقیده منصوب بودن اهل بیت علیهم‌السلام، چرا خداوند برای معرفی جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ملاک‌ها و معیارهایی را مطرح می‌کند؟
۳. چرا ولایت امر در اختیار خدا و برای خداست؟

مبحث بیست و پنجم: در پیرامون ولایت (۲)

طاغوت و معنای آن

ولایت طاغوت و آثار و نتایج آن

تبیین تاریخی آثار و نتایج ولایت طاغوت

تبیین قرآنی نتایج و آثار ولایت طاغوت

در پیرامون ولایت (۲)

مبحث بیست و پنجم: در پیرامون ولایت (۲)

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. طاغوت را با همه خصوصیاتش بشناسد و بداند که در فرهنگ قرآنی، طاغوت مساوی با شیطان است، و نیز آثار تسلط طاغوت را با توجه به آیات قرآنی بازخوانی نماید؛
۲. به این باور برسد که اگر تن به ولایت شیطان داد و اجازه داد که شیطان بر تمام انرژی‌های سازنده و ثمربخش وجود تو مسلط شود، به آسانی می‌تواند تو را به همان راهی که خودش می‌خواهد بکشاند؛
۳. بکوشد که در کمند طاغوت و دام شیطان گرفتار نشود و در شوره‌زار ولایت شیطان نیفتد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (نحل: ۹۸-۱۰۰).

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا * إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا

* لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا * وَ لَا تُضِلُّهُمْ وَ لَا تُنْيَبِهِمْ وَ لَا تَمُرَّنَّهُمْ فَلَيْبَتِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَا تَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا * يَعُدُّهُمْ وَ يَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (نساء: ۱۱۵-۱۲۰).
 اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره: ۲۵۷).

... بعد از آنی که فهمیدیم که هر مسلمانی و هر آن کسی که مدعی بندگی خداست، باید ولیّی زندگی خود و فرمانروا و صاحب اختیار فعالیت‌ها و نشاط‌های سراسر دوران عمر خود را، ... در همه فعالیت‌های زندگی، فقط خدا را حاکم و فرمانروا بشناسد و هر آن کسی که خدا به جانشینی خود برگزیده است. البته، این بحث را هم کردیم که آن کسانی که خدا آن‌ها را به جانشینی خود برگزیده، چه کسانی هستند؛ و گفتیم که انبیایند و پس از انبیا، اولیایند. ... منتها گفتیم که ولیّ و حاکم الهی، یا با نام و نشان، هر دو معین می‌شود، یا اینکه با نام معین نمی‌شود، با نشان معین می‌شود. ... مطلب مورد نظر امروز این است که اگر کسی ولایت خدا را نپذیرد و زیر فرمان غیر خدا برود، اولاً، خود این آدم چه حکمی دارد؟ ثانیاً، این کار اسمش چیست؟ ثالثاً، این عمل نتیجه‌اش کدام است؟ ...

۲۵-۱. طاغوت و معنای آن

در قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی کرده‌اند. آن کسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است. طاغوت یعنی چه؟ طاغوت از ماده طغیان است. طغیان یعنی سرکشی کردن، از آن محدوده و دایره طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن. مثلاً، فرض بفرمایید انسانیت برای کامل شدن پدید آمده است، آن کسی که انسانیت را از کامل شدن بیندازد، طاغوت است. ... انسان باید دائماً در جدّ و جهد و تلاش باشد، برای اینکه وجود خود را به ثمر برساند. هر عاملی که انسان را به عدم جدیت، به عدم تلاش کردن، به تنبلی، به راحت طلبی، به عافیت جویی، تشویق و ترغیب بکند، او طاغوت است.

انسان‌ها باید سر به فرمان خدا باشند، هر چیزی که انسان را از فرمان خدا کناری ببرد، خارج

بکند، موجب شود انسان در مقابل خدا عصیان بورزد، او طاغوت است. پس طاغوت، اسم خاص نیست... بُتِ معینی نیست. گاهی آن بُت، تو خودت هستی؛ گاهی آن بت، پول توست... گاهی آن بت، آن کسی است که تو دستت را توی دست او گذاشتی و چشمت را بستنی و سرت را پایین انداختی تا هر جا که تو را می برد، ببرد... آن جوری که آدم استنباط می کند در میان آیات قرآنی، در کنار ملاء و مترفین و احبار و رهبان، طاغوت آن مقام بالاتر این هاست... شیطان و طاغوت باهم چه کاره اند؟ آیا نسبتی دارند باهم؟ بله، از نسبت، بالاتر دارند.

شیطان همان طاغوت است؛ طاغوت همان شیطان است. آیه قرآن می گوید این را، می خواهم آیه را بخوانم برای استنتاج لفظی فقط، تا معلوم بشود که طاغوت مساوی است با شیطان. آیه قرآن می فرماید که «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (نساء: ۷۶) آن کسانی که ایمان آورده اند، مؤمن شده اند، مقاتله و ستیزشان در راه خداست، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ» آن کسانی که به دین، کفر و انکار ورزیده اند؛ مقاتله شان، ستیزشان، جنگشان در راه طاغوت است. بعد می فرماید که «فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ» با اولیا و هم جهگان و پیوستگان و وابستگان شیطان ستیزه و مقابله و مقاتله بکنید، «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» که مکر شیطان، تدبیر شیطان، حيله شیطان، ضعیف است. در این آیه می بینید که طاغوت به جای شیطان و شیطان به جای طاغوت، نام برده شده اند. شیطان هر عنصری است که از خارج از وجود آدمی، او را به کارهای شرارت آمیز و به کارهای فسادآمیز، به انحطاط، به پستی، به زبونی، به ظلم، به بدی، به کجی وامی دارد؛ به او می گویند شیطان. شیاطینِ انس داریم، شیاطینِ جن داریم،... یکی از مصداقها و نمونه هایش، ابلیس است که در مقابل آدم صفی الله، قد مخالفت و استقلال علم می کند...

۲۵-۲. ولایت طاغوت و آثار و نتایج آن

هر ولایت غیر خدایی، ولایت شیطانی و طاغوتی است. آن کسی که در تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می کند. ممکن است پرسید آقا، تحت فرمان شیطان و طاغوت زندگی کردن و تن به فرمان او دادن، چه مفسده ای مگر دارد؟... جواب اول این است که اگر تن به ولایت شیطان دادی، شیطان بر تمام انرژی های سازنده خلاق آفریننده ثمربخش وجود تو مسلط خواهد شد... وقتی که تو تمام وجودت در قبضه او درآمد، آن وقت

او به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که خودش می‌خواهد، به همان جایی که خودش می‌خواهد، با همان وسیله‌ای که خودش می‌خواهد، بکشاند و ببرد؛ و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود. ...

... چون سود تو برای طاغوت و شیطان مطرح نیست. برای شیطان خود او مطرح است، مصالح او مطرح است، راه او مطرح است. اگر چنانچه در آن راه و با آن مصالح، تو قربانی شدی، شدی؛ تو گمراه شدی، شدی. ...

... «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ» هرکسی که با پیامبر به مخاصمت و ستیزه برخیزد پس از اینکه مسیر هدایت برای او روشن گردید، از پیغمبر جدا بشود، راهش را از راه نبوت ... منشعب کند، «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» به غیر راه مؤمنان و جامعه اسلامی و هدف‌های ایمانی راهی را پیروی بکند، خودش را از جمع مسلمان صحیح و باهدف و باجهت کنار بکشد، «تَوَلَّى مَا يُعْذِرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعْذِرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱). خود تو رفتی زمامت را دادی به شیطان، پس بگذار این زمام در دست شیطان بماند، این سنت ماست ... «وَأُصَلِّهِ جَهَنَّمَ»؛ از اینجا هم که چشم بست، یک‌سره خواهی رفت به سراغ دوزخ قهر پروردگار و عذاب جاودانه الهی. ...

۲۵-۳. تبیین تاریخی آثار و نتایج ولایت طاغوت

... شهر کوفه از شهرهای خیلی عجیب تاریخ اسلام است. ... امیرالمؤمنین در میان همه کشورهای اسلامی و شهرهای وابسته به مملکت عظیم اسلامی، آنجا را برای خلافت خودش انتخاب کرد. ... اهل کوفه در جنگ‌های امیرالمؤمنین شرکت کردند، جنگ جمل را این‌ها به پایان رساندند، جنگ نهروان را این‌ها تمام کردند، در جنگ صفین هم، قبایل اطراف کوفه و بعضی از قبایل دیگر بودند و همین مردان جنگی آن شهر بودند که آن جنگ را به پایان رساندند و به آن جایی که رسید. ... همین مردم کوفه بودند که امیرالمؤمنین از دست این‌ها گله و شکایت می‌کرد که چرا وقتی می‌گویم بیاید جنگ، نمی‌آید؟ باز همین‌ها بودند که بزرگانشان نامه نوشتند، رفتند خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام که آقا بیا، ما این شهر را در بست می‌دهیم در اختیار تو و ایشان تشریف نیاوردند. باز همین‌ها بودند که بزرگانشان نامه نوشتند به حسین بن علی علیه السلام که «أَنْتَ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ» امامی نداریم، پیشوایی نداریم،

حاکمی نداریم و خدا این طاغیه را بر ما مسلط کرده، و شما بیا. و راست هم می گفتند سلیمان بن صرد، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و غیره ذلک. و باز همین ها بودند که آمدند در یک جنگ بسی نابرابر و نامتعادلی، در مقابل حسین بن علی علیه السلام صف کشیدند و آن فاجعه انجام گرفت. باز همین ها بودند که بعد از اندکی، یک ماجرای در تاریخ به وجود آوردند که در تاریخ اسلام جزو نمونه های بسیار نادر و پرشکوه است؛ ماجرای تواین. ... و باز همین ها بودند که می بینید سستی ها و تبلی ها و ضعف ها و ناتوانی های روحی و فکری، در آن ها در بعضی از قضایا به چشم می خورد.

... این آدم ها مگر دو جور، دو روحیه، دو رو داشتند؟ همان هایی که زینب کبری به آن ها می گوید: «یا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ»،^۱ مردمان غداری آن ها را یاد می کند. ... متخصصین، جامعه شناس ها، روان شناس ها بنشینند راجع به کوفه صحبت کنند، فکر کنند، بحث کنند، ببینند این چه موجود عجیبی است؛ یک جا آن همه شگفتی از لحاظ نشان دادن جلوه های عظیم انسانی، یک جا این همه سستی و تبلی و بی عرضگی. چیست مگر؟ دو طبقه اند کوفی ها؟ دو جنبه و دورو دارد جامعه کوفه؟ کوفه یک منطقه ای است که زیر فرمان کلمات متین رسای امیرالمؤمنین، آن چنان ساخته و آب دیده شده، که هر چه می پرورد، هر چه سبز می کند این مزرع، یک سبزه، یک پروریده و یک نهال قابل تربیت است. اصلاً زمینه و آب و هوا انسان ساز است. لذا مردان بزرگ حماسه آفرین تاریخ شیعه، از همه جا بیشتر، حتی از مدینه بیشتر، در کوفه اند. بر اثر چه؟ بر اثر تعلیمات و تلقینات امیرالمؤمنین در مدت همان چهار سال. شوخی نیست، مثل علی بن ابی طالبی در یک شهر حکومت کند. درست است که این حکومت، در ظرف چهار سال، در سطح جهان اسلام ناکام بوده، اما در سطح کوفه مسلماً کامیاب بوده است. در جامعه کوفه مسلماً تأثیرات شگرف و عجیبی داشته است. کوفه بنابراین شده یک مهد تشیع، زادگاه اصالت ها و فضیلت های شیعی. درست است؟

اما هر جا که زادگاه اصالت هاست، لازم نیست که همه کسانی که آنجا هستند، افراد اصیل و بافضیلت و ایدنالی باشند. ... [در کوفه] یک طبقه ... نه؛ یک قشری، یک جمعی، یک گروهی، یک رگه ای از مردم این جوری بودند. اما توده مردم، عامه مردم، مثل مردم همه جای دیگر بودند، بدتر نبودند. ... اما چون آن گروه اندک، در آن گوشه مملکت اسلامی، یعنی کوفه، مایه رعب و هراس

۱. احمد بن علی طبرسی، همان، ج ۲، ص ۳۰۴.

حکومت‌های زمان بودند؛ همیشه بدترین عناصر، رذل‌ترین فرماندارها، پست‌ترین آدم‌های خودشان را، نوکرها و جلادهای خودشان را می‌گماشتند بر سر آن شهر، و کاری با آن مردم می‌کردند - چه از لحاظ شدت عمل و اختناق، چه از لحاظ تبلیغات مسموم، چه از لحاظ ترویج فقر و بیچارگی میان آن‌ها - که توده مردم، به‌طور ناخودآگاه، بی‌توجه، یک کشش بیشتری به‌طرف فساد و انحطاط پیدا کنند.

برای خاطر چه می‌کردند؟ برای خاطر آن گروه مبارز، آن گروه زبده‌ای که در این شهر بود و در شهرهای دیگر نبود. ... می‌رفتند زمینه را به‌کلی خراب می‌کردند. تبلیغات مسموم می‌کردند، مردم را در فشار می‌گذاشتند، در اختناق می‌گذاشتند، مردم را از لحاظ مالی ضعیف می‌کردند، خلاصه با انواع وسایل، مردم شهر کوفه را در یک شرایطی قرار می‌دادند که دیگر مردم شهرها در آن شرایط، نبودند. و بر اثر همین بود که عامه مردم، تحت تأثیر فعالیت‌های دستگاه‌های ظالم جائر غدار، یک کارهایی از ایشان سر می‌زد که این کارها ناشایست بود؛ اما منشأش بدی مردم آن شهر نبود. ...

... حجاج بن یوسف را خلیفه اموی، عبدالملک، فرستاد کوفه، چون می‌دانست که هیچ‌کس چون حجاج از عهده مردم شورش‌گر حماسه‌آفرین کوفه بر نمی‌آید. جلادترین و پست‌ترین نوکرهای خودش را فرستاد ... حجاج بن یوسف آمد، نیمه شب وارد شهر شد، کسی نفهمید که حجاج آمده است، حاکم قبلی را هم مردم ظاهراً بیرون کرده بودند، یا مثل بیرون کردن یک صد نفر مرد شمشیرزن یا سی‌چهل نفر، همراهش آورده بود... آمد آدم‌هایش را اطراف مسجد کوفه، که در آن زمزمه محرابیان و متحجّدان و مقدّسان به گوش می‌رسید، گماشت. خودش هم یک گوشه، کناری در میان جمعیت خرید. دستورهای لازم را به غلامانش و نوکرانش داد.

مردم در مسجد کوفه، اول اذان صبح، جمع آمدند ... حجاج بن یوسف آمد. بدون اینکه مردم بفهمند که وارد مسجد شده، که برای چه آمده و چه منظوری دارد. آمد از لابه‌لای جمعیت خرید، بدون اینکه جلب توجه کسی را بکند یک دفعه خودش را انداخت روی منبر، رفت آن بالا. مسجد کوفه را هم دیده‌اید چقدر بزرگ است. مردم اول ملتفت نشدند. این‌هم نشسته بود روی منبر، بدون اینکه یک کلمه حرف بزند. یک دفعه یک نفر سرش را بلند کرد، دید حجاج روی منبر است، البته شناخت. گفت این کیه روی منبر؟ ...

درست توجه کنید آیه قرآن چه می‌گوید. «نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى»، می‌گوید آن کسی که از راه ایمان و

مؤمنین، به کناری برو، بندی را که به گردنش افکنده است، دور گلویش قرص می‌کنیم. خُب، تو مسلمان بودی، روی منبر مسجدت یک آدمی نشسته که نمی‌شناسی اش. چرا می‌روی آنجا می‌نشینی؟ می‌رفتی بالا، می‌گفتی آقا شما کی هستید؟ خودتان را معرفی کنید؟ نفر اول، نفر دوم، نفر سوم از او سؤال می‌کردید. اگر این سؤال را می‌کردند، وضع جور دیگری بود. این‌ها سستی به خرج دادند. این‌ها حالت بی‌ارادگی و ضعف نفس به خرج دادند، نشستند تا او حرف بزند.

بعد که دید همه مردم دارند به او نگاه می‌کنند، گفت: گویا مردم کوفه مرا نمی‌شناسند. مردم نگاهی به هم کردند، خُب، معلوم بود نمی‌شناسند. گفت: بنده الآن خودم را به شما معرفی می‌کنم. عمامه را از سرش برداشت. این لثام هم برداشته شد. یک نگاهی کرد به مردم، یک شعر عربی خواند:

أَنَا ابْنُ جَلَا وَطَّلَاعِ الثَّنَايَا إِذَا أَضْعُ الْعَمَامَةَ تَعْرِفُونِي

عمامه‌ام را که بردارم، مرا می‌شناسید. ...

گفت: بله، حجاج، بله، بله درست فهمیدید. مردم حالا با حال رعب نشسته‌اند. ... مردم ضعف نفسشان گرفت اینجا.

گفت که: ای مردم کوفه، من سرهایی را می‌بینم که مانند میوه رسیده، بر گردن‌ها آویخته شده و وقت چیدنش رسیده است. می‌بینم لازم است یک مقداری سر از این تن‌ها جدا بشود. مردم بیشتر مرعوب شدند با اظهارات ایشان که پوچ بود، تو خالی بود. خُب، حجاج ... همه را که نمی‌کشت. اگر همه را می‌کشت، بر چه کسی حکومت می‌کرد؟ بر در و دیوار؟ چه لذتی دارد؟ برود در بیابان حکومت کند؟ این مطلب را مردم فکر نمی‌کردند.

... غلامش را صدا زد، ... نامه امیرالمؤمنین را بخوان برای آقایان. غلام ... نامه عبدالملک مروان - خلیفه - را باز کرد و بنا کرد خواندن. اولش این بود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، مِنْ امیرالمؤمنین عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ إِلَى اَهْلِ الْكُوفَةِ، يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ. ای اهل کوفه سلام بر شما. تا اینجا را خواند، یک دفعه حجاج رو کرد به غلام، گفت: ساکت ... رو کرد به مردم، گفت: خیلی بی‌تریت شدید شما. امیرالمؤمنین دارد به شما سلام می‌کند، شما جواب سلامش را نمی‌دهید. غلام از سر بخوان. غلام بنا کرد از سر خواندن، مِنْ امیرالمؤمنین عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ إِلَى اَهْلِ الْكُوفَةِ، يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ. یک دفعه از تمام مسجد صدا بلند شد: وَ عَلٰی امیرالمؤمنین سَلَامٌ. جواب

سلامش را دادند. حجاج یک تبسم رضایت‌بخشی بر لبانش نقش بست، در دلش گفتش که کار تمام شد. و واقعاً هم کار تمام شد. کار مردم کوفه همان‌جا تمام شد.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ» حجاج را قبول کردید؟ به سلام امیرالمؤمنین او، که امیرالکافرین و امیرالفاسقین است، جواب گفتید، خیلی خُب، حالا که می‌خواهید او را، حجاج برای شما. حالا که شما باب حجاجید، خدا با معجزه، حجاج را بر نمی‌دارد، و زین العابدین علیه السلام را به جای او بگذارد. همان حجاج برای شما، تا وقتی که دیگر حجاج را نخواهید. تا وقتی که خود شما حجاج را می‌پسندید، همه زندگی شما و فکر شما و روح شما در اختیار حجاج خواهد بود. این سنت عالم آفرینش است، سنت تاریخ است ...

۲۵-۴. تبیین قرآنی نتایج و آثار ولایت طاغوت

آیات را معنا کنم برایتان. «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» چون خواندی قرآن را، «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» پس از آسیب شیطان مطرود، به خدا پناهنده شو. ... یعنی چه محفوظ بدار؟ سعی کن معرفت قرآنی‌ای که در دل تو انباشته است، از تو نستاند. راه عمل را و راه فهم بیشتر را بر تو نبندد؛ «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» پناهنده شو به خدا، «مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» از شر شیطان مطرود، «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ». مگر می‌توانم به خدا پناهنده بشوم؟ مگر می‌توانم از شر شیطان بگریزم؟ بله، «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» همانا شیطان را، قدرت شرآفرین فسادآفرین را، تسلط و نیرویی نیست بر آن کسانی که مؤمن بشوند به الله و بر الله توکل و اتکا کنند. ...

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» همانا تسلط شیطان بر آن کسانی است که ولایت او را پذیرفته‌اند. تسلط حجاج بر آن کسانی است که سخن درشت او را پذیرفته‌اند. ... «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ» فقط و فقط قدرت و سلطه شیطان، «عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» بر آن کسانی است که ولایت او را پذیرفته‌اند، «وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» و آن کسانی که او را شریک برای خدا گرفته‌اند. «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ» آن کسی که جدایی کند، ستیزه‌گری کند با پیامبر، «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ» بعد از آنی که راه هدایت برای او روشن و نمایان شد، از راه پیامبر جدا بشود، به تعهد ایمان اظهار نبوت و ایمان به نبوت و شهادت بر نبوت، تن و گردن نسپرد، «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» و پیروی کند راهی جز راه مؤمنان راستین را، «نُوَلِّهِ مَا

تَوَلَّى» هر آن چیز و هر آن کس را که به ولایت پذیرفته است، بر او وَلِيٌّ و فرمانروا می‌سازیم، «تَوَلَّاهُ» فرمانروای او می‌سازیم، وَلِيٌّ او می‌سازیم، «ما تَوَلَّاهُ» هر آنچه را که خود او به ولایت پذیرفته است، «و نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ» و سرازیرش می‌کنیم در دوزخ، «وَسَاءَت مَصِيرًا» و چه بد فرجام و سرانجامی است دوزخ. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» خدا نمی‌گذرد از آن که به او شرک ورزیده شود. ... خدا مغفرت خود را شامل حال آن کسی که شرک را پذیرفته است، نمی‌فرماید. ... «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» اما کمتر و پایین‌تر از این، گناهان دیگر را برای هر که بخواهد، مورد مغفرت قرار می‌دهد. که البته، خواست خدا هم گتره‌ای نیست. آن که توبه بکند، آن که جبران بکند، آن که به سوی خدا برود، او را خدا می‌خواهد که مورد مغفرت قرار بدهد، «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ» - باز برمی‌گردد سر شرک - هر کسی برای خدا شریکی قائل شود و هم‌آوردی، «فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» از راه هدایت، خیلی، خیلی دور گمراه شده است.

... یک‌وقت در کویر از جاده گم می‌شوید و ده‌ها کیلومتر از جاده جدا شدید، آسان نیست برگشتن از آن. تلاش بیشتری می‌خواهد، هوشیاری بیشتری می‌خواهد، راهنمای قوی‌تری می‌خواهد. آن کسانی که برای خدا شرک ورزیده‌اند، ... «فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» دچار سرگستگی و گمراهی بسی دوری شده است. ...

«إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا» جز خدا هر آنچه را که می‌خوانند، جز زنانی چند نیستند. «وَأَنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» و نمی‌خوانند جز خدا، مگر شیطانی سرکش و دور از فضیلت و عاری از نیکی را. مرید را ما اینجا سرکش معنا کردیم؛ اما می‌توانید کنار سرکش، بنویسید عاری از نیکی و فضیلت، این هم یک معنای مرید است، «لَعَنَهُ اللَّهُ» شیطانی که مطرود خداست. «وَقَالَ»، از اول هم قرارش را شیطان با خدا گذاشته، جبهه شیطان با جبهه خدا به‌طور طبیعت و خصلت، آشتی‌پذیر نیستند. «وَقَالَ»؛ طبع شیطان‌صفت‌ها و شیطان‌ها را دارد می‌گوید، همه شیطان‌ها و طبقه شیطان، اساساً همین‌جورند، «وَقَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا» تعهد کرده و گفته است که من از بندگان تو ای خدا، نصیبی مقرر و سهمی مفروض برای خود جدا خواهم کرد؛ یعنی عده‌ای از بندگان تو را از راه راست به گمراهی می‌کشانم، عقل آن‌ها را می‌گیرم، ... تحت ولایت و فرمانروایی خود، آن‌ها را درمی‌آورم. «وَأَلْضَلْنَاهُمْ» آن‌ها را به شدت گمراه می‌کنم، «وَأَلْمَنَيْنَاهُمْ» آن‌ها را به شدت پایبند آرزوهای دور و دراز می‌کنم.

روی کلمه «لَا مُنِيئَهُمْ» یک قدری تکیه کنید. آرزوهای دور و دراز، آنچه که یک انسان را از هر تلاشی در راه خدا باز می‌دارد. ...

«وَلَا مُرْتَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ» به آن‌ها دستور خواهم داد تا گوش چهارپایان را بشکافند. نمونه‌ای از یک سنت جاهلی و غلط ... ظاهر قضیه این است، سنت جاهلی آن زمان، در زمان پیغمبر، حکم می‌کرد که گوش این حیوان را ببرند، قیچی کنند، بشکافند، تا اینکه به این وسیله، مثلاً فرض کنید رزق و برکت و سلامت را برای او تأمین کنند. یک سنت جاهلی است. این را یک سمبلی برای سنت‌ها و فکرها و شیوه‌ها و برنامه‌های غیر خدایی ذکر می‌کند اینجا. ...

... «وَلَا مُرْتَهُمْ فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» ... آن انسان‌هایی که ... به شوره‌زار ولایت خود می‌برم، دستور می‌دهم به آنها، وادارشان می‌کنم تا خلقت و فطرت الهی را کنار بگذارند، دور بشوند از آن خط سیری که تو برای آنها معین کردی. قانون برای آنها می‌گذارم، قانون خلاف فطرت ... «وَلَا مُرْتَهُمْ فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» دستور به آنها خواهم داد محققاً، تا به طور حتم و اکید، خلقت تو را، آفرینش تو را، فطرت خداداده را دگرگون سازند. این عهد شیطان با خداست.

شیطان با خدا، پیمانش این جور پیمانی است، پیمان لج، و پیمان عناد درمقابل خدا. ... مطمئن باشید که اگر مردمی با فطرت و سرشت خداداد بخواهند زندگی کنند، شیطان نمی‌گذارد؛ شیطانی که بر آنان ولایت دارد، نمی‌گذارد، ممکن نیست بگذارد. و هرجوری باشد، آنهایی را که در ولایت او هستند، تحت ولایت و سیطره او هستند، آن‌ها را از آفرینش و فطرت خدایی دور می‌کند، ... لذا دنبالش، خدا می‌فرماید که - خطاب به من و شماست - «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ» هرکسی که به جای خدا شیطان را به ولایت بپذیرد، «فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» زیانی بسیار آشکار و نمایان کرده است، خسارت کرده. «يَعِدُّهُمْ» شیطان به این‌ها وعده می‌دهد، آینده‌تان، عمرتان، زندگی‌تان؛ همه دروغ، «يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ» و آنها را مبتلا به آرزوهای دور و دراز می‌کند، «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» و شیطان جز غرور و فریب و دروغ، وعده‌ای به انسان نمی‌دهد.

خلاصه درس

- هر ولایتی غیر از ولایت خدا ولایت طاغوت است. آن کسی که انسانیت را از کامل شدن بیندازد، طاغوت است؛ هر عاملی که انسان را به عدم جدیت، به تنبلی، به راحت طلبی و عافیت جویی تشویق بکند، او طاغوت است؛ هر چیزی که انسان را از فرمان خدا خارج بکند، موجب شود انسان در مقابل خدا عصیان بورزد، او طاغوت است. پس طاغوت، اسم خاص نیست. طاغوت مساوی است با شیطان، چنان که در قرآن به جای هم به کار می‌روند.

- اگر تن به ولایت شیطان دادی و شیطان بر تمام انرژی‌های سازنده خلاق آفریننده ثمربخش وجود تو مسلط خواهد شد، به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که خودش می‌خواهد. و پیدا است که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود.

- تبیین قرآنی نتایج و آثار ولایت طاغوت:

«نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ» همان چیزی را که خود او بر گردن افکنده است، بر گردنش استوار می‌کنیم و از این جا هم که چشم بست، یک سره خواهی رفت به سراغ دوزخ.

وَقَالَ لَا تَخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» شیطان تعهد کرده و گفته است که من از بندگان تو ای خدا، نصیبی مقرر و سهمی مفروض برای خود جدا خواهم کرد؛ یعنی عده‌ای از بندگان تو را از راه راست به گمراهی می‌کشانم، عقل آن‌ها را می‌گیرم، تحت ولایت و فرمانروایی خود، آن‌ها را درمی‌آورم. «وَأَلْضَلْنَاهُمْ» آن‌ها را به شدت گمراه می‌کنم، «وَأَلْمَنَيْنَاهُمْ» آن‌ها را به شدت پایبند آرزوهای دور و دراز می‌کنم. «وَأَلْمَرْنَاهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» آن انسان‌هایی که به شوره‌زار ولایت خود می‌برم، دستور می‌دهم به آن‌ها، وادارشان می‌کنم تا خلقت و فطرت الهی را کنار بگذارند.

پرسش‌ها

۱. شیطان و طاغوت چه وقت بر جامعه تسلط پیدا می‌کنند؟
۲. آیا رهایی از ولایت طاغوت امکان‌پذیر است؟ چگونه؟
۳. میان جاهلیت مدرن و ولایت طاغوت چه رابطه‌ای برقرار است؟

مبحث بیست و ششم: در پیرامون ولایت (۳): هجرت

هجرت

چرایی هجرت

تضاد مسلمانی با تحت ولایت طاغوت بودن

لازمه مسلمانی؛ تحت ولایت الله بودن

آثار و نتایج هجرت

در پیرامون ولایت (۳)

مبحث بیست و ششم: در پیرامون ولایت (۳): هجرت

اهداف

انتظار می‌رود فراگیر پس از مطالعه این درس:

۱. با مسئله هجرت به‌عنوان دنباله مسئله ولایت آشنا شود و بتواند با توجه به آیات قرآنی، نتایج نیک هجرت را برشمارد؛
۲. به این باور برسد که هجرت طبق تعهد ایمانی ماست؛ تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قیدوبند ولایت طاغوت نجات بدهیم و تحت سایه پُریمیّت ولایتِ الله برویم؛
۳. از گستره زمین برای تبلیغ دین و بسط فرایند ترویجی بهره‌گیر و در صورتی که ضرورت اقتضا داشت، طرح هجرت را کلید بزند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (نساء: ۸۹).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ

فَسَادٌ كَبِيرٌ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيكَ هُمُ
 الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال: ۷۲-۷۴).

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ
 قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأَوْلِيكَ مَا وَأَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا
 الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا *
 فَأَوْلِيكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَ كَانِ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا * وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ
 فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ
 فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (نساء: ۹۷-۱۰۰).

۲۶-۱. هجرت

مسئله هجرت مربوط می شود به مسئله ولایت، با آن وسعتی که مسئله ولایت را ما اینجا مطرح کردیم و گفتیم که ولایت عبارت است از ایجاد رابطه و پیوند مستحکمی در میان عناصر صف مؤمن با یکدیگر و قطع هرگونه وابستگی میان صف مؤمن با صف غیر مؤمن؛ و در مرتبه بعدی، ایجاد رابطه ای بس قوی و نیرومند، میان همه افراد صف مؤمن با آن نقطه مرکزی و قدرت متمرکز، که اداره جامعه اسلامی به عهده اوست؛ یعنی امام، یعنی ولی، حاکم، پیشوا. آن وقت در کنار این، بحث کردیم که ولی و پیشوا کیست در جامعه اسلامی. جواب ما را قرآن داد، «إِنَّمَا وَليُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵)، که اشاره کردیم به ماجرای امیرالمؤمنین علیه السلام. اگر ما ولایت را توانستیم با این وسعت بفهمیم و مسئله را در حد مسائل فرعی ولایت و درجه دوی ولایت خلاصه نکنیم، آن چنانی که بعضی، بدون توجه خلاصه می کنند، آن وقت مسئله هجرت یکی از دنباله های مسئله ولایت خواهد شد. چرا این جور می گوئیم؟ ... اگر پذیرفتیم که می باید انسان همه نیروهایش، همه نشاطهای جسمی و فکری و روانی او، با اراده ولی الهی و والی من قبل الله به کار بیفتد ... پس ناچار، این را هم باید قبول کنیم که اگر یک جایی وجود ما و هستی ما و همه نیروها و نشاطهای ما، تحت فرمان ولایت الهی نبود، بلکه تحت فرمان ولایت طاغوتی و شیطانی بود، تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قیدوبند ولایت طاغوت رها کنیم،

نجات بدهیم، آزاد کنیم و برویم تحت سایه پُرمیمنتِ ولایتِ الله. خارج شدن از آن ولایت ظالم و وارد شدن به آن ولایت عادل، اسمش هجرت است. می بینید که مسئله هجرت، یکی از مسائلی است که در دنباله ولایت مطرح است ...

۲۶-۲. چرایی هجرت

چرا باید انسان از تحت ولایت طاغوت و شیطان بگریزد؟ ... آیا نمی توان در ولایت طاغوت بود و مسلمان بود؟ ... آیا ممکن است در آنجایی که، بر سراسر آفاق و مناطق زندگی انسان، یک عامل غیر الهی، مشغول فرمانروایی است؛ جسم انسان را یک عامل غیر الهی دارد اداره می کند، فکر انسان ها را یک عامل غیر الهی دارد اداره می کند، روحیه و عواطف و احساسات افراد جامعه را همان عامل دارد به این سو و آن سو می کشاند؛ در حالی که، انسان در قبضه قدرت این چنین عوامل طاغوتی و شیطانی زندگی می کند؛ ... آیا چنین چیزی ممکن است یا ممکن نیست؟ ... ما می پرسیم، آیا می تواند کسی تحت ولایت شیطان باشد و مسلمان باشد، یا نمی تواند؟ این دوتا سؤال، در حقیقت یک سؤال است که از دو جزء ترکیب یافته است؛ ما این دو جزء را درست تجزیه کنیم و ببینیم که معنایش چیست.

۲۶-۳. تضاد مسلمانی با تحت ولایت طاغوت بودن

جزء اول این است که کسی تحت ولایت شیطان باشد. یعنی چه تحت ولایت شیطان باشد؟ ولایت مگر یعنی چه؟ آن معنایی که ما برای ولایت از آیات قرآن استفاده کردیم، اگر چنانچه آن معنا را، که مستند به چندین آیه قرآن بوده، بگذاریم در کنار این جمله «ولایت شیطان»، آن وقت معلوم می شود که ولایت شیطان یعنی چه؟ ولایت شیطان معنایش این است که شیطان ... بر تمام نیروها و استعدادها و ابتکارها و کارها، در وجود آدمی مسلط باشد. آنچه انسان انجام می دهد، در آن خط مشی ای باشد که شیطان معین کرده است، آنچه می اندیشد، در آن راهی باشد که شیطان مایل است یا ترسیم می کند؛ مثل آدمی که در جریان یک رودخانه ای افتاده باشد. یک آب تندی دارد در بستر سیلی از کوهسار می آید، یک نفر آدم می افتد توی این رودخانه، البته، مایل نیست که به صخره های تنومند و تناور اصابت بکند و سرش بشکند، البته، مایل نیست که با این آب برود و توی باتلاق بیفتد، البته، مایل

نیست که در لابه‌لای امواج این آب خفه بشود و غرق بشود؛ اما باینکه مایل نیست، این جریان تند آب، او را دارد بی اختیار می‌برد. دست و پا هم می‌زند، خود را به این طرف آن طرف هم می‌چسباند، به هر چیزی هم متشبث می‌شود، اما جریان آب، جریان تندی است، بی اختیار او را می‌برد.

ولایت طاغوت و ولایت شیطان، یک چنین چیزی است؛ لذا، آیه قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ آيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص: ۴۱) پیشوایان و رهبرانی وجود دارند که پیروان و افراد تحت فرمان خود را به طرف آتش دوزخ می‌کشاند، به طرف بدبختی می‌کشاند. آیه دیگر قرآن می‌فرماید که «الَّذِينَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْقَرَارُ» (ابراهیم: ۲۸-۲۹) آیا نمی‌نگری به آن مردمی که نعمت پروردگار را کفران کردند؟ این نعمتی که کفران کردند، چه بوده؟ همه چیزی می‌تواند باشد. نعمت قدرت، که مظهر قدرت پروردگار است، قدرت‌های دنیوی، نعمت سررشته‌داری و اداره امور هزاران انسان، نعمت در دست داشتن استعدادها و اندیشه‌ها و نیروها و انرژی‌های فراوان از انسان‌ها، این‌ها همه‌اش نعمت است، این سرمایه‌هایی است که می‌توانست برای انسانیت منشأ خیر باشد.

انسان‌هایی که در اختیار آن مردمی که در این آیه مورد اشاره هستند، قرار گرفته‌اند، می‌توانستند این انسان‌ها، انسان‌های بزرگی باشند، می‌توانستند بندگان زبده خدا باشند، می‌توانستند به عالی‌ترین مدارج کمال برسند؛ این‌ها این نعمت‌ها را کفران کردند، در راهی که باید، به کار نینداختند. بعد دنبالش می‌فرماید که «وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» خودشان به درک، قوم خود را و مردم تحت فرمان خود را هم به دیار نیستی و نابودی و هلاکت کشاندند، «جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا» و کشانیدند به جهنم، که در آن سرازیر و افکنده خواهند شد، «وَبِئْسَ الْقَرَارُ» و چه بد جایگاه و محل استقراری است.

این آیه را موسی بن جعفر علیه السلام برای هارون خواندند، به هارون فهماندند که تو همان کسی هستی که قومت را و خودت را به بدترین منزلگاه و هلاکت‌بارترین جایگاه‌ها خواهی افکند. برای هارون صریحاً این معنا را خواندند موسی بن جعفر. سؤال کرد: مگر ما کافریم؟ منظورش این بود که یعنی ما معتقد به خدا و به پیغمبر و به دین نیستیم؟ امام علیه السلام در جوابش این آیه را خواندند تا بفهمانند به او که کافر فقط آن کسی نیست که راست و صاف و صریح می‌گوید نه خیر خدا نیست، نه خیر قرآن دروغ است یا پیغمبر مثلاً افسانه است، این یک جور کافر است و این بهترین نوع کافر است که صریحاً حرف خودش را می‌زند و آدم او را می‌شناسد و موضع‌گیری خودش را با او درست تنظیم می‌کند.

کافر بدتر آن کسی است که این نعمت‌های عظیمی را که در اختیار اوست، کفران می‌کند، در غیر مجرای صحیحش به کار می‌افکند؛ نه فقط خود را، که همه انسان‌های تحت فرمان خود را می‌کشاند به جهنم. ولایت طاغوت، یک چنین چیزی است.

آن کسی که تحت ولایت طاغوت زندگی می‌کند، درحقیقت، او گویی اختیاری از خود ندارد. نمی‌گوییم به کلی بی‌اختیار است - حالا آیه قرآن را که معنا کردیم، تفسیر مطلب روشن می‌شود در قرآن - اما در جریان سیل دارد می‌رود. می‌خواهد دست‌وپایی بزند، نمی‌تواند. می‌خواهد از راه جهنم برگردد، می‌بیند همه اطراف دارند به طرف جهنم می‌روند، او را هم با خودش می‌کشاند. آنجاهایی که جمعیت زیادی هست، رفتید؟ گاهی دلت می‌خواهد از این طرف بروی؛ جمعیت بی‌اختیار تو را مثل پر کاهی می‌برد. می‌خواهد خوب باشد، خوب زیست کند، انسان زندگی کند، مسلمان بماند و مسلمان بمیرد، نمی‌تواند؛ یعنی جریان اجتماعی او را دارد می‌کشد و می‌برد، آن‌چنان می‌برد که دست‌وپایی هم نمی‌تواند بزند. اگر دست‌وپایی هم بزند، جز هدر دادن یک مقدار انرژی، کار دیگری از پیش نبرده. نه فقط نمی‌تواند دست‌وپا بزند، دردناک‌تر این است که گاهی نمی‌تواند بفهمد حتی.

این ماهی‌هایی که در دریا صیدشان می‌کنند، نمی‌دانم دیدید یا نه. گاهی هزاران ماهی در میان یک توری دارند کشانده می‌شوند به طرف ساحل، از آن وسط‌های دریا، از چند کیلومتری دریا، این تور دارد همه این‌ها را می‌کشد جلو، ملتفت نیستند. اگر به آن ماهی بگویی: کجا می‌روی؟ فکر می‌کند دارد مقصدی را با اختیار می‌رود؛ اما درواقع بی‌اختیار است؛ مقصد او همان جاست که مقصد آن صیاد صاحب تور است.

این تور نامرئی نظام جاهلی، آن‌چنان انسان را می‌کشد، آن‌چنان به طرف‌هایی که هدایت‌کنندگان آن تور مایلند، آدم را می‌کشاند که آدم نمی‌فهمد کجا می‌رود. گاهی هم خیال می‌کند که دارد می‌رود به طرف سرمنزل سعادت و رستگاری، غافل از اینکه نه، دارد می‌رود به «جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ». حُب، این ولایت، ولایت طاغوت است، ولایت شیطان است. این جمله اول، از دو جمله‌ای که سؤال از آن تشکیل می‌شد. گفتیم آیا می‌توان در ولایت طاغوت زیست و مسلمان زیست؟ می‌توان؟ حالا در ولایت طاغوت زیستن را فهمیدیم اجمالاً یعنی چه. تفصیلش را هم اگر بخواهیم بفهمیم، می‌توانیم برگردیم باز به تاریخ.

شما ببینید در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، چقدر عالم اسلام بانشاط حرکت کرده، ببینید چه موج عظیمی از معلومات و دانش‌ها در میان جامعه اسلامی آن روز پدید آمده، چه اطبای بزرگی پیدا شدند، چه مترجمان عظیمی در آن روزگار قحطِ زبان‌دانی و معرفت‌های عمومی جهانی، در عالم اسلام پیدا شدند و آثار عظیم فرهنگ‌های قدیمی را به عربی ترجمه کردند و نشر دادند در میان مسلمان‌ها. در همه رشته‌ها، از تاریخ و از حدیث و از علوم طبیعی و از طب و از نجوم و حتی از هنرهای زیبا و ظریف، مسلمان‌ها آن روز شدند جزو نمونه‌های بسیار برجسته؛ درست است؟ به طوری که، الآن هم وقتی یک آدمی مثل مثلاً «گوستاو لوبون» فرانسوی یا فلان نویسنده و مستشرق دیگر، که چشمش به همین ظواهر فقط خیره می‌شود، وقتی نگاه می‌کند، قرن‌های دوم و سوم و چهارم اسلامی را قرن تشعشع اسلام می‌داند. «آدام متز»، یک کتابی نوشته به نام تمدن اسلام در قرن چهارم هجری، یک مرثیه‌خوانی عجیبی می‌کند در این تمدنی که به نظر او عظیم است. یک تمدن عظیمی را در قرن چهارم هجری تشریح می‌کند. یک نفر مستشرق فرانسوی، یک مستشرق اروپایی، به طور کلی، وقتی که نگاه می‌کند به آن قرن‌های سوم و چهارم و دوم هجری، هنوز چشم‌هایش خیره می‌ماند. برای چیست این؟ برای خاطر این است که فعالیت‌ها و انرژی‌ها و نشاط‌های عجیبی در آن روز، از جامعه اسلامی بروز کرده، اما من از شما سؤال می‌کنم، آیا این همه نشاط و فعالیتی که آن روز انجام گرفت، بالمآل به سود جامعه اسلامی و انسانیت تمام شد؟ می‌پرسم از شما.

ده قرن دارد از آن روزگار می‌گذرد. تعصبی نداریم نسبت به آن روزگار. در مقابل دنیای غیر مسلمان می‌توانیم بگوییم که بله، عالم اسلام بود که آن دانشگاه‌ها را به وجود آورد، عالم اسلام بود که آن فلسفه را درست کرد، عالم اسلام بود که چنین و چنان در طبابت و در طبیعیات کرد، اما بین خودمان، الحق و الانصاف، آن همه نیرو و انرژی، به جا و به موقع و به سود انسانیت و به سود جامعه اسلامی تمام شد؟ جامعه اسلامی بعد از ده قرن، از آن میراث چه دارد؟ و چرا ندارد؟ چرا ندارد؟ چرا آن ثروت علمی و فرهنگی برای ما نمانده؟ چرا ما به عنوان یک جامعه‌ای که ده قرن پیشمان آن همه تشعشع داشته، امروز در دنیا نمی‌درخشیم و جلوه نمی‌کنیم؟ چرا؟ آیا جز به این است که آن همه نشاط و فعالیت، اگر چه فعالیت انسانی بود، اما زیر نگین طاغوت بود؟ گفت:

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه‌گاه بر او دست اهرمن باشد

این اهرم‌ها بودند که با جامعه اسلامی بازی کردند. اگر هم گفتند، ترجمه کردند، برای خاطر این بود که در ترجمه بنویسند در زمان حکومت حضرت خلیفه چندم عباسی، منصور یا هارون یا مأمون؛ برای اینکه نام خودشان را بالا ببرند. اگر به جای این همه فعالیت طبیعی و ریاضی و نجومی و ادبی و فقهی و تجویدی و غیره، اجازه می‌دادند که حکومت علوی سر کار بیاید، اجازه می‌دادند که امام صادق سر کار بیاید، نشاطها و نیروها را امام صادق در اختیار بگیرد، ولو از لحاظ علمی، از لحاظ ادبی، از لحاظ این مسائلی که امروز دنیا به آن‌ها می‌بالد و افتخار می‌کند، صدسال هم عقب می‌ماندند، باز به سود انسانیت بود. انسانیت رشد می‌کرد، اسلام گل می‌کرد، انرژی‌ها و استعدادها در راه صحیح به کار می‌رفت. کتاب ترجمه کنند، طب و پیشرفت علمی را به منتها درجه برسانند، اما از لحاظ اخلاقی و اخلاق اجتماعی، آن قدر ضعیف باشند که اختلاف طبقاتی آن‌ها هنوز هم جزو افسانه‌های تاریخ به‌شمار بیاید؟

عیناً مثل تمدن کثیف ننگین دنیای معاصر ما. قدرت‌های بزرگ جهانی می‌بالند به اکتشافات علمی‌شان، می‌بالند به اختراعات محیرالعقولشان، کلاه‌گوشه افتخارشان را به خورشید می‌رسانند که ما فلان دارو را کشف کردیم، فلان فرمول را به‌وجود آوردیم، فلان کار را کردیم، این از لحاظ علمی؛ اما از لحاظ انسانی و اخلاقی، هنوز که هنوز است در دوران‌های هزاران سال پیش تاریخی دارند زندگی می‌کنند. هنوز ثروت‌های افسانه‌ای در کنار گرسنگی‌ها و فقرهای افسانه‌ای است، هنوز بهره‌مندی یک درصد بسیار کوچک در دنیا، از امتیازاتی که برای میلیون‌ها انسان گرسنه است در کشورهای محروم، وجود دارد ...

الآن هم وقتی که ما بگردیم در تاریخ قرن دوم و سوم هجری، آن کسانی که می‌توانیم نامشان را همراه با شرف و افتخار، یاد بکنیم، آن کسانی که می‌توانیم اسمشان را در لیست مردان افتخارآفرین عالم، تحویل مقامات جهانی بدهیم، آن کسانی هستند که با همان نظام متمدن، به شدت جنگیدند؛ مُعَلِّی بن خُنَیس است که در بازار به دارش می‌کشند و می‌کشند، یحیی بن اَمِّ طویل است که دست و پایش را قطع می‌کنند و زبانش را می‌برند، محمد بن ابی عمیر است که صد تازیانه به او می‌زنند، یحیی بن زید است که او را در کوه‌های خراسان در هجده سالگی می‌کشند، زید بن علی است که چهار سال جنازه‌اش را روی دار نگه می‌دارند. آن کسانی که ما امروز می‌توانیم نامشان را با افتخار بدهیم

به لیست چهره‌های افتخارآفرین جهان بشریت، این‌ها این‌ها آن‌روز با این تمدن پرشکوهی که آقای گوستاو لوبون از آن یاد می‌کند و اسم می‌برد، هیچ رابطه‌ای نداشتند؛ بلکه ضد آن تمدن بودند. پس می‌بینید که وقتی ولایت طاغوت و شیطان بر جامعه‌ای، بر انسان‌هایی حکم‌فرمایی می‌کند و زمام کارشان را در دست دارد؛ انرژی‌هایشان به کار می‌افتد، استعداد‌هایشان به جریان می‌افتد، اما چه جور؟ آن‌جوری که امروز در دنیای متمدن به‌کار افتاده و آن‌جوری که در ده قرن، یازده قرن پیش در عالم اسلام به‌کار افتاده بود. آن‌جوری که در منطق‌ها و ارزش‌های اصیل و معیارها و میزان‌های انسانی، یک پول سیاه قیمت ندارد، این ولایت طاغوت است.

۲۶-۴. لازمهٔ مسلمانی؛ تحت ولایت الله بودن

آن وقت در ولایت طاغوت، مسلمان زیستن می‌شود؟ مسلمان زیستن چیست آقا؟ مسلمان زیستن، یعنی تمام امکانات و انرژی‌ها و نیروها و قدرت‌ها و استعداد‌های یک انسان، در بست در اختیار خدا بودن. همه چیزشان، مالشان در اختیار خدا، جانشان در اختیار خدا، فعالیت و حرکت روزانه‌شان در اختیار خدا، خواب شب‌شان در اختیار خدا، اندیشه و فکرشان در اختیار خدا. آیا مثالی می‌توانید برایش بزنید؟ بله. هم در اجتماعاتی به‌صورت جامعه و مدنیت مثال داریم، هم در گروه‌ها مثال داریم؛ در گروه‌های عصیانگری که از نظام‌های طاغوتی آمدند بیرون و گریختند و هجرت به‌سوی خدا کردند، مثال داریم.

اولی، مثل جامعهٔ مدینه، در زمان حیات پیغمبر. در زمان حیات پیغمبر، جامعهٔ مدینه، یک جامعه بنده خدا بود. یک جامعهٔ مسلمان بود. آنجا هر قدمی که برمی‌داشتی، در راه خدا بود. آنجا یهودی و مسیحی‌اش هم تحت فرمان اسلام اگر زندگی می‌کرد، زندگی‌اش، زندگی اسلامی بود. در جامعهٔ اسلامی، یهودی تحت ذمه هم، مسیحی تحت ذمه اسلام هم، در راه اسلام حرکت می‌کند. از لحاظ اعمال شخصی، یهودی است؛ اما از لحاظ یک عضو اجتماعی، یک مسلمان است. خیلی مسلمان‌تر از آن مسلمانی که در نظام جاهلی زندگی می‌کند. در زمان پیغمبر، پول در راه خدا، شمشیر در راه خدا، زبان در راه خدا، فکر و اندیشه در راه خدا، هر کاری که از یک انسان برمی‌آید، در راه خدا بود؛ عواطف و احساسات در راه خدا؛ این برای یک جامعه. در زمان امیرالمؤمنین هم، کم‌وبیش

همین جور بود. برای خاطر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام خودش از این جهت که حاکم الهی و ولی خدا بود، با پیغمبر فرقی نداشت؛ اما وارث بدجامعه‌ای بود. وارث نابسامانی‌ها بود، وارث پریشانی‌ها بود، و خود پیغمبر هم اگر به جای امیرالمؤمنین بود و بعد از ۲۵ سال آمده بود، مسلّم با همان مشکلات امیرالمؤمنین روبه‌رو بود؛ این در اجتماعات.

و اما در گروه‌ها، گروه شیعیان اطراف ائمه اطهار علیهم السلام در طول تاریخ. ماه رمضان تمام شد، ما به بحث امامت به تفصیل نرسیدیم، و الا دنبال بحث ولایت، بحث امامت را می‌کردم. آن وقت اگر می‌توانستم این بحث را بکنم، به شما می‌گفتم که شیعه در زمان ائمه چه جور واحدی بوده. نشان می‌دادیم که امام روابط و مناسباتش با شیعه و شیعه، روابط و مناسباتش با جامعه پیرامون خودش از چه قرار بوده؛ این معلوم می‌شد. حالا به طور اجمال، عرض می‌کنم. شیعه به ظاهر در نظام طاغوتی زندگی می‌کرد، اما در باطن درست در جهت ضد نظام طاغوتی حرکت می‌کرد. مثل آن گروه بسیار اندکی که با حسین بن علی علیه السلام بودند در کربلا. این‌ها درست این سیل را شکافته بودند و آمده بودند در خلاف مسیری که سیل آن‌ها را هدایت می‌کرد. بنابراین، در تاریخ یک نمونه‌هایی داریم. هم در جامعه، هم در گروه‌ها. اما افراد معمولی، به‌طورکلی فرد، نمی‌تواند مسلمان باشد؛ به‌طورکلی وجودش، امکاناتش، انرژی‌هایش، همه قوه‌ها و نیروهایش و استعدادهایش، تحت فرمان خدا باشد؛ در حالی که، در آن چنان جامعه‌ای که قبلاً ترسیم کردم - جامعه طاغوتی - زندگی بکند، چنین چیزی ممکن نیست. اگر در محیط طاغوتی و نظام طاغوتی، یک نفر زندگی بکند، یک کسری از مسلمانی‌اش بالاخره در راه طاغوت است، یک بخشی از زندگی‌اش بالاخره بنده طاغوت است، صددرصد بنده خدا نمی‌تواند باشد.

حدیث شریفی در کافی با چندین عبارت نقل شده است. کتاب اصول کافی شریف، که از معتبرترین و قدیمی‌ترین کتب شیعه است، این حدیث را با چند زبان نقل کرده، اینی که من می‌خوانم یکی از آن چند زبان است. می‌توانند آقایان مراجعه کنند به کافی، کتاب الحجّة، ظاهراً عنوان بابش هم این باشد: باب من دان الله عزّ و جلّ بغير امام من الله؛ می‌فرماید از قول امام علیه السلام و امام از قول خدا، که خدای متعال فرموده: «لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»؛^۱ عجیب حدیثی است این. این حدیث می‌گوید

۱. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، همان، ج ۱، ص ۳۷۶.

آن مردمی که تحت ولایت ولیّ الله زندگی می‌کنند، اهل نجات‌اند؛ اگرچه در کارهای شخصی و خصوصی، قصورها و تقصیرها و گناهایی هم گاهی داشته باشند، آن مردمی که تحت ولایت شیطان و طاغوت زندگی می‌کنند، اهل بدبختی و عذاب‌اند؛ اگرچه در کارهای شخصی، در اعمال خصوصی، اهل نیکوکاری و کارهای خوب هم باشند؛ این خیلی عجیب است. البته، عرض کردم چند زبان است و همهٔ زبان‌ها همین معنا را می‌دهد. حدیث هم در اصول کافی است. تازه مراجعه نکردم، به نظرم می‌رسد - چون بنده غالباً سند احادیث را هم مقیدم نگاه کنم - فکرمی‌کنم سندش هم سند خوبی بود. مدتی پیش دیدم الآن یادم نیست.

بنده تشبیه می‌کردم همیشه این حدیث را، می‌گفتم مثل اینکه ماشینی شما سوار شدید، به قصد مثلاً فلان نقطهٔ معین، به قصد نیشابور؛ اگر چنانچه این ماشین دارد طرف نیشابور می‌رود، شما حتماً به هدف می‌رسید، اگر این ماشین به جای اینکه برود طرف نیشابور، دارد می‌رود مثلاً طرف سرخس، طرف قوچان، خُب مسلّم است که شما به هدف نمی‌رسید. حالا در آن ماشینی که دارد می‌رود به طرف نیشابور و شما را به هدف می‌رساند، اگر در ماشین، مردم با ادب، با مهربانی، با رفتار خوب، با آداب انسانی باهم معاشرت کردند، چه بهتر، اگر هم با آداب انسانی و انسانیت و نیکی و احسان باهم معاشرت نکردند، بالاخره به نیشابور می‌رسند، به هدف می‌رسند؛ اگرچه در بین راه، یک قدری بدی کردند، آن بدی‌ها هم البته یک سزایی خواهد داشت، یک آثاری، یک نتایجی خواهد داشت. آن نتایجش را هم مجبورند متحمل بشوند؛ اما به هدف می‌رسند. برخلاف آن، ماشینی که باید شما را به نیشابور برساند، دارد به نقطهٔ مقابل نیشابور می‌رود، اگر چنانچه در این ماشین، همهٔ افراد با ادب، با نزاکت، با احترام با همدیگر رفتار کنند، با خوشرویی با همدیگر عمل کنند، و می‌بینند این ماشین دارد به جای نیشابور، می‌رود به طرف قوچان، درمقابل این حادثه و این پدیده، هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند؛ این‌ها خیلی آدم‌های خوبی‌اند، خیلی مهربانند با هم، اما آیا به هدف خواهند رسید یا نه؟ پیدا است که نه.

در مثال اول، راننده، یک رانندهٔ امین بود، یک رانندهٔ راه‌بلد بود، «إِمَامٍ مِنَ اللَّهِ» بود، آن‌ها را رساند به هدف؛ اگرچه بداخلاق بودند، «وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.» در مثال دوم، راننده، رانندهٔ راه‌بلدی نبود، رانندهٔ امینی نبود، رانندهٔ هواپرستی بود، مست بود، راه را گم کرده بود، در سرخس و قوچان کاری داشت، کار خودش را بر خواستهٔ مردم مقدم کرده بود، داشت می‌رفت آنجا؛

این‌ها مسلّم به هدف نخواهند رسید؛ اگرچه در داخل ماشین، مردم باهم خیلی هم مهربان، خیلی هم گرم، خیلی هم خوش اخلاق باشند، «وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً»؛ اما بالاخره «لَا أَعْدَبَنَّ» به عذاب خدا دچار خواهند شد، به هدف نخواهند رسید. بنابراین، در یک جامعه‌ای که با ولایت طاغوت اداره می‌شود، مثل همان ماشینی که با رانندگی آدم غیر امین و غیر بلد دارد رهبری می‌شود، انسان‌ها به هدف نخواهند رسید و نمی‌توانند مسلمان بمانند.

چه کار کنند؟ چه کار کنند؟ اینجا آیه قرآن جواب می‌دهد. آیه قرآن به این چه کار کنم، جواب می‌دهد، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» آن کسانی که فرشتگان، جان آنان را قبض می‌کنند، در حالی که این بیچاره‌ها بر خویشتن ستم می‌کرده‌اند؛ آن مردمی که بر جان خود، بر آینده خود، بر همه چیز خود ستم کردند و حالا دارند می‌میرند، فرشته‌های خدا، مأمورین پروردگار دارند این‌ها را قبض روح می‌کنند، «قالوا» فرشتگان به این‌ها می‌گویند، «فِيمَ كُنْتُمْ» در چه وضعی بودید؟ کجا بودید؟ آدم چنین خیال می‌کند که فرشته آسمان وقتی می‌بیند این آدم این قدر وضعش خراب است؛ مثل آن آدمی که آمده، آن طبیعی، یا آن جراحی که آمده مثلاً یک بیماری را جراحی کند، می‌بیند خیلی اوضاعش خراب است، خیلی وضع این بیمار تأسف‌آور و یأس‌آور است، می‌گوید: مگر تو کجا زندگی می‌کردی؟ چرا این جوری است وضعت؟ من این چنین استیناس می‌کنم که ملائکه از خرابی حال این بیچاره، از بدی روحش، از بدبختی و عذابی که در انتظار اوست، تعجب می‌کنند، به او می‌گویند: مگر تو کجا زندگی می‌کردی بیچاره؟ شما کجا بودید که این قدر به خودتان ظلم کردید، دارید از دنیا می‌روید، ظالم بر نفس دارید از دنیا می‌روید؟ «قالوا فِيمَ كُنْتُمْ» کجا بودید؟ چگونه بودید شما؟

در جواب می‌گویند، «قالوا» گویند: «كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» ما در زمین، در میان مردم که زندگی می‌کردیم، مستضعف بودیم، ما جزو توده بی‌اختیار بودیم. مستضعفین آن گروهی هستند در جامعه که اختیار جامعه دست آن‌ها نیست، این‌ها مستضعفند. در خط مشی جامعه و در رفتش، در حرکتش، در سکونش، در جهت‌گیری‌اش، در فعالیتش هیچ اختیاری ندارند. همان‌طور که دیروز گفتم، می‌رود آنجا که خاطر خواه کشندگان ریسمان است. همین‌طور می‌روند بیچاره‌ها، از خودشان اختیاری ندارند که به کجا بروند و چه بکنند.

یک مشت بچه کوچک دبستانی را فرض کنید، کلاس اول دبستان - آن‌هم نه در سنین هفت‌ساله،

که بچه‌های هفت‌ساله، امروز چشم و گوششان خیلی بیشتر از این حرف‌ها باز است - بچه چهار پنج‌ساله را بگذارند مدرسه، مکتب‌خانه، مثل مکتب‌خانه‌های سابق، بنده یادم می‌آید. از مکتب که می‌آمدیم بیرون طرف خانه، دسته‌جمعی، اصلاً نمی‌فهمیدیم کجا داریم می‌رویم. بچه‌ها ملتفت نیستند چی به کجاست. یک مُبصری مثلاً فرض کنید، یک بزرگ‌تری با یک چوبی؛ از این طرف بروید، از آن طرف بروید، زیر ماشین نروید، یا زیر ماشین بروید! - یک‌وقت هم دلش می‌خواهد این‌جوری بشود {خنده حضار} - اصلاً ملتفت نیستند کجا می‌روند، یک‌دفعه می‌بینند در خانه خودشانند مثلاً، می‌بینند در خانه آن یکی دانش‌آموز دیگرند مثلاً. حالا اگر این مبصر دلش خواست این‌ها را ببرد یک‌خورده‌ای در خیابان بگرداند، می‌بینند مثلاً فلان‌جا هستند.

مستضعفین زمین آن کسانی‌اند که در یک جامعه، خبری از جریانات جامعه ندارند. نمی‌دانند چی به کجاست، نمی‌فهمند کجا دارند می‌روند. و از اینجا که دارند می‌روند، به کجا خواهند رسید و چه کسی دارد این‌ها را می‌برد و چگونه می‌شود نرفت و حالا که نرفتیم، بعد چه کار باید بکنیم، اصلاً نمی‌فهمند، اصلاً ملتفت نیستند؛ همین‌طور سرشان را انداخته‌اند پایین، مثل بلاتشبییه، بلاتشبییه، بلاتشبییه؛ اسب عَصّاری. بلاتشبییه اسب البته. {خنده حضار} چشم‌هایش را بستند، همه‌اش دارد قدم می‌زند، همه‌اش دارد راه می‌رود. همین‌طور هی می‌رود، می‌رود، می‌رود، دور می‌زند، دور می‌زند، دور می‌زند؛ اگر این حیوان بنا بود چیزی بفهمد، با خودش تصوّر می‌کرد که حالا باید حدود پاریس و آنجاها باشیم. این همه راه رفتیم {خنده حضار} بعد که دم غروب چشمش را باز می‌کنند، می‌بینند همان‌جایی است که اول صبح بوده. اصلاً نمی‌داند کجا رفته، نمی‌فهمد کجا دارد می‌رود وقتی دارد حرکت می‌کند. مستضعفین این‌ها ایند در یک جامعه، اکثریت توده بی‌اطلاع مردم. البته، در غیر جامعه‌هایی که با نظام صحیحی اداره می‌شوند، آن جامعه‌هایی که برای گوهر انسانی قیمت قائلند نه؛ آن جامعه‌هایی که برای انسان و اراده انسان کرامت قائلند نه؛ آن جامعه‌ای که رهبرش پیغمبر است، اما قرآن به او می‌گوید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل‌عمران: ۱۵۹)، باینکه پیغمبر است، باینکه احتیاجی به مشورت مردم ندارد، باز فرمان داده می‌شود که با مردم مشورت کند، آن‌ها را عزیز بشمارد، آن‌ها را بزرگ بشمارد، به آن‌ها شخصیت بدهد؛ این جامعه‌ها نه؛ یک‌چنین توده‌ای ندارد، اما در جامعه‌هایی که با نظام فردی، با نظام ظالمانه، با نظام جاهلانه و از این قبیل اداره می‌شود، اکثریت مردم مستضعفین هستند.

می‌گویند: «كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» ما جزو مستضعفین بودیم. ما را همین‌طور کشاندند، بردند، انداختند، لگدمال کردند، کثافت مال کردند، نفهمیدیم، حالا هم داریم می‌میریم. این عذر و جواب مستضعفین است. بین ملائکه به آن‌ها چه می‌گویند حالا. «قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» گویند ما در زمین مستضعف بودیم؛ جزو افراد ضعیف گرفته‌شده، بی‌اختیار، بی‌توان بودیم. ملائکه جواب می‌گویند. ببینید، معلوم می‌شود منطق ملائکه با منطق خردپسند انسانی کاملاً برابر است، عقل آدم هم همین را می‌گوید. ... فرشتگان پروردگار می‌گویند، «قَالُوا»، گویند: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» بابا آنجا مستضعف بودید، زمین پروردگار هم منحصر به همان‌جا بود؟ همه دنیا خلاصه شده بود در همان جامعه‌ای که شما در آن جامعه، مستضعفانه زندگی می‌کردید؟ سرزمین خدا گسترده نبود تا شما از این زندان خارج بشوید، بروید به یک نقطه آزادی؟ به یک نقطه‌ای که بتوانید خدا را عبادت بکنید، به یک نقطه‌ای که بتوانید نیروهایتان را در راه صحیح به کار بیندازید، به یک نقطه‌ای که مستضعف در آن نقطه نباشید، در دنیا چنین جایی نبود؟ «قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً» آیا نبود زمین خدا گسترده و وسیع؟ «فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» تا در زمین خدا هجرت کنید، و جای دیگر بروید؟ دیگر جواب ندارند بدهند، چه بگویند بیچاره‌ها، معروف است که حرف حساب، جواب ندارد. لذاست که قرآن، در فرجام و سرانجام این بیچاره‌ها این جور می‌گوید: «فَأُولَئِكَ» آن مستضعفین، آن‌هایی که نیرویشان و اختیارشان دست طاغوت‌ها بود که آن‌ها را به جهنم می‌بردند، «فَأُولَئِكَ» پس آنان، «مَأْوَاهُمْ» جایگاهشان کجاست؟ «جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» و چه بدبرگشت‌گاه و سرانجام‌گاهی است برای انسان؛ این هم آخر کار.

البته، یک استثنا دارد، همه نمی‌توانند هجرت کنند، همه نمی‌توانند خودشان را از آن بند نظام جاهلی نجات بدهند؛ یک عده‌ای ناتوانند، یک عده‌ای پیرند، یک عده‌ای کودکنند، یک عده‌ای زنانی هستند که امکان این کار برایشان نیست. لذا، این‌ها مستثنا می‌شوند، «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ» مگر آن ضعیفان و ناتوانان، «مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» مرد، زن، فرزندان که، «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً» که چاره‌ای ندارند، کاری از آن‌ها بر نمی‌آید، «وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» راهی پیدا نمی‌کنند به سوی منطقه نور، به سوی منطقه اسلام و عبودیت خدا راهی پیدا نمی‌کنند، نمی‌توانند کاری بکنند، «فَأُولَئِكَ» پس این‌هایی که کاری نمی‌توانند بکنند، «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ» امید است که خدا از آنان عفو کند. ببینید، عین عبارت قرآن است؛ امید است که خدای متعال از آنان عفو کند، این جور است تکلیف. «وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا» و خدا عفوکننده و دارای مغفرت است.

۲۶-۵. آثار و نتایج هجرت

بعد برای اینکه آن کسانی که خطاب هجرت به آن‌هاست، احساس نکنند، خیال نکنند که هجرت برای آن‌ها مایهٔ بدبختی و زیان خواهد شد، که چگونه خواهد شد، می‌توانیم، نمی‌توانیم؟ به جایی دست پیدا می‌کنیم، نمی‌کنیم؟ در جواب می‌فرماید: «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آن کسی که مهاجرت می‌کند در راه خدا، «يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً» می‌یابد در زمین، جولانگاهی بسیار و سرزمینی گسترده. می‌بیند عجب پروازی می‌شود کرد در دنیا؛ عجب به کام دل، پر و بالی می‌توان زد در جامعهٔ اسلامی، تا حالا پر و بال ما و پرواز ما، وقتی که خیلی اوج می‌گرفتیم، تا سقف قفس بود. عجب آفاقی است، عجب پهناور! در مکه، بیچاره نمازش را به زور می‌خواند، اگر خیلی حِدَّت می‌کرد، در مسجد الحرام دو رکعت نماز می‌خواند، بعد هم مفصل کتک نوش جان می‌کرد. دیگر نهایت مسلمانی این بود، نه بیشتر از این. بعد که هجرت کرد، آمد به سرزمین آزاد، به هوای آزاد، به جامعهٔ اسلامی، به تحت ولایت الله و رسول الله؛ دید عجب جایی است اینجا، اینجا یَتَسَابِقُونَ إِلَى الْخَيْرَاتِ است، اینجا با آیهٔ قرآن و تقوا و عبادت، مرتبهٔ افراد، مشخص و معلوم می‌شود. هر که بیشتر برای خدا حرکت بکند، عبادت بکند، تلاش بکند، جهاد بکند، انفاق بکند، او عزیزتر است در این جامعه.

دیروز اگر می‌فهمیدند یک درهم در راه خدا در مکه داده، سیخ‌داغش می‌کردند و زیر شکنجه آتشش می‌زدند؛ وقتی که بیایی در راه خدا مهاجرت کنی به سوی مدینهٔ الرسول، ای مسلمان صدر اسلام، آن وقت می‌بینی که چه جولانگاهی است، چه جای پروازی است، چطور انسان می‌تواند به کام دل، پر و بال بزند. «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» هر که مهاجرت می‌کند در راه خدا، «يَجِدْ فِي الْأَرْضِ» یعنی به سوی جامعهٔ الهی و اسلامی، می‌یابد در زمین «مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً» جولانگاهی، پروازگاهی فراوان و وسعتی، گشایشی، گستردگی‌ای.

حالا اگر چنانچه در راه خدا حرکت کردی از مکه، از دارالکفر به سوی دارالهِجْرَة حرکت کردی، در بین راه جانت را خدا گرفت، مُردی، اینجا چطور است؟ می‌گویند آن وقت تو، اجرت و پاداشت با خداست؛ چون تو کار خودت را کردی. حرکتی که لازم بود انجام بدهی، از تو سر زد،

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل که گر مراد نجویم به قدر وسع بکوشم

و اسلام این را می‌خواهد. اسلام می‌خواهد که هرکسی به قدر توان خودش، آن مقداری که می‌تواند و مستطیع است و استطاعت دارد، در راه خدا حرکت کند.

«مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» آن کسی که از خانه خود خارج می‌شود، درحالی که دارد مهاجرت می‌کند به سوی خدا و پیامبرش، «ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ» بین راه، مرگ او را درک می‌کند، «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» پس بی‌گمان، پاداش او برعهده خدا و بر ذمه خداست، «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» و خدا آمرزنده و دارای بخشاینده‌گی است.

این نکته را توجه کنید که چون امروز دیگر روز آخر بحث تلاوت و قرآن ما هست، این مبحث تقریباً نیمه‌کاره می‌ماند. این نکته را عرض کنم، هجرت از دارالکفر، از ولایت غیر خدا، از ولایت شیطان و طاغوت به کجا؟ به دارالهجرة، دارالایمان، تحت ولایتِ الله، تحت ولایت امام؛ تحت ولایت پیغمبر و ولیّ الهی باید هجرت کرد، این هجرت است. حالا اگر چنانچه یک چنین منطقه‌ای در عالم نبود، چه کار باید کرد؟ در دارالکفر باید ماند؟ یا باید به فکر ایجاد دارالهجرة افتاد؟ خود پیغمبر هم جزو مهاجرین بود دیگر، مگر نبود؟ پیغمبر هم هجرت کرد؛ اما قبل از آنی که پیغمبر هجرت بکند، دارالهجرة‌ای تقریباً وجود نداشت، پیغمبر با هجرت خود، دارالهجرة را ایجاد کرد.

گاهی لازم می‌شود که گروهی از انسان‌ها با هجرت خود، نقطه شروع هجرت را آغاز کنند، جامعه الهی و اسلامی را بنیان‌گذاری کنند، به وجود بیاورند، دارالهجرة ایجاد کنند، آن وقت مؤمنین به آنجا هجرت کنند. غرض، این حاصلِ مطلب درباره هجرت است.

خلاصه درس

- مسئله هجرت یکی از دنباله‌های مسئله ولایت است. اگر يك جایی وجود ما و هستی ما و همه نیروها و نشاط‌های ما تحت فرمان ولایت طاغوتی و شیطانی بود، تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قیدوبند ولایت طاغوت رها کنیم، نجات بدهیم و برویم تحت سایه پُریمینتِ ولایتِ الله. خارج شدن از آن ولایت ظالم و وارد شدن به آن ولایت عادل اسمش هجرت است.

- چرایی هجرت به این است که اولاً، مسلمان بودن با تحت ولایت طاغوت بودن نمی‌سازد: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص: ۴۱) پیشوایان و رهبرانی وجود دارند که پیروان و افراد تحت فرمان خود را به طرف آتش دوزخ می‌کشاند، به طرف بدبختی می‌کشاند. آن‌کسی که تحت ولایت طاغوت زندگی می‌کند، درحقیقت او گویی اختیاری از خود ندارد، مثل کسی که در جریان سیل گرفتار شده و دست‌وپای می‌زند، اما بی‌اختیار به صخره می‌خورد. و ثانیاً، لازمه مسلمان بودن تحت ولایت الله بودن است، زیرا مسلمان زیستن، یعنی تمام امکانات و انرژی‌ها و نیروها و قدرت‌ها و استعداد‌های یک انسان، در بست در اختیار خدا بودن. البته، در تاریخ نمونه‌هایی داریم که این سیل هجمه طاغوت را شکافتند و در جامعه ضداسلامی مسلمان ماندند، مثل گروه بسیار اندکی که با حسین بن علی صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه بودند در کربلا. اما انسان‌های معمولی، مستضعفین جامعه، توده بی‌اطلاع مردم، نمی‌توانند بند طاغوت نشوند. لذا، در روایت است: «آن مردمی که تحت ولایت شیطان و طاغوت زندگی می‌کنند، اهل بدبختی و عذابند؛ اگرچه در کارهای شخصی، در اعمال خصوصی، اهل نیکوکاری و کارهای خوب هم باشند.»، مثل ماشینی با راننده‌ای خائن که مسافران‌ش با هم مهربان باشند. بالاخره ماشین به مقصد نمی‌رسد هرچند مهمان‌های نیکوکاری را سوار کرده باشد. فرشته‌ها می‌پرسند: شما باین همه بدبختی مگر کجا زندگی می‌کردید؟ و آنها جواب می‌دهند که ما مستضعف بود و در سیطره طاغوت. خطاب می‌رسد: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»؛ آن‌جا مستضعف بودید، زمین پروردگار هم منحصر به همان‌جا بود؟ سرزمین خدا گسترده نبود تا شما از این زندان خارج بشوید؟

- آثار و نتایج هجرت: «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعاً كَثِيراً وَ سَعَةً»؛ آن‌کسی که مهاجرت می‌کند در راه خدا، می‌یابد در زمین، جولانگاهی بسیار و سرزمینی گسترده.

می بیند عجب پروازی می شود کرد در دنیا؛ عجب به کام دل، پر و بالی می توان زد در جامعه اسلامی. و نیز اگر کسی در راه خدا هجرت کند و در این راه جان دهد اجرش با خداست: «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ».

- اگر دارالهجره‌ای در کار نباشد که از دارالکفر بدانجا گریخت، بایستی عده‌ای هجرت کنند به جایی تا پایه گذار دارالاسلام باشند و زمینه‌ساز هجرت دیگران گردند.

پرسش‌ها

۱. هجرت چه نسبتی با ولایت دارد؟
۲. آیا کسی می‌تواند مسلمان بوده و تحت ولایت شیطان باشد؟
۳. آیا در ولایت طاغوت مسلمان زیستن امکان دارد؟
۴. جایگاه متقی در ولایت جائز بالاتر است یا فاسق در ولایت عادل؟

کتابنامه

قرآن کریم.

- محمد بن حسین شریف الرضی. نهج البلاغة، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره، ۱۴۱۴ ق.
- کمیته فرهنگی. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن (سلسله جلسات استاد سید علی حسینی خامنه‌ای، مشهد مقدس مسجد امام حسن مجتبی)، تهران، مؤسسه فرهنگی ایمان جهادی، ۱۳۹۲.
- ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق). الخصال، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، تهران، کتابچی، ۱۳۷۷.
- _____ . عیون أخبار الرضا علیه السلام، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی. دعائم الإسلام، تصحیح آصف فیضی، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، ۱۳۸۵ ق.
- ابن خالد برقی، احمد بن محمد. المحاسن، تصحیح جلال‌الدین محدث، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. تحف العقول، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- پاینده، ابوالقاسم. نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد. الغارات، تصحیح جلال‌الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ ق.
- حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
- دیلمی، حسن بن محمد. غرر الأخبار، تصحیح اسماعیل ضیغم، قم، دلیل ما، ۱۴۲۷ ق.
- طبرسی، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج، تصحیح سید محمد باقر موسوی خراسان، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

- كليني، محمدبن يعقوب. أصول الكافي، ترجمه محمدباقر كمره‌اي، قم، اسوه، ۱۳۷۵.
- _____ . الروضة من الكافي، ترجمه محمدباقر كمره‌اي، تهران، المكتبة الاسلاميه، ۱۳۸۲ ق.
- _____ . الكافي، تصحيح علي اكبر غفاري و محمد آخوندي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۴۰۷ ق.
- ليثي واسطی، علی بن محمد. عيون الحكم والمواعظ، تصحيح حسين حسني بيرجندی، قم، دارالحديث، ۱۳۷۶.
- مجلسي، محمدباقر. بحار الأنوار، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ ق.
- ميبدي، حسين بن معين الدين. ديوان منسوب به أمير المؤمنين عليه السلام، ترجمه مصطفى زمانی، قم، دار نداء الاسلام، ۱۴۱۱ ق.